

رباعیات خیام
(طربخانه)

استاد علامه جلال الدین همایی

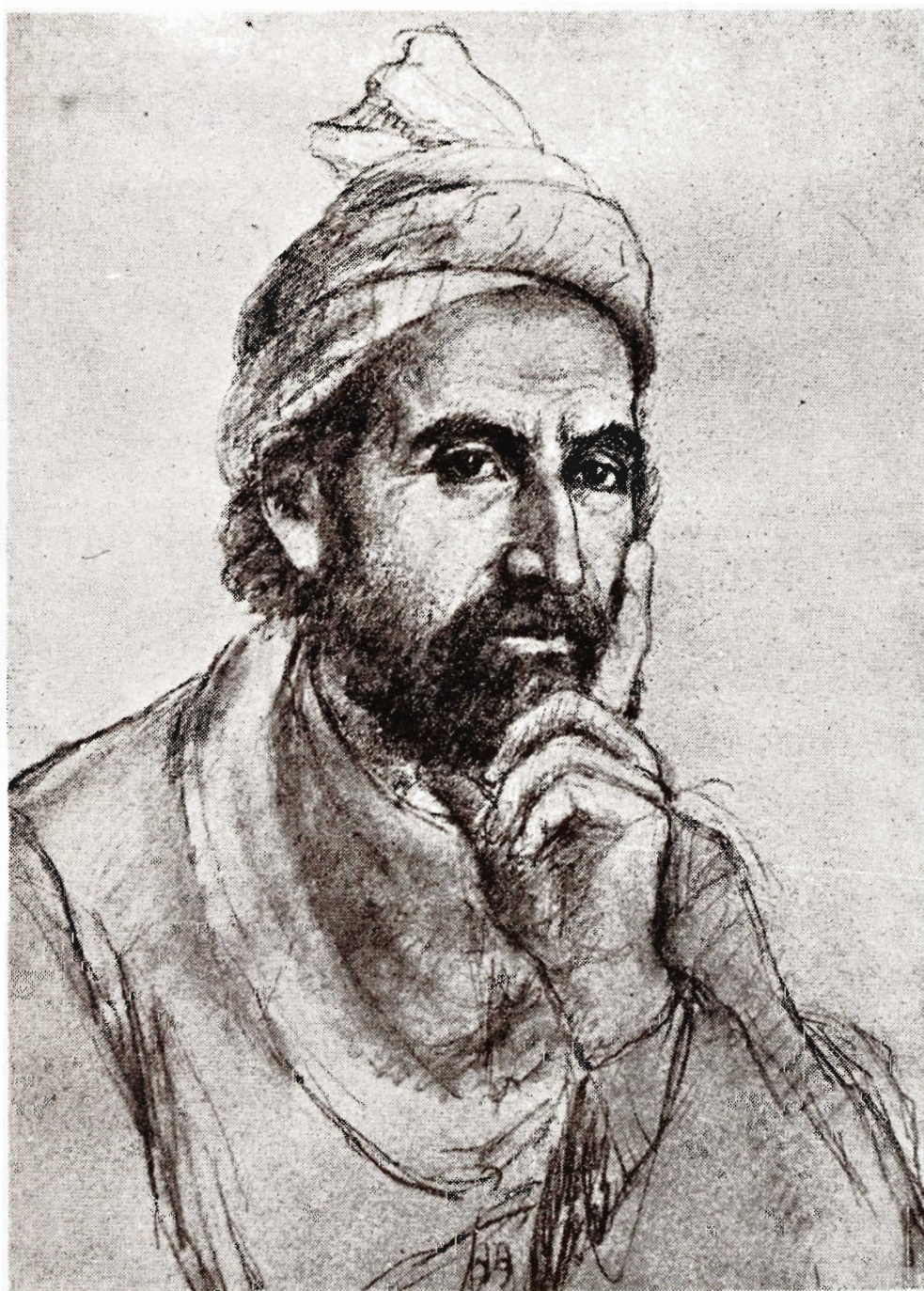




رباعیات خیام (مترجمانه)



بها ۹۷۷
توان



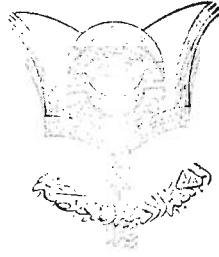
تصویر حکیم عمر خیام

(اثر استاد علی محمد حیدریان - که بتصویر انجمن آثار ملی رسیده است)

رباعیات خیام

(طربخانه)

یار احمد رشیدی



رباعیات خیام (طربخانه)

یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی

وفات ۸۶۷ هـ . ق.

به تصحیح

استاد علامه جلال الدین همایی

چاپ اول: تهران ۱۳۴۲، انجمن آثار ملی

رباعیات ختیم (طربخانه) / یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی
به تصحیح: استاد علامه جلال الدین همایی
چاپ دوم: شهریورماه ۱۳۶۷
تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: چاپخانه سترگ
کلیه حقوق برای مؤسسه نشرهما محفوظ است
نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، شماره ۱۵۹، طبقه پنجم
تلفن: ۶۵۴۷۷۰



فهرست مندرجات

مندرجات	صفحه
مقدمه نگارنده	فهرست جداگانه
متن طربخانه	۱-۱۵۳
خاتمه طربخانه موافق نسخه (س)	۱۵۴-۱۶۲
توضیح مصحح در خاتمه طبع طربخانه	۱۶۳-۱۶۴
اشعار فارسی و عربی خیام غیر از رباعیات	۱۲۷-۱۷۰
مقدمه مصحح بر مستدرکات و ملحقات طربخانه	۱۷۳-۱۸۱
ملحقات طربخانه	۱۸۳-۱۹۷
مقدمه مصحح بر رباعیات طربخانه بترتیب الفبا	۱۹۹-۲۰۰
رباعیات طربخانه بترتیب الفبا	۲۰۱-۲۶۷
فهارس ثلاثه	۲۶۹-۲۷۶

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم على نعمائك وآلائك ونصلّي ونسلم على انبيائك واوليائك ؛ اللهم اني اسألك خير ما سألك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون؛ رب وفقني لما تحبّ وترضى وجنبني عن اتباع النفس والهوى بحق من تقرب اليك من اصحاب الحكمة والهدى .

حکیم ابو حفص یا ابو الفتح غیاث الدین عمر بن ابراهیم خیّامی نیشابوری معروف به حکیم خیّام که علی التحقیق مابین سنوات ۴۳۰-۴۴۰ و بیعض احتمالات روز پنجشنبه ۱۲ محرم ۴۳۹ متولد شده و در سالهای مابین ۵۰۸-۵۳۰ و بیعض احتمالات در سال ۵۱۵ وفات یافته است^(۱) یکی از ستارگان قدر اول آسمان علم و ادب مشرق زمین و از جمله مفاخر بزرگ کشور ما ایران است که در دو مظهر علمی و ادبی متجلی و نمودار شده و اتفاقاً در هر دو جنبه مقامی شامخ و شهرتی عظیم یافته است .

حکیم خیّام در جنبه فلسفه و فنون ریاضی ما بین علمای قدیم از اقران ابو العباس لوکری و ابو الفتح ابن کوشک^(۲) و میمون بن نجیب واسطی و امثال ایشان شمرده میشد^(۳) با این تفاوت که او را در علوم ریاضی و «لوکری» را در خصوص فلسفه

۱- رجوع شود به حواشی صفحه ۱۶۲ و ۱۴۸ نسخه حاضر و حواشی مرحوم قزوینی بر چهارمقاله و یادداشت های او جلد دوم .

۲- ترجمه حال او و دو نفر دیگر هر سه در تنمّه صوان الحکمه بیهقی مسطور است . این جمله خالی از ملاحظات نیست که اصل عبارت تنمّه صوان الحکمه با این جمله آغاز میشود «ابو الفتح بن کوشک کان حکیماً الخ ...» ؛ مترجم این کتاب توهم کرده که لفظ «کان» جزواً صاحب عنوانست ؛ و باین جهت نام او را «کوشککان» نوشته است ؛ و نظایر این اشتباه را در کتب و تراجم متأخران مخصوصاً فراوان دیده ایم .

۳- اشاره است بهیارتی که درباره «ابو العباس لوکری» در حواشی و تعلیقات تنمّه صوان الحکمه از کتابی بنام «انعام الثنمه» نقل شده است «ابو العباس الفضل بن محمد اللوکرى سبق اقرانه الخيامى وابن کوشک والواسطى فى میدان الحکمه» .

بردیگر اقران خود ترجیح می‌دادند؛ و مابین فلاسفه و علمای ریاضی قرون جدید هم می‌توان اورا در ردیف دکارت و پاسکال شمرد.

در جنبه ادبی و شعر و شاعری خصوص فن رباعی گویی از ایران گذشته در ممالك خارجه شهرت و معروفیتی که نصیب اوشده برای هیچ شاعر دیگر اتفاق نیفتاده است.

بدین سبب وظیفه لازم هموطنان اوست که اولاً آن حکیم بزرگوار را خوب بشناسند و ثانیاً اورا خوب بشناسانند؛ مع الاسف باوجود آنهمه رسائل و مقالات که درباره وی نوشته اند هنوز باعتقاد من عسری از اعشار حق آن دانشمند گران مقدار گزارده نشده و شایسته است که آیندگان دنبال کار گذشتگان را بگیرند و حق آن بزرگ مرد را بسزا بکارند.

منظور من فقط ترجمه حال و سرگذشت زندگانی حکیم خیام و تحقیق در تاریخ ولادت و وفات او نیست؛ بلکه توجه من بیشتر معطوف بررسی آثار علمی و ادبی و تجزیه و تحلیل کتب و رسائل موجود و نشان دادن کارهای تازه و اکتشافات بدیع علمی بخصوص قسمت ریاضیات اوست تا مقام و منزلت واقعی و شخصیت حقیقی او در تاریخ علوم و فنون بشری معلوم و ممتاز گردد.

رباعیات حکیم خیام

مجموعه فروغی

در قسمت رباعیات منسوب به «حکیم خیام» بیشتر از آثار علمی او تا کنون کار انجام گرفته است و گذشتگان انصافاً زحمت کشیده و تا حدی رباعیات اصیل و دخیل و غث و سمین را از هم جدا کرده اند؛ مخصوصاً مرحوم فروغی^(۱) در این راه قدمی استوار برداشت و از روی اصل و مقیاسی که خود او اختیار کرده بود از مجموع رباعیات منتسب بحکیم خیام یکصد و هفتاد و هشت رباعی انتخاب و باقی را حذف کرد و آنرا با مقدمه‌یی بسیار عالی و پرمغز انتشار داد که واقعاً قابل خواندن است؛

۱- میرزا محمد علی خان ذکاءالملک متولد ۱۲۵۴ متوفی ۱۳۲۱ شمسی.

با اینهمه باز با اعتقاد من کار رباعیات منسوب بحکیم خیّام پایان نیافته و تکلیف آن یکسره نشده است .

از باب مثال در همین ۱۷۸ رباعی که از صدها رباعی اختیار شده است باز عده کثیری از آنها مشکوکست یا مسلماً از حکیم خیّام نیست .

۱- از آنجمله رباعی ۸ مجموعه فروغی

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده گلرنگ نمی باید زیست
در دیوان عراقی هم ثبت شده است با روایت «ابر آمد و زار» و «نمی شاید زیست» .

۲- نیز رباعی ۲۴ آن مجموعه که اتفاقاً جزو ۱۳ رباعی «مونس الاحرار» هم هست
چون ابر بنور و زرخ لاله بهشت بر خیز و بجام باده کن عزم درست
در مجموعه قرن هشتم هجری متعلق بکتابخانه مجلس شماره ۹۰۰ که پاره‌یی از رباعیات حکیم خیّام در آن درج شده و جزو ماخذ معتبر خود فروغی هم بوده است رباعی فوق بنام مهستی ثبت شده و روایت قدیمش هم اینطور است
چون ابر بنور و زرخ لاله بهشت با باده لعل کن سر عهد درست
۳- نیز رباعی ۲۹

چون نیست زهر چه هست جز باد بدست

چون هست بهر چه هست نقصان و شکست
در همان سفینه مجلس صریحاً تحت عنوان «لغیره» یعنی غیر حکیم خیّام نوشته است ؛ اسحاق بیك عذری و هدایت نیز هر دو در تذکره‌های خود آنرا بنام نجم الدین کبری ثبت کرده‌اند .

مصراع دوم آن بیت هم موافق روایت قدیم صحیح همان سفینه چنین است
«چون هست زهر چه نیست نقصان و شکست» .

۴- رباعی ۶۸

بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد و ز خوردن آدمی زمین سیر نشد
در همان سفینه قرن هشتم هجری صریحاً تحت عنوان «لغیره» یعنی غیر حکیم

خیّام ثبت شده است .

۵- رباعی ۸۲

عمرت تا کی بخودپرستی گذرد یا در پی نیستی و هستی گذرد
از مجد همگر است نه حکیم خیّام .

۶- رباعی ۱۱۹

از جرم گل سیاه تا اوج زحل کردم همد مشکلات گیتی را حل
به امام فخرالدین رازی ابوعلی سینا نیز منسوبست .

۷- رباعی ۱۳۱ که اتفاقاً در نزّهة المجالس مورخ ۷۳۱ هم بنام خیّام
ثبت شده است

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم یا از غم رسوایی و مستی نخورم
از کمال الدین اسماعیل اصفهانی است که در دیوان چاپی و نسخ خطی قدیم
نزدیک بزمان اودرج شده است

۸- رباعی ۱۵۴

بنگر ز صبادامن گل چاک شده بلبل ز جمال گل طربناک شده
از شیخ عطار است در منظومه «مختارنامه» .

منظور من استقصاء نبود ؛ هشت فقره فوق را فقط محض مثال و نمونه ذکر
کردم ؛ اتفاقاً هفت رباعی اول در متن «طربخانه» حاضر نیز بترتیب تحت شماره های
۱۸۵ و ۲۹۳ و ۲۹۸ و ۱۴۸ و ۴۸۶ و ۲۰۰ و ۱۸ درج شده است .

باری باعتقاد من هنوز میدانی فراخ و مجال و محلی وسیع برای تحقیق و بررسی
و کار کردن در هر دو بخش آثار علمی و ادبی حکیم خیّام باقی است ؛ و نمی توان هیچ
قسمت از کارهای مربوط باورا خاتمه یافت سهل است که نیمه کار هم تلقی کرد ؛
بلکه باید گفت هر قدر در این راه پیش رفت داریم هنوز در مرحله اولیم و «ماهیچنان
در اول وصف تو مانده ایم» .

آنچه گفتم اختصاص به «حکیم خیّام» ندارد؛ در مورد سایر مفاخر ملی خودمان حتی امثال «فردوسی» و «ابوعلی سینا» و «ابوریحان بیرونی» و «نظامی» و «شیخ عطار» و «مولوی» و «خواجه نصیرالدین طوسی» و «سعدی» و «حافظ» که ستارگان درخشنده قدرآؤل علوم و ادبیّات و سرآمد افتخارات ملی ما بشمار میروند هنوز بعقیده من هزاریک حق واقعی ایشانرا نگزارده و عשרی از اعشار وظیفه‌یی را که بر عهده و زمه ما قرار گرفته است بجایاورده‌ایم؛ و آنچه در باره ایشان تا کنون انجام داده‌ایم غالب از حدود تراجم احوال و سرگذشت زندگانی و داستان حیات و ممات و خصوصیات شکل و رنگ لباس و پیراهن و دستار و چگونگی خورد و خواب ایشان که قدر مشترک مابین عموم افراد بشر بلکه همه جنبنندگان و جانورانست اکتفا نموده؛ و بمعرفی شخصیت معنوی ایشان که در بطون کتب و متون آثارشان مندرجست؛ و توجه بخصوَصیات آثار علمی و ادبی؛ و بررسی و شرح و تفسیر کلمات و عبارات؛ و تجزیه و تحلیل عقاید و افکار؛ و نشان دادن کارهای تازه و اکتشافات علمی و ادبی آنها کمتر پرداخته‌ایم. راقم‌سطور از دیرباز متوجه این قصور یا تقصیر که در حق رجال علمی و ادبی رفته است بوده و بقدر توانایی و بضاعت خویش چند فقره از این نوع کارها انجام داده است که بعضی بطبع رسیده و باقی همچنان مخطوط مانده است.

از آنجمله کتابی مستقل بهمان منظور تحت عنوان **تجزیه و تحلیل آثار علمی و ادبی حکیم خیّام** در چند گفتار یا چند باب نوشته و در خلال فصول و ابواب آن بعضی آثار تازه مسلم آن حکیم بزرگوار را هم معرفی کرده‌ام که تا کنون در هیچ کجا متعرض آن نشده و حتی اسم آنها را هم در جزو مؤلفات وی ذکر نکرده‌اند؛ و این که عجله در مجلد حاضر تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود خود در واقع يك قدم است از آن راه که در پیش گرفته‌ایم؛ یعنی يك قسمت است از آخرین گفتارهای مادر همان کتاب که آن نیز از طرف انجمن محترم آثار ملی جدا گانه در تحت طبع است.

چون قسمت حاضر که مخصوص قدیمترین مجموعه تدوین شده رباعیات حکیم خیّام بنام **طربخانه** است بطبع رسیده و آماده انتشار بود عجله آنرا که خود کتابی منفرد و مستقل است با مقدمه اختصاصی بهمین صورت که پیش چشم خوانندگانست منتشر

کردیم؛ کتاب اصلی خود ما نیز که در چند گفتار هر يك مربوط به معرفی و تجزیه و تحلیل یکی از آثار عمده مسأله علمی و ادبی حکیم خیام؛ و گفتار آخرش مخصوص بررسی و بحث و تحقیق در رباعیات منتسب بآن دانشمند گران مقدار است عن قریب انشاء الله تعالی بدسترس خوانندگان قرار خواهد یافت؛ و آنچه را که در پیرامن رباعیات منسوب بحکیم خیام بنظر ما گفتنی و نوشتنی بوده است در همان گفتار آخر آن کتاب که بمنزله تکمله بحث تحقیقی و انتقادی کتاب طربخانه حاضر نیز هست درج کرده ایم؛ حالی موضوع سخن ما در مقدمه حاضر معرفی کتاب طربخانه و چگونگی تصحیح متن و تعلیقات حواشی و فصول او آخر کتاب و بخش اضافات و مستدرکاتی است که از اشعار فارسی و عربی و رباعیات دیگر منسوب بحکیم خیام از خود افزوده ایم؛ باز کر رموز و علائم نسخ و بدست دادن مآخذی که در کار مقابله و تصحیح متن و ملحقات کتاب حاضر مورد مراجعه و استفاده ما بوده است.

کتاب طربخانه

قدیمترین مجموعه‌یی است متعلق بقرن نهم هجری که از رباعیات منتسب بحکیم خیام هر چه تا آن زمان بنام وی ثبت کرده بوده‌اند و بدست مؤلف این کتاب افتاده همه را جمع آوری کرده و آنرا بسلیقه خود در ده فصل بترتیبی که فهرستش در مقدمه خود کتاب [صفحه ۵ نسخه حاضر] دیده می‌شود مدوّن و مبوب ساخته است.

و بهمین جهت که این کتاب قدیمترین مجموعه مرتّب و فصل بندی شده رباعیات منسوب بحکیم خیام است؛ و نیز باین جهت که تا کنون نسخه کامل مصحح آن در هیچ کجا طبع نشده و نسخ خطی قدیمش نیز کمیاب و عزیزالوجود است، بتصحیح و طبع و نشر کاملترین نسخ قدیم موجود آن اقدام کردیم و چگونگی این کار را بعد از این خواهیم گفت.

مؤلف این کتاب بطوری که خود در دیباچه اش گفته است یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی؛ و تاریخ تألیفش بحساب جمل مطابق لفظ خود طربخانه یعنی سنه ۸۶۷ هجری قمری است دو سال بعد از تاریخ کتابت یکی از نسخ قدیم معتبر رباعیات

الرشيد المشتهر بالبرزني تعهده الله بعفوانه طريق رابط ومجالت برحب تلك عشرة كاملة بدأ بنجد وقلت بصاعت قريب ربه اتمام داد يعقین که بنظر ارباب دانش چون لمحوط کرد و از بزرگی خود تکبرند و عذر این بصاعت در پزیند فاعلم لا یضیع الممنون و حصول عشره بهین موال ترتیب داده فصل اول فی الشریه و المناجات و طلب المغفره و ما یعلق به فصل دوم فی الحکیات و فی اصوله الحکمه و الاعتراضات و غیره فصل سیم فی النضاج و الاداب و ما یتناسب بها فصل چهارم فی الاعتصام و القوض و منقذ العیش و صدق العالم و القنار و غیرهم فصل پنجم فی المهرایه فصل ششم و ما یعلق به فصل ششم فی بیان الفضول خصوصاً بالربیع و العیدین و الاعتصام و اقامه فصل ششم فی النکات و التضمینات و الملهات فصل ششم فی الموت و فصل ششم فی انکریات و الذلیات و ما یتناسب بها فصل سیم فصل عشره حکایات منه مشتمله من البدایع و الغرایب و کرامات و حسن معاشرت و ولادته العالی و مدته عمره و حین وفاته و لی فیها ما اخری بیت بده فصل این نیمی تمام شد به ترتیب این بوجه نگو 		
طرب میفراید جوهر صفی اش :	و رت نیست باورشین او :	
طربخانه اهل فضل است :	طربخانه تارنج تمام او :	

يك صفحه از دیباچه نسخه (می)

حکیم ختیم متعلق بکتابخانه «بودلیان» اکسفر د انگلستان مورخ ۸۶۵ متضمن ۱۵۸ رباعی که نسخدیی از روی آن ضمیمه «تقویم تربیت» سال ۱۳۰۸ شمسی در تبریز چاپ شده است؛ اما «طربخانه» بطوری که در نسخه کامل حاضر دیده می شود مجموع ده فصلش مشتمل بر ۵۵۹ رباعی است.

خود مؤلف در وجه تسمیه «طربخانه» و تاریخ تألیفش گفتند است

بده فصل این نسخده اتمام یافت	بترتیب احسن بوجد نگو
طرب می فزاید ز هر صفحده اش	ورت نیست باور بین روبرو
طربخانه اهل فضل است وهست	طربخانه تاریخ تألیف او ^(۱)

خصصیات کتاب طربخانه

خصوصیات کتاب «طربخانه» و نیز آنچه از محسنات یا عیوب و نقایص آن بنظر نگارنده رسیده مختصراً بدین قرار است

الف - بطوری که درسطور فوق اشاره شد مجموع رباعیها که در ده فصل این کتاب درج شده با حذف مکرراتش بالغ بر پانصد و پنجاه و ندر رباعی است^(۲) و هر چند که این مقدار رباعی منتسب بحکیم ختیم در آن تاریخ که طربخانه تألیف

۱- در نسخه ۱۳۰۸ شمسی که این بنده بسمت معلمی ادبیات و فلسفه در تبریز بودم و مرحوم «میرزا محمد علی خان تربیت» ریاست بلدیه (= شهرداری) داشت در یکی از ملاقاتها نسخه «طربخانه» بنده را دید و بسیار خوشوقت گردید و همین سه بیت را بانام مؤلف کتاب یادداشت کرد که بعداً در کتاب دانشمندان آذربایجان (ص ۴۰۰) ثبت شده است اما با ذکر نسخه دیگر از این کتاب که در کتابخانه نور عثمانی محفوظ است.

۲- در متن کتاب در نه فصل ۵۴ رباعی است که در پایان غلطنامه کتاب یادآوری کرده ایم؛ بضمیمه ۱ رباعی و از آنجمله رباعی معروف «دارنده چو تر کعب طبايع آراست» که در فصل دهم آخر متن کتاب ضمن حکایات ذکر شده است؛ بعلاوه يك رباعی از قلم افتاده که عجلاله اینجا ذکر می کنیم
این عقل که در ره سعادت پوید روزی صدار خود ترا می گوید
در باب تو این يك دمه وقت که نیست آن نره که بدروند دیگر روید
در مجموعه فروغی بشماره ۶۵ بروایت بعضی نسخ نوشته است «این یکدم وقت که نه» و «بدروندو دیگر روید».

شده است نسبت بشماره رباعیات مندرج در نسخه خطی مورخ ۶۰۴ هجری (۱) مأخذ طبع عکسی «پیرپاسکال» و چاپ تازه روسیه که ۲۵۲ رباعی در آن ثبت شده و کاتبش در آخر نسخه نوشته است که این مقدار خود انتخابی از رباعیات حکیم ختّام است (۲)؛ علی الظاهر چندان زیاد و گزاف آمیز نمی نماید؛ زیرا با کثرت توجه و اقبال و حرص و ولعی که مابین ارباب ذوق و ادب مخصوصاً از قرن هفتم هجری ببعد در کار رباعیات حکیم ختّام و جست و جوی آنها از مأخذ متفرقه و ثبت و ضبط آن در کتب و مجموعه های ادبی پیدا شده چندانکه شماره رباعیات منتسب بوی پیوسته رو بتراید و تصاعد می رفته است؛ بهیچ وجه مستبعد نمی نماید که در مدت حدود سه قرن یا ۲۶۳ سال که مابین تاریخ تحریر آن نسخه و تألیف «طربخانه» است در نتیجه فحص و بحث طالبان و پیدا شدن منابع و مأخذ تازه تدریجاً عده رباعیات منسوب بحکیم ختّام از ۲۵۲ به ۵۵۹ رسیده باشد؛ ولیکن راقم سطور با کمال تأسف باید بگوید که بنظر من نه آن نسخه مورخ ۶۰۴ که مأخذ طبع «پیرپاسکال» و چاپهای بعد قرار گرفتند است صحت و اعتبار دارد؛ و نه این مقدار رباعی که در «طربخانه» تدوین شده همه واقعاً از خود حکیم ختّام است؛ و هم در این کتاب و هم در آن نسخه رباعیاتی درج شده است که علی التحقیق از «ختّام» نیست و گویندگان اصلی آنها را در مأخذ معتبر پیدا کرده ایم که بیاره یی از آنها در حواشی و تعلیقات نسخه حاضر «طربخانه» اشاره شده است؛ بعد از این هم در این باره گفت و گو خواهیم کرد.

۱- این نسخه را اول بار مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مجله بادگار شماره سوم از سال سوم با آب و تاب و اهمیت هر چه تمامتر معرفی نمود؛ و بعد هم چنانکه شنیدیم بتوسط خود او در اروپا بقیمت عالی فروخته شد.

۲- در پایان نسخه نوشته است «انتخاب اشعار حکیم عمر خیامی نیز بیابان رسید»؛ و نام کاتبش را «غیاث الدین محمد بن یوسف بن علی» و تاریخ کتابتش را «در شهر رجب سنه اربع و ستمائة» نوشته است.

هر دو نسخه ۶۰۴ و ۶۵۸ رباعیات حکیم خیام

بعقیده نگارنده مجعول و مزور است

واختربگویم من بطور قطع و یقین معتقدم کدهم نسخه مورخ ۶۰۴ مأخذ طبع عکسی پیر پاسکال که نام کاتبش در پایان نسخه «غیاث الدین محمد بن یوسف بن علی» نوشته شده است (۱)؛ و هم نسخه مورخ ۶۵۸ خط «محمد قوام کاتب نیشابوری» (۲) دارای ۱۷۲ رباعی که مأخذ طبع آربری واقع شده (۳)؛ این هر دو نسخه علی التحقیق مجعول و مزور است؛ و دلایل جعل و تزویر از وجنات هر دو نسخه کاملاً واضح و آشکار است؛ هم از حیث املاء و رسم الخط کلمات؛ و هم از جهت شیوه و اسلوب خط و کتابت معمول قرن هفتم هجری؛ و هم از نظر رباعیات مفشوش مغلوط و اشتمال آنها بر لغات و تعبیرات مستحدث و ساختگی که مربوط بزمان ختیم یعنی قرن ۶-۵ هجری نیست؛ و هم از حیث آوردن رباعیات غیر اصیل مخصوصاً از گویندگانی که ظهور آنها بعد از تاریخ تحریر آن نسخه هاست نظیر **شیخ عراقی** که ولادتش حدود ۶۱۴ یعنی ده سال بعد از تاریخ تحریر نسخه ۶۰۴ واقع شده و در ۶۸۸ وفات یافته است و همچنین **افضل الدین کاشانی** معروف به «بابا افضل» که علی المعروف قبل از ۶۷۴ در گذشته است؛ و امثال این جهات که برای هر کدامش امثله و شواهد فراوان از هر دو نسخه داریم و من همه را در گفتار ادبی همان کتاب تجزیه و تحلیل آثار علمی و ادبی حکیم ختیم که ذکرش در صفحات قبل گذشت نوشته ام تکرارش اینجا ضرورت ندارد؛ اما محض نمونه چند فقره از رباعیات نسخه ۶۰۴ را اینجا ذکر می کنم.

۱- رباعی ۵۳ آن نسخه «تا کی ز چراغ مسجد و دود کشت»؛ و رباعی ۵۷ «بانفس همیشه در نبردم چکنم»؛ و رباعی ۷۰ «گر شهره شوی بشهر شر الناس»؛

۱- در آخر نسخه نوشته است «در شهر رجب لسنة اربع و ستمائة العبد المذنب غیاث الدین محمد بن یوسف بن علی عفا الله عنه».

۲- نام کاتب را در آخر نسخه نوشته است «محمد القوام الکاتب النیشابوری».

۳- این نسخه نیز علی المنقول بتوسط مرحوم «عباس اقبال آشتیانی» در اروپا فروخته شده است.

ورباعی ۸۴ «ابرآمد و باز بر سر سبزه گریست»؛ هر چهار رباعی را در دیوان عراقی دیده‌ایم؛ در خصوص رباعی سوم روایات دیگر نیز هست که در صفحه ۳۸ طربخانه حاضر نوشته‌ایم.

اتفاقاً هر چهار رباعی در «طربخانه» نیز بترتیب تحت شماره‌های ۱۰۱ و ۴۲ و ۱۳۰ و ۴۹۳ ثبت شده؛ اما در مجموعه «فروغی» فقط رباعی آخر آمده است و سه رباعی دیگر را چون از حکیم ختّام ندانسته عمداً حذف کرده است.

۲- و نیز رباعیهای ۴۶ «گردون کمری بر تن فرسوده ماست»؛ و ۶۷ «چندین غم مال و حسرت دنیا چیست»؛ و ۷۱ «هر نیک و بدی که در نهاد بشر است» که در نسخه ۶۰۴ درج شده است؛ هر سه را در جزور باعیات افضل الدین کاشانی دیده‌ایم. این هر سه رباعی نیز در «طربخانه» بترتیب تحت شماره‌های ۷۲ و ۱۲۲ و ۱۰۰ ضبط شده؛ اما در مجموعه «فروغی» فقط رباعی سومش بشماره ۴۸ آمده است بر روایت «نیکی و بدی که در نهاد بشر است».

۳- و نیز رباعی ۴۱ نسخه ۶۰۴ که در «طربخانه» نیز بشماره ۱۸۴ ذکر شده «من باده خورم و لیک مستی نکنم» از انوری است یا کمال الدین اسماعیل اصفهانی برای اینکه در دیوان هر دو ثبت شده است؟

۴- رباعی ۳۴ آن نسخه که در «طربخانه» نیز بشماره ۲۱۴ آمده و بنظر من متناسب با الواح و سنگ نبشته‌های قبور است

یاران چو باتفاق میعاد کنید خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می‌مغانه بر کف گیرد بیچاره مرا هم بدعا یاد کنید
همانطور که در حواشی طربخانه حاضر [ص ۵۹] توضیح داده‌ایم علاوه بر برودت مضمون؛ قاعده دال و زال فارسی و عربی نیز در آن رعایت نشده و خوب پیدا است که مربوط بقرن ۵-۶ هجری زمان حکیم ختّام نتواند بود.

۵- همچنین رباعی ۷۵ آن نسخه که در «طربخانه» نیز بشماره ۴۵۶ درج شده و در تعلیقات تذکره «میخانه» [ص ۴۷۸ طبع جدید طهران] هم ضمن داستانی آمده است

پیری سربرک ناصوابی دارد کلنار رخم برنگ آبی دارد
 بام و در چارکن دیوار وجود ویران شده و روبخرابی دارد
 لفظاً و معنی آثار سخافت و رکاکت و «خرابی» در آن نمایانست؛ و خوب پیداست
 که این طرز جمله بندی و کلمات و عبارات هرگز با آثار اصیل «خیام» و گویندگان
 دیگر قرن ۵-۶ مشابَهت ندارد.

۶- همچنین رباعی ۶۴ آن نسخه که در صفحه ۱۴۰ «طربخانه» و در نسخه
 مورخ ۸۶۵ «اکسفر» نیز آمده؛ با اعتقاد من در خور الواح مقابر رندان لاابالی
 شرابخواره است نه متناسب با فکر «حکیم خیام»؛ و شاید بهمین جهت مرحوم
 «فروغی» آنرا اصلاً نیاورده است

چون در گذرم بیاده شویید مرا تلقین ز شراب ناب گوید مرا
 خواهید بروز حشر یابید مرا از خاک در میکده جوید مرا
 نظایر آنچه گفتیم در نسخه ۶۰۴ فراوانست؛ عجالةً بهمین بازده فقره که بخشی
 از رباعیهای مشترک مابین آن نسخه و کتاب «طربخانه» است اقتصار کردم؛ بقیه را در
 همان کتاب جداگانه که پیش اشاره شد نوشته‌ام؛ برای تشخیص ساختگی و عدم اعتبار
 آن نسخه کافی است که کسی اهل خبرت و آشنا با سبک فارسی نویسی قرن ۶-۷ هجری
 باشد و عبارت نثر آخر آن نسخه را بدقت بخواند و شیوة انشاء و جمله بندی و کلمات
 آنرا با نوشته‌های مسلم آن عصر مقایسه کند؛ اگر چه سازنده آن با تردستی خواسته
 است رسم الخط قدیم را مراعات کرده باشد. (۱)

۱- انتخاب اشعار حکیم عمر خیامی نیز بیایان رسید؛ چون آنچه در صدر کتاب وعده داده
 بودیم از منتخبات شعرا بر سبیل اجمال بتقدیم رسید کتاب را بر این اشعار استاد الشعراء حکیم
 ازرقی هروی رحمه الله ختم کنیم اگر طغیان فلمی یا خللی در عبارت با در مفهوم یا سهوی در نظر آید
 معذور باید داشت کی بر سبیل ارتجال در حال استمجال اتفاق تحریر افتاد ایزد سبحانه و تعالی آنچه
 مقتضاء ثبات و نظام و مستدعی حصول مرام بود ارزانی داراد انه اللطیف المجیب در شهر رجب
 سنة اربع و ستمائه العبد المذنب غیاث الدین محمد بن یوسف بن علی عفا الله عنه بحق محمد و آله
 الطاهرین المعصومین. آثار جعل و ساختگی از همه کلمات و عباراتش واضح و لایح است!

رباعیات حکیم خیام طبع آربری

یا نسخه مورخ ۶۵۸ هجری

اما نسخه مورخ ۶۵۸ مأخذ طبع «آربری» دلایل و علامات ساختگی وجعل و تزویرش خیلی روشنتر و واضحتر از نسخه ۶۰۴ است؛ بطوری که قبل از ما نیز پاره‌یی از ارباب خبرت در صحت و اعتبار آن نسخه تردید نموده و آنرا مجعول و مزور دانسته‌اند؛ و بر روی هم پیدا است که مهارت و تردستی سازنده نسخه ۶۰۴ در کار جعل نسخ قدیم نما بیشتر بوده؛ یا اگر دستگاه جعل یکی است کم کم پیشرفت کرده و مهارتش بیشتر شده است!

باری قسمت عمده از همان یازده رباعی که در نسخه ۶۰۴ مأخذ طبع «پیر پاسکال» و «طربخانه» هر دو بود و شرح آنرا گفتیم؛ در نسخه ۶۵۸ طبع «آربری» نیز درج شده است.

و بطور کلی از ۱۷۳ رباعی که در نسخه ۶۵۸ نوشته‌اند بر حسب مقایسه‌یی که خود نگارنده کرده‌ام ۱۵۵ رباعی آن در کتاب «طربخانه»؛ و حدود نصف این مقدار در مجموعه «فروغی» نیز ضبط شده است (۱)؛ و ۱۷ رباعی دیگرش با استثنای بعضی که

۱- مقایسه‌یی که در متن نوشته‌ام نسبت بنسخ کامل کتاب «طربخانه» است که در دست حقیر بوده و از روی آن نسخه حاضر طبع شده است؛ اما مقایسه‌یی که «کل» یعنی مجموعه طبع استانبول در این باره کرده مبتنی بر مأخذ نسخ ناقص «طربخانه» است با حذف هشت رباعی که بتحقیق خود «کل» از خیام نبوده است و بعداً در این باره گفت و گو خواهیم کرد.

وی در تحت عنوان «ملاحظات چند» که در معنی ذیل و مستدرکات کتابست بعد از صفحه

۱۳۶ می‌نویسد:

«از یکصد و هفتاد و دو رباعی که در مجموعه محمد القوام هست ۱۳۷ رباعی در طربخانه نیز هست؛ و سه‌تای دیگر در طربخانه با نسخه بدلها و اختلافاتی مندرج است و شش رباعی دیگر در بعض مجموعه‌ها بنام بابا افضل و دوتا در دیوان **فخرالدین عراقی و انوری** بنام آنها ثبت است که مادر مقدمه این کتاب قید کردیم؛ باقی می‌ماند ۲۴ رباعی از رباعیات مندرج در مجموعه محمد القوام».

(بقیه یا ورق ذیل صفحه بعد)

منسوب بگویند کان دیگر نظیر شیخ عطار است؛ باقی لفظاً و معنی بقدری مبتذل و رسوا؛ و عدم صحت انتسابش بامثال «حکیم خیام» واضح و آشکار است که حتی مؤلفان و مجموعه نویسان بی احتیاط متأخر نیز که حرص تکثیر عدد رباعیات منسوب بحکیم خیام را داشته اند؛ غالب از این عدد رباعی چشم پوشیده و کمتر آنرا در کتب و مجموعه های خود ثبت کرده اند؛ فقط در همان نسخه ۶۰۴ طبع عکسی پیر پاسکال می بینیم که تمام آن ۱۷ رباعی را بی کم و زیاد ثبت کرده است؛ و این امر خود یکی از قرائن و نشانه های واضح است که ساختگی و مجعول بودن هر دو نسخه را مدلل می نماید؛ بعلاوه اینکه معلوم می شود هر دو سکه قلب در یک کارخانه ضرب شده یا از دو دستگاه بیرون آمده است. که اگر همدست نبوده اند از کار یکدیگر بی اطلاع نبوده اند؛ و هر که گوباش سنخط الهی بر او باد.

برای اینکه جنس و قماش آن ۱۷ رباعی مشترك ما بین دو نسخه ۶۰۴ «پیر پاسکال» و ۶۵۸ «آربری» بدست بیاید و معلوم شود که چه اندازه سست و سخیف و دور از ساحت حکیم خیام است چند نمونه آنرا بتمامت و باقی را فقط باز کر مصراع اول باتعین محل آن از هر دو نسخه ذکر می کنیم تا کسانی که طالب تحقیق بیشتر باشند بتوانند بسهولة آنرا در هر دو نسخه پیدا کنند؛ و برای اختصار همان رمز

دنباله این عبارت ۲۴ رباعی را بترتیب حروف تهجی باشماره صفحات طبع «آربری» نقل کرده است.

راقم سطور گوید هفت رباعی از ۲۴ رباعی که وی نقل کرده است یعنی رباعیهای ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۳ در نسخ کامل «طربخانه» نیز موجود است؛ و مقصودش از شش رباعی منسوب به «بابا افضل» و دو رباعی منسوب به «عراقی» و «انوری» باز هشت رباعی است از رباعیات مشترك ما بین نسخه ۶۵۸ و «طربخانه» که چون منتسب بشعراى دیگر غیر از حکیم خیام بوده است خود او عمداً آنرا از «طربخانه» حذف کرده و شرح آنرا در مقدمه نوشته است؛ مانیز در حواشی بآن اشاره کرده ایم در این باره هم بعداً گفت و گوی کنیم؛ بنابراین ۱۲۵ رباعی نسخه ۶۵۸ در «طربخانه» گنجل، بوده که هشت رباعی آنرا خود او حذف کرده است.

اما رباعی منسوب به **انوری** مقصودش رباعی ۱۸۴ «طربخانه» است «من باده خورم ولیک مستی نکنم» باروایت «می نوش کنیم لیک مستی نکنیم» که در دیوان «انوری» است؛ در دیوان «کمال الدین اسماعیل اصفهانی» نیز با همان روایت که در متن «طربخانه» ما آمده ثبت شده است والله العالم.

«پیر» یعنی نسخه ۶۰۴ مأخذ طبع عکسی پیر پاسکال ؛ و «آر» یعنی نسخه ۶۵۸
مأخذ طبع آربری را که در حواشی و تعلیقات بکار برده ایم اینجا نیز بکار می‌بریم.
۱- رباعی ۹ (پیر) و صفحه ۱۰۸ (آر)

ساقی دل من زدست اگر خواهد رفت در یاست کجا ز خود بدر خواهد رفت
صوفی که چو ظرف تنگ پراز جهل است یک جرعه اگر خورد بسر خواهد رفت
تر کیب «ظرف تنگ پراز جهل» ؛ وایهام تر کیب «سرفتن» بمعنی لبریز
شدن و بیرون ریختن آب و نظایر آن از سر ظرف تنگ که در محاورات امروزی هم
متداولست مخصوصاً قابل توجه است !
۲- رباعی ۵۷ پیر و صفحه ۱۰۵ آر

ای دهر بظلمهای خود معترفی در خانقه جور و ستم معتکفی
نعمت بخسان دهی و نعمت بکسان زین هر دو برون نیست خری یا خرفی
بقدری سست و ناتندرست است که هیچ شاعر نوکار کج طبعی زیر بار انتساب
آن بخود نمی‌رود تا با مثال حکیم خیام چه رسد ؛ همانا که این رباعی در خور ذوق
و طبع و حال همان کسی است که نسخ کهنه نما را جعل کرده و زرناسره در بازار سیاه
فروختداست .

۳- رباعی ۶۹ پیر و صفحه ۱۴۶ آر که ما نیز از همان مأخذ بشماره ۳۹ در
ملحقات آورده ایم

در عشق تو از ملاتم تنگی نیست بابی خبران در این سخن جنگی نیست
این شربت عشق داروی مردانست نامردان را از این قدح رنگی نیست
استعمال «جنگ» بمعنی ستیزه و مکاره ؛ وایهام «رنگ» مخصوصاً قابل
توجه است ؟

۴- رباعی ۸۰ پیر و صفحه ۱۵۶ آر

خالق تویی و مرا چنین ساختیدی هستم بمی و ترانه دلباخته یی
چون روز ازل مرا چنین ساختیدی پس بهره در دوزخم انداخته یی

زبان حال کسی است که بنقد در دوزخ افتاده باشد نه کسی که هنوز زنده
در این دنیا است؛ و دوزخ نصیب آخرتش باشد؛ غلط تکرار و معرفه و نکره قافیه نیز
خود پیدا است!

۵- رباعی ۸۱ پیر و صفحه ۱۵۸ آر

یارب تو کریمی و کریمی کرمست عاصی زچه رو برون زباغ ارمست
باطاعتم ارفعو کنی نیست کرم بامعصیتم اگر بیخشی کرمست
مناجاتی است باچند غلط واضح از قبیل «کریمی کرم است»؛ و استعمال
«باغ ارم» بجای بهشت؛ و تکرار قافیه «کرمست» در مصراع اول و آخر؛ و بالجمله
آثار ضعف و رکاکت در پنج رباعی فوق که معلوم نشد از کیست و امثال آن بحدی
ظاهر و روشن است که احتیاج بتوضیح ندارد.

۶- اما نمونه آثار مسلم دیگران مابین آن ۱۷ رباعی که گوینده اش را
شناخته ایم؛ از آنجمله یکی رباعی ۳۴ (پیر) و صفحه ۵ (آر) که اتفاقاً در مجموعه
فروغی نیز بشماره ۱۵۴ ثبت شده است؛ ما نیز از همان مأخذ بشماره ۷۳ در ملحقات
نقل کرده ایم

اکنون [نکر، خ] ز صبادامن گل چاک شده بلب ز جمال گل طربناک شده
درسایه گل نشین که بسیار این گل در خاک فرو ریزد و ما خاک شده
از جمله رباعیات شیخ عطار است در منظومه «مختار نامه».

اما یازده رباعی باقی مانده از ۱۷ رباعی مورد بحث بترتیب شماره رباعیات
نسخه ۶۰۴ پیر پاسکال و صفحات نسخه ۶۵۸ آربری باز کر مصراع اول هر رباعی
بدین قرار است:

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۷- پیر: رباعی ۱۰- آر: صفحه ۱۱۰ | «گر دست بلوچه قضا داشت می» |
| ۸- پیر: ۱۴- آر: ۹ | «ساقی که رخت ز جام جمشید بهست» |
| ۹- پیر: ۱۶- آر: ۱۵ | «تاچند بر ابرو زنی از غصه گره» |
| ۱۰- پیر: ۲۶- آر: ۲۴ | «آبی بودیم در کمر افتاده» |

- ۱۱- پیر : ۴۵- آر : ۷۷ «ساقی غم من بلند آوازه شده است»
 ۱۲- پیر : ۴۶- آر : ۷۸ «ما بامی و معشوق و شما دیرو کنشت»
 ۱۳- پیر : ۴۹- آر : ۸۶ «بر کف می لعل و زلف دلدار بدست»
 ۱۴- پیر : ۵۰- آر : ۸۹ «تا چند کنم عرَضه نادانی خویش»
 ۱۵- پیر : ۵۵- آر : ۱۰۱ «این چرخ که با کسی نمی گوید راز»
 ۱۶- پیر : ۵۹- آر : ۱۰۲ «ما عاشق و آشفته و مستیم امروز»
 ۱۷- پیر : ۷۶- آر : ۱۴۲ «می خور که ترا بی خبر از خویش کند»
- باری گفت و گوی ما بر سر خصوصیات کتاب طربخانه بود که مرحله اول آنرا طی کردیم اکنون بمبحث دوم می پردازیم .

فصول دهگانه طربخانه

ب : منظور مؤلف طربخانه این بوده است که همه رباعیاتی را که تا زمان او یعنی نیمه دوم قرن نهم هجری ؛ و بر حسب اطلاع و فحص و بحث او به «حکیم ختام» نسبت میدادند ؛ و همچنین حکایات و وقایعی را مربوط بزندگانی حکیم و افکار و عقاید او که در کتب تاریخ و ادب نوشته بوده اند ؛ یا در افواه عامه زبان به زبان نقل می شده است ؛ همه را تحت عنوان ده فصل در این کتاب درج کند .

اولاً عناوین همه فصول کتاب مطابق فهرستی که خود مؤلف در مقدمه اش با عبارات مغشوش و مختلف بدست می دهد^(۱) در همه نسخ موجود نوشته نشده و نسخه ها از این جهت بسیار مختلف و مغلوطست و معاموم نمی شود که در اصل کتاب مثلاً فصل ششم بکدام رباعی ختم و فصل هفتم از کجا شروع می شده است ؛ و این آشفتگی و اختلاف مخصوصاً از فصل ششم تا دهم بیشتر از فصلهای دیگر است ؛ و نسخ موجود مخصوصاً از این حیث هیچ قابل اعتماد نیست^(۲) .

ثانیاً مضامین رباعیات با عناوین فصول همه جا ارتباط و سازگاری ندارد ؛

۱- رجوع شود بهواشی (ص ۵ نسخه حاضر) . ۲- رجوع شود بهواشی (ص ۸۴ نسخه حاضر)

وجه بسا که رباعیهای مندرج در يك فصل اصلاً با آن عنوان مربوط نیست؛ یا با فصلهای دیگر مناسبتیست؛ و چون این مطالب را در حواشی کتاب هر کجا لازم و در بایست بوده است توضیح داده‌ایم تکرارش اینجا ضرورت ندارد.

رباعیات اصیل و دخیل طربخانه

ج: مؤلف این کتاب در جمع‌آوری رباعیات و حکایات و روایات مربوط بحکیم خِیّام؛ درست مصداق مثل معروف «حاطب لیل» بوده است؛ از نوع رباعیهای اصیل دست‌اول گرفته؛ مانند دارنده چو تر کیب طبایع آراست: ص ۱۴۱؛ و «دوری که دراو آمدن و رفتن ماست: ۴۵»؛ و «تر کیب پیاله‌یی که در هم پیوست: ۱۸۲» که در مآخذ معتبر قدیم از قبیل کتاب «التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور القرآن العظیم» امام فخرالدین رازی متوفی ۶۰۶؛ و کتاب «مرصاد العباد» شیخ نجم‌الدین دایه رازی تألیف ۶۲۰ بنام حکیم خِیّام ذکر شده است؛ تا رباعیهای سست مبتذل که گویندگان تهی‌مایه سقیم طبع هم زیر بار انتساب آن بخود نمی‌روند؛ نظیر «ای باده تو شربت من لالایی: ۲۵۳»؛ و «می‌خور که سمن بسی سپا خواهد شد: ۲۵۸»؛ و «ای سوخته سوخته سوختنی: ص ۱۵۲»؛ حتی رباعی مستزادی مزه سخیف که تفصیل آنرا در حواشی (ص ۱۳۴) نوشته‌ایم و امثال آن؛ همه را در این مجموعه درج کرده و بیای حکیم خِیّام بسته است! از طرف دیگر مبلغی کثیر از رباعیات را که در مآخذ دیگر یعنی مجموعه‌های قدیم‌تر از تاریخ تألیف «طربخانه» نظیر نسخه مورخ ۸۶۵ کتابخانه «بودلیان» که ذکر آن در صفحات قبل رفت؛ بنام خِیّام ثبت کرده‌اند و مخصوصاً آن رباعیهارا که مشابهت آنها با آثار اصیل وی بیشتر از نظایر «ای باده تو شربت من لالایی» و «ای سوخته سوخته سوختنی» است از قلم انداخته است؛ ما بخاطر جبران همین نقیصه بود که در مستدرکات (ص ۱۷۳-۱۹۷) با مقدمه‌یی که در این باره نوشته‌ایم ۸۴ رباعی ملحق کردیم با ذکر

مآخذی که از روی آنها نقل شده است^(۱)؛ باین قصد که ممکن است برسبیل شبهه محصوره علمای فقه و اصول ما بین این عده از رباعیات هم نمونه‌یی از آثار اصیل حکیم ختّام وجود داشته باشد؛ با اینکه خود شخصاً معتقدیم که قسمتی از این ملحقات نیز قطعاً از حکیم ختّام نیست و قسمتی هم مشکوک و محلّ تردید و تأمل است؛ نظیر دو رباعی ۳۱ و ۷۴ که در پیش گذشت؛ و همچنین رباعی ۷۱ «ای زندگی تن و توانم همه تو» که در «تذکره عرفات» و «خیابان عرفان: ص ۳۱۵» بنام **اوحالدین کرمانی** ثبت شده است؛ در دیوان **عراقی** هم آنرا طبع کرده و در حاشیه اش نوشته‌اند که به «خیام» و «شیخ عطار» و «افضل الدین کاشانی» و «فخرالدین عزیزفرید» نیز منسوب است؛ و نیز رباعی ۷۷ را «جزراه قلندر و خرابات میوی» بعداً در دیوان **سنائی** پیدا کردیم.

اما در خصوص رباعیات اصیل و دخیل و غث و سمین «طربخانه» تصرف در متن را بخود اجازت ندادم؛ و لیکن بسیاری از موارد را که بنظر من مشکوک یا اصلاً گوینده اش معلوم بود در حواشی توضیح دادم و نام آن گوینده را ذکر کردم. واضعتر بگویم کتاب «طربخانه» در این حالت شبیه دیگر مجموعه‌های رباعیات ختّام است که رباعیهای مندرج در آن بر روی هم سه صنف می شود؛ يك قسمت جزو ۵۳ یا ۶۶ رباعی است^(۲) که در مآخذ قدیم قبل از سنه ۸۰۰ هجری نظیر **مرصاد العباد** تألیف ۶۲۰ و **مونس الاحرار** محمد بن بدر جاجر می تألیف ۷۴۱ و **نزهة المجالس** تحریر ۷۳۱ و مجموعه منشآت و اشعار کتابخانه مجلس شورای ملی مورخ ۷۵۰ و امثال آن ثبت کرده و غالب اهل تحقیق آنها را گفته‌های مسام ختّام شمرده‌اند؛ صنف دوم آن دستد از رباعیات است که گویندگان اصلی

۱- یاد آوری می کنم که رباعی ذیل را که جزو ۳۳ رباعی «نزهة المجالس» است باید بر ملحقات افزود تا ۸۳ رباعی شود؛ يك رباعی دیگر هم از آن ۳۳ رباعی را در ملحقات آورده‌ایم و باقی رباعیهای نزهة المجالس همه اتفاقاً در متن «طربخانه» آمده است.

آنها که بصحرای غلل تاخته‌اند بی او همه کارها پیرداخته‌اند

امروز بهانه بی در انداخته‌اند فردا همه آن بود که دی ساخته‌اند

۲- رجوع شود بمقدمه رباعیات فروغی.

آنهارا شناخته‌ایم یا از متن خود رباعی لفظاً و معنی پیدا است که جزو آثار اصیل حکیم خَیّام نیست؛ و صنف سوم رباعیات مشکوکست که بی‌مشابهت به رباعیهای اصیل نیست؛ دلیل معتبری هم برای صحت انتساب آن بحکیم خَیّام نداریم؛ امثله هر سه صنف را عن قریب ذکر خواهیم کرد.

رباعیها که بر يك قافیه و يك مضمون ساخته شده‌است

در اینجا يك اصل تازه را که برای تشخیص و تمییز رباعیات اصیل از دخیل بنظر نگارنده رسیده است یاد آوری می‌کنم؛ که کلی رباعیات متحد القافیه که دارای يك فکرو يك مضمونست؛ یا همه درحول و حوش يك مضمون خواه بصورت تأیید و خواه بشکل انکار و اعتراض ساخته شده باشد؛ پیش ما تقریباً مسأله و قطعی است که همه این رباعیها از خود حکیم خَیّام نیست؛ زیرا حکیم کم‌گوی گزیده‌گوی که مسلماً پیشه شعرو شاعری نداشت و درصدد مشاعره و مجابات و طبع آزمایی هم نبود؛ دلیل ندارد که يك فکر و يك مضمون را در يك وزن و يك قافیه چندین بار تکرار کرده و درصدد اقتباس یا اعتراض بر گفته‌های خود برآمده باشد؛ اتفاقاً مصادیق این اصل که تأسیس کردم در رباعیات منتسب بحکیم خَیّام فراوانست نظیر رباعیهای «کازه و کوزه» و «باده خواری» و افکار «جبر» و «حیرت در راز خلقت» و «معمای دهر» و «غنیمت شمردن عیش نقد» و امثال آن که همه با يك قافیه و با يك لحن ساخته شده‌است؛ و نمونه بعضی فقرات آنرا خود صاحب «طربخانه» در صفحه ۱۵۹ و ۱۶۰ آورده است؛ و ما نیز چندین نمونه آنرا در حواشی از آنجمله صفحات ۹۶ و ۹۸ و ۱۰۱ و ۱۰۴ و ۴۳۷ و ۴۳۸ ذکر کرده‌ایم. ذکر این حکایت بی‌مناسبت نیست که نسخه اساس «طربخانه» ما که از آن بر رمز «س» در حواشی یاد کرده‌ایم قبلاً متعلق بعموی شاعر فاضل نگارنده مرحوم «میرزا محمد سها» متوفی صفر ۱۳۳۸ ق از شعرای معروف اصفهان در قرن معاصر بوده که خط و امضای او در خود نسخه موجود است؛ وی بر سبیل تفنن بعضی

رباعیهای مندرج در کتاب را با همان شیوه و سیاق استقبال کرده و بعد از معهودش که اشعار خود را در حواشی و ظهر کتب می‌نوشت آن چند رباعی را نیز بخط خود در حواشی «طربخانه» نوشته است؛ در چندین سال قبل که یکی از آشنایان و معارف ادبی آن نسخه را از من بامانت گرفته بود بتوهم اینکه این رباعیها نیز از «حکیم ختّام» است و مالک نسخه آنرا از مآخذ دیگر در حواشی ضمیمه کرده است؛ باینکه در يك جا صریحاً تخلص «سها» نیز دارد همه را در مجموعه‌یی که در آن ایّام تدوین میکرد جزو رباعیات حکیم ثبت کرده بود؛ تا بحسن اتفاق در یکی از برخوردها بنده مطلع شدم و او را از اشتباه بیرون آوردم که روی آنها قلم کشید.

من خود در اثر تتبعات متمادی یقین حاصل کرده‌ام که از این قبیل تخیلیات نه تنها در مجموعه‌های رباعیات حکیم ختّام که در دواوین و مجموعه‌های دیگر شعرا و گویندگان فارسی فراوان واقع شده است؛ برای اینکه متأسفانه سنت روایت و تثبیت مابین کتاب و نسخ دواوین فارسی معمول و متداول نبوده است. باری آن چند رباعی که «سها» بخط خودش در حواشی «طربخانه» نوشته باین قرار است که انصافاً خوب تقلید کرده

ساقی بقدر باد که باده اگر بیش و کم‌یست	آگه کن کیفیت هر کیف و کم‌یست
این جام کلین که مستی از باده او	از تربت کیقبادی و خاک جم‌یست



ای ترک بده باده که ایّام دمی است	هر شادی او بچشم تحقیق غمی است
هر جامه اطلس بیرش طرح کیی است	هر جام منقش بکفش نقش جمی است



دم دار غنیمت که جهان طرفه دمیست	اندر دم هر وجود پیدا عدم‌یست
غم کم خور و شاد باش و می نوش مدام	کاندر پی هر نشاط آماده غمیست (۱)

۱- سه رباعی استقبال است از «شاهی مطلب» که حاصل عمر دمیست: ۱۴۲ «طربخانه».



ساقی می تلخی که بجامست خوش است از جام تو گر چه تلخ کامست خوش است
گفتی که خدا گفته حرامست مخور آنرا که خدا گفته حرامست خوش است



هر روز سها که می بجامست خوش است هر وقت که جام می بکامست خوش است
ایام اگر بکام ما گشت دمی در صبح خوش است اگر بشامست خوش است^(۱)
باز نمونه رباعیات که در همین عصر و زمان در اقتفای شیوه رباعیهای منسوب
بحکیم خیّام ساخته شده است و گوینده آنرا بتحقیق می شناسیم که نامش «محمد
حسین عنقا» متوفی ۱۳۰۸ ق برادر بزرگتر همان «سها» است

برخیز که سرزد آفتاب ای ساقی وقتست پیاده کن شتاب ای ساقی
ناشته رخ و شانه بزلفین نزده در ده قدحی شراب ناب ای ساقی



برخیز که عمر گشت طی ای ساقی با نغمه چنگ و رود و نی ای ساقی
زان پیش که خاک ما شود جام و سبو در جام و سبو بریز می ای ساقی
علاوه می کنم که یکی از رباعی گوینان معروف ایران در عهد صفویه
سحابی استرآبادی است متوفی ۱۰۲۱ ق که بساختن رباعیهای عرفانی و فلسفی
طبعی قادر و توانا داشته و حدود شش هزار رباعی از وی روایت شده که بسیاری
از آنها در اقتفای طرز و اسلوب رباعیات حکیم خیّام است؛ و باین جهت جمعی از
مجموعه نویسان متأخر در اشتباه افتاده و قسمتی از گفته های او را بخیّام نسبت
داده اند؛ چنانکه مجموعه نویسان قدیم رباعیات «سنائی» و «عطار» و «مولوی» و
«افضل الدین کاشانی» و امثال ایشانرا با گفته های خیّام آمیخته بودند.

یکی از علل تخیل و اشتباه شدن رباعیات گویندگان بیکدیگر این است
که در این نوع شعر مخصوصاً معمول نیست که شعرا تخلص خود را ذکر کنند؛

۱- دو رباعی استقبال است از می گرچه بشرع زشت نامست خوش است: ۲۴۴.

و اگر گوینده‌یی هم بندرت تخلص خود را آورده باشد در همه رباعیات او نیست؛ و آنکهی زمینه سبک و اسلوب رباعی‌گویی از قدیم بطوری هموار شده است که بسیاری از شعرا در خصوص این نوع شعر با یکدیگر هم آهنگی پیدا کرده‌اند چندانکه آثارشان گاهی چنان مشتبّه می‌شود که تمییز آنها از یکدیگر جز با اسناد و مدارك قاطع اطمینان بخش اگر ممتنع نباشد باری سخت مشکل و دشوار است؛ و بالجمله همانطور که نوع رباعی از سایر انواع شعر فارسی باین مزیت ممتاز است که معانی بسیار را در لفظ اندک باید جای داد؛ و بقول خود شعرا بحر را در کوزه‌یی تنگ باید ریخت؛ از این حیث نیز با سایر انواع شعر تفاوت فاحش دارد که تخیل و اشتباه در تعیین شخص و عهد گوینده‌اش بیشتر از دیگر انواع شعر اتفاق می‌افتد؛ چه گاه هست که دو رباعی از دو گوینده متقدم و متأخر از جهت انتخاب کلمات و استخوان‌بندی ترکیب جمله و تجانس مضمون و فکر؛ باندازه‌یی شبیه یکدیگرست که اگر سند قطعی معتمد نداشته باشد تشخیص عصر و زمان قائلش بر صنادید اهل فن و خریّت صنعت شعر و ادب نیز چندان آسان نیست؛ تا بعاقه ناس چه رسد!

رباعی‌گویان معاصر حکیم خیام

در سده ۵ - ۶ هجری

معروفست که رباعی‌گویی و ترانه‌سازی در شعر فارسی از عهد سامانیان رواج گرفته و از شعرای معروف آن عهد رودکی متوفی ۳۲۹ بیش از دیگر گویندگان در ساختن این نوع شعر رغبت و مهارت داشته است؛ از آن تاریخ بعد در هر عصری گروهی از شعرا در این فن شهرت داشته‌اند

از جمله شعرای قرن ۵ - ۶ هجری که معاصر حکیم خیام یا نزدیک بزمان وی بوده و در خصوص رباعی‌گویی قدرت و شهرت داشته‌اند؛ یکی حکیم سنائی معروفست متوفی ۵۲۵-۵۳۵ که پاره‌یی از رباعیهای او را اشتباهاً در مجموعه‌ها بنام خیام نوشته‌اند؛ دیگر شهاب‌الدین ابوالحسن طلمچه است از اهالی «مرو»

که در تذکره لباب الالباب عوفی : ج ۲ ص ۱۵۳ می نویسد « اکثر نظم اور باعیات بوده است » ؛ و ۹۸ نمونه از رباعیات اورا ذکر می کند که همه بطرز عاشقانه است ؛ و چیزی از سبک عارفانه و حکیمانه در آنها دیده نمیشود ؛ نمونه اش دو رباعی ذیل است

در عشق تو دل نکرد یاد از دگری دیده ز وفا نشان نداد از دگری
گرچه ستم از تو دید و داد از دگری غمناک هم از توبه که شاد از دگری



ای عشق پر آشوب گناهم تو بسی وی چهره یار عذر خواهم تو بسی
بر روز جوانی که سیه شد ز فراق ای موی سپید من گواهم تو بسی
سدیگر تاج الدین اسماعیل باخرزی که در همان لباب الالباب (ج ۲ ص ۱۵۶) در جزو اشعارش ۹۹ رباعی نقل میکند که حاکی از قدرت و مهارت طبع او در ساختن این نوع شعر است ؛ و یکی از آنها مرثیاتی است که در وفات همان « شهاب الدین ابوالحسن طلحه » ساخته

جانی که مرا بی تو بمرگ ارزانیست گر هست درین تنم ز بی فرما نیست
دانی که مرا پس از تو ای راحت جان با درد تو زیستن ز بی درمان نیست
دو رباعی دیگر هم از وی
تزدیک من ای راحت جانم که تویی تو آمده یی و من بدانم که تویی
آخر بر من سوخته ساخته دل چندان بنشین که من بدانم که تویی



ای دوست اگر داد کنی و بیداد تن در همه کارها درخواهم داد
جانم نشود مگر بیدار تو شاد روزی که ترا نبینم آن روز مباد
چهارم حکیم محمود بن علی سمائی مروزی که باز در همان کتاب جزو شعرای آل سلجوق در خراسان نام او و نمونه چهار رباعی از وی ذکر شده است (ج ۲ ص ۱۴۷) ؛ از آن جمله
از درد چشیدن و کشیدن خواری جان جوید هر دمی ز تن بیزاری

انسان کی زندگی میں جو کچھ ہو سکتا ہے اس کی طرف اشارہ کرتے ہوئے فرماتا ہے کہ:

این خوشنود کار داران خوشنود
نامی از خوشنود شهر
پایان کار دارد و در کل بود

[illegible]

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

میں نے ان کو دیکھا ہے کہ ان کو دیکھا ہے کہ ان کو دیکھا ہے

بر کف عذاب دست دلدار است
بر کف جبین کیناں است
بر کف دوار کار جهان است
بر کف شادمان باد است

حکم علی شادین اندر حضرت
سین صورت دینی کی جو بہت کم
اسرار خفصی معنی بود ولی
جود آتش دہان اگر جو در کتبت

الفصل

نمونه دو صفحه از نسخه (س)

ای کاش بمردمی که مردن بهتر زین زیستن بصد هزاران خواری (۱)



نه یار شبی بکوی من می آمد نه زو خبری بسوی من می آمد
شرم آید بروی او آوردن آنچ از غم او بروی من می آید
حکیم سمائی قبل از «شهاب الدین ابوالحسن طلحه» فوت شده باین دلیل
که «ابوالحسن طلحه» در وفات او مرثیه ساخته است (لباب الالباب : ج ۲ ص ۱۵۳).

اسماعیل بن احمد جوذقانی نیشابوری

برای مزید فایده خوانندگان علاوه می‌کنم که راقم سطور احتمال می‌دهد
تاج الدین اسماعیل باخرزی که در تذکره لباب الالباب بدون ترجمه حال ذکر شده
است **اسماعیل بن احمد بن اسماعیل جوذقانی باخرزی نیشابوری** باشد از مردم
دیه «جوذقان» از قرای «باخرز» از نواحی نیشابور که نگارنده در خلال مطالعات
خود در کتاب عظیم القدر «انساب سمعانی» بنام او برخورد کرده است با مزید خصوصیات
و اطلاعات ذیل که گمان نمی‌کنم در مؤلفات فارسی تا امروز هیچ کجا نوشته
شده باشد

اسماعیل جوذقانی یکی از شعرا و فضایی میرز قرن ۵ - ۶ هجری است
معاصر و همشهری «حکیم خیّام» که در نیشابور می‌زیست؛ در زمان خود بساختن
رباعیات فارسی اشتهار داشت و آثارش زبانه زد مردم آن عهد بود؛ ولادتش در سنه
۴۸۳ هجری اتفاق افتاده؛ و علی التحقیق تا حدود سال ۵۲۹ - ۵۳۰ که تاریخ مسافرت
«سمعانی» به نیشابور است (۲) حیات داشته؛ و باین قرار مسام است که حوالی سی سال
از اواخر عمر حکیم خیّام را درک کرده (۳)؛ و با احتمال قوی مابین ایشان ملاقات هم
اتفاق افتاده بود

۱ - شاید اینجا یا در مصراع اول بجای یکی از دو «خواری» در اصل «زاری» بوده
است تا تکرار قافیه نشده باشد.

۲ - رجوع بکتاب انساب ذیل کلمه «سمعانی» ۳ - باین حساب که حکیم خیّام
علی التحقیق ناسنه ۵۰۸ که صاحب چهار مقاله از وی حکایتی کرده است حیات داشت.

سمعانی اول بار اورا در «نیشابور» و بعد از آن در «مرو» دیدار کرد و با وی دوستی اکید و معاشرت و صحبت گرم داشت و مقداری از قطعات اشعار اورا برای خود نوشته بود
 مأخذ آنچه گفتم نوشته خود سماعی است در کتاب انساب ذیل نسبت «جوزقانی»
 باین عبارت :

« الجوزقانی بفتح الجیم والذال المعجمة والقاف قبلها الواو وبعدها الالف و فی آخرها النون ؛ هذه نسبة الى جوزقان و هی قرية من قرى باخرز من نواحی نیشابور منها اسمعيل بن احمد بن اسمعيل الجوزقانی الباخري کان احدا الفضلاء المبرزین و هو حسن السيرة كثير العبادة نطیق له رباعیات سائرة بالفارسية و كانت بينی وبينه صداقة اکیدة واجتماع لقیته بنیشابور ثم مرو و کتبت عنه قطعاً من الشعر و كانت ولادته فی سنة ٤٨٣ بجوزقان ».

در کتاب «معجم البلدان» نیز که یکی از مأخذ عمده اش همین کتاب انساب سماعی بوده است نام و نسب اورا با تاریخ و لادش همانطور که سماعی نوشته است با حروف تام و تمام یعنی «ثلاث وثمانین واربعة مائة» ضبط کرده است.



ناگفته نگذاریم در صورتی که حدس ما صحیح باشد که «تاج الدین اسماعیل باخرزی» مذکور در باب الالباب همین «اسماعیل جوزقانی باخرزی» باشد که ترجمه حالش از انساب سماعی نقل شد معلوم میشود که عصر زندگانی حکیم سمائی جلوتر از وی یعنی مسلماً در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم بوده است؛ چرا که از همان باب الالباب (ج ۲) معلوم می شود که «تاج الدین باخرزی» در وفات ابوالحسن طلحه و ابوالحسن در وفات «حکیم سمائی» مرثیه ساخته بودند، و باین قرار معاصر بودن «سمائی» با انوری که صاحب مجمع الفصحا (ج ۱ ص ۲۴۸) و تتبع او بعض دیگر از ترجمه نویسان گفته و شعر معروف اورا «سمائی» بجای «سنائی» روایت کرده اند: «گر سمائی نیستم آخر نه همچون صابرم»؛ بظاهر احوال مستبعد می نماید؛ زیرا انوری علی المعروف تا سال ۵۸۲ قمری که سال قران کواکب سبعة

در برج بادی میزانت حیات داشته و «سمائی» خیلی جلوتر از اینها فوت شده بوده است؛ مگر اینکه در تاریخ زندگانی «انوری» تجدید نظر شود و طریقه‌ی را اختیار کنیم که با معاصر بودن وی با حکیم سمائی موافقت و سازگاری داشته باشد؛ اما عجالةً باید این مبحث را مسکوت بگذاریم و بموضوع بحث اصلی خود بپردازیم.



باری نظایر «اسماعیل جوزقانی باخرزی» و کسان دیگر که ذکر کردیم باز هم در شعرای قدیم قرن ۵ - ۶ و جلوتر و عقب‌تر آن اشخاصی را می‌شناسیم که مخصوصاً در رباعی‌گویی مهارت و شهرت داشته‌اند؛ ولیکن چون قصد استقصاء نبود بهمین مقدار اقتصار رفت؛ از شعرای بعد از حکیم خیّام و قبل از سده هفتم هجری که در صنعت رباعی‌سازی استاد بوده و رباعی بسیار ساخته اند هم هشت تن **انوری** و **جمال الدین** و **کمال الدین اصفهانی** و **عطار** و **تاج الدین عمر بن مسعود مازنی** و **شیخ سنجان خوافی** و **مولوی** و **بابا افضل** را باید نام برد.

مقصود اصلی ما از این فصل اشاره باین نکته بود که حتی در مجموعه‌ها و مآخذ قدیم قبل از سده هفتم و هشتم هجری نیز که برای تشخیص رباعیهای اصیل حکیم خیّام سند متقن و معتمد اهل تحقیق قرار گرفته است بعید نیست بلکه مسأله است و بسیار بوده که آثار شعرای رباعی‌گوی قدیم را اشتباهاً بنام او نقل و ثبت کرده‌اند؛ چنانکه عکس آن نیز ممکن است اتفاق افتاده باشد که گفته‌های خیّام را بنام دیگران نوشته باشند؛ و بطور کلی این شبهه در مورد عموم شعرای رباعی‌ساز مژگرد و منعکس است؛ و بعقیده من تا اسناد قاطع معتبر از قبیل نسخ قدیم اصیل که سرمایه اصلی اینگونه تحقیقات است بدست نیاید؛ و ذوق سلیم ادبی و حذاقت و براءت فنی اهل خبرت و تشخیص خصوصاً فنّ شعر شناسی که از دیگر فنون ادبی ممتاز است با سست تقوی و امانت‌یاری نشود در فحوص و بحث و تتبع و پی‌جویی جهد کافی و سعی بلیغ بکار نیاید؛ همچنان این شبهات و مشکلات در رباعیات حکیم خیّام و دیگر شاعران رباعی‌سرای باقی است؛ افسوس که دستگاه شیادی جعل و تزویر نسخ کهنه که بسبب ضعف روح تقوی و دیانت و قوت حرص و ولع بمادیات مخصوصاً در این اواخر پیدا شده؛ عقده‌ی تازه بر

عقده‌های پیچاپیچ و معضلات و عویصات ادبی و تاریخی ما افزوده است که اعاننا الله منه!



از این حدیث ملال انگیز بگذریم؛ گفت و گوی ما بر سر تخلیط رباعیات حکیم ختّام با شعرای دیگر حتی در مجموعه‌های قدیم قبل از سده هشم هجری؛ و صعوبت کار تشخیص و تمیز آنها از یکدیگر بود؛ اینجا بد کرد چند مثال اکتفای کنم و باقی را برای فصول بعد می گذارم

۱- در مجموعه **نزهة المجالس** مورخ ۷۳۱ که ۳۳ رباعی بنام حکیم ختّام در آن درج شده و از مدارك معتبر درجه اول مرحوم «فروغی» و محققان دیگرست این رباعی را «من می نه ز بهر تنگدستی نخورم» جزو همان ۳۳ رباعی آورده و حال آنکه آنرا در دیوان چاپی و خطی **کمال الدین اسماعیل اصفهانی** می بینیم؛ در صفحات قبل نیز باین مطلب اشاره شد.

۲- باز در «نزهة المجالس» رباعی «مایم که اصل شادی و کان غمیم» که بنام ختّام نوشته؛ در رباعیات **افضل الدین کاشانی** معروف به «بابا افضل» نیز ثبت شده است.

۳- در کتاب **مونس الاحرار** تألیف ۷۴۱ این رباعی را «یک قطره ز آب بود و با دریا شد» باسم حکیم ختّام نوشته؛ و حال آنکه در منظومه «مختار نامه» بنام **شیخ عطار** است.

۴- باز در همان «مونس الاحرار» رباعی «چون ابر بنوروز رخ لاله بشت» جزو ۱۳ رباعی حکیم ختّام ذکر شده؛ و حال آنکه در مجموعه قرن هشتم هجری کتابخانه مجلس شورای ملی که ذکرش در صفحات قبل گذشت بنام **مهستی** است هر چهار رباعی فوق در «طربخانه» بشماره های ۱۸۵، ۲۷۳، ۱۵۶ و ۲۹۴ آمده است. اینگونه موارد است که طالبان محقق کنج کاورا در بیدای شک و حیرت می افکند که چه بایست کردن؛ والله الهادی الی طریق الصواب.

مآخذ قدیم رباعیات حکیم خیام

قبل از تألیف طربخانه

منظور از این فصل ذکر مآخذ قدیم رباعیات حکیم خیام است قبل از ۸۶۷ هجری که تاریخ تألیف «طربخانه» است.

الف : قدیمترین مأخذی که نمونه رباعیهای حکیم خیام در آن با اسم و رسم ذکر شده باشد همان رساله «التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور القرآن العظیم» تألیف امام فخرالدین رازی است متوفی ۶۰۶ که ذکر آن در صفحات قبل گذشت.

در متن این رساله جزو مربوط بسورة «التین» ضمن تقریر امر معاد (۱) یکی از رباعیهای معروف حکیم خیام را با کلمات و ترکیباتی که باروایت «طربخانه» ص ۱۴۱ و ۱۵۵ و دیگر مجموعهها تفاوت دارد ذکر کرده است

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
گر خوب نیامد این بنا عیب کراست و در خوب آمد خرابی از بهر چراست (۲)
و در بعض نسخ این رساله در حاشیه اش یک رباعی دیگر هم از خیام نوشته اند (۳)
که در «جهانگشای جوینی» و «تاریخ و صاف» با اختلاف در بعض کلمات و در «طربخانه» عیناً بشماره ۱۸۲ نیز آمده است

۱ - عبارت متن رساله مطابق نقل آقای مجتبی مینوی در مجله دانشکده ادبیات طهران (شماره ۲ سال ۴ دیماه ۱۳۳۵) بدین قرار است :

وان قلنا انه ماکانت له عناية باصلاحها فكيف خلقها وكيف اعتبر جميع انواع القيامة في تخليقها ونظم عمر الخيام هذا المعنى بالفارسية : « دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست... الخ » .

۲ - رجوع شود به مقاله آقای مینوی در همان مجله دانشکده ؛ و حواشی متن طربخانه حاضر : ص ۵۰

۳ - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ؛ رجوع شود به همان حواشی (ص ۵۰) طربخانه حاضر .

ترکیب پیاله‌یی که درهم پیوست بشکستن آن روا نمی‌دارد دست
چندین سروپای نازنین و برودست از بهر که پیوست و ز بهر چه شکست
عجالة مأخذی از آن رساله قدیمتر نداریم که چیزی از رباعیات خیّام باز کر
نام وی در آن درج شده باشد؛ و راه دادن شك و تردید را در این باره که شاید رباعی
مذکور در متن آن رساله نیز الحاقی کتاب و نسخا باشد نه از خود مؤلف؛ محتاج
دلیل و بحث و تحقیق جداگانه است

ب: قدیمترین کتابی که رباعیات منتسب بحکیم خیّام بدون ذکر نام قائل در
آن آمده‌سند **بادنامه** است از «محمد بن علی ظهیری» که تاریخ تألیفش اندکی
بعد از سنه ۵۵۶ هجری است^(۱) در اثناء این کتاب بدون اینکه از خیّام نام رفته باشد
پنج رباعی از نوع رباعیها که در مجموعه‌های قدیم قبل از سده هشتم هجری از قبیل
«نزهة المجالس» و «مونس الاحرار» بنام خیّام نوشته اند درج شده که اتفاقاً هر پنج رباعی
در «طربخانه» و مجموعه فروغی نیز مندرج است؛ مامصراع اول آن رباعی‌ها را بر تریبی
که در «سندبادنامه» آمده است با شماره‌های نسخه حاضر طربخانه ذکر میکنیم
۱- «چون نیست مقام ما در این دهر مقیم: ۱۸۱»؛ این رباعی در «مونس
الاحرار» و جنگ منشآت و اشعار مورخ ۷۵۰ مجلس شورای ملی نیز بنام خیّام است.
۲- «بر کیر^(۲) پیاله و سبو ای دلجوی: ۲۶۶»؛ این رباعی هم در
«نزهة المجالس» و هم در یکی از جنگهای قدیم مجلس شورای ملی که از قرن هشتم
متأخر نیست جزو رباعیات خیّام نوشته شده است.

۳- «از جمله رفتگان این راه دراز: ۱۱۹»؛ این رباعی نیز در همان مجموعه
قدیم مجلس شورای ملی که تاریخش از سده هشتم هجری متأخر نیست با اسم خیّام

۱- تحقیقی است که «گل» در صفحه (ح-ط) مقدمه اش کرده؛ و مأخذ او نسخه‌بی است
که با مقدمه و حواشی «احمد آتش» در استانبول بسال ۱۹۴۸ م طبع شده است. امامرحوم «قزوینی»
در حواشی چهارمقاله درباره اصل «سندبادنامه» که در زمان نوح بن منصور سامانی ۳۶۶-۳۸۷ از
پهلوی بفارسی دری ترجمه شده است؛ و تألیف «بهاءالدین محمد ظهیری کاتب سمرقندی» تحقیق
مفصل کرده و تاریخ تألیف او را حدود سنه ۶۹۰ هجری نوشته است.
۲- ط: بردار - خ: بردار قرا به

درج شده است .

۴ - «این چرخ فلک که مادر او حیرانیم : ۳۸۰».

۵ - «مشنوی سخن زمانه (۱) ساز آمدگان : ۳۳۳» : این رباعی هم در «نزهة

المجالس» و مجموعه مجلس در رباعیهای ختّام آمده است.

ج: بعد از «سندبادنامه» قدیمترین کتابی که رباعیات منسوب بحکیم ختّام بدون ذکر نام قائل در آن آمده باشد کتاب **مرزبان نامه** است تألیف ۶۰۷-۶۲۲ که تا کنون ندیده‌ام هیچ کس حتی خود مرحوم «قزوینی» که این کتاب اوّل بار با تصحیح و اهتمام او طبع شده است متعرض آن شده باشند؛ و شاید نخستین بار باشد که خوانندگان این مقدمه نام آن کتاب را جزو مأخذ قدیم رباعیات حکیم ختّام می‌شنوند؛ و لا اقل این اطلاع را که در تحقیقات ادبی بسیار مفید و مؤثر است بدست می‌آورند که تاریخ نظم آن رباعی ها که در این کتاب آمده قطعاً قبل از سده هفتم هجری است .

و بالجمله در «مرزبان نامه» سه رباعی هست که هر سه را بحکیم ختّام نسبت داده‌اند؛ دو رباعی اوّلش در متن «طربخانه» ثبت شده است و رباعی سوم را چون در یکی از مجموعه‌های قدیم معتبر مجلس شورای ملی بنام ختّام است در ملحقات «طربخانه» افزوده‌ایم؛ در مجموعه «فروغی» هم درج شده است؛ و آن سدر رباعی با شماره صفحات مرزبان نامه طبع لیدن باین قرار است

۱ - صفحه ۸۸ مرزبان نامه

هر کو بسلامتست و نانی دارد	وز بهر نشستن آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی	گوشادبزی که خوش جهانی دارد

این رباعی در «طربخانه» بشماره ۱۴۶ جزو رباعیات ختّام درج شده است

۲ - در صفحه ۲۱۶ مرزبان نامه که در «طربخانه» بشماره ۹۶ ثبت است

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت	از من خبرت که بی‌نوا خواهی رفت
بنگر که که بی‌و از کجا آمده‌بی	می‌دان که چه می‌کنی کجا خواهی رفت

۱ - خ ، ف : سخن از زمانه

نا گفته نگذیریم که این رباعی را با اختلاف ردیف «خواهی شد» و تفاوت مصراع سوم «بنگرز کجایی بچه کار آمده بی»؛ در کتاب «مجمع الانساب شبانکاره» به **ملك مظفر الدين محمد شبانکاره** که از ملوك شاعر ادب پرور بوده است نسبت می دهد؛ و علی التحقیق اشتباه است چرا که «ملك مظفر الدین محمد» در سنه ۶۵۸ یعنی حدود پنجاه سال بعد از تاریخ تألیف «مرزبان نامه» فوت شده و شاید در آن تاریخ هنوز متولد نشده یا کودک نابالغ بوده و اهلیت چنان شهرتی را نداشته است که گفته های او در نوشته های مشایخ ادب مورد تمثّل واقع شود؛ کتاب «مجمع الانساب» هم در سال ۷۳۶ یعنی حوالی یکصد و بیست سی سال بعد از «مرزبان نامه» تألیف شده است. بهر حال مسأله است که رباعی فوق از آثار گویندگان پیش از قرن هفتم هجری است؛ و همین اندازه اطلاع هم برای ما بسیار مفید و پر ارزش است

علاوه می کنم که در مجموعه رباعیات مؤرخ ۸۶۵ کتابخانه «اکسفر» و مجموعه فروغی بشماره ۳۹ رباعی دیگر با همان ردیف و قافیه؛ و در طربخانه نیز بشماره ۳۱۵ با اختلاف ردیف «خواهی شد» درج شده که پیداست شاعر دیگر در جواب رباعی فوق گفته است؛ و علی ای حال بعقیده ما هر دو رباعی از حکیم خّیام نتواند بود؛ نظیر رباعی «خّیام ننت بخیمیدی ماند راست» که بتصریح طربخانه (ص ۱۵۶ نسخه حاضر) از شاعر دیگری است در جواب رباعی حکیم خّیام «دارنده چو تر کیب طبایع آراست»، و بعضی باشتباه هر دو را به خّیام نسبت داده اند؛ باری رباعی نسخه «اکسفر» و مجموعه فروغی و طربخانه که روایت معروفش ذیلاً نقل می شود باعتقاد من از حکیم خّیام نیست

دریاب که از روح جدا خواهی رفت	در پرده اسرار خدا [فنا:خ] خواهی رفت
خوش باش ندانی ز کجا آمده بی	می نوش ندانی بکجا خواهی رفت

۳ - صفحه ۲۹۶ مرزبان نامه

در پشت من از زمانه تو می آید	وز من همه کار نا نکو می آید
جان عزم رحیل کرد گفتم بمرو	گفتا چکنم خاند فرو می آید

این رباعی با روایت «بر پشت من» در یکی از مجموعه های کتابخانه مجلس شورای

ملّی که تاریخ تحریرش از سده هشتم هجری متأخر نیست بنام «حکیم خیّام» نوشته شده؛ در مجموعه «فروغی» هم شماره ۶۷ ثبت است؛ مانیز با ستناد همان مجموعه آنرا در ملحقات و اضافات «طربخانه» شماره ۵۱ آورده ایم.

د: بعد از رساله «التنبیه» امام فخر رازی عجلاله قديمترین کتاب که نمونه رباعیات حکیم خیّام با سم و رسم در آن نقل شده باشد همان کتاب **مرصاد العباد** است تألیف «شیخ نجم الدین ابوبکر رازی» معروف به «دایه» در سنه ۶۲۰؛ که دور باعی بنام خیّام ذ کرمی کند؛ یکی «در دایره یی کا آمدن و رفتن ماست» که در «طربخانه» مانند «مونس الاحرار» باروایت «دوری» که در او آمدن و رفتن ماست» شماره ۵۴ ثبت است؛ دیگر «دارنده چو تر کیب طبایع آراست» که آن هم باختلاف روایت ضمن حکایات فصل دهم «طربخانه» صفحه ۱۴۱ ذکر شده است

ه: راقم سطور مجموعه خطی قدیم مورخ ۶۵۱ در تملک دارد که ده دوازده رباعی از نوع رباعیات که بحکیم خیّام منسوبست در آن درج شده است.

و: در تاریخ جهانگشای جوینی تألیف ۶۵۸ این رباعی «اجزای [ترکیب: خ] پیاله یی که در هم پیوست» از قول خیّام نقل شده است که در ضمن بحث از رساله «التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور القرآن العظیم» اشاره کردیم.

ز: در تاریخ **گزیده** تألیف ۷۳۰ و بعداً در کتاب **فردوس التواریخ** مولانا خسرو ابرقوهی تألیف ۸۰۸ این رباعی از خیّام نقل شده «هر ذره که بر روی زمینی بوده است» که در طربخانه شماره ۱۶۹ آمده است؛ باختلاف عبارت «در خاک زمینی» بجای «بر روی زمینی».

علاوه میکنم که در همان «فردوس التواریخ» در ضمن حکایتی از حکیم خیّام رباعی دیگر «سیر آمدم ای خدای از هستی خویش» از خیّام نقل کرده است که گوید آخرین سخنان او بود؛ عین نوشته او را در حواشی طربخانه (ص ۱۵۲) بدون اظهار عقیده نقل کرده ام، و اینجا با «فروغی» رحمة الله علیه همداستان میشوم که آن رباعی

ظاهراً از خود حکیم خیام نیست (۱).

ح: در مجموعه نزهة المجالس مورخ ۷۳۱ سی و سه رباعی بنام خیام ثبت شده که دور رباعی از آنها مکرراًست (۲)؛ و از ۳۹ رباعی باقی مانده فقط دور رباعی در «طربخانه» نیامده است که یکی را در حواشی قبل ذکر کردیم «آنرا که بصحرای علل تاخته اند» و یکی را بشماره ۷۶ در ملحقات افزوده ایم «از کوزه گری کوزه خریدم باری»؛ و ۲۹ رباعی باقی همه در طربخانه آمده است.

یادآوری میکنم که از این ۳۹ رباعی دور رباعی «هر ذره که در خاک زمینی بوده است» و «ترکیب پیاله‌یی که درهم پیوست» با اندک اختلاف همانهاست که در «جهانگشای جوینی» و «تاریخ گزیده» از خیام نقل کرده اند.

رباعیات نزهة المجالس در طربخانه

بیست و نه رباعی «نزهة المجالس» با شماره آنها در طربخانه حاضر باین قرار است

تا راه قلندری نبویی نشود ۴۹۳	يك روز ز بند عالم آزاد نیم ۴۳۶
هر گز دل من ز علم محروم نشد ۵۴	دشمن بغلط گفت که من فلسفیم ۴۱۷
ماییم که اصل شادی و کان غمیم ۳۷۳	ترکیب طبایع چو بکام تودمی است ۳۶۳
خوش باش که پخته اند سودای تودی ۹۰	از دی که گذشت هیچ ازو یاد ممکن ۱۱۳
پیش از من و تولیل و نهاری بوده است ۷۶	هر ذره که در خاک زمینی بوده است ۱۶۹
هر راز که اندر دل دانا باشد ۴۷۷	هم دانه امید بخرمن ماند ۱۵۴
بر شاخ امید اگر بری یافتمی ۴۱۶	يك جرعه می کهن زملکی نوبه ۳۳۷
در دهر چو آواز گل تازه دهند ۳۹۱	گیرم که ناسرار معما نرسی ۱۹۵
من می نه ز بهر تنگدستی نخورم ۱۸۵	گر کار فلک بعدل سنجیده بدی ۴۴۶

۱- رجوع شود به مجموعه رباعیات فروغی ص ۶۶.

۲- رجوع شود به مقدمه رباعیات فروغی ص ۳۵-۴۴.

هر يك چندی یکی بر آید که منم ۴۹۶ عمری است مرا تیره و کاری است نه راست ۴۱۳
 تر کیب پیاله‌یی که درهم پیوست ۱۸۲ خورشید بگل نهفت می توانم ۴۱۸
 رستم که درین منزل بیداد بدن ۴۲۰ چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد ۳۷۸
 ز آوردن من نبود گردون را سود ۳۸ مشنوسخن از زمانه ساز آمدگان ۳۳۳
 درکار که کوزه گری رستم دوش ۱۰۸ بر گیر پیاله و سبو ای دلجوی ۲۶۶
 این کوزه که آبخواره مزدوری است ۱۷۰

ط: در مجموعه مونس الاحرار فی دقایق الاشعار تألیف «محمد بن بدر جاجرمی» در ۷۴۱ هجری سیزده رباعی بنام خیّام نوشته که یکی از آنها «چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد» با نزهة المجالس یکی است^(۱)؛ یکی از آنها نیز یکی از دور رباعی «مرصاد العباد» است باروایت «دوری که در او آمدن و رفتن ماست»؛ یازده رباعی باقی مانده از مختصات این مجموعه است.

رباعیات مونس الاحرار در طربخانه

بطور کلی هر ۱۳ رباعی «مونس الاحرار» در کتاب طربخانه درج شده است؛ رباعی مشترك ما بین «نزهة المجالس» و «مونس الاحرار»؛ و همچنین رباعی مشترك ما بین «مرصاد العباد» و «مونس الاحرار» را که در پیش گفته ایم اینجا تکرار نمی کنیم؛ اما یازده رباعی باقی مانده با شماره های طربخانه موجود باین قرار است.

عالم اگر از بهر تو می آرایند ۱۱۸ وقت سحر است خیز ای مایه ناز ۴۳۰
 چون نیست مقام مادر این دهر مقیم ۱۸۱ چون ابر بنوروز رخ لاله بشست ۲۹۴
 بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی ۳۸۷ يك قطره آب بود و با دریا شد ۱۵۶
 ایام^(۲) زمانه از کسی دارد ننگ ۲۲۶ این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت ۱۶۲
 ای پیر خردمند پکه تر بر خیز ۱۶۳ می خور که فلک^(۳) بهر هلاک من و تو ۱۹۳
 ای آنکه نتیجه چهار هفته ۴۸۲

۱ - فقط در مصراع دوم روایت نزهة المجالس چنین است «خود را بچنین غصه دزم نتوان کرد»؛ و روایت مونس الاحرار چنین «خود را بکم و بیش دزم نتوان کرد».

۲ - روایت طربخانه «خیام» بجای «ایام».

۳ - این چرخ فلک : طربخانه.

ی: مجموعه مورخ سنه ۷۵۰ مجلس شورای ملی یازده رباعی بنام حکیم خیام دارد (۱) که دوربای از آنها چون نیست مقام مادر این دهر مقیم و «برچشم تو عالم ارچه می آرایند» (۲) با «مونس الاحرار» یکی است؛ از ۹ رباعی باقی مانده باز هفت رباعی در متن «طربخانه» آمده است؛ و دوربای دیگر را هم ماحز و ملحقات آورده ایم؛ یکی «از رنج کشیدن آدمی حر گردد: ۵۰» و یکی «گرچه غم و رنج من درازی دارد: ۵۲».

پس باین قرار نه رباعی از آن یازده رباعی در خود متن؛ و دوربای دیگر در ملحقات «طربخانه» مندرج است که شماره های آنها را اینجا ذکر میکنیم.

رباعی های مجموعه مورخ سال ۷۵۰ در طربخانه

دوربای مشترك ما بین آن مجموعه و «مونس الاحرار» را تکرار نمیکنیم؛ اما آن هفت رباعی باقی مانده با شماره های طربخانه موجود بدین قرار است

آنها که کهن شدند و آنها که نوندند ۴۳	آرند یکی و دیگری بر بایند ۱۷۱
از جرم گل سیاه (۱) تا اوج زحل ۱۸	بر خیز بتا بیا برای دل ما ۱۹۱
ای دوست حقیقت شنو از من سخنی ۲۶۰	آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی ۱۵۲
بر خیز ز خواب تا شرابی بخوریم ۳۱۳	

یادآوری میکنم که در دوربای پنجم و هفتم، روایت این مجموعه با «طربخانه» تفاوت دارد؛ در این مجموعه که «فروغی» هم از آن پیروی کرده نوشته است

ای دوست حقیقت شنو از من سخنی	با باده لعل باش و با سیم تنی
کانکس که جهان کرد فراغت دارد	از سبالت چون تویی و ریش چومنی



بر خیز ز خواب تا شرابی بخوریم	زان پیش که از زمانه تابی بخوریم
کاین چرخ ستیزه روی نا که روزی	چندان ندهد امان که آبی بخوریم

۱- مقدمه رباعیات فروغی: ص ۴۸.

۲- روایت مونس الاحرار که طربخانه هم با آن موافقت دارد چنین است «عالم اگر از بهر تو می آرایند».

۳- ط: از جرم حنیض خاک.

برای روایت طربخانه هم رجوع شود بمتن کتاب شماره‌های ۲۶۰ و ۳۱۳
 یا: مجموعه قدیم دیگر هم متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی که تاریخ
 کتابش از روی قرائن موجود از قرن هشتم هجری متأخر نیست^(۱) پنج رباعی بنام
 خیام دارد که یکی از آنها فقط با اختلاف «بردارقرا به» بجای «برگیر پیاله» همان
 رباعی **نزهة المجالس** است «بردارقرا به و سبو ای دلجوی»؛ و یکی از آنها همان
 رباعی **مرزبان نامه** است «بر پشت من از زمانه تو می آید» که شرح آنرا پیش
 نوشتیم؛ و از سه رباعی باقی مانده دوربای باز در متن طربخانه شماره‌های ذیل درج
 شده است.

آنی^(۲) که نبودت بخورو خواب نیاز ۹۴ از جمله رقتگان این راه دراز ۱۱۹
 و یکی را هم در ملحقات شماره ۹ افزوده ایم «گر شاخ بقا ز بیخ بخت
 رستست».

علاوه میکنم که در همین مجموعه و مجموعه قبل ده رباعی دیگر هست که هر چند
 نام گوینده اش ذکر نشده؛ اما اکثرش از همان قبیل رباعیهاست که دیگران بخیام
 نسبت داده اند؛ و همه آنها را مرحوم فروغی جزو رباعیهای اصیل شمرده و در
 مجموعه خود ثبت کرده است^(۳).

یکی از آنها یکی از دوربای **مرصاد العباد** است «در دایره بی کامدن و رفتن
 ماست» که شرح آنرا در صفحات قبل نوشتیم؛ از نه رباعی دیگر فقط یکی «حیی که
 بقدرت سرور می سازد» که در مجموعه فروغی هم بشماره ۷۵ ثبت شده است در
 طربخانه نیامده؛ و هشت رباعی باقی مانده یکی با اختلاف روایت و باقی عیناً همه
 در این کتاب مندرجست با شماره‌های ذیل

قومی متفکرند اندر ره دین ۴۱ ای دلغم این جهان فرسوده مخور ۱۱۵
 چون نیست زهر چه هست جز باد بدست ۱۴۸ قانع بیک استخوان چو کرکس بودن ۴۲۲

۱- مقدمه فروغی بر رباعیات خیام: ص ۵۲-۵۴.

۲- ط: بودی که نبودت.

۳- ص ۵۵-۵۸.

ای دیده اگر کور نی گور بین ۴۴۵ يك نان بدوروز اگر بود حاصل مرد ۴۷۶
 بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد ۴۸۶ تا چند کنی خدمت دوان و خسان ۵۱۰
 اختلاف روایتی که در سطور قبل اشاره کردم در بیت اول است از رباعی دوم
 شماره ۱۱۵ طربخانه که در مجموعه کتابخانه مجلس اینطور نوشته است
 ای دل غم این جهان فرسوده مخور بیهوده نی غمان بیهوده مخور
 یاد آوری میکنم که رباعی هشتم را «تا چند کنی خدمت دوان و خسان»
 با اینکه مرحوم فروغی در مقدمه اش (ص ۵۸) جزو شصت و شش رباعی اصیل شمرده
 در خود رباعیها سهواً از قلم انداخته اند.

پنجاه و سه تا شصت و شش رباعی اصیل حکیم خیام

مقصود از ۶۶ رباعی اصیل همانهاست که در کتب و مجموعه های پیش از سده
 نهم یافته (۱) و آنرا پدید و مفتاح تشخیص دیگر رباعیات منتسب بخيام قرار داده اند؛
 و مرحوم فروغی نسبت باین رباعیها مخصوصاً ۵۳ فقره آنها جداً معتقد شده که در
 انتساب آنها بخيام تشکیک بی مورد است؛ و می گوید «اگر آنها را هم قبول نکنیم دیگر
 باید بکمی از خيام چشم پیوشیم» (۲)؛ باز چهار رباعی دیگر که مأخذش جنگ مورخ

۱ - یعنی رباعیهای مرصاد العباد و جهانکشاى جوينى و تاريخ گزیده و نزهة المجالس و
 مونس الاحرار و مجموعه های قدیم مجلس شورای ملی با حذف مکررات آنها؛ باین قرار که در
 مرصاد العباد دو رباعی است؛ و در جهانکشا و گزیده هر کدام يك رباعی؛ و در نزهة المجالس ۲۹
 رباعی از سی و سه رباعی که در رباعی مکرر است و دو فقره اش همانهاست که در جهانکشا و گزیده
 است؛ و در مونس الاحرار ۱۱ رباعی از سی و سه رباعی که دوتای آنها با نزهة المجالس یکی است؛
 و در جنگ مورخ ۷۵ مجلس ۹ رباعی از یازده رباعی که دوتای آنها با مونس الاحرار یکی است.
 تا اینجا جمعاً ۵۳ رباعی می شود که بعقیده فروغی همه از رباعیات اصیل مسلم خيام
 است و تشکیک در آنها بی مورد است.

باز در مجموعه مورخ ۷۵۰ مجلس ۵ رباعی بنام خيام هست که یکی از آنها با نزهة
 المجالس یکی است؛ پنجاه و سه رباعی قبل با این چهار رباعی جمعاً ۵۷ رباعی است که برای
 فروغی تقریباً یقین حاصل شده است که گفته خيام می باشند.
 نه رباعی دیگر هم از مجموعه های قدیم که شرح آنها خود او در مقدمه اش (ص ۵۵)
 نوشته است علاوه می کند تا مقدار رباعیهای اصیل در نظر او به ۶۶ رباعی بالغ می شود.

۲- ص ۵۲.

۷۵۰ مجلس شورای ملی است بر آن پنجاه و سه رباعی می‌افزاید و میگوید برای ماتقریباً یقین حاصل شده است که این پنجاه و هفت رباعی گفته ختّام میباشند (۱)؛ و باز نه رباعی دیگر از مجموعه‌های قدیم مجلس شورای ملی بر آن پنجاه و هفت رباعی علاوه میکند و می‌گوید «این شصت و شش رباعی را با احتمال قوی بلکه باطمینان می‌توان از ختّام دانست» (۲).

اما راقم سطور متأسف است که نمی‌تواند در این گفتار با «فروغی» هم عقیده و همداستان باشد که تمام آن شصت و شش رباعی بلکه همان پنجاه و سه رباعی دست اوّل را بطور قطع و یقین از حکیم ختّام بداند؛ برای اینکه در صفحات قبل نشان داد که پاره‌یی از آن پنجاه و سه رباعی در همان نوع مأخذی که مورد استناد و اعتماد ایشان بوده بنام گویندگان دیگر ثبت شده است.

امثال این رباعی را نیز که در جزو شصت و شش رباعی اصیل محسوب کرده‌اند هر چند که گوینده‌اش را نمی‌شناسم؛ اما در انتسابش بحکیم ختّام تردید دارم

حتّی که بقدرت سرور و میسازد همواره همو کار عدو میسازد
گویند قرا به گر مسلمان نبود او را توجه گویی که کدو میسازد
صرف نظر کردن و تشکیک در اینگونه رباعیات را هم مستلزم چشم پوشیدن
از ختّام نمی‌دانم؛ زیرا در جنگها و سفینه‌های کهن تر و معتبر تر از «مونس الاحرار»
و «نزهة المجالس» و جنگ مورخ ۷۵۰ مجلس شورای ملی که مأخذ ۵۳ رباعی
قطعی بی‌شک و شبهه فروغی است؛ نظیر همان مجموعه خطّی مورخ ۶۵۱ که در
صفحات قبل ذکر شد رباعیهای دیگر که ابدأ در آن مجموعه‌ها ثبت نشده است یافته‌ام
که مشابهت آنها با آثار اصیل متین حکیم ختّام خیلی بیشتر از امثال آن رباعی است؛
نمونه‌اش دو رباعی ذیل

۱- ص ۵۵.

۲- ص ۵۸.

علمش از سالکان تشیع و مالکان مالک تورع انکد احیاناً اگر بضرورت بتنی یا نکته مستبعد المعنی نظایر علی شوارع الشرع کتابت افتد میلان اعتقاد را تحقیق جازم آن نخرند و بر آئینه یقین این گمانند والله اعلم بما یفعلون ربنا لا تنزع قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوباب فصل اول در مناجات	
ای از حرم ذات تو عقل اگر فی	از معصیت و طاعت ماستغنی
مستم ز گناه و از رجاشیدم	امید بر رحمت تو دارم معنی
هر کوهی طاعت نسفتم هرگز	و هر کردگانه زره ز رفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت	زیرا که یکی را دو کفتم هرگز
سرمین کنه روی من کردستم	عفو تو امید بست که گیر دستم
سکنتی که بروز غم بر گیرم دست	عاجز تر از این خواه که گنهم
از خالق که کار و زبایم	نومید نیم بحسرم و عصیان عظیم
کرمت و غلبه مرده باشم امروز	
فردا بخشد بر استخوانهای میم	

نمونه دیگر از نسخه (می)

رفتم بدر تنور آن کوزه گران پیری دیدم نشسته میکرد فغان
میگفت و همی گریست کای بی خبران در آتش می نهید خاک پدران

☆

رو کوزه گرا ز خاک در یوزه مکن وز چشم بتان توقوت هر روزه مکن
گر هست ترا ز سر خود آگاهی صد کاسه سرد سر یاک کوزه مکن
با اینهمه باز نمی توان انکار کرد که مابین ۶۶ رباعی که فروغی مفتاح تشخیص
سایر رباعیات منسوب به خیام قرار داده قطعاً آثاری اصیل از خود حکیم خیام موجود
است که نمیتوان از آنها صرف نظر کرد؛ خلاصه میکنم که تفاوت عقیده این حقیر
بافروغی و جمهور محققان بر سر قضیهٔ موجهه کائیه است و سلب ایجاب کلی، نه سالبه
کلیه؛ باین معنی که ایشان کلی آن رباعیات را که در کتب و مجموعه‌های قبل از سده
نهم هجری بنام خیام ثبت شده است گفته‌های مسام قطعی اومی دانند؛ و من همه را
مسلم ندارم بلکه معتقدم که مابین آنها نیز ممکن است گفته‌های قطعی دیگران یا آثار
مشکوک وجود داشته باشد؛ در بارهٔ بقیهٔ رباعیات برگزیدهٔ مجموعه فروغی که
عدش به یکصد و هفتاد و هشت رباعی رسیده است باز نگارنده همان عقیده را دارم که
در خصوص ۶۶ رباعی اصلی گفته شد؛ بعلاوه در اوایل این مقدمه در بارهٔ هشت فقره
از رباعیهای این مجموعه که از گویندگان دیگر است سخنی رفت که تکرارش اینجا
در بایبی ندارد؛ با اینهمه انصاف باید داد که مابین مجموعه‌های رباعیات خیام که
تا این زمان منتشر شده اثر او از همه بهتر و عالی‌تر است؛ بخصوص با آن مقدمهٔ حکیمانه
مستدل و نثر پیخته شیوای سهل ممتنع که شایسته است سر مشق نویسندگان فارسی
باشد؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

مقایسه نسخهٔ اکسفرد با طربخانه

یپ: از جمله مجموعه‌ها که قبل از طربخانه تدوین شده نسخهٔ خطی معروف
کتابخانه «بودلیان» اکسفرد است مشتمل بر یکصد و پنجاه و هشت رباعی؛ مورخ
۸۶۵ سال قبل از تاریخ تألیف طربخانه که در پیش بدان اشاره شد؛ و چون نسخه
آن ضمیمهٔ تقویم تربیت در تبریز سال ۱۳۰۸ شمسی طبع شده است ما برای آن در حواشی

و تعلیقات رمز اختصاری «ت» اختیار کرده ایم.

علاوه می‌کنم که از روی مقایسه کمیّت و کیفیت رباعیهای مندرج در آن نسخه با کتاب طربخانه خوب معلوم میشود که انصافاً مؤلف طربخانه در جمع آوری و ضبط رباعیات منتسب بحکیم خیّام خیلی دقیق تر و خوش سلیقه تر از جامع آن نسخه بوده است؛ چرا که مقدار رباعیات نسخه اکسفرّد نسبت به ۵۵۹ رباعی طربخانه از حدود ربع هم کمتر است؛ اما عدّه رباعیهای مغلو طو مشکو کش از نسبت ربع خیلی بیشتر است؛ عبارت دیگر در طربخانه میتوان لا اقل حدود یکصد و پنجاه رباعی را که از ربع عدد رباعیاتش بیشتر است نشان داد که مابین آنها قطعاً آثار ارحیل خیّام موجود است؛ اما در میان ۱۵۸ رباعی نسخه اکسفرّد بعقیده من نمیتوان قریب چهار رباعی هم پیدا کرد که آثار قطعی خیّام در آنها باشد؛ کیفیت ضبط رباعیها هم از مقایسه دو کتاب بایکدیگر خود چندان واضح و آشکار است که احتیاج بطول مقال ندارد.

رباعیات اصیل طربخانه

پیش گفتیم که رباعیات طربخانه مثل دیگر مجموعه‌ها که تا کنون در این زمینه ساختند و پرداختند بر روی هم سدنوع است؛ اصیل و دخیل و مشکوک مقصود از رباعیهای اصیل همانهاست که مستند بمآخذ قدیم پیش از قرن نهم است نظیر پنجاه و سه تا شصت و شش رباعی مذکور در فصل قبل که اکثر اهل تحقیق هم در آن، وراقم سطور مبلغی از آنها را گفته مسام خیّام میدانند؛ اتفاقاً از آن ۶۶ رباعی فقط پنج رباعی که دو رباعی از «ترهة المجالس» و سدر رباعی از مجموعه‌های سده هشتم کتابخانه مجلس است^(۱) در طربخانه نیامده؛ و بقیه‌اش همه در خلال فصول این کتاب درج شده؛ و این خود یکی از محسنات و جهات اهمیت این تألیف است که اشمالش بر رباعیات اصیل بیشتر از مجموعه‌های مشابه آنست باز بطوری که خود نگارنده بدقت مقایسه کرده‌ام از ۱۸۷ رباعی مجموعه

۱- دو رباعی از این سه رباعی مربوطست به جنگ مورخ ۷۵۰ کتابخانه مجلس و یکی از آنها داخل مجموعه‌های دیگر همان کتابخانه است که شرح همه را در پیش گفتیم.

فروغی فقط دهر رباعی در طربخانه نیامده و باقی همه در آن مندرجست؛ جز اینکه در باره‌ی از آنها روایت طربخانه با مجموعه فروغی مختلف است؛ برای اینکه چیزی از آن مجموعه فوت نشده باشد آن دهر رباعی را هم نگارنده در ملحقات افزوده‌ام؛ اگر چه خود شخصاً اعتقاد ندارم که همه از گفته‌های اصیل خیتام باشد

پنج رباعی کتاب «سند بادنامه» را هم در فصول قبل دیدیم که همه در کتاب طربخانه ثبت است؛ و بالجمله رباعیهای اصیل یا شبه اصیل در طربخانه فراوانست؛ عن قریب نمونه رباعیات مشکوک و آنها را که مسلماً از گویندگان دیگر است هم ذکر میکنیم.

رباعیات دخیل و مشکوک طربخانه

معروفست که **ژو کوفسکی** خاورشناس مشهور روسی هشتاد و دو رباعی منسوب بخیتام را جست و جو و تحقیق کرده که از شعرای دیگر است^(۱) ماعین تحقیقات او را ندیده‌ایم؛ این را هم نمیدانیم که کدام مجموعه از رباعیات خیتام مورد توجه او بوده که درباره مندرجاتش تحقیق و جست و جو نموده است؛ اما بقرینه ذکر **طالب آملی** متوفی ۱۰۳۶ ق مابین آن شعرا که شعرشان بخیتام منسوب شده است معلوم میشود که مقصد او مجموعه‌های بعد از قرن یازدهم هجری بوده است.

مؤلف مجموعه طبع استانبول که برای آن رمز «گل» اختیار کرده‌ایم و بعداً درباره او گفت و گو خواهیم کرد هم مانند «ژو کوفسکی» از طریق مراجعه به دو این شعرا و تفحص در جنگها و مجموعه‌ها چهل و پنج رباعی مندرج در «طربخانه» را از شعرای دیگر دانسته که در طبع کتاب همه را از متن حذف کرده است.

۱- مقدمه آقای سمید نفیسی بر رباعیات طبع ۱۳۰۵ شمسی که از آن در حواشی بر رمز «نف» عبارت کرده‌ایم؛ در همین مقدمه می‌نویسد که ژو کوفسکی ۸۲ رباعی منسوب بخیتام را ذکر می‌کند که از شعرای مختلف از قبیل عطار و نجم‌الدین رازی و حافظ و نصیرالدین طوسی و عبدالله انصاری و ابن سینا و انوری و جلال‌الدین بلخی و همتی بلخی و مجد همگر و طالب آملی و سراج الدین قمری و مغربی و فخر رازی و شاهی و عاکفی و شاه نعمه‌الله ولی و کمال اسماعیل و انیرالدین و سیف‌الدین باخرزی و ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی و شاه سنجان‌خواهی و افضل‌الدین کاشانی و سنائی است.

هر چند که «فروغی» روش کار «ژو کوفسکی» و امثال او را نمی‌پسندد و می‌گوید برای تشخیص رباعیات اصیل خیّام «طریقی هم که ژو کوفسکی بنظر گرفته که رباعیات دیگران را از مجموعه‌ها و دواوین پیدا کنیم ما را بمقصود نمی‌رساند؛ زیرا نسبت بشعرای دیگر هم این معامله شده است؛ و از کجا معلومست که از رباعیات خیّام داخل دواوین دیگران نکرده باشند»^(۱)؛ اما راقم سطور در این مورد نیز نمیتواند ظاهر گفته فروغی و دلیل او را که بقول علما اخص از مدّعاست در بست و بدون تفسیر و تفصیل قبول کند؛ چه مسلم است که برای پیدا کردن اسامی گویندگان اشعار مشتبّه و مشکوک، راهی دیگر و چاره‌ی غیر از این نداریم که بدواوین و مجموعه‌ها رجوع کنیم؛ و نمیتوانیم در این باره فقط بذوق و سلیقه شخصی اکتفا و اعتماد کنیم؛ مگر خود فروغی برای پیدا کردن ۵۳-۶۶ رباعی که آنها را گفته‌های مسلم خیّام و مفتاح تشخیص سایر رباعیهای منتسب باو قرار داده است؛ جز بر این راه رفته که این مقدار رباعی را در کتب و مجموعه‌های قبل از قرن نهم بنام خیّام پیدا کرده است!

چیزی که هست و نکته اساسی که باید در این راه رعایت کرد این است که شرائط اعتماد و استناد در نسخه مورد رجوع موجود باشد؛ یعنی نباید بهر نسخه و هر مجموعه‌ی اطمینان داشته باشیم و نوشته‌های او را بی چون و چرا بپذیریم

از باب مثال مجموعه‌ی که در این او آخر بعنوان رباعیات **شیخ ابوسعید ابوالخیر** و مناجات‌های **خواجه عبدالله انصاری** ترتیب داده و طبع کرده‌اند؛ بهیچ وجه قابل اعتماد و استناد نیست؛ خصوص در مورد «شیخ ابوسعید» با داشتن دلیل و سندی معتبر مانند کتاب **اسرار التوحید** که درباره‌ی وی صریح و واضح مینویسد در همه عمرش غیر از يك فرد بیت و يك رباعی شعر دیگر نساخت^(۲) و همچنین اکثر تذکره‌ها و مجموعه‌های متأخران قابل اطمینان نیست

از طرف دیگر هر گاه در نسخه‌ی معتبر از دواوین و مجموعه‌های قدیم؛ یا

۲- ص ۱۶۶ اسرار التوحید؛ رجوع شود به حواشی صفحه ۱۳۹

۱- ص ۲۶
طربخانه حاضر.

برسبیل مماشات مثلاً در همان **نزهة المجالس و مونس الاحرار** که از اسناد قاطع خود فروغی است يك رباعی بنام گوینده دیگر غیر از خیّام ثبت شده باشد؛ چطور میتوانیم باز هم آن رباعی را از گفته های مسالم خیّام محسوب کنیم مگر آنکه سندی معتبر تر که آن نیز از سنخ دواوین و مجموعه ها خارج نیست داشت باشیم و بقاعده تعادل و ترجیح فنّ اصول عمل کنیم

پیدا است که شرط اساسی این قبیل تحقیقات و تتبعات داشتن ذوق و طبع سلیم و خبرت و بصیرت ادبی است خصوص در فنّ شعر و شاعری؛ و تنها بظواهر نسخ نمیتوان اکتفا کرد؛ و اگرند محصولش از قماش تصحیحات و تحقیقات خشک مضحک پاره یی از مستشرقان و مستغربان از کار در می آید که نمونه های آن را زیاد دیده ایم؛ و شاید منظور اصلی فروغی اشاره به همین نکند بوده است.

خلاصه اینکه بحث ما از مقوله نزاع صفروی است نه کبروی؛ و دلیل فروغی مخصوص است بموردی که نسخ محالّ مراجعه؛ شایسته اعتماد و استناد نباشد وند عموم دواوین و مجموعه ها؛ بیش از این در باره بحث نمیکنیم و بمنظور اصلی خود می پردازیم.

رباعیات شیخ طار که بحکیم خیّام منسوبست

گفت و گوی ما بر سر رباعیهای دخیل «طر بخانه» است یعنی آن رباعیات که از گویندگان دیگر داخل این کتاب بنام خیّام درج شده است

درباره بیست فقره از این نوع رباعیات در صفحات پیش سخن گفته ایم (۱) که اینجا تکرار نمیکنیم؛ علاوه بر آنها باز نگارنده ۵۵ رباعی دیگر «طر بخانه» را جست و جو و تحقیق کرده که از گویندگان دیگر است

از آن جمله ۲۷ رباعی ذیل که مصراع اول آنها را با شماره های طر بخانه موجود

۱- هفت رباعی در ضمن بحث از مجموعه فروغی و سیزده رباعی در بحث از مجموعه های مورخ ۶۰۴ و ۶۵۸ بود که همه را اینجا بترتیب شماره های خود «طر بخانه» ذکر می کنم.

رباعیهای شماره ۱۸، ۴۲، ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۷۳، ۴۵۶، ۴۸۶.

نوشته‌ایم همه از شیخ عطار است در منظومه «مختار نامه»!

می‌پرسیدی که چیست این نقش مجاز ۲۷	بر بستر خاک خفتگان می‌بینم ۲۶
افسوس که بی‌فایده فرسوده شدیم ۶۵	این اهل قبور خاک گشتند و غبار ۳۵
بر چهره گل‌شبنم نوروز خوش است ۱۱۴	ترسم که چو بیش ازین بعالم نرسیم ۶۸
چون عهده نمیشود کسی فردارا ۲۱۳	یا که قطره آب بود و با دریا شد ۱۵۶
تا چند حدیث هفت و چارای ساقی ۴۰۱	هر روز بر آنم که کنم شب توبه ۳۱۸
آنها که بکام دل جهان داشته‌اند ۴۵۱	زهر است غم جهان و می‌تربا کم ۴۴۰
امروز چو من شیفته و معجون کیست ۵۱۷	دل گفت که ما چو قطره مسکنیم ۵۱۵
ای روح تویی بعقل موصوف آخر ۵۲۰	مرد آن باشد که هر زمان پاک‌ترست ۵۱۹
ای روح در این عالم غربت چونی ۵۲۲	ای مرغ عجب ستارگان چینه‌تست ۵۲۱
یک عاشق پاک و یک دل‌زنده کجاست ۵۲۴	گر جان گویم عاشق آن دیدار است ۵۲۳
دنیا چه کنی که بی‌وفا خواهد بود ۵۲۶	کو دل که بداند نفسی اسرارش ۵۲۵
تا برره خلق می‌نشینی ای دل ۵۲۸	که خسته‌ی لنترانیم موسی‌وار ۵۲۷
در عشق توهر دلی که مردانه بود ۵۳۰	ای مرد رونده مرد بیچاره مباش ۵۲۹
	آنها که کلید مشکلی می‌باید ۵۳۱

از این بیست و هفت رباعی که عجلاله ذکر کردیم رباعی دهم مسخ شده
رباعی عطار است

تا چند ز چارو هفت تفت ای ساقی	تا چند حدیث چار و هفت ای ساقی
هان باده‌بده که عمر رفت ای ساقی	هین قول بگو که وقت شد ای مطرب

رباعی یازدهم نیز عیناً از عطار نیست بلکه اقتباس از گفته‌های اوست [رجوع
شود بحواشی س ۱۱۴]

علاوه می‌کنم که رباعی ۳۶۱ طربخانه «در سنگ اگر شوی چونارای ساقی» هم
بعقیده من از گویندگان قرن هفتم بیعد است که این رباعی عطار را استقبال
کرده‌اند

چون گل بشکفت در بهار ای ساقی تا کی نهدم زمانه خار ای ساقی
در پیش صراحی و بر کف جامی با سبز خطی بسبزه زار ای ساقی
در بعض مجموعه‌ها همین رباعی را نیز بخیام نسبت داده‌اند .
باز یادآوری میکنم که رباعی ۵۲۵ را «کو دل که بداند نفسی اسرارش» در
مجمع الفصاحه شاه نعمه‌الله ولی نسبت داده است.

نمونه رباعیات منسوب بخیام از دیگر گویندگان غیر از شیخ عطار

شش رباعی طربخانه‌راهم در رباعیات **افضل‌الدین کاشانی** [= باباافضل]
دیده‌ایم که همچنان مصراع اول آنها را با شماره‌های نسخه حاضر ذکر میکنیم
آنم که پدید گشتم از قدرت تو ۱۰ بازی بودم پریده از عالم راز ۲۸
از آمدن و رفتن ما سودی کو ۳۲ بودی که نبودی بخور و خواب نیاز ۹۴
در دایره سپهر ناپیدا غور ۲۷۵ ماییم که اصل شادی و کان غمیم ۳۷۳
صاحب مجموعه «گل» نیز هر شش رباعی فوق را بعلاوه پانزده رباعی دیگر
طربخانه در نسخه خطی رباعیات **باباافضل** متعلق بکتابخانه دانشگاه استانبول
دیده و بدین سبب همه را از طبع طربخانه‌اش حذف کرده است؛ ماهیچ کجا این کار
را نکرده و چیزی از متن نکاسته‌ایم؛ نظر خود را هم درباره رباعیهای محذوف «گل»
بعداً خواهیم گفت

علاوه میکنم که در مجموعه فروغی رباعی سوم بشماره ۱۵۰ و رباعی پنجم
بشماره ۱۰۶ و رباعی ششم که در «نزهة المجالس» هم آمده است بشماره ۱۳۰ ثبت شده
اما سایر رباعیهای طربخانه که گویندگان آنها را پیدا کرده‌ایم ۲۲ رباعی
باز بهمان طریق ذکر مصراع اول و شماره‌های ترتیبی نسخه حاضر باز کر نام قائل بدین
قرار است

گر من کنه روی زمین کردستم ۳: سیف‌الدین باخرزی (۱)

۱- مأخذ نگارنده نفحات الاسرامی است (ص ۳۸۶ طبع نول کشور)؛ اما «گل» آنرا
از شیخ ابوسعید ابوالخیر دانسته و ظاهراً اشتباه است (رجوع شود بحواشی طربخانه حاضر؛ ص ۷)

ناکرده گناه در جهان کیست بگو ۸:	شیخ عطار یا عراقی (۱)
جانها همه آب گشت و دلها همه خون ۱۴:	حکیم سنائی (۲)
قومی متفکرند در مذهب و دین ۴۱:	شیخ شاه سنجان خوافی
هر چند دلم ز علم محروم نشد ۵۴:	فخرالدین رازی (۳)
از واقعه‌یی ترا خبر خواهم کرد ۶۰:	سلطان ابویزید مظفری (۴)
ای چرخ ز گردش تو خرسندیم ۶۷:	اثیرالدین اومانی (۵)
گر آمدنم بمن بدی نآدمی ۷۱:	سنائی
هنگام سپیده دم خروسن سحری ۱۴۷:	شیخ روزبهان بقلی (۶)
تا کی عمرت بخودپرستی گذرد ۲۰۰:	مجد همگر (۷)
یا قوت لبالعل بدخشانی کو ۲۲۷:	سلمان ساوجی
از بادۀ لعل آب شد گوهر ما ۲۵۱:	عراقی
عاشق همه ساله مست و رسو آباد ۲۶۲:	مولانا جلال‌الدین بلخی (۸)
غواصی کن گرت گهر می باید ۳۶۷:	شیخ شاه سنجان خوافی (۹)

۱- این رباعی را آقای سعید نفیسی با روایت «این کیست که بی جرم و گناه زیست بگو» که موافق بعض نسخ طریخانه است از روی چند نسخه در دیوان عراقی طبع کرده و در حاشیه‌اش نوشته که به خیام و مولوی و ابوالدین کرمانی و سرمدکاشانی نیز منسوب است؛ شیخ عطار را هم خود نگارنده در یکی از مجموعه‌های قدیم پیش از قرن نهم هجری دیده است.

گل: در صفحه (ک) مقدمه‌اش می‌نویسد که بیت دوم این رباعی در «مقالات شمس تبریزی» نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول ضمن حکایتی آمده است.

راقم سطور گوید اگر چنان باشد که (گل) گفته است نسبت دادن آن رباعی بامثال شیخ عراقی و سرمدکاشی که زمانشان متأخر از تاریخ مقالات شمس است صحیح نیست.

۲- هم دیوان خود سنائی و هم تفحات الانس جامی (مر ۵۳۹).

۳- رباعی را به «ابوعلی سینا» هم نسبت داده‌اند.

۴- آتشکده و تذکره اسحاق بیگ عذری و مجمع الفصحا

۵- مجموعه قرن نهم و تذکره آتشکده

۶- در جنگ مورخ ۷۸۵ آقای سهیلی رئیس کتابخانه ملی ملک

۷- دیوان خطی «مجد همگر» و مجمع الفصحا

۸- به «اوحدی» هم منسوب است

۹- آتشکده با کلمه «چار» بجای «چند» در مصراع دوم «غواصی را چار هنر می‌باید»

آن ماه که گفتمی ملک رحمانست ۳۹۰ :	کلیات سعدی
من می خورم وهر که چو من اهل بود ۳۹۴ :	سراج الدین قمری (۱)
شاد آمدی ای راحت جانم که تویی ۳۹۵ :	تاج الدین اسماعیل باخرزی (۲)
بابط گفت ماهیی در تب و تاب ۴۳۱ :	کمال الدین بندار رازی (۳)
دانستن علم دین شریعت باشد ۴۶۷ :	شاه نعمه الله ولی (۴)
عشقی دارم پا کتر از آب زلال ۵۰۳ :	مولانا جلال الدین بلخی
طبعم بنماز وروزه چون مایل شد ۵۳۹ :	عبید زاکانی
رندی دیدم نشسته بر خنک زمین ۵۴۴ :	شیخ سنجان خوافی (۵)
یا ک هنرم بین کننده ده بخش ۵۵۴ :	مجد همگر (۶)

توضیحاً رباعی چهارم باین صورت عیناً از شیخ شاه سنجان خوافی متوفی ۵۹۷-۵۹۹ نیست بلکه مسخ شده‌یی است از رباعی اصیل او که در تذکره عرفات و مجمع الفصحا و جنگی قدیم که ظاهراً متعلق بقرن ۸-۹ هجری است بنام وی ثبت شده و روایت صحیحش چنین است

جمعی بتشگکند و قومی بیقین هر یک برهی فتاده اندر پی دین
 ناگاه منادیی بر آید ز کمین کای بی خبران راه نه آنست و نه این
 علاوه می کنم که در یکی از مجموعه‌های قدیم کتابخانه مجلس شورای ملی آن
 رباعی بدون ذکر قائل نوشته شده است ؛ اما فروغی آنرا از گفته‌های مسلم ختام

- ۱ - تاریخ گزیده ۲ - رجوع شود بصفحه ۲۶ مقدمه حاضر
- ۳ - تذکره عرفات و آنشکده و مجمع الفصحا ؛ و روایت صحیح مصرع سومش هم اینطور است «بط گفت چو من قدید گشتم نو کباب» ؛ یادداشت آقای احمد کلچین معانی و فقه الله
- ۴ - مجمع الفصحا
- ۵ - در کتاب حبیب السیر می نویسد که این رباعی را شیخ سنجان خوافی - برای قطب الدین حیدر ساخته است
- توضیحاً وفات شیخ شاه سنجان خوافی در سنه ۵۹۷ و بقول بعضی ۵۹۹ واقع شده ؛ و وفات قطب الدین حیدر بنوشته حبیب السیر و شاهد صادق ۶۱۸ و بشبیط مجمل فصیحی خوافی ۶۱۳ است ؛ و نسب او را در همین مجمل فصیحی «قطب الدین حیدر بن تیمور بن ابی بکر» نوشته است.
- ۶ - رجوع شود بحواشی (ص ۱۴) طریخانه حاضر ؛ و در عدد رباعی رجوع شود به غلطنامه

شمرده (ص ۵۵ مقدمه رباعیات فروغی) و بشماره ۱۴۳ در جزو رباعیات خیّام ثبت کرده است.

رباعی چهاردهم «من می خورم و هر که چومن اهل بود» هم یکی از رباعیهای معروف منسوب به خیّام است که در اطرافش قیل و قالهای بسیار راه افتاده و جوابهای متعدّد از آن داده اند که بعضی منسوب به **خواجه نصیرالدین طوسی** است؛ و بقول صاحب طربخانه بهترین جوابها از **بابا افضل کاشانی** است (ص ۱۶۰ و حواشی ۱۰۱ نسخه حاضر)؛ اما در تاریخ گزیده اصل رباعی را به **سراج الدین قمری** و جواب آنرا به **عزالدین کرچی قروینی** نسبت داده؛ و در درس «حکیم خیّام» را رفع کرده و غایله و غوغای علّت و معلول بودن علم ازلی خالق و افعال حادث مخلوق را از حریم ساخت او دور ساخته است

و رباعی پانزدهم «شاد آمدی ای راحت جانم که تویی» همان رباعی **تاج الدین اسماعیل باخرزی** است که در صفحه ۲۶ همین مقدمه گذشت؛ با اختلاف روایت در بعضی کلمات که گویا تصرف نشاخ باشد؛ اگر گوینده آن رباعی را هم نشناخته بودیم باز آنرا از سنخ گفته های خیّام نمی دانستیم همانطور که در حواشی کتاب [ص ۱۰۱] اشاره کرده ایم.

باری شماره رباعیها که از گویندگان دیگر غیر از «شیخ عطار» در طربخانه ثبت شده است به بیست و نه رباعی رسید که با بیست و هفت رباعی عطار جمعاً پنجاه و شش رباعی می شود؛ بر این ۵۶ رباعی يك رباعی دیگر را باید افزود که از گویندگان پیش از سده هشتم است اما مسلماً از «حکیم خیّام» نیست؛ یعنی رباعی ۴۹۰ طربخانه که ما خود قبلاً در حاشیه آن (ص ۱۰۵) حدس زده بودیم که از خیّام نیست؛ و بعداً از حسن اتفاق آگاه شدیم که در مجموعه سده هشتم هجری کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۹۰۰ صریح و واضح تحت عنوان «لغیره» یعنی غیر خیّام ثبت شده و صورت صحیحش هم اینطور است

با ما نگذارند دمی یارافت	غمخواره شدم ز دست غمخوارانت
خورشید تو در روزن ما چون افتد	کز ذره فرو نند هوا دارانت

و چون این ۵۷ رباعی را بر بیست رباعی قبل بیفزاییم جمعاً ۷۷ رباعی منسوب بخیاّم تا کنون در تحقیق و پی‌جوییهای خود ما معلوم شده که از گویندگان دیگرست؛ تحقیقات صحیح و نظرهای صائب دیگران را هم نباید از نظر دور داشت؛ و هر چه را که مبتنی بر اسناد و مدارك معتبر باشد بر این مقدار رباعی باید افزود.

نمونه رباعیهای دیگر طربخانه که از خیاّم نیست

منظور آن دسته از رباعیهاست که گوینده‌اش هنوز بر ما معلوم نیست؛ اما از جهت ریخت و ترکیب الفاظ یا ر کاکت معانی و تعبیرات یا از جهت اسلوب فکر و مضمون و عدم سنخیت و مشابهتش با رباعیهای اصیل خیاّم پیش ما مسلم است که گفته‌های او نیست؛ و بسیاری از این قبیل رباعیها را در حواشی نشان داده‌ایم؛ اینجا محض برای نمونه بیست و چهار فقره را با شماره‌های کتاب ذکر می‌کنیم

گر گوهر طاعتت نسفتم هر گز ۲	پندی دهمت اگر بمن داری گوش ۱۲۸
چون جنس مرا خاصه نداندا سافی ۱۸۰	ای هم نفسان مرا ز می قوت کنید ۱۸۹
ای بر سر سروران عالم فیروز ۲۳۲	چندان بخورم شراب کاین بوی شراب ۲۴۶
تا چند ز یاسین و برات ای ساقی ۲۵۲	ای باده تو شربت من لایبی ۲۵۳
می‌خور که بسی سمن سیاخواهد شد ۲۵۸	تا بتوانی خدمت رندان میکن ۳۸۶
ای باده برم نیست بغیر تو معك ۲۸۵	چند از غم و غصه جهان قالا قال ۳۰۴
ای من در میخانه بسبیل رفته ۳۲۵	آنها که اسیر عقل و تمیز شدند ۳۳۵
گویند که دوزخی بود عاشق و مست ۳۴۳	عشقی که مجازی بود آبش نبود ۳۹۳
خیاّم که خیمه‌های حکمت می‌دوخت ۴۳۳	ای عارض تو نهاده بر نسرین طرح ۴۸۳
ای چرخ همه خسیس را چیز دهی ۵۴۶	ای سوخته سوخته سوختنی: ص ۱۵۲
سیر آدم‌ای خدای از هستی خویش: ص ۱۵۲	تا جان من از کالبدم گردد فرد ۵۴۰
مشو سخن دهر هم آواز شده ۵۴۱	ابریق می مرا شکستی ربی ۵۴۳

مرحوم فروغی نیز ده دوازده فقره از این رباعیها را جزو امثله رباعیهای مردود مطرود ذکر کرده و برای هر کدام دلیلی صحیح آورده است؛ عجب این است که عدیه‌ی از همین رباعیهای مردود در هر دو نسخه «پیر پاسکال» و «آربری» آمده؛

واین هم یکی از امارات مشکوک بودن آن نسخه‌هاست !

ناگفته نگذاریم که درخصوص رباعی معروف :

خیّام تنت بخیمه‌یی ماند راست سلطان روحست و منزلش دار بقاست^(۱)
فرّاش ازل ز بهر دیگر منزل هم خیمه بیفکند^(۲) چو سلطان بر خاست

فروغی از روی حدس و تشخیص خود می گوید ظاهراً از مولانا جلال‌الدین است که در جواب خیّام گفته^(۳) ؛ بعضی دیگر هم آن عقیده را بطور اجتهاد و نظر شخصی تأیید کرده اما از قائلش نام نبرده‌اند؛ اتفاقاً در متن «طرّبخاند» فصل دهم ضمن حکایات (ص ۱۴۱) می‌بینیم که صریح و واضح می گوید آن رباعی از گوینده دیگر است. در جواب رباعی معروف خیّام «دارنده چو تر کیب طبایع آراست» ؛ و باین نص صریح دیگر احتیاجی بتکلف حدس و اجتهاد باقی نمی‌ماند

راقم سطور می‌افزاید که رباعی حکیم خیّام از قدیم مورد توجه و استقبال شعرا خاصه ارباب حکمت و عرفان بوده است و در حال و نقض آن جواب‌های متعدد ساخته‌اند که پاره‌یی از آنها اشتباه‌آداخل رباعیات خیّام شده است

یکی از جواب گویان معروفش شاه نعمه‌الله ولی است (متوفی پنجشنبه ۲۲ رجب ۸۳۴)^(۴) که در جواب رباعی خیّام گفته

تر کیب طبایع ار نکستی کم و کاست صورت بستی که طبع صورتگر ماست
پرورد و بکاست تا بدانند کسان کاین عالم را مصوّری کامرواست^(۵)
باری چون ۲۴ رباعی فوق را بر ۷۷ رباعی سابق علاوه کنیم تا اینجا جمعاً ۱۰۱

۱- خ : دارفناست .

۲- خ: ویران کند این خیمه ..

۳- ص ۲۸

۴ - رساله عبدالرزاق کرمانی در شرح حال «شاه نعمه‌الله» و مجمل فصیحی خوانفی . - ولادت شاه نعمه‌الله هم در پنجشنبه ۲۲ رجب ۷۳۱ و بقولی ۷۳۰ است .

۵ - صاحب مجمع‌الفصحا می‌نویسد که رباعی اول را یعنی «دارنده چو تر کیب چنین خوب آراست» یکی از فضلاى عهد بشاه نعمه‌الله نوشت و او این رباعی را در جواب فرستاد [ج ۲ ص ۴۷]

فقره از رباعیات دخیل «طر بخانه» معلوم شده است؛ نمونه ۶۰-۷۰ رباعی اصیل کتاب را هم در فصول قبل شناخته ایم؛ و باقی مندرجاتش باز همچنان بعقیده من محتاج تحقیق و نقد و تنقیح است والله الموفق

نمونه رباعیات مشکوک

قبلاً خوانندگان را باین توضیح توجه میدهم که از کلمه «مشکوک» مفهوم رایج آنرا که مراد احتمال ضعیف و سست و مردود است نخواسته ایم؛ بلکه منظور ما قسم سوم است از رباعیهای مندرج در «طر بخانه» بر حسب تقسیم و تفسیری که در مسطورات قبل گذشت:

یعنی آن بخش از رباعیات که بنام خیّام معروفست و با گفته های اصیل او هم سنخیت و مجانست دارد؛ و اگر چه دلیل و مأخذی از نوع مأخذ شصت و شش رباعی اصیل تلقی شده که شرح آنرا در فصول قبل گفته ایم ندارد؛ اما دلیلی هم بر عدم صحت انتساب آنها بخیّام نداریم؛ و از این جهت میتوانیم عجاله آنها را در جزو رباعیات خیّام محسوب کنیم تا خلافتش ثابت و مدلل گردد

این نوع رباعیها هم در «طر بخانه» بسیار است که اتفاقاً بیشتر آنها بامختصر اختلاف نسخه در مجموعه فروغی نیز ثبت شده است؛ از آن جمله پنج رباعی ذیل که مصراع اول آنها را بشماره های هر دو مجموعه ذکر میکنیم؛ شماره اول متعلق به «طر بخانه» و شماره بعدش مربوط بمجموعه فروغی است

از آمدن و رفتن ما سودی کو: ۱۵۰، ۳۲ آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو: ۱۴۹، ۶۶
خاکی که بزیر پای هر حیوانیست: ۳۱، ۸۴ این کوزه چو من عاشق زاری بوده است: ۱۵۰، ۱۰۷
گاویست در آسمان و نامش پروین: ۱۴۴، ۴۲۱

سابقه طر بخانه در مؤلفات قرن حاضر

ما بین مؤلفان قرن حاضر تا آنجا که من اطلاع دارم اولین کس که نسخه طر بخانه را دیده و نمونه بی هم از آن در تألیف خود نقل کرده مرحوم «حسین دانش» است از معارف فضلی شعرا و ادبای ترکیه که با اتفاق رفیق ادیبش «رضا توفیق» مجموعه بی از رباعیات خیّام با ترجمه ترکی و مقدمه و تعلیقات محققانه ترتیب دادند که

در استانبول بسال ۱۳۴۰ قمری هجری و ۱۹۲۲ میلادی طبع شده است؛ و مادر جزو مآخذ خود برای آن رمز «تر» که حروف اختصاری ترجمه تر کی طبع تر کیه است اختیار کرده ایم.

در این مجموعه بعد از صفحه ۲۸۰ فصلی تازه آورده است بعنوان «افاده مترجم» متضمن این شرح که در اثناء کار قبل از خاتمه طبع کتاب از حسن تصادف مجموعه رباعیات «یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی» را پیدا کرده؛ و نیز از نسخه خطی رباعیات ختّام مورخ ۸۶۵ کتابخانه «اکسفر» اطلاع یافته است

در همین فصل (ص ۲۸۲ - ۲۸۳) قسمتی ناقص از مقدمه نشر «طربخانه» را با بخشی از خاتمه اش که مربوط بتاریخ تولّد و وفات ختّام و شأن نزول بعضی رباعی های اوست نقل کرده؛ اما ظاهراً متوجه نشده که نام این کتاب «طربخانه» است؛ باین دلیل که هیچ کجا نام کتاب را ذکر نمی کند؛ نسخه او هم پیدا است که ناقص و مغلوط بوده است

مجموعه «گل»

بعد از «حسین دانش» تنها کسی که متوجه «طربخانه» با سم و رسم شده فاضل ادیب گرامی «عبدالباقی کولیپکارلی» است هم از فضلا و ادبای ترکیه که پس از تفحص بسیار دو نسخه این کتاب را یکی کامل و یکی ناقص در کتابخانه دانشگاه استانبول یافته و متن آنرا که با خاتمه نشر ۴۲۲ رباعی است از روی نسخه کاملش با حذف چهل و پنج رباعی که از گویندگان دیگر تشخیص داده است؛ باضمام اشعار دیگر فارسی و عربی منسوب بختّام؛ با دو رساله فارسی او که یکی سلسله الترتیب و یکی ترجمه خطبه تمجیدیه ابوعلی سیناست؛ با مقدمه و تعلیقات فاضلانه در مجموعه بی بسال ۱۳۳۲ شمسی هجری در استانبول طبع کرده است.

از این مجموعه که علاوه بر افاداتش برای ماحکم یکی از نسخ «طربخانه» را داشت در حواشی و نسخه بدلها بر رمز اختصاری «گل» عبارت کرده ایم.

مؤلف این مجموعه اصفاف راز حمت کشیده و تا آنجا که در وسع او بوده است تحقیق و تتبع نموده که سعی وی پیش ما مشکور است؛ جزاء الله عنا خیر الجزاء؛ ولیکن متأسفانه نسخه مأخذ طبع او هم ناقص بوده است و هم مغلوط؛ و انگهی برای تشخیص رباعیات دخیل و مشکوک و پیدا کردن اسامی گویندگان آنها مابین کتب و مجموعه‌ها که خود او اسامی و خصوصیات آنها را بدست می‌دهد مأخذ نامعتبر و غیر قابل اعتماد نیز دیده می‌شود؛ نظیر نسخه چایی مناجات‌های خواجہ عبد الله انصاری و رباعیات شیخ ابوسعید ابوالخیر که دلیل عدم اعتبار آنرا در صفحات قبل و حواشی طربخانه حاضر (ص ۱۳۹) گفته ایم؛ و نیز برای رباعیات «بابا افضل کاشانی» بمجموعه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول استناد نموده و بیست و یک رباعی طربخانه را که در آن نسخه بنام «بابا افضل» بوده است همه را از متن طربخانه حذف کرده؛ و عجب این است که مابین آنها حتی دو رباعی مرصاد العباد که یکی از آنها در رساله «التنبیه» امام فخر رازی هم آمده است؛ بایک رباعی جهان‌کشای جوینی و و صاف که جمهور محققان هر سه را سر لوحه رباعیهای اصیل ختیم شمرده‌اند و در «نزهة المجالس» و «مونس الاحرار» هم ثبت شده است نیز وجود دارد؛ و حال آنکه عصر ظهور «بابا افضل» علی التّحقیق بعد از زمان تألیف رساله امام فخر رازی متوفی ۶۰۶ و مرصاد العباد تألیف ۶۲۰ بوده است^(۱) و معقول نیست که گفته‌های او در آن قبیل تألیفات نقل شده باشد؛ مگر با ابداع همان شبهه و تشکیک که در سابق بدان اشاره کردیم که ذکر رباعیات ختیم در رساله فخر رازی و مرصاد العباد اصلاً از کاتبان نسخ باشد نه از خود مؤلفان؛ اما اثبات این امر مصداق مثلاً معروف عربی است که «دونه خرط القتاد»!

عده رباعیهای نسخه طبع شده «گل» متن طربخانه صرف نظر از خاتمه منشورش ۴۱۵ رباعی است که چهل و پنج رباعی از آن حذف شده و اصلش ۴۶۰ رباعی بوده است؛ در خاتمه منشورش هم هفت رباعی تازه منسوب بختیم دارد که باز خود «گل»

۱- خود «گل» یکجا در مقدمه کتاب (صفحه ۵۱) وفات بابا افضل را سنه ۷۰۷ هجری و بعداً از آن عدول کرده و با آقای مینوی هم عقیده شده که وفات او پیش از سال ۶۷۴ است (بخش ملاحظات و مستدرکات)

دو فقره آنرا مخدوش میدانند اما حذف نمیکند^(۱)؛ و باین قرار اصل نسخه مأخذ طبعش ۴۹۷ رباعی ختام داشته که چهل و پنج فقره اش بتشخیص او از شعرای دیگر است؛ و بعلاوه دور رباعی خاتمه نثر طربخانه، باز ۹۴ رباعی دیگر از متن آن در نظر او مخدوش و مشکوکست که آنها را همچنان باقی گذاشته و حذف نکرده است؛ در نسخه دیگرش هم سیزده رباعی غیر از نسخه اساس طبع بوده که آنرا جدا گانه ثبت کرده است؛ پس باین قرار در هر دو نسخه طربخانه اوجمعا ۴۸۰ رباعی بوده است. اما نسخه طبع شده حاضر مابطوری که در اوایل همین مقدمه گفته شد مجموع ده فصلش ۵۵۹ رباعی است که یکصد و نه رباعی زیاده از هر دو نسخه «گل» دارد؛ و این خود کاملترین نسخ «طربخانه» است که تا کنون هیچ کجا طبع نشده و نخستین بار است که آن کتاب باین تمامی در دسترس پژوهندگان این آثار قرار می گیرد؛ ولیکن باز عقیده خود را آشکار می کنیم که همه این رباعیها مسلماً از ختام نیست؛ از آنجمله یکصد و یک رباعی است که در فصول قبل ذکر شد؛ بعلاوه در مورد اکثر آن پنجاه هشت رباعی که «گل» اصلاً مردود شمرده یا گویندگان آنها را در مجموعه های دیگر پیدا کرده است مانیز با او هم عقیده ایم؛ و اگر خوب بخواهید اعتقاد ما این است که حدود نصف از رباعی های مندرج در طربخانه مسلماً از ختام نیست؛ و از نصف باقی مانده نیز اکثرش پیش ما مشکوکست.



علاوه می کنم که با مقایسه یی که «گل» مابین مجموعه فروغی و دو نسخه

۱- توضیحاً در خاتمه منثور مجموعه «گل» نه رباعی است که یکی را خود مؤلف طربخانه می گوید از شیخ ابوسعید ابوالخیر است در جواب رباعی خیام؛ و ما در حواشی نسخه حاضر (ص ۱۵۵) توضیح داده ایم که نوشته طربخانه بی اساس است؛ یک رباعی از آن نه رباعی چند از پی حرم و آذتن فرسوده در متن طربخانه نیز آمده است؛ در مورد هفت رباعی باقی مانده باز «گل» یکی را «دارنده چو ترکیب طبایع آراست» از «بابا افضل» می داند؛ رباعی آخر را «ای سوخته سوخته سوختنی» هم می گوید گویا خیام پس از وفاتش بیکی از خویشاوندانش در خواب گفته؛! در یک رباعی دیگر «ای رفته باز آمده و چم گشته» هم تردیدی کند که از خود خیام باشد و آنرا با مسامحه و اغماض می پذیرد، که باین حساب از هفت رباعی خاتمه نثر پنج رباعی را پذیرفته است.

طربخانه خود کرده است ۳۸ رباعی از مجموعه فروغی در نسخه های او نبوده که آن را در ملحقات افزوده است؛ ولیکن بطوری که ما خود ملاحظه کردیم محاسبه او خالی از اشتباه نیست؛ برای اینکه اولاً بعضی رباعی هارا که در طربخانه خود او طبع شده است «من بی می ناب زیستن نتوانم»^(۱) باز در جزو آن ملحقات آورده؛ و ثانیاً رباعی های دیگر هم از مجموعه فروغی در طربخانه او نیست که آنها را از قلم انداخته است؛ نظیر رباعی ۲۹ فروغی «تا چند زنم بروی دریاها خشت»؛ و رباعی ۳۹ «دریاب که از روح جدا خواهی رفت»؛ و رباعی ۱۵۲ «می خور که فلک بهر هلاک من وتو» که جزو سیزده رباعی **مونس الاحرار** هم هست اما در متن طربخانه «کل» نیست؛ ثالثاً رباعی «تا چند کنی خدمت دونان و خسان» را که از قلم خود فروغی افتاده است «کل» در آن ۴۸ رباعی علاوه کرده؛ شاید باین ملاحظه که در جزو شصت و شش رباعی اصیل شناخته فروغی است که در مقدمه کتابش از آن بحث کرده اما در خود رباعیات سهواً آنرا از قلم انداخته است چنانکه در صفحات قبل [ص ۴۱] مقدمه حاضر هم گذشت یادآوری میکنم که از آن چهل و هشت رباعی مجموعه فروغی که «کل» نقل کرده است فقط ده رباعی آنرا نسخ طربخانه ما نداشت و باقی همه در آن موجود بود که در متن طبع شده حاضر ثبت شده است؛ آن ده رباعی را هم در ملحقات آورده ایم تا چیزی از مجموعه فروغی فوت نشده باشد؛ یادآوری میکنم که رباعی ۵۵ فروغی «آنرا که بصرای علل تاخته اند» در مستدرکات از قلم ما افتاده است که باید علاوه شود.

چهل و پنج رباعی محذوف مجموعه «کل»

گفتیم که رباعی های حذف شده مجموعه «کل» چهل و پنج رباعی است؛ از آن جمله بیست و یک رباعی است که آنها را باستناد مجموعه های خطی رباعیات «بابا افضل کاشانی» نسخ کتابخانه دانشگاه استانبول از «بابا افضل» دانسته است؛ شش رباعی از همین ۲۹ رباعی را خود ما نیز در مجموعه های معتبر قدیم بنام

۱ - رباعی ۳۴ ملحقات فروغی ۲۱۱ متن طربخانه «کل» و ۱۹۴ نسخه حاضر

«بابا افضل» یافته‌ایم که در فصول قبل با شماره‌های طربخانه موجود ذکر کردیم (۱)
 اما ۱۵ رباعی دیگر «گل» با شماره‌های طربخانه حاضر باین قرار است
 دوری که در او آمدن و رفتن ماست ۴۵ آن مرد نیم کز عدم بیم بود ۵۶
 گردون کمری ز عمر فرسوده ماست ۷۲ از تن چو برفت جان پاک من و تو ۹۸
 چندین غم مال و حسرت دنیا چیست ۱۲۲ هر نفس که بر تخته هستی پیدا است ۱۶۴
 تر کیب پیاله‌یی که درهم پیوست ۱۸۲ گر خود ز می مغانه مستم هستم ۱۸۷
 خواهی که پسندیده ایام شوی ۳۵۴ تر کیب طبایع که بکام تو دمی است ۳۶۳
 زان می که حیات جاودانیست بخور ۴۷۲ آن قوم که سجاده پرستند خرد ۵۳۷
 معلوم نمیشود چنین از سردست ص ۱۶۰ دارند چو تر کیب طبایع آراست ص ۱۴۱
 این عقل که در راه سعادت پوید (۲)

ملاحظه میشود که مابین این ۱۵ رباعی محذوف «گل» نمونه رباعیات اصیل
 ختام از قبیل دو رباعی «مرصادالعباد» و یک رباعی «جهانگشای جوینی» و «وصاف»
 نیز دیده میشود؛ رباعی دهم «تر کیب طبایع ار بکام تو دمی است» هم جزو رباعیهای
 «نزهة المجالس» است.

و نیز چهار رباعی را از شیخ عراقی دانسته است که سه رباعی آنرا با شماره‌های
 ۸، ۱۳۰، ۲۵۱ طربخانه حاضر، ما نیز در جزو گفته‌های شیخ عراقی دیده‌ایم؛
 و چهارم این رباعی است «مگذار که غصه در کنارت گیرد: ۲۲۸»

دو رباعی را هم که در طربخانه حاضر با شماره‌های ۱۴۷ و ۱۴۸ درج شده است از شیخ
 ابوسعید ابوالخیر، دانسته که بنظر ما اشتباه است؛ و ما خود گوینده رباعی او را
 سیف‌الدین باخرزی و گوینده دوم را شیخ روزبهان بقلی یافته‌ایم که در صفحات
 قبل مسطور افتاد؛ در حواشی کتاب هم ذکر کرده‌ایم

از هجده رباعی باقی مانده چهل و پنج رباعی محذوف «گل»، باز ده رباعی را
 که در طربخانه حاضر با شماره‌های ۱۴، ۱۰۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۶۲، ۳۹۰

۱ - یعنی رباعیهای ۱۰، ۲۸، ۳۲، ۹۴، ۲۷۵، ۳۷۳ نسخه حاضر

۲ - این رباعی چنانکه در حواشی قبل ذکر شد از قلم ما افتاده است

۵۵۴، ۵۵۴ ثبت شده است خودمانیز از همان گویندگان که وی گفته است درمآخذ معتبر یافته‌ایم که در صفحات قبل گذشت؛ هشت رباعی دیگر بااسامی گویندگان که «گل» تشخیص داده است و شماره‌های طربخانه حاضر باین قرار است

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت ۹۶ : خواجه عبدالله انصاری
 من بنده عاصیم رضای تو کجاست ص ۸، ۱۳۸ : خواجه عبدالله انصاری
 ما افسرخان و تاج کی بفروشم ۲۲۵ : عماد فقیه کرمانی
 باما فلک ارجنگ ندارد عجب است ۲۶۴ : عماد فقیه کرمانی
 درده می لعل لاله گون صافی ۲۵۶ : ظهیر فاریابی
 دنیا نه مقام تست نه جای نشست ۲۳۵ : عبیدزاکانی
 در میکده جز بمی وضو نتوان کرد ۵۳۵ : اوحدالدین کرمانی
 طبعم بنماز و روزه چون مایل شد ۵۳۹ : عبیدزاکانی

نا گفته نگذیریم که رباعی پنجم را «در ده می لعل لاله گون صافی» در دیوان **ظهیر فاریابی** طبع سنگی طهران و همچنین بعض دیگر از این هشت رباعی و پانزده رباعی سابق منسوب به «بابا افضل» را ما نیز در مجموعه‌ها بااسامی همان گویندگان دیده‌ایم؛ اما هنوز سندی معتبر و اطمینان بخش بنظر ما نرسیده است؛ بدیوان طبع شده «ظهیر» نیز با دلایلی که شرحش از موضوع بحث ما خارجست اعتمادی نیست.

رباعیات مشکوک «گل»

گل: علاوه بر چهل و پنج رباعی که قطعاً از خیّام ندانسته و در طربخانه حذف کرده است نسبت به دوازده رباعی دیگر هم تردید دارد و آنها را ظاهراً از خیّام نمی‌داند که ما آنها را با شماره های خود «گل» و طربخانه حاضر هر دو نشان میدهم (۱).

از آنجمله درباره چهار رباعی معتقد است که تکرار یا فساد قافیه دارد؛

۱ - شماره‌ها که دنبال مصراع اول رباعیها ذکر خواهیم کرد اولش از «گل» و دومش از نسخه حاضر ماست.

ولیکن ماخود دردو سه فقره آنهاهیچ تکرار یا فساد قافیه نمی‌بینیم.

۱ - چون آب بجویبار و چون باد بدشت ۹۴ ، ۱۴۰

در مجموعه رباعیات ختّام آقای نفیسی طبع ۱۳۰۵ شمسی هم مثل طربخانه آمده است؛ و در مجموعه فروغی نیز بشماره ۹۸ درج شده است باین صورت که با طربخانه اختلاف دارد

این يك دوسه روزه نوبت عمر گذشت چون آب بجویبار و چون باد بدشت
هر گز غم دو روز مرا یاد نگشت روزی که نیامده است و روزی که گذشت
و بهر صورت حق با «گل» است که تکرار قافیه دارد

۲ - من باده تلخ تلخ دیرینه خورم : ۲۱۲ : ۳۳۴

مصراع آخر این رباعی را «تامن نخورم» بنظر ما اصلاً غلط نوشته‌اند و «گل» باین سبب قافیه آنرا معیوب دانسته است؛ و صحیح آن «تامی نخورم» است بقافیه مصطلح «معمولی» که در حاشیه آن رباعی (ص ۸۷) هم اشاره کرده ایم.

۳ - تاچند اسیر عقل هر روزه شویم : ۲۱۴ ، ۳۳۶

این رباعی در مجموعه فروغی هم بشماره ۹۳۹ درج شده است، و شاید تکرار قافیه اش جزو ایطاء جلی و عیوب واضح نیست؟

۴ - گویند بهشت و حورو کوثر باشد : ۲۲۱ ، ۳۴۵

در مجموعه فروغی نیز بشماره ۸۸ ثبت است؛ و در آن بهیچ وجه تکرار قافیه و عیب دیگر دیده نمی‌شود!

و باز از جمله آن ۹۴ رباعی سه رباعی ذیل را با تراحت طبع مغایر دانسته که انصافاً حق با اوست و هر سه را در جزو رباعیهای مردود باید شمرد

۵ - ای چرخ همه خسیس را چیز دهی : ۲۷۹ ، ۵۴۶

۶ - ایزد بیهشت وعده با ما میکرد : ۳۴۲ ، ۴۷۱

۷ - تا جان من از کالبدم گردد فرد : ۳۴۷ ، ۵۴۰

پنج رباعی ذیل را نیز از جهت نداشتن لطف مضمون یا مغایرت سبک آن با رباعیهای اصیل ختّام مردود شمرده که اینجا هم ظاهر آحق با اوست

۸- گفتی بمن ای غمت قرار جانم: ۳۸۰ ، ۵۰۰

۹- مارا ز خرابات خراب آوردند: ۲۸۷ ، ۴۱۵

۱۰- درمسجد اگر چه بانیاز آمده ایم: ۲۹۷ ، ۴۲۵

۱۱- نه درخور مسجد نه درخورد کنشت: ۳۱۰ ، ۴۳۷

۱۲- ابریق می مرا شکستی ربی: ۳۶۳ ، ۵۴۳

پیش اشاره شد که دو رباعی از هفت رباعی خاتمه نثر «طربخانه» نسخه اساس طبع «کل» هم بعقیده او از ختّام نیست؛ یکی «دارنده چو تر کیب طبایع آراست» که آنرا در جزو رباعیهای بابا فضل دیده است و در صفحات قبل آنرا ذکر کردیم؛ دیگر رباعی «ای سوخته سوخته سوختنی» که آخرین رباعیهای خاتمه منثور نسخه اوست؛ پس باین قرار از مجموع رباعیهای طربخانه اش پنجاه و هشت رباعی را مردود یا مشکوک دانسته است؛ اما فقط همان چهل و پنج رباعی را حذف کرده و باقی را همچنان باقی گذاشته است

پس مجموع رباعیها که در مجموعه «کل» بنام ختّام ثبت شده است با ۴۸ رباعی الحاقی فروغی بالغ بر ۴۸۱ رباعی است^(۱) و خود او اظهار شك و تردید میکند که معلوم نیست کدام آنها واقعاً از خود حکیم ختّام است^(۲).

علاوه بر این چهار صد و هشتاد و یک رباعی باز در مستدرکات کتاب دو فقره رباعیات تازه الحاق می کند؛ یکی بیست و چهار رباعی از نسخه طبع «آربری» که تفصیل آنرا پیش گفتیم؛ دیگر نه رباعی که نه در «طربخانه» او بوده است و نه در ملحقات «فروغی» و «آربری»؛ از روی يك نسخه مورخ شنبه هشتم شعبان ۶۹۰ خط «محمد بن ابی بکر بن الحسین» که عکس سه صفحه آنرا هم طبع کرده است از این نه رباعی يك رباعی «هر کاسه می که بر کف مخمور است» بصورت دیگر

۱- مجموع ۴۱۵ رباعی متن یا ۵ رباعی خاتمه نثر؛ و ۱۳ رباعی نسخه دیگر از دو نسخه بی که در دست «کل» بوده است؛ با ۴۸۱ رباعی که از مجموعه فروغی الحاق کرده است.
۲- صفحه (لهو) مقدمه «کل».

در «طربخانه» ما بشماره ۱۷۰ موجود است؛ و هر نه رباعی را که برآستی من
از اکثر آنها بوی اصالت می‌شنوم موافق ضبط آن نسخه اینجا نقل می‌کنم
تا بر ملحقات افزوده شود

بسیار تحیر است در دور فلک اوهام شده است عاجز از غور فلک
چون می‌نهد هیچ کس از جور فلک فریاد چه سود از حمل و ثور فلک



این مزرعه گل که کنشت من و تست روزی دوسه دوزخ و بهشت من و تست
آن کوزه که امروز بدو خوردی آب يك چند دگر قالب خشت من و تست



تامن نشوم بخاك در پستی پست پیدا نشود که در جهان هستی هست
به زان نبود که تازیم مستی مست که پای همی کویم که دستی دست



هر روز که آفتاب برمی‌آید يك روز زعفر ما بسر می‌آید
هر صبح که نقد عمر ما می‌دزدد دزدیست که با مشعله برمی‌آید^(۱)



هر کاسه می‌که در کف مخمور است رخساره مستی و لب مستور است
هر کوزه که آب خورده^(۲) مزدور است از دیده شاهی و دل دستور است



عالم همه اندر تك و اندر پویند وز بی‌خبری دیده بخون می‌شویند
چون دست بسر کار درمی‌نشود از عجز دروغهای خوش می‌گویند

۱ - ظاهر آ اصل صحیحش «درمی‌آید» است تا تکرار قافیه نشود.

۲ - در روایت «نزهة المجالس» که در مجموعه فروغی و طربخانه حاضر هم آمده است
«آبخواره» بنظر ما صحیح ترست؛ و همانطور که اشاره شد روایت این نسخه با طربخانه و نزهة
المجالس تفاوت دارد؛ رجوع شود بشماره ۱۷۰ طربخانه و ۱۶۹ فروغی.

منها نقل 7

ملطان احمد صاحب اکابرانی بودی و زنت او در جنس و غیره بسیار
 بود و در شب که نه نیش بود همان محقق شده که او هرگز مایل نشدی
 و از و هیچ انزوی و زرندهی غایت جز چند نیکو که در خون حکمت و عجبی
 کرد و درین رباعیات مشون غبون لطایف حکمت و هر چند سخنان او را

توجیه کرده اند اما با عقاید و درست بعضی از آن در شرع
 شریف مغف است و چون این نسخه می آید الوقت را
 با هم جناب اصفی ترقیم و او در بعد برتعالی
 و جبران بال منع است و بحکیم و نقیض
 و العذر عند کرام اناس سبیل است

الغالب را می می است
 همی غنا و غنیمت قضا بروی دریا
 خیر جناب را بخیم و بی شتون
 میده از و خیر عمر اصفی و آقا
 ظهور الی یوم الموعود
 آری است در کتب
 با و کتب
 و السعاده
 در نظم



ای نامه حاصل تو به نام آید
 سبب از و سکنه را آید
 تیغ نیت بر صبر و تو آید
 در مکتب رزق آید

صفحه آخر نسخه (س)

*

در سیر فلکها همه یکسان ندوند وین قسمتها بخلق یکسان ندهند
 کاریست نهاده رو [و] (۱) خرسندی جوی از بهر تو باز کار گاهی ننهند

*

زانکه که نهاد خلق بنیاد شدند بر هر چه قرار داده شد شاد شدند
 پیشی طلبان بهم در افتاد شدند پیشی مطلب که داد بی داد شدند

رموز و علامات نسخی که مورد استفاده ما بوده است

پاره‌یی از رموز و علامات نسخ را در ضمن فصول قبل و نیز در مقدمه ملحقات
 طربخانه [ص ۱۷۵] نوشته‌ایم؛ در این فصل همه را یک جا ذکر میکنیم

س: نسخه طربخانه مورخ سنه ۱۰۰۲ متعلق بخود این حقیر که قبلاً در
 تملک عم اکرم مرحوم «میزا محمد سها» بوده و بخط و مهر و امضای او مورخ شهر
 صفر ۱۲۹۶ قمری موشح است؛ در حواشی آن هم بخط او بعض نسخه بدلها با پنج
 رباعی از خود او نوشته شده است که شرح آنرا پیش گفتم

این نسخه مدتی پیش مرحوم «ملک الشعراء بهار» امانت بود که بخط خود در
 چهار پنج موضع نسخه بدل نوشته و امضاء هم کرده است «حرره بهار غفر له».

و او خود یکی از کسانی بود که باین کتاب و مخصوصاً این نسخه اعتقاد و طبع
 کردن آنرا ببنده اصرار بسیار داشت؛ من نیز عاقبت همین نسخه را اساس طبع قرار
 دادم بتفصیلی که عن قریب گفته خواهد شد.

می: نسخه عکسی طربخانه ظاهراً متعلق بقرن دهم هجری که فاضل گرامی
 آقای مجتبی مینوی سلمه الله در اختیار بنده گذاشتند؛ دارای سی و پنج ورق که
 حدود دو صفحه آخر کتاب را ندارد؛ شاید اصلاً نداشته یا پیش خود ایشان مانده
 است؛ اصل این نسخه بطوری که خود معظّم له یادداشت کرده اند مجموعه طربخانه
 و رباعیات بابا افضل است متعلق بکتابخانه قونیه «تربت مولانا» که از این جهت نیز
 برای بنده شکون و میمنت مفتاح فتوحات غیبی را داشت

خ : نسخه دیگر از رباعیات خیّام که تلخیص همین «طربخانه» است در جزو مجموعه مورخ ۹۷۰ - ۹۸۰ متعلق بخود نگارنده

ط : رمز اختصاری «طربخانه»

ف : مجموعه رباعیات مرحوم میرزا محمد علی خان ذکاء الملك فروغی طبع ۱۳۲۱ شمسی که بخط زیبای «علی منظوری» نوشته و کلیشه شده است دارای ۱۷۸ رباعی
پیر : نسخه عکسی «پیر پاسکال» که اساس آن نسخه مورخ ۶۰۴ هجری است و شرح آن در فصول پیش گفته شد دارای ۲۵۲ رباعی که يك بار از روی آن نسخه بی توسط آقای «محمد عباسی» در جزو مجموعه آثار فارسی حکیم خیّام بتوسط کتابفروشی بارانی در طهران بسال ۱۳۳۸ شمسی طبع شده و يك بار هم نسخه عکسی آن در روسیه بطبع رسیده است

عب ، ع ، همان مجموعه محمد عباسی که در بالا ذکر شد
آز : نسخه طبع «آربری» از روی نسخه مورخ ۶۵۸ که شرح آن نیز در سابق گذشت دارای ۱۷۲ رباعی.

توضیحاً آنچه درباره مجموعی بودن این نسخه و نسخه «پیر» در فصول قبل گفتم مربوط بکار کتابسازی و جعل و تزویر در تاریخ و کهنه نمودن نسخه هاست ؛ نه خود رباعیها ؛ اگر چه کم کم بر من معلوم شد که گاهی برای تدلیس قدیمی نمودن نسخه در خود رباعیها هم از خود تصرف کرده اند ؛ (۱) و همین تصرفات خام نابجا و بی مورد که مصداق «حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء» است ؛ پیش من و هر کس که اهل خبرت و بصیرت ادبی باشد یکی از قرائن و امارات واضح برای کشف جعل و رسوا شدن جاعل است ؛ نظیر اغلاط فاضح املائی از آن جمله «غافله» بجای «قافله» در نسخه ۶۰۴ عکسی پیر پاسکال (۲) که بقول معروف دم خروس کتابسازی را نشان میدهد !

۱ - شاید در رباعی ۴۴۱ طربخانه از همان نوع تصرفات شده باشد که در هر دو نسخه «پیر، آر» نوشته است «آن روز که بودی شراب پاکم» و «چون می خور می زهر بود پاکم» ؛ رجوع شود بحواشی (ص ۱۱۴ - ۱۱۵)

۲ - در آن نسخه نوشته است «این غافله عمر عجب می گذرد» ؛ و من در حاشیه اش نوشتم «این قافله جهل عجب می گذرد» !

ت : نسخه کتابخانه «ا کسفر» مورخ ۸۶۵ از روی طبع تقویم تربیت در تبریز سال ۱۳۰۸ شمسی دارای ۱۵۸ رباعی

مو : کتاب مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی تألیف ۷۴۱ که سیزده رباعی از ختام دارد

نز : مجموعه تذهبه المجالس مورخ ۷۳۱ که سی و سه رباعی از ختام دارد
فل : مجموعه طریخانه و دو رساله ختام با ضمایم و ملحقات تألیف حضرت فاضل معاصر آقای «عبدالباقی گولیکارلی» ادام الله بقاءه طبع استانبول مورخ ۱۳۳۲ شمسی هجری که بتفصیل درباره آن بحث کرده ایم

تر : رباعیات ختام با ترجمه ترکی از مرحوم «حسین دانش» و «رضا توفیق» طبع استانبول مورخ ۱۳۴۰ قمری و ۱۹۲۲ میلادی که آن نیز بشرح گذشت
نف : رباعیات ختام با مقدمه آقای سعید نفیسی طبع ۱۳۰۵ شمسی
بر : رباعیات ختام طبع برلین دکتر فرید ریخ روزن آلمانی

مل : رباعیات ختام در مجموعه خطی متعلق بکتابخانه ملی ملک بشماره ۱۶۳۴ که پشت نسخه خط «معمدالدوله فرهاد میزا» دارد؛ ظاهر آمتعلق بسده ۹ - ۱۰ هجری؛ در حواشی آن ۱۲۰ رباعی از ختام نوشته است که گویا منتخب همان طریخانه باشد
م : نسخه دیگر از رباعیات ختام متعلق بهمان کتابخانه ملی ملک که تاریخ کتابتش علی الظاهر قرن دهم هجری است

معج : مجموعه خطی سده هشتم هجری متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی
پ : رباعیات ختام مورخ قرن ۹ - ۱۰ هجری از آقای «پرتویضائی» که از روی آن نسخه نویساندم

فر : نسخه از رباعیات ختام که در حواشی «مخزن الاسرار نظامی» بخط نستعلیق در تاریخ ۱۵ ماه صفر سال ۸۵۲ یعنی شانزده سال قبل از نسخه «ا کسفر» که بعضی آنرا قدیم ترین نسخ موجود در رباعیات ختام شناخته اند کتابت شده و قسمتی از صفحات عکسی آن ضمیمه همان «پیر پاسکال» بطبع رسیده است؛ اصل این نسخه روزگاری در تملک

«معمدالدوله فرهادمیرزا» بوده که خط و امضای او مورخ ذی الحجه ۱۲۶۵ در آن موجود است؛ و ما بهمین مناسبت برای آن علامت «فر» وضع کردیم که رمز اختصاری «فرهادمیرزا» است

ز : کتاب «زنبیل» همان فرهادمیرزا که قسمتی از رباعیات خیام را بسلیقه خود انتخاب کرده است

مخ : مجموعه خطی مورخ ۶۵۱ ملکی این حقیر که در ضمن فصول قبل بدان اشاره شد

مت : رمز «متفرقه» است

چگونگی تهیه و تصحیح نسخه حاضر

خلاصه کاری که در تهیه و طبع نسخه حاضر انجام گرفته باین قرار است
۱ - نسخه «س» را اساس طبع قرار داده آنرا اول بار از روی نسخ دیگر طربخانه (می، خ، کل) تکمیل و تصحیح؛ آنگاه بادیگر مآخذ و مجموعه ها که این رباعیها را داشته است مقابله کرده و اختلاف نسخ را در حواشی نوشتام
۲ - راجع بنسخه بدلای «پیز» و «آر» توضیحی را که در فصل پیش باختصار گفتم اینجا تفصیل میدهم که عمل جعل و تزویر در دو نسخه مورخ ۶۵۴ و ۶۵۸ مآخذ طبع «پیز» و «آر» مربوطست بخود نسخه ها از جهت حیلۀ کتاب سازی؛ نه اینکه اصل رباعیها را هم از خود ساخته و جعل کرده باشند؛ زیرا در مآخذ دیگر هم آن رباعیها عیناً یا با اختلاف روایت ثبت شده است؛ باین سبب بود که برای مقابله و ضبط نسخه بدلها بآن دو نسخه نیز رجوع کرده و اختلافات آن را در حواشی ثبت کرده ام

و انگی حقیقت امر این است که من از ابتدا متوجه مجعول بودن هر دو نسخه نبودم؛ فقط در مورد نسخه ۶۵۸ مآخذ طبع آربری که دیده بودم بعضی از ارباب خبرت در آن تردید کرده بودند تردیدی داشتم؛ و فقط برای اینکه اظهار نظر متکی بتحقیق شخصی باشد در آن نسخه تأمل و غوررسی کردم؛ و پس از قلیل مدتی که صرف بررسی و واریسی آن نسخه شد بحمد الله شك من مبدل یقین گشت که آن نسخه مجعول و

دستکار کتاب‌سازان دغل‌کار است

اما نسبت بنسخه عکسی پیر پاسکال و روسیه که مأخذش نسخه ۶۰۴ است مخصوصاً عنایت و اهتمامی داشتم که هر چه از رباعیات **طربخانه** در ۲۵۲ رباعی آن نسخه هست بدقت مقابله و موارد اختلافش در حواشی ذکر شود؛ مع الاسف بعد از آنکه مدتی مدید از اوقات عمر من در این کار خرج شده بود کم کم در اثر ممارست و برخورد بقراین و امارات عدیده در من حالت شک و تردید؛ و رفته رفته یقین قاطع حاصل شد که این نسخه نیز مثل نسخه ۶۵۸ مجعول و مزور است؛ جریان این سیر و تبدل احوال در حواشی کتاب نیز کاملاً آشکار و هویداست؛ اکنون نفرین می‌فرستم بر آن کتاب‌ساز دروغ‌زن دغل‌کار که بسودای سودپرستی گروهی را در زیان و خسران ضلالت و گمراهی انداخته و مدتی از عمر گرانبهای من و جماعت دیگر از فریب خوردگان این نسخه را بکلی تلف و تباه ساخته است!

۳- در متن **طربخانه** از خود تصرفی ننموده و حتی آن رباعیات را که خود یقین دارم از ختام نیست حذف نکرده؛ و عقیده خود را در حواشی باختصار و در مقدمه بتفصیل توضیح داده‌ام.

۴- علاوه بر نسخه بدلها در حواشی و تعلیقات و خاتمه طبع کتاب (ص ۱۶۳-۱۶۴) جای جای در باره زندگانی حکیم ختام و مواضع دیگر تحقیقاتی شده است که برای خوانندگان خالی از فواید نیست

۵- از اشعار عربی و فارسی دیگر حکیم ختام هر چند را که تا کنون بدست ما آمده و مأخذ معتبر داشته است بر کتاب افزوده و مأخذ آنرا هم در حواشی نوشتدیم (ص ۱۶۷-۱۷۰)

۶- در بخش مستدرکات و اضافات هشتاد و شش رباعی از مأخذ معتبر که ممکن است آثار اصیل ختام مابین آنها نیز باشد ملحق کرده و شرح آنرا در مقدمه اش (ص ۱۷۳-۱۸۱) باز نموده‌ایم؛ باز هم بر آن ۸۶ رباعی میتوانستیم افزود اما فعلاً بهمین مقدار اقتصار رفت

۷- چون رباعیات «**طربخانه**» بترتیب حروف تهجی نیست و پیدا کردن يك

رباعی از آن دشوار و مستلزم صرف وقت بسیار است؛ ماهمه رباعیهای کتاب را بترتیب حروف تهجی با شماره هر رباعی از متن کتاب ثبت کرده؛ و در حروف اول رباعیها نیز ترتیب حروف تهجی را مراعات نموده ایم؛ باین معنی که مثلاً در رباعیهای حرف «تاء» آنها را که مبدؤ بالف بوده است بر باء؛ و باء را بر تاء مقدم داشته ایم و بر این قیاس همچنان در حرف اول و آخر رباعیات هر دو جاترتیب حروف تهجی رعایت شده است.

۸ - فهارس ثلاثه اعلام رجال و امکنه و اسامی کتب و مجلات را با فهرست مندرجات کتاب چنانکه رسم است در خاتمه افزوده ایم (ص ۲۶۹ - ۲۷۷)



مقدمه خود را باینجا پایان میدهم؛ اگر از دیوان قضاسر خط مهلت وامانی بود باقی گفتنی ها در همان کتاب ختام نامه که جدا گانه تحت طبع است گفته خواهد آمد» و کل شیئی عنده بمقدار؛؛ حالی خداوند قادر یکتا را جل و جلاله و عم نواله سپاسگزارم که این بنده ضعیف ناتوان را چندان توان و امان بخشید تا راهی را که در پیش گرفته بود بیایان رسانید و خدمت تازه فرهنگی را که پیشنهاد همت ساخته بود انجام داد؛ قدیمترین رباعیات تدوین شده حکیم ختام نیشابوری را که بنام طربخانه موسومست بصورتی کامل و منقح که تا کنون سابقه نداشت تهیّد و طبع کرد

فحمداً له ثم حمداً له

باز بمقتضی «من لم يشكر الناس لم يشكر الله» نمیتوانم این جمله را نا گفته گذاشت که اگر در طبع این کتاب و تجدید نام و آثار حکیم بزرگوار کاری بجا و خدمتی بسزا انجام گرفته باشد از برکت حمایت و تشویق فضایی دانش پرور انجمن محترم آثار ملی علی الخصوص رئیس لایق کاردان هیأت مدیره انجمن حضرت تیمسار سید مهد فرج الله آقا اولی و همکار شریف و دستیار فاضل ارجمند او آقای سید محمد تقی مصطفوی است ادام الله ایامهم و زادهم توفیقاً و کرامه که بنمودار انواع عاطفت و عنایت و حسن ادب و ملاطفت که حاکی از علو طبع و خلوص نیت و صفای طینت است این بنده را دلگرمی و نیروی کار دادند و میل و رغبت طبع را در جهد و کوشش برافزودند تا مهمی که داشت بحسن عاقبت تیسیر پذیرفت؛ امید است که سعی این بنده

در پیشگاه الهی مشکور باشد ؛ و این خدمت در نظر خداوندان ادب و معرفت مقبول
واقع شود و اگر زلت و تقصیری در آن رفته است دامن عفو بر آن بگسترند و کمال
صدق و ارادت ببینند نه نقص گناه؛ و تنها پاداشی که از خوانندگان چشم دارم اینست
که اگر فایدتی از این کتاب برگرفتند این ضعیف را بدعای خیر یاد کنند و لله
الحمد اولاً و آخراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و التّلام

طهران : چهارشنبه ۱۴ فروردین ماه ۱۳۴۲ شمسی

و هشتم ذی القعدة ۱۳۸۲ قمری

جلال الدین همایی

فهرست اسامی اشخاص مقدمه رباعیات حکیم خیام

اوحد الدین کرمانی ۶۲۰۵۱۰۲۱	آ
ب	آزبری ۷۰۰۶۸، ۶۴۰۵۴، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۲
بابا افضل کاشانی (رك : افضل الدين كاشانی) ۱۲،	آق اولی (سپید فرج الله) ۷۲
۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۳، ۵۰، ۳۱، ۳۰، ۱۶، ۱۵	آل سلجوق ۲۶
۶۷، ۶۴، ۶۲، ۶۱	الف
بهاء الدین محمد ظهیری کاتب سمرقندی ۳۳	ابن سینا (رك : ابوعلی سینا) ۴۶
بهار (رك : ملك الشعراء بهار) ۶۷	ابن کوشك (رك : ابو الفتح بن كوشك) ۳
پ	ابوالحسن طلحه ۲۹، ۲۸
پاسکال ۳	ابوالعباس لوکری ۳
پرتو بیضائی ۶۹	ابوالفتح بن کوشك ۳
پیر پاسکال ۵۴، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۱۱	ابوریحان بیرونی ۷
۷۱، ۶۹، ۶۸	ابوسعید ابوالخیر ۴۶
ت	ابوعلی سینا ۵۷، ۵۱، ۷، ۶
تاج الدین اسماعیل باخرزی (رك : اسماعیل	اثیرالدین ۴۶
جوذقانی) ۵۳، ۵۲، ۲۹، ۲۸، ۲۶	اثیرالدین اومانی ۵۱
تاج الدین عمر بن مسعود مازہ ۳۰	احمد آتش ۳۳
ج	احمد گلچین معانی ۵۲
جامی ۵۱، ۵۰	ازرقی هروی (استاد الشعراء حکیم) ۱۴
جلال الدین بلخی (رك : مولانا، مولوی) ۴۶	اسحاق بیک عذری ۵
جم ۲۳	اسماعیل جوذقانی باخرزی نیشابوری ۲۹، ۲۸
جمالای دیلاسی ۶۶	۳۰
جمال الدین اصفهانی ۳۰	افضل الدین کاشانی ۴۶، ۳۱، ۲۴، ۲۱، ۱۳، ۱۲
جمشید ۱۸	۵۰
جوذقانی (اسماعیل) ۲۹	الخیامی (رك : حکیم خیام نیشابوری، خیام) ۳
ح	الرشید (المشتهر بتبریزی) ۹
حافظ (خواجہ) ۴۶، ۷	الواسطی (رك : میمون بن نجیب واسطی) ۳
حسین دانش ۶۹، ۵۷، ۵۶	امام فخرالدین رازی ۵۸، ۳۶، ۳۲، ۲۰، ۶
	انوری ۴۶، ۳۰، ۲۹، ۱۶، ۱۵، ۱۳

سراج الدین قمری ۵۳۰۵۲،۴۶
 سرمد کاشانی ۵۱
 سعدی ۵۲،۷
 سعید نفیسی ۶۹،۵۱،۴۶
 سلطان ابویزید مظفری ۵۱
 سلمان ساوجی ۵۱
 سمائی (رک : حکیم سمائی) ۳۰،۲۹
 سمعانی ۲۹،۲۸
 سنائی ۵۱،۴۶،۲۹،۲۴
 سها (میرزا محمد) ۶۷،۲۴،۲۳،۲۲
 سهیلی (خوانساری) ۵۱
 سیف الدین باخرزی ۶۱،۵۰،۴۶

ش

شاهی ۴۶
 شاه سنجان خوافی (رک : شیخ سنجان) ۵۱،۴۶
 شاه نعمت‌الله ولی ۵۵،۵۲،۵۰،۴۶
 شهاب الدین ابوالحسن طلحه (رک : ابوالحسن طلحه) ۲۸،۲۶،۲۵
 شیخ ابوالحسن خرقانی ۴۶
 شیخ ابوسعید ابوالخیر ۶۱،۵۹،۵۸،۵۰،۴۷
 شیخ روزبهان بقلی ۶۱،۵۱
 شیخ سنجان خوافی ۵۲،۵۱،۴۶،۳۰
 شیخ عراقی ۶۱،۵۱،۱۲
 شیخ عطار ۴۹،۴۸،۳۱،۲۱،۱۸،۱۶،۷،۶
 ۵۳،۵۱،۵۰
 شیخ نجم الدین دایه رازی ۳۶،۲۰

ص

صابر ۲۹
 صفویه ۲۴

ط

طالب آملی ۴۶

ظ

ظهیر فاریابی ۶۲

ع

عاکفی ۴۶

حکیم خیام نیشابوری (رک : خیام ، الخیام ،
 العمر الخیامی) ۱۰،۸،۷،۶،۶-۵،۴،۳
 ۲۱،۲۰،۱۹،۱۷،۱۶،۱۴،۱۳،۱۲،۱۱
 ۳۳،۳۲،۳۱،۳۰،۲۸،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲
 ۴۵،۴۴،۴۲،۴۱،۳۹،۳۷،۳۶،۳۵،۳۴
 ۷۲،۷۱،۶۸،۶۴،۵۵،۵۳،۴۸

حکیم سمائی ۳۰،۲۹،۲۸

حکیم سنائی ۵۱،۲۵

حکیم عمر خیامی (رک : حکیم خیام نیشابوری)
 ۱۱

حکیم محمود بن علی سمائی مروزی (رک :
 حکیم سمائی) ۲۶

خ

خان ۶۲
 خواجه عبدالله انصاری ۶۲،۵۸،۴۷
 خواجه نصیرالدین طوسی ۵۳،۷
 خیام (رک : حکیم خیام نیشابوری) ۱۲،۱۱
 ۳۲،۳۱،۳۰،۲۵،۲۴،۲۱،۲۰،۱۵،۱۴
 ۴۲،۴۱،۴۰،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵،۳۴،۳۳
 ۵۴،۵۳،۵۲،۵۱،۵۰،۴۸،۴۷،۴۶،۴۵
 ۶۹،۶۴،۶۳،۶۲،۶۱،۵۹،۵۸،۵۶،۵۵
 ۷۱

د

دایه (رک : شیخ نجم الدین ابوبکر رازی) ۳۶
 دکارت ۴

ر

رضا توفیق ۶۹،۵۶
 رودکی ۲۵

ژ

ژوکوفسکی ۴۷،۴۶

س

سامانیان ۲۵
 سحابی استرآبادی ۲۴

عباس اقبال آشتیانی ۱۲، ۱۱

عبدالباقی کولیسکارلی ۶۹، ۵۷

عبدالرزاق کرمانی ۵۴

عبدالله انصاری (رك : خواجه عبدالله انصاری)

۴۶

عبید زاکانی ۶۲، ۵۲

عراقی (= شیخ عراقی) ۵۱، ۲۱، ۱۶، ۱۳، ۴

عزالدین کرجی قزوینی ۵۳

عطار (شیخ) ۵۳، ۴۹، ۴۶، ۳۰، ۲۴

علی منظوری ۶۸

عماد فقیه کرمانی ۶۶

عمر النخامی ۳۲

عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری (حکیم ابوحفص

یا ابوالفتح غیاث الدین ، رك : حکیم خیام

نیشابوری) ۳

عوفی ۲۶

غ

غیاث الدین محمد بن یوسف بن علی ۱۲، ۱۱

۱۴

ف

فخر رازی (رك : امام فخر الدین رازی) ۴۶

۵۱

فخرالدین عراقی (رك : عراقی، شیخ عراقی) ۱۵

فخر الدین عزیز فرید ۲۱

فردوسی ۷

فروغی (رك : میرزا محمد علی خان ذکاء الملك)

، ۳۴ ، ۳۳، ۳۱، ۲۱، ۱۸، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۴

، ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۶، ۳۵

، ۶۰، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۸، ۴۷

۶۵، ۶۴، ۶۳

فرهاد میرزا (معمتد الدوله) ۷۰

فریدریش روزن آلمانی (دکتر) ۶۹

ق

قزوینی (محمد) ۳۴، ۳۳، ۳

قطب الدین حیدر بن تیمور بن ابی بکر ۵۲

ک

کمال الدین اسماعیل اصفهانی ۳۰، ۱۶، ۱۳، ۶

۴۶

کمال الدین بندار رازی ۵۲

کوشکان (رك : ابوالفتح کوشک) ۳

کی ۶۲، ۲۳

کیقباد ۲۳

ل

لوکری (رك : ابوالعباس لوکری) ۳

م

مجتبی مینوی ۶۷، ۳۲

مجد همکر ۵۲، ۵۱، ۴۶، ۶

محمد قوام کاتب نیشابوری ۱۵، ۱۲

محمد بن ابی بکر بن الحسین ۶۴

محمد بن بدر جاجرمی ۶۹، ۳۸، ۲۱

محمد بن علی ظهیری ۳۳

محمد حسین عنقا ۲۴

محمد عباسی ۶۸

مصطفوی (سید محمد تقی) ۷۲

معمتد الدوله فرهاد میرزا (رك : فرهاد میرزا)

۷۰، ۶۹

مغربی ۴۶

ملك الشعراء بهار ۶۷

ملك مظفر الدین محمد شبانکاره ۳۴

موسی (بیغامبر علیه السلام) ۴۹

مولانا جلال الدین بلخی (مولوی) ۶۷، ۵۵، ۵۲، ۵۱

مولانا خسرو ابرقوهی ۳۶

مولوی (رك : مولانا جلال الدین بلخی) ۷

۵۱، ۳۰، ۲۴

مهستی ۳۱، ۵

میرزا محمد علی خان ذکاء الملك (رك : فروغی)

۶۸، ۴

میرزا محمد سها (رك : سها) ۶۷، ۲۲

میرزا محمد علی خان تربیت ۱۰

میمون بن نجیب واسطی ۳

مینوی (مجتبی) ۶۷،۵۸،۳۲

ن

نجم الدین کبری ۵

نجم الدین رازی (= دایه) ۴۶

نصیر الدین طوسی (خواجه) ۴۶

نظامی ۶۹،۷

نفیسی (رك : سعيد نفیسی) ۶۳۰

نوح بن منصور سامانی ۳۳

ه

هدایت ۵

همای ۷۳

همتی ۴۶

ی

یار احمد بن حمین رشیدی تبریزی ۵۷،۸

فهرست اسامی کتب و مجلات مقدمه رباعیات حکیم خیام

ج
جنگ مورخ ۷۸۵ (آقای سهیلی خوانساری) ۵۱
جنگ مورخ ۷۵۰ مجلس شورای ملی ۴۵، ۴۲
جهانگشای جوینی ۶۱، ۵۸، ۴۱، ۳۷، ۳۲

ج
چهارمقاله نظامی عروضی ۳۳، ۲۸، ۳

ح
حبیب السیر ۵۲

خ
خیابان عرفان (تذکره) ۲۱
خیام نامه [= تجزیه و تحلیل آثار علمی و ادبی
حکیم خیام] ۷۲

د
دیوان انوری ۱۶، ۱۵
دیوان سنائی ۵۱، ۲۱
دیوان ظهیر فاریابی ۶۲
دیوان عراقی ۵۱، ۲۱، ۱۵، ۱۳، ۵
دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی ۱۶، ۳۰

ر
دیوان مجد همکر ۵۱
رباعیات افضل الدین کاشانی ۵۰، ۳۱، ۲۴، ۱۳
۶۷، ۶۰، ۵۸

رباعیات حکیم خیام ۱۵، ۱۲، ۱۱، ۸، ۷، ۵، ۴
۳۶، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۴، ۲۳، ۲۱
۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۱
۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۲، ۶۱، ۵۸
رباعیات سنائی ۲۴

آ
آتشکده (آذر بیکدلی) ۵۲، ۵۱
آر (رك : آربری در اسامی اشخاص) ۱۸، ۱۷
۷۰، ۶۸، ۱۹

الف
انعام التتمه ۳
اسرار التوحید ۴۷
اشعار حکیم خیامی ۱۴
التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور
القرآن العظیم ۵۸، ۳۶، ۳۲، ۲۰
انساب سمعانی ۲۹، ۲۸

پ
پیر (رك : پیر باسکال جزو اسامی اشخاص)
۷۰، ۶۸، ۱۹، ۱۸، ۱۷

ت
تاریخ جهانگشای جوینی (رك : جهانگشای
جوینی) ۳۶
تاریخ کزیده ۵۳، ۵۲، ۴۱، ۳۷، ۳۶
تاریخ و صاف ۳۲
تتمه صوان الحکمه بیهقی ۳
تجزیه و تحلیل آثار علمی و ادبی حکیم خیام
(= خیام نامه) ۸، ۷
تذکره آتشکده (رك : آتشکده) ۵۱
تذکره اسحاق بیک عذری ۵۱
تذکره عرفات ۵۲، ۲۱
تذکره لباب الالباب ۲۸، ۲۶
تذکره میخانه ۱۳
تقویم تربیت ۶۹، ۴۴، ۱۰

رباعیات شیخ ابوسعید ابوالخیر ۵۸،۴۷

رباعیات عطار ۲۴

رباعیات مولوی ۲۴

ز

زنبیل (رك : فرهاد میرزا) ۷۰

س

سلسلة الترتیب (رساله) ۵۷

سندباد نامه ۴۶،۳۴،۳۳

ش

شاهد صادق ۵۲

ط

طربخانه ۱۶،۱۵،۱۴،۱۳،۱۱،۱۰،۹،۸،۷،۶

، ۳۴،۳۳،۳۲،۳۱،۲۳،۲۲،۲۱،۲۰،۱۹

، ۴۵،۴۴،۴۱،۴۰،۳۹،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵

، ۵۴،۵۳،۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۸،۴۷،۴۶

، ۶۳،۶۲،۶۱،۶۰،۵۹،۵۸،۵۷،۵۶،۵۵

۷۲،۷۱،۷۰،۶۹،۶۸،۶۷،۶۵،۶۴

ف

فردوس التواریخ ۳۶

ق

قرآن مجید ۳۲

ک

کتاب تجزیه وتحلیل آثار علمی وادبی حکیم

خیام [= خیام نامه] ۱۲

کتاب دانشمندان آذربایجان ۱۰

کلیات سعدی ۵۲

گ

کل (مجموعه طبع استانبول ، رك : عبدالباقی

کولپیکارلی) ۵۱،۵۰،۴۶،۳۳،۱۶،۱۵

۶۹،۶۴،۶۳،۶۲،۶۱،۶۰،۵۹،۵۸،۵۷

ل

لباب الالباب (رك : تذکرة لباب الالباب) ۲۸

۲۹

م

مجله دانشکده ادبیات ۳۲

مجله یادگار ۱۱

مجمع الانساب شبانکاره ۳۵

مجمع الفصحاء ۵۵،۵۲،۵۱،۵۰،۲۹

مجموعه فصیحی خوافی ۵۵،۵۲

مجموعه آثار فارسی حکیم خیام ۶۸

مجموعه خطی ۶۵۱ قدیم ۷۰،۴۲،۳۶

مجموعه فروغی ۴۰،۵۰،۱۳،۱۰،۵،۴،۳۳،۱۸

، ۴۶،۴۵-۴۶،۴۴،۴۰،۳۷،۳۶،۳۵،۳۴

۶۵،۶۴،۶۳،۶۰،۵۹،۵۶،۵۰،۴۸

مجموعه کل (رك : عبدالباقی کولپیکارلی) ۵۰

۶۰،۵۹،۵۷

مجموعه مورخ ۹۷۰-۹۸۰ خود مؤلف ۶۸

مجموعه مورخ ۷۵۰ مجلس شورای ملی ۳۴

۴۱،۳۹

مجموعه محمد عباسی ۶۸

مختارنامه شیخ عطار ۴۹،۳۱،۱۸،۶

مخزن الاسرار نظامی ۶۹

مرزبان نامه ۴۰،۳۵،۳۴

مرصاد العباد ۵۸،۴۱،۴۰،۳۸،۳۶،۲۱،۲۰

۶۱

معجم البلدان ۲۹

مقالات شمس تبریزی ۵۱

مناجات خواجه عبدالله انصاری ۵۸

مونس الاحرار ۳۹،۳۸،۳۶،۳۳،۳۱،۲۱،۵

۶۹،۶۰،۵۸،۴۸،۴۲،۴۱

ن

نزهة المجالس ۳۸،۳۷،۳۴،۳۳،۳۲،۲۱،۶

، ۶۵،۶۱،۵۸،۵۰،۴۸،۴۵،۴۲،۴۱،۴۰

۶۹

نفحات الانس جامی ۵۱،۵۰

و

وصاف (رك : تاریخ وصاف) ۶۱،۵۸

فهرست اسامی امکنه مقدمه رباعیات حکیم حیات

ط	الف
طهران ۷۳،۶۸،۶۲،۳۲،۱۳	ارم ۱۸
ق	اروپا ۱۲،۱۱
قونیه ۶۷	استانبول ۶۰،۵۸،۵۷،۵۱،۴۶،۳۳،۱۵،۵
ک	۶۹
کتابخانه اکسفر (رك : اكسفر) ۵۷،۳۵	اصفهان ۲۲
۶۹	اكسفر (کتابخانه) ۶۹،۵۷،۴۵،۴۴،۱۴،۱۰
کتابخانه بارانی ۶۸	انجمن آثار ملی ۷۲،۷
کتابخانه بودلیان (رك : بودلیان) ۴۴،۲۰،۱۰	انگلستان ۱۰
کتابخانه دانشگاه استانبول ۶۰،۵۸،۵۷	ایران ۳
کتابخانه قونیه (تربت مولانا) ۶۷	
کتابخانه مجلس شورای ملی ۳۵،۳۱،۲۱،۵	ب
۶۹،۵۳،۵۲،۴۵،۴۰	باخرز ۲۹،۲۸
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۳۲	برلین ۶۹
کتابخانه ملی ملك ۶۹،۵۱	بودلیان ۴۴،۲۰،۱۰
کتابخانه نور عثمانی ۱۰	ت
ل	تبریز ۶۹،۴۴،۱۰
لیدن ۳۴	ترکیه ۵۷،۵۶
م	ج
مرد ۲۹،۲۵	جوزقان ۲۹،۲۸
ن	خ
نول کشور ۵۰	خراسان ۲۶
نیساپور (= نیشابور) ۲۹	ر
نیساپور (= نیشابور) ۶۶،۲۹،۲۸	روس ۴۶
	روسیه ۷۱،۶۸،۱۱

فہرستہ مقدمہ

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۹	۲۲	مضامین	مضامین
۲۰	آخر	۸۲	۸۶
۲۱	۲۲	۸۳	۸۷
۲۵	۱۳	کلمہ «خریت» بکسر خاء و تشدید راء اصلاح شود	
۲۸	۲	(می آمد) هردو مصراع می آید	
۳۸	۲۱	یکہ	یکہ
۳۹	۱۳	گل سیاه (۱)	گل سیاه (۳)
۴۸	۱۳	دربارہ	در این بارہ
۴۸	۱۸	۵۵	۵۷
۵۰	۱۹	۲۲ رباعی	۲۳ رباعی
۵۳	۱۰	ساخت او	ساخت او

مستدرکات فہرستہ آخر کتاب

۱ - هر كجا در كتاب « زينة المجالس » نوشته شده است تبديل به « نزهة المجالس » شود

۲ - این رباعی که از قلم افتاده است بر « طربخانه » بیفزایند
 این عقل که در ره سعادت پوید روزی صد بار خود ترا می گوید
 دریاب تو این يك دمه وقت که نیست آن تره که بدروند دیگر روید

۳ - این رباعی هم در ملحقات افزوده شود
 آنرا که بصحرای علل تاخته اند بی او همه کارها پیرداخته اند
 امروز بهانه بی در انداخته اند فردا همه آن بود که دی ساخته اند

طر بخانه

رباعیات حکیم خیام نیشابوری

تألیف

یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی سال ۸۶۷ هجری قمری

با تصحیح و مقدمه و حواشی

استاد جلال الدین همایی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد حکیمی را که برابطهٔ فراشان ثلاثی و رباعی موالید و عناصر،
 خیمهٔ وجود انسانرا بطناب عروق و عظام نوعی قیام داد^(۱) که هر چه در سطح مخیم
 نقش می‌بندد و در الاجوق^(۲) لیلی و ایام بمیخ ثبوت و دوام چنان اتمام می‌یابد که
 «حور مقصورات فی الخیام»^(۳) شمس سر پردهٔ او تواند بود .
 والحمد لله رب السموات ورب الارض ورب العالمین .

ای ستون خیمهٔ دل نام تو تار و پودش^(۴) جمله از انعام تو
 وی طناب رحمت حبل المتین جان و دل از جان شده قراش^(۵) این
 میخ قهرت چشم مشرک را سواد بر سرش تخم آفت را گشاد
 و درود نا محدود نثار مرقد مهتری که شاگرد پیشکان قضا و قدر باقتضای
 رضای^(۶) قدم و قدر او کمر عجز بر میان بسته سایه بان علی قدره^(۷) از شریطه^(۸)
 «ما عرفناك حق معرفتك» بیرون نتواند آورد .
 «ماکان محمد اباحد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین»^(۹) .

۱- کل : داده - می : نوعی پیوند

۲ - می: آلاچوق . این کلمه در فرهنگها وافواه بصورت «آلاچوق» و «آلاچیق» بمعنی :
 خیمهٔ صحرائی واطاقی است که باچوب و تخته و برک ساخته باشند و بدینمعنی هم اکنون در فارسی
 معمول است و ظاهراً اصل کلمه ترکی است .

۳ - اقتباس از آیهٔ کریمهٔ قرآن مجید در سورهٔ «الرحمن» .

۴ - خ: رونمودش .

۵ - می: جان و دل از جان و دل خدام .

۶ - خ : قضای .

۷ - می: عالی قدرت - کل: علی قدرت .

۸ - شریط : خ .

۹ - آیت قرآن مجید از سورهٔ احزاب .

ای رسل را مهتر و مسند نشین وی سبل را رحمة للعالمین
 در عرب خرگاه اقبال پدید شامیانہ (۱) خیمہ آلت سفید
 خانہ بیت ز رفعت یافته چتر گردون جیق قدرت بافته
 و برآل و اصحاب او که دیوان شرع خانه را (۲) از اشکیل فتنه و فساد
 پرداختند و گوشه نعلین آنحضرت را کماج (۳) خیمه و ارتاج (۴) ابتهاج ساختند .
 هم النجباء الغر من آل احمد و هم تابعوه الطایعون لذی الاثر (۵)
 علیهم سلام الله ما ناح طائر و ملاح للسايرين فی الظلم القمر
 و بعد چون جمع و تفریق و ترتیب و تنمیق سخنان متقدمان بر زمّت متأخران
 رسمی قدیم و عادتی معهود است ؛ و رباعیات شریفه عمدة الحكماء و زبدة الفضلاء
 محیی مبانی الحکم و الآداب المستغنی عن الاطناب فی الالقاب عمر بن محمد الخيام
 طاب انفاسه مدی الایام که بی ربانیس مجالس و جلیس محافل کل ارباب استعداد
 است در سلك ترتیب و تناسب منخرط نبود و بحکم خیر الکلام ماقول و دلّ جهانی
 معنی اندر لفظ اندک موجه و مؤدی شده چنانچه تعیین اسم کریم الاسم او بصفت عقد
 طبایع و عناصر و امزجه است (۶) و هر کسی بحرف و صوت بدان اکتفاء نموده و از
 مبانی بدیعه و معانی غریبه او شعوری وافی نیافته بظاهر آن مظاهر قانع آمده اند .
 اما الخيام فانها کخیامهم واری نساء الحی غیر نساءها
 ورقی باز کردم از سخنش زیر هر توی آن سخن تویی است

۱ - گل، می: درعجم شد .

۲ - می: جانرا .

۳ - می: بکماج .

۴ - کماج : چنبره بی است که بر سردبړك خیمه بگذارند ، و ارتاج بفتح همزه جمع «رتج»
 بمعنی درب بزرگ است و اینجا مقصود درهای خیمه است .

۵ - گل : دویت عربی را اصلاً ندارد - می : بکلمه (لذی) ختم کرده که اختلال وزن و
 افتادگی آن واضحست و باقی مصراع را هم بسیار مغلول و مغشوش نوشته است؛ اتفاقاً نسخه اساس ما
 نیز در این موضع و سایر عبارات مقدمه در مغلولی دست کمی از نسخ (گل ، می) ندارد ؛ و این دویت
 و سایر مواضع اکثر بقیاس تصحیح شده است (۲) .

۶ - مقصود اسم رباعی است بمعنی چهاربیتی یا چهار مصراع که عددش مطابق عدد طبایع و
 عناصر و مزاجهای چهارگانه است .

فلهذا کمیته ارباب طلب حبل محبة الانام فی جیدی یار احمد بن حسین الرشیدی المشتهر بالتبریزی تغمد هم الله بغفرانه آن رباعیات را بطریق رابطہ و مجانست بر حسب « تلمک عشره کامله »^(۱) بدانچه مقدور قلت بضاعت تواند بود مرتب کرده برده فصل اتمام داد یقین که چون بنظر ارباب دانش ملحوظ گردد از بزرگنی خرده نگیرند و عذر این بی بضاعت در پذیرند فان الله لا یضیع اجر المحسنین . وفصول عشره بدین منوال سرانجام پذیر شد^(۲) .

الفصل الاول فی التذریه والمناجاة وطلب المغفرة وما يتعلق به .
والثانی فی الحکمیات والاسئلة الحکمیة والاعتراضات وغیرها .
والثالث فی النصایح والآداب وما یتناسب بها .
والرابع فی اغتنام الفرصة ومضیق العیش وحدوث العالم والفناء وغیرها .
والخامس فی الخمریات والبحث فیها وما یتعلق بها .
والسادس فی جریان الفصول خصوصاً فی الربیع والعیدین واغتنام اوقاتها .
والسابع فی النکات والتضمینات والملمعات .
والثامن فی الموقوفات .
والتاسع فی السكریات والهزلیات وما یتناسب بها .
والعاشر فی عشر حکایات منه مشتملة علی البدایع والغرایب والکرامات^(۳) وحسن معاشه^(۴) وولادته العالی ومدة عمره وحین وفاته « ولی فیها مأرب اخرى »^(۵)

۱ - اقتباس از آیه شریفه قرآن مجید (سورة البقرة) .

۲ - می: ترتیب داده .

۳ - کل : وکرامته - می: وکراماته .

۴ - می: معاشرته - توضیحاً عبارات عربی فصول خالی از اغلاط ادبی نبود و هنوز هم بکلی بی غلط نیست ؛ طوری هم نیست که بتوان همه گناه را بگردن نساخ انداخت اما چون قام ابن ناتوان بکتابت غلطهای واضح فاضح نمی گشت حتی الامکان آنرا تصحیح کردم ؛ کسی که طالب عین آن عبارات باشد بنسخه چاپی (کل) و نسخ خطی رجوع کند (!)

۵ - ماخوذ از آیه قرآن مجید در داستان عصای موسی علیه السلام (سورة طه) .

بده فصل ، این نسخه اتمام یافت (۱)
 بترتیب احسن بوجه نکو
 طرب می فرایند زهر صفحه اش
 ورت نیست باور ببین (۲) روبرو
 طربخانه اهل فضل است و هست
 « طربخانه » تاریخ اتمام او (۳)
 ملتمس از سالکان مسالك تشرع و مالکان ممالك تورع آنکه احیاناً اگر
 بضرورت بیستی یا نکته بی مستبعد المعنی بالظاهر علی شوارع الشرع کتابت افتد میلان
 اعتقاد را بتحقیق آن جازم نشمرند و هر آینه یقین که (۴) آن گمان نبرند ، والله
 علیم بما یفعلون (۵).
 ربنا لاترغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هبلنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب (۶)
 والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین .

۱ - می: شد .

۲ - می: نشین .

۳ - توضیحاً کلمه «طربخانه» که بحساب ابجد ۸۶۵ می شود تاریخ اتمام این تألیف است .

۴ - می: (که) ندارد - گل: و هر آینه این گمان .

۵ - مأخوذ از آیت قرآن کریم (سوره نور) .

۶ - آیت قرآن مجید (سوره آل عمران) .

فصل اول

در تنزیه و مناجات

ای از حرم ذات تو عقل آ که نی (۱)	وز معصیت و طاعت ما (۲) مستغنی
مستم ز گناه و از رجا هشیارم	امید بر رحمت تو دارم یعنی
۲	
کر کوهر طاعت نسفتم هرگز	ور کرد گنه زرخ (۳) نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرم	زیرا که یکی رادونگفتم هرگز (۴)
۳	
گر من گنه روی زمین کردستم	عفو تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز گیرم دستت	عاجز ترا زین میخواه کا کنون هستم (۵)

۱- پیر: ای آنکه ز کنه تو خرد آ که نی .

۲- پیر: وز طاعت و از معصیت .

۳- پیر: گرد گنه از چهره .

۴- این رباعی را نسخه‌های ما اینجا علاوه دارد ؛ در فصل حکایات هم خواهد آمد ؛ و در طبع استانبول در همان فصل آمده و اینجا حذف شده است .

۵- چون این رباعی را بشیخ ابو سعید ابوالخیر هم نسبت داده‌اند (مناجات عبدالله انصاری و رباعیات ابوسعید ابوالخیر طبع بمبئی سال ۱۳۰۱ ص ۹۲) « گول پینارلی » آنرا از طبع استانبول حذف کرده است .

نگارنده هر چند معتقدم که این رباعی از « شیخ ابوسعید ابوالخیر » نیست و باشتباه آنرا جزو منظومات وی طبع کرده‌اند برای اینکه بهترین سند اشعار شیخ ابوسعید کتاب « اسرار التوحید » است که هیچ اثری از این رباعی در آن کتاب دیده نمی‌شود ؛ اما در انتساب آن بخیام نیز تردید دارم باین دلیل که « جامی » در فحاحات الانس این رباعی را به شیخ سیف الدین باخرزی متوفی ۶۵۸ نسبت داده است (ص ۳۸۶ طبع نول کشور) والله العالم .

از خالق کردگار^(۱) وزرب رحیم
نومید نیم بجرم^(۲) و عصیان عظیم
گرمست و خراب مرده باشیم^(۳) امروز
فردا بخشد^(۴) بر استخوانهای رمیم

با تو بخرابات اگر گویم راز
به زانکه بمحراب کنم بی تو^(۵) نماز
ای اول و آخر تو و جز تو همه هیچ^(۶)
خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز^(۷)

یارب بگشای بر من از رزق دری
بی منت مخلوق^(۸) رسان ماحضری
از باده چنان مست نگه دار^(۹) مرا
کز بیخبری نباشدم درد سری^(۱۰)

۱- پیر: بخشنده .

۲- پیر: نومید مشوز جرم .

۳- پیر: خفته باشی .

۴- خ: بخشند مرا .

۵- پیر: کنم بی تو بمحراب .

۶- می: اول و آخر همه خلقان تو .

۷- این رباعی در «پیر پاسکال» که اساس آن نسخه مورخ ۶۰۴ هجری است هم آمده و در طبع استانبول هم بشماره (۳۴۸) در فصل دیگر ثبت شده است .

در یکی از نسخ «طربخانه» رباعی ذیل را که در فصل آخر کتاب خواهد آمد اینجا علاوه دارد و مجموع بودن آنرا مرحوم «فروغی» در مقدمه رباعیات (ص ۶۵) اثبات کرده است :

ای سوخته سوخته سوختنی
ای آتش دوزخ از تو آفر وختنی
تا کی گویی که بر عمر رحمت کن
حق رانو کجا و رحمت آموختنی

و در حاشیه نسخه اساس با خط دیگر این عبارت را نوشته است : «چنین مشهور است که این رباعی را مادر عمر خیام در سر قبر او بر پارچه کاغذی نوشته دید و الهدهد علی الراوی» .

۸- پیر: این خسان .

۹- پیر: نگاه دار .

۱۰- در بعضی نسخ «طربخانه» رباعی ذیل را اینجا علاوه دارد که در مناجات خواجه عبدالله انصاری (طبع بمبئی : ص ۷) هم آنرا نوشته اند ؛ و به همین سبب در طبع استانبول که از آن در حواشی برمز «گل» عبارت کرده ایم آنرا از متن حذف کرده است (مقدمه صفحه : لا) ؛ ما در متن تصرف نکرده ایم اما چون در همه نسخ این رباعی نیست و در انساب آن بخیا هم تردید داشتیم آنرا در متن نیاوردیم .

تاریک دلم نور و صفای تو کجاست
این بیع بود لطف و عطای تو کجاست

من بنده عاصیم رضای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی

۹

۷

با رحمت تو^(۱) من از گنه نندیشم
با توشه تو زرنج ره نندیشم
گر لطف تو^(۲) توام سفید روی انگیزد
یک نقطه^(۳) ز نامه سیه نندیشم

۸

نا کرده گناه در جهان کیست بگو آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو^(۴) - نرسته ۳/۱۰
من بد کنم و توبد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو^(۵)

۹

یارب بدل اسیر من رحمت کن
برسینه غم پذیر من رحمت کن^(۶)
بر پای خرابات رو من بخشای
بر دست پیاله گیر من رحمت کن

۱۰

آنم که پدید گشتم از قدرت تو^(۷)
صد سال با متحان گنه خواهم کرد
صد ساله شوم^(۸) بناز وز نعمت تو
یا جرم منست بیش یا رحمت تو^(۹)

۱- پیر: بابخشش .

۲- خ: کررحم .

۳- م: حفا که ؛ پیر: من هیچ .

۴- خ :

آن کیست که بی جرم و گنه زیست بگو
بی جرم و گناه در جهان کیست بگو
۵- نسخه مورخ ۶۰۴ «پیر یاسکال» هم این رباعی را دارد ؛ اما در طبع استانبول جزو رباعیهاست که طابع آن «عبدالباقی کول پینارلی» آنرا عمداً حذف کرده است باین دلیل که در مقدمه اش می نویسد «این رباعی از فخرالدین عراقی است مطابق نسخه دیوان عراقی کتابخانه دانشگاه استانبول شماره ۱۱۴۵ : صفحه ۱۰ مقدمه» .

۶- این بیت مطابق نسخه مورخ ۶۰۴ «پیر یاسکال» اختیار شده و در اصل چنین است :

برسینه غم پذیر من رحمت کن
برجان و دل اسیر من رحمت کن

۷- می: رحمت ؛ سهوالقلم کاتبست برای تکرار قافیه .

۸- خ: شدم ؛ می: صد ساله بناز گشتم از .

۹- این رباعی از چاپ استانبول عمداً حذف شده است باین دلیل که در مقدمه اش می نویسد «این رباعی مال خیام نیست و در همان مجموعه که نسخه اصلی ما (یعنی نسخه اصلی طربخانه که ماخذ طبع استانبول بوده است) در میان رباعیات بابا افضل کاشی است : صفحه ۱۰۲ یط مقدمه» علاوه می کنم که در نسخه خطی «طربخانه» مورخ ۱۰۰۲ که آنرا در مقدمه معرفی کرده ام اینجبارباعی ذیل را علاوه دارد که چون در دیگر نسخه ها نبود احتیاطاً آنرا در متن درج نکردم امامضمون عارفانه ایست:

بنخانه و کعبه خانه بندگی است
نافوس و اذان ترانه بندگی است

محراب و کلیسیا و زمار و صلیب
حقا که همه نشانه بندگی است

۱۰

۱۱

واندیشه من بجز مناجات تو نیست
داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

۱۲

همراه قلندران بطامات شوم
توفیقم ده تا بمناجات شوم

کنه خردم در خوراثبات تو نیست
من ذات ترا بواجبی کی دانم

هر روز بگاه در خرابات شوم
بی حکم تو بیک قدم ندانم رفتن^(۱)

۱- طبع استانبول: «چون عالم سروالخفیات نویی»؛ می: «چون عالم سرهمناجات نویی»
با نسخه بدل «سروالخفیات». - متن را موافق نسخه اصلی خودمان اختیار کرده ایم که بانسخ خطی
قدیم دیگر که ازرباعیات خیام داریم هم موافق است.

فصل دوم

در حکمیات^(۱)

۱۳

جامی است که عقل آفرین میزندش صد بوسه ز مهر برجبین میزندش
این^(۲) کوزه کرده رچنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین میزندش

۱۴

جانها همه آب گشت و دلها همه خون تاجیست حقیقت به پس پرده درون^(۳)
ای با علمت خرد ردو گردون دون^(۴) از تود و جهان پر و تواز هر دو برون^(۵)

۱۵

ایزد چو نخواست آنچه من خواسته ام کی گردد راست آنچه من خواسته ام
گر هست صواب آنچه او^(۶) خواسته است پس جمله خطاست آنچه من خواسته ام^(۷)

۱- طبع استانبول: «فی الحکمیات و فی اصول الحکمة و الاعتراضات و غیرها». توضیحاً علاوه می کنم که در نسخه عکسی آقای مینوی که در حواشی از آن برمز «می» عبارت کرده ایم عنوان این فصل را اینجا نوشته بلکه بعد از هفت رباعی دیگر بالای «نقشی است که بر وجود ما ریخته بی» نوشته و ظاهراً سهو قلم کاتب است.

۲- پیر: وین.

۳- می: از پس پرده برون؛ خ: از پس پرده درون.

۴- می: ای با حکمت خرد و گردون همه دون.

۵- از جمله رباعیهای مشکوکست که در طبع استانبول عمداً حذف شده باین دلیل که در نفحات الانس جامی آنرا بحکیم سنائی منسوب کرده است (ص ۵۳۹ طبع نول کشور) و لیکن ما در نسخه تصرف نکردیم.

۶- پیر: گر جمله صوابست که او.

۷- این رباعی در نسخه اکسفورد انگلستان مورخ ۱۸۶۵ که در تقویم تربیت سال ۱۳۰۸ شمسی طبع شده است نیامده؛ مرحوم «فروغی» هم آنرا اختیار نکرده است؛ اما در همه نسخ «طربخانه» و در نسخه مورخ ۱۶۰۴ «پیر یاسگال» درج شده است.

۱۲

۱۶

تا ظنّ نبّری که من بخود موجود یا این ره خونخواره بخود پیمودم
چون بود حقیقت من از او موجود (۱)

۱۷

ایزد (۲) چو گل وجود ما می آراست دانست ز فعل ما چه بر خواهد خاست
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست (۳)

۱۸

از جرم حضيض خاک (۴) تا اوج زحل کردم همه مشکلات گردون (۵) راحل
بیرون جستم زبند هر مکر و حیل (۶) هر بند گشاده شد مگر بند اجل (۷)

۱۹

نقشی است که بر وجود ما ریخته یی صد بوالعجبی ز ما بر انگیخته یی
من زان به ازین نمی توانم بودن کز بونه چنین مرا فرو ریخته یی (۸)

۲۰

در مدرسه و صومعه و دیر و کنشت ترسندۀ دوزخند و جویای بهشت
وانکس که زاسرار خدا با خبر است زین تخم در اندرون دل هیچ نکشت (۹)

۱- خ : «چون بود حقیقت من از اول بود» - گل: «چون بود حقیقتی من از او بودم» .

۲- : یزدان .

۳- پ : که تراست .

۴- ف : از جرم گل سیاه .

۵- ف : کلی ؛ خ : گیتی ؛ می : عالم .

۶- ف : بگشادم بندهای مشکل بحیل .

۷- این رباعی را به «ابوعلی سینا» و «امام فخرالدین رازی» نیز نسبت داده اند ؛ اما در رباعیات خیام مرحوم «فروغی» که از آن در حواشی بر مرثیّه اشارت کرده ایم جزو رباعیهای مسلم خیام اختیار شده است (رباعی ۱۱۹ صفحه ۱۰۰) .

۸- پیر: کز بونه مرا بدین صفت ریخته یی .

۹- این رباعی در نسخه «اکسفرده» مورخ ۸۶۵ که در تقویم تربیت طبع شده است و از آن در حواشی بحرّف «ت» رمز اختصاری «تقویم تربیت» اشارت کرده ایم و در نسخ «طربخانه» که من در دست دارم ثبت شده و در طبع استانبول بشماره (۲۱۷) بفضل دیگر افتاده است .

۱۳

۲۱

یارب تو کلم^(۱) سرشته‌یی من چکنم یشم و قصبم^(۲) تو رشته‌یی من چکنم
هر نیک و بدی که آید از من بوجود خود^(۳) بر سر من نوشته‌یی من چکنم^(۴)

۲۲

مسکین دل دردمند دیوانه من هشیار نشد ز عشق جانانه من
روزی که شراب عاشقی میدادند در خون جگر زدند پیمانه من

۲۳

در ملک تو از طاعت من هیچ فزود وز معصیتی که رفت نقصانی بود
مگذار و مگیر زانکه معلوم شد گیرنده دیری و گذارنده زود^(۵)

۲۴

با نفس همیشه در نبردم چکنم وز^(۶) کرده خویشتن بدردم چکنم
گیرم که زمن در گذرانی^(۷) بکرم زین شرم که دیده‌یی چه کردم چکنم^(۸)

۲۵

ما و تو بهم^(۹) نمونه پر کاریم سر گر چه دو کرده ایم یکتن داریم
بر نقطه روانیم کنون دائره وار^(۱۰) تا آخر کار سر بهم باز آریم

۱ - می : از آب و کلم .

۲ - خ : وین خز و قصب ؛ می : وین یشم و قصب .

۳ - پیر : تو .

۴ - این رباعی علاوه بر نسخ «طربخانه» که در دست نگارنده است در نسخه «پیر یاسگال» هم درج شده است و در طبع استانبول بشماره (۲۳۳) از این فصل بجای دیگر افتاده است .

۵ - کل : این رباعی را بشماره (۳۳۱) در فصل دیگر درج کرده و ظاهراً نسخه مأخذ او مثل اکثر نسخ «طربخانه» از جهت فصل بندی و تقدیم و تأخیر رباعیها مفشوش بوده است .

۶ - پیر : بر .

۷ - خ : که گناه من ببخشی . - متن موافق (می) که با نسخه (پیر) مطابقت اختیار شد .

۸ - این رباعی در (پیر) هم آمده و در (کل) هم بشماره (۲۷۷) در فصل دیگر ثبت شده است .

۹ - کل : جانا من و تو .

۱۰ - می : «چون نقطه نهاده ایم در دایره پا» .

بربستر^(۱) خاك خفتگان می بینم در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه بصحرای عدم می نگرم نا آمدگان و رفتگان می بینم

می پرسیدی که چیست این نقش مجاز کر بر گویم حقیقتش هست دراز
نقشی است پدید آمده از دریایی وانگاه شده بقعر آن^(۲) دریا باز^(۳)

بازی بودم پریده از عالم راز تا بو که پرم دمی ز شیبی^(۴) بفراز
اینجا چو نیافتم کسی محرم راز زان در که در آمدم برون رفتم باز^(۵)

ما لعبتگانیم و فلك لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز^(۶)
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود افتیم^(۷) بصندوق عدم يك يك باز^(۸)

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما^(۹) نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برافتد^(۱۰) نه تو مانی و نه من

۱- م، گل: برمغرض .

۲- می: این .

۳- گل: این رباعی را ندارد .

۴- می: که دمی پرم نشیبی؛ خ: که پرم زشیب سفلی .

۵- در نسخه طبع استانبول که بهمت «عبدالباقی گولپینارلی» تصحیح و طبع شده است و از آن در حواشی برمز «گل» کنایت کرده ایم این رباعی را عمداً حذف کرده اند باین دلیل که در مجموعه شماره ۴۲۱ نسخ خطی دانشگاه استانبول جزو رباعیات «بابا افضل کاشانی» ثبت شده است .

۶- ت، خ: دو مصراع را مقدم و مؤخر بر عکس صورت متن نوشته اند؛ متن موافق نسخ خطی ماو (می، پیر) است .

۷- می، ت: رفتم .

۸- گل: این رباعی را به شماره (۲۸۵) در فصل دیگر آورده است اما نسخی که در دست ماست همه آنرا در همین فصل دوم دنباله رباعی هم قافیه قبلش درج کرده اند؛ و نظیر این اختلاف و اختلاط در همه نسخ «طربخانه» که ما دیده ایم موجود است (رجوع شود بمقدمه نگارنده) .

۹- پیر: وین خط مقرط .

۱۰- پیر: درافتد .

چون روزی تو خدای قسمت فرمود هرگز نکند کم و نخواهد افزود^(۱)
آسوده زهرچه هست^(۲) می باید شد و آزاده زهرچه نیست^(۳) می باید بود

از آمدن و رفتن ما سودی کو^(۴) وز تار وجود بود ما^(۵) پودی کو
درمجم^(۶) چرخ جان چندین پاکان^(۷) می سوزد و خاک می شود دودی کو^(۸)

ای چرخ همه خرابی از کینه تست بیدادگری پیشه^(۹) دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست

هرچند که روی و موی^(۱۰) زیباست مرا چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک^(۱۱) نقاش ازل بهر چه آراست^(۱۲) مرا

این اهل قبور خاک گشتند و غبار هر ذره زهر ذره گرفتند کنار

۱- کل ، می ، خ :

چون رزق تو آنچه عدل (می: بود) قسمت فرمود يك ذره نه کم شود نه خواهد افزود

اینجا متن را موافق (پیر) اختیار کرده ایم .

۲- کل : زهرچه نیست ؛ خ : بهرچه هست .

۳- کل : زهرچه هست .

۴- می : «نیست» بجای «کو» در هر چهار مصراع .

۵- کل : وز تار وجود عمر ما ؛ می : وز تار وجود ما بجز ؛ ف : وز تار امید عمر ما . - متن

موافق (خ ، پیر) نوشته شده است .

۶- کل : درچنبر ؛ می : درمجمر عقل .

۷- پیر: «از آتش چرخ جسم پاکان وجود» ؛ ف ، خ: چندین سرو پای نازنینان جهان .

۸- چون این رباعی بنام بابا افضل هم ثبت شده است آنرا در طبع استانبول حذف کرده اند؛ رجوع شود بصفحه (کا) مقدمه آن طبع .

۹- پیر: شیوه .

۱۰- کل ، می ، خ : رنگ و بوی . - متن از روی (پیر) اصلاح شده است .

۱۱- پیر: که اندرین گلشن دهر .

۱۲- کل ، می : نقاش من از بهرچه .

آه این چه شرایست^(۱) که تاروز شمار بیخود شده و بیخبرند از همه کار

۳۶

جانم بقدای آنکه او اهل بود سردر قدمش اگر نهم^(۲) سهل بود
خواهی که بدانی یقین دوزخ را دوزخ بجهان^(۳) صحبت نااهل بود

۳۷

ای چرخ دلم همیشه غمناک کنی پیراهن خرمی من چاک کنی
بادی که بمن وزد^(۴) تو آتش کنیش آبی که خورم دردهنم خاک کنی^(۵)

۳۸

ز آوردن من^(۶) نبود گردون را سود وز بردن من جاه و جلالش^(۷) نفزود
از هیچ کسی نیز دو گوشم^(۸) نشنود کآوردن و بردن من^(۹) از بهر چه بود

۳۹

افلاک که جز غم نفرایند دگر ننهند بجای تا نربایند دگر^(۱۰)
ناآمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه می کشیم نایند دگر

۴۰

آنانکه^(۱۱) جهان زیر قدم فرسودند واندر طلبش هردو جهان پیمودند

۱- پیر: چه شرایست؛ خ: چه شرایست.

۲- م: نهی.

۳- م: چبود.

۴- گل، می: که رسد بمن. - متن موافق (خ) اختیار شده که با (پیر) موافقت

۵- گل: برخلاف نسخه های ما این رباعی را اینجا ثبت نکرده و در فصول بعد بشماره

(۳۱۹) آورده است

توضیحاً این رباعی عیناً در نسخه (پیر یاسکال) درج شده است.

۶- ت: از آمدنم.

۷- پیر: بعز و جاهش؛ ت: وز رفتن من جمال و جاهش.

۸- گل، می: از هیچ کسی دو گوش من این.

۹- ت: کاین آمدن و رفتنم.

۱۰- پیر: بنهند یکی تا نربایند دگر.

۱۱- می، گل: آنها که.

آگاه نیم از آنکه آنان زین پیش (۱) از کار (۲) چنانکه هست آگاه بودند (۳)

۴۱

قومی متفکرند در مذهب و دین (۴) جمعی متحیرند در شك و یقین
ناگاه منادیی بر آید ز کمین (۵) کای بی خبران راه نه آنست و نه این (۶)

۴۲

این جمع اکابر که مناصب دارند از غصه و غم زجان خود بیزارند
وانکس که اسیر حرص چون ایشان نیست این طرفه که آدمیش می شمارند (۷)

۴۳

آنها که کهن شدند و آنها که نوند هر يك بمراد خویش لختی (۸) بدوند
وین شغل (۹) جهان بکس نمائد جاوید رفتند و رویم (۱۰) و دیگر آیند و روید (۱۱)

۱ - می، گل : آگاه نمی شوم که ایشان هرگز.

۲ - می، گل : زین حال.

۳ - پیر: هم این رباعی را دارد.

۴ - ف: متفکرند اندر ره دین.

۵ - ف: می ترسم از آنکه بانگ آید روزی.

۶ - گل: این رباعی را بشماره (۲۹۵) در فصل دیگر آورده است اما نسخه های ما آنرا اینجا ضبط کرده اند و تناسبش با این فصل آشکار است.

۷ - گل: در صفحه (کب) مقدمه تحقیق کرده است که شبیه این رباعی از «بابا افضل» است
مردان رخت که سر معنی دانند از دیده کوتاه نظران پنهانند
این طرفه ترست هر که حق را بشناخت مؤمن شد و خلق کافرش می خوانند
گویا در این مورد سهو قلم رفته و مقصودش رباعی معروف دیگر است که جای دیگر در «طریخانه» آمده
و اتفاقاً در نسخه مورخ ۶۰۴ که اساس کار «پیر یاسکال» است هم آن رباعی باین شکل ضبط شده است
با سهو القلم «میدانند» بجای «میخوانند» که من اصلاح شده آنرا نقل می کنم:

با این دوسه نادان که چنان می دانند از جهل که دانای جهان ایشانند

خر باش که آنان ز خری چندانند هر کو نه خرسست کافرش می خوانند

توضیحاً مرحوم فروغی اصلاً این دو رباعی را اختیار نکرده است.

۸ - می: يك يك؛ ف: يك تك.

۹ - ف: ملك.

۱۰ - می: رفتیم و روید.

۱۱ - گل: این رباعی را بشماره (۳۱۷) جای دیگر آورده و در نسخ ما همین جابجاست

علاوه می کنم که این رباعی را (پیر) هم آورده است باین شکل:

آنانکه کهن بوند و آنانکه نوند هر يك پی یکدگر بگایک بشوند

وین ملك جهان بکس نمائد جاوید رفتند و رویم و باز آیند و روند

هر دل که در او مهر و محبت نرسشت خواه اهل سجاده باش خواه اهل کنشت^(۱)
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت آزاد ز دوزخ است و فارغ ز بهشت

دوری که^(۲) در او آمدن و رفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نرند می در این معنی^(۳) راست کاین آمدن از کجا و رفتن ز کجاست^(۴)

آنها که فلک ریزه دهر آرایند آیند و روند و باز بادهر آیند
در دامن آسمان و در جیب زمین خلقیست که تا خدا^(۵) نمیرد زایند

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را ز میان
وز خود فلکی دگر ز نو ساختمی^(۶) کاآزاده بکام دل رسیدی آسان

چون کار نه بر مراد ما خواهد بود اندیشه و جهد ما کجا دارد سود
پیوسته نشسته ایم در حسرت آنک دیر آمده ایم و رفت می باید زود^(۷)

بس پیرهن عمر که هر شب افلاک بردوخته و کرده^(۸) گریبانش چاک
هر روز بسی زمانه شاد و غمناک از آب بر آورد و فرو برد بخاک

۱ - پ : گر ساکن مسجد است و گر اهل کنشت .

۲ - خ : در دایره بی کامدن ؛ ف : در دایره که آمد و

۳ - پیر : کس هیچ نگفته اندرین معنی

۴ - می ، خ : ز کجاست .

نوضیحاً این رباعی در **مرصاد العباد** تألیف ۶۲ و در **مونس الاحرار** تألیف ۷۴۱ هم ثبت شده است و نسخ ما آنرا در این قدر درج کرده اند اما «کل» بشماره (۲۸۸) آنرا در فصل دیگر آورده است .

۵ - کل : که تا ز خود . - متن موافق (س، می، خ) است

۶ - پیر : وز و فلکی دگر چنان ساختمی

۷ - خ ، پیر : این رباعی را بار دیف «خواهد رفت» ثبت کرده اند که مصراع آخرش مختل می شود باین شکل : «بر مراد ما خواهد رفت» و «کجا خواهد رفت» و «دیر آمده ایم و زود می باید رفت» !

۸ - خ : فرسوده و کرده تا گریبانش

چون جود^(۱) ازل بود مرا انشا کرد
بر من ز نخست درس عشق املا کرد
وانگاه قراضه ریزه قلب مرا^(۲)
مفتاح خزاین^(۳) در معنی کرد

مقصود ز جمله^(۴) آفرینش ماییم
در چشم خرد جوهر^(۵) بینش ماییم
این دایره جهان چو انگشتریست
بی هیچ شکی^(۶) نقش نگینش ماییم

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
در کشف علوم^(۷) شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌یی و در خواب شدند^(۸)

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست
گفتن نتوان که آن وبال سرماست^(۹)
چون نیست در این مردم دنیا^(۱۰) اهلی
نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست^(۱۱)

۱ - می ، کل : بود

۲ - خ : قراضه زراند و د مرا

۳ - پ : خزاین در معنا . - پیداست که اگر قوافی را بصورت الف کشیده بخوانیم اینجاهم باید «معنا» با الف کشیده تلفظ کرد ولیکن من رسم الخطی را که در اکثر نسخ «طربخانه» بود عیناً نقل کردم و شاید اگر این رباعی مأخذ قدیمی داشته قوافی با الف مماله بوده است یعنی «املی» و «انشی» و «معنی» همانطور که در قصاید قدما از قبیل انوری و ظهیر و ناصر خسرو دیده‌ایم

۴ - پیر : ز کل

۵ - پیر : روان

۶ - پیر : میدان بیقین

۷ - کل ، می : دقیقه ، خ : در جمع کمال . - متن موافق (س ، پیر) است

۸ - کل : این رباعی را بشماره (۲۳۶) در فصل دیگر درج کرده و در نسخ مامتعلق بهمین

فصل است

۹ - می : زانکه وبال دل ماست . - تحریفست

۱۰ - می ، پیر : دانا ؛ کل : نادان امنی . - متن موافق (س ، خ) است .

۱۱ - کل : این رباعی را بشماره (۳۱۶) در فصل دیگر درج کرده است.

هر چند^(۱) دلم ز علم محروم نشد کم مانند^(۲) ز اسرار کد مفهوم نشد
 اکنون که بروی کار در می نگرم^(۳) معلوم شد کد هیچ معلوم نشد^(۴)

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد هرگز گره بسته کس را نکشاد
 هر جا که یکی دید کد داغی دارد داغی دگرش بر سر آن داغ نهاد

آن مرد نیم کز عدم بیم بود آن نیم مرا خوشتر ازین نیم بود
 جانی است بعاریت مرا داده خدای تسلیم کنم چو وقت تسلیم بود^(۵)

بر ترز سپهر^(۶) خاطر مروز نخست لوح و قلم و بهشت و دوزخ می جست
 پس گفت مرا معلم از علم^(۷) درست لوح و قلم و بهشت و دوزخ رخ تست^(۸)

این کهنه رباط را که عالم نام است آرامگه ابلق صبح و شام است
 بز می است که و اما نبده صد جمشید است قصری^(۹) است که تکیه گاه صد بهرام است

۱ - خ ، م : گفتم که ؛ مت : هرگز دل من

۲ - خ : کم بود

۳ - ف : «هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز»

۴ - خ ، م :

اکنون که همی بنگرم از روی خرد عمرم بگذشت و هیچ معلوم نشد

توضیحاً این رباعی را بشیخ رئیس «ابوعلی سینا» و «امام فخرالدین رازی» نیز نسبت داده اند
 والله العالم بحقایق الامور .

۵ - کل : چون این رباعی را در دو نسخه خطی بنام «بابا افضل کاشانی» یافته آنرا از متن
 «طربخانه» حذف کرده است و مادر متن تصرف ننکرديم

۶ - می، کل : بر طرز سپهر .

۷ - ت : از رای .

۸ - ت : دوزخ با تست .

۹ - پیر : گوری است .

در دهر کسی بگلغذاری نرسید تا بر دلش از زمانه خاری نرسید
درشانه نگر که تابصد شاخ نشد^(۱) دستش بسر زلف نگاری نرسید^(۲)

از واقعه‌یی ترا^(۳) خبر خواهم کرد وائرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم شد با مهر تو سرز خاک بر خواهم کرد^(۴)

تا دست باتفاق برهم^(۵) نزنیم پایب ز نشاط بر سر غم نزنیم
خیزیم و دمی زنیم پیش از دم صبح^(۶) کاین صبح بسی دمد که مادم نزنیم^(۷)

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کلاه کیکاوس
بالکده می گفت که افسوس افسوس کوبانگ جرسهاو کجائال کوس^(۸)

۱ - خ : چون شاند که تا سرش بصد شاخ نشد .

۲ - این رباعی عیناً بدون اختلاف در نسخه مورخ ۶۰۴ «پیر یاسکال» هم درج شده است :
ومن مطمئن نیستم که اصلاً این رباعی از خیام باشد ؛ در اسالت این نسخه هم تردید دارم ؟

۳ - پیر : از سر نهفته ات .

۴ - این رباعی عاشقانه هم در نظر من بآثار اصیل حکیم خیام نمی ماند اتفاقاً در نسخه
«پیر یاسکال» هم آمده است !

۵ - پیر : درهم .

۶ - پیر : پیش از که صبحدم صبحی بزنیم .

۷ - م : بسیار دمد صبح که مادم نزنیم

۸ - این رباعی بهمین صورت که در نسخ «طربخانه» می بینیم در نسخه «پیر یاسکال» نیز درج
شده است ؛ و اگر این رباعی چنانکه بظاهر می نماید واقعاً از حکیم خیام باشد می توان گفت که نظر
بآن رباعی داشته است که از «شهید بلخی» شاعر حکیم سده چهارم هجری نقل کرده اند :

دوشم گذر افتاد بویران طوس دیدم جفدی نشسته جای طاوس -
گفتم چه خبر داری از این ویرانه گفتا خبر این است که افسوس افسوس

۲۲

۶۳

بسیار بگشتیم بگرد در و دشت يك كار من از گردش من نيك نگشت (۱)
 خرسندم از آنكه عمر من با همه رنج گر خوش نگذشت باز خوش خوش بگذشت (۲)

۶۴

ایدل چون نصیب تو همه خون شدن است احوال (۳) تو هر لحظه در گون شدن است
 ای جان تو در این تنم چه کار آمده یی چون عاقبت کار تو بیرون شدن است

۶۵

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم وز طاس سپهر سرنگون (۴) سوده شدیم
 دردا و ندامتا که تا (۵) چشم زدیم نابوده (۶) بکام خویش نابوده شدیم (۷)

۶۶

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی بر در که او شهان نهادندی رو
 دیدیم که بر کنگره اش فاخته یی بنشسته همی گفت که کو کو کو کو (۸)

۱ - خ :

يك كار من از گشت همی يك نگشت ؛ پیر: از گشتن ما کار جهان يك نگشت

۲ - خ :

وز ناخوشی زمانه باری عمرم گر خوش نگذشت یکدمی بد نگذشت
 توضیحاً این رباعی هم در « پیر یاسکال » درج شده است با اختلاف جزئی که در نسخه بدل حاشیه قبل اشاره شد .

۳ - گل ، می : و احوال .

۴ - پیر : سپهر بازگون ؛ عب : بادگون . سهو قلم است .

۵ - عب : درد اندا ساقی تا . - نسخه « پیر » را که مأخذ طبع بوده است اشتباه خوانده اند .

۶ - خ : ناسوده ؛ می : تابوده .

۷ - این رباعی فقط با اختلاف « بازگون » بجای « سرنگون » در نسخه ۴۰۶ (پیر) هم درج شده است ؛ گل : آنرا از قلم انداخته است (۹) .

۸ - این رباعی در همه نسخ « طربخانه » درج شده ؛ ف : هم آنرا اختیار کرده است ؛ اما در (پیر، ت) نیامده است .

۲۳

۶۷

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم آزادم کن که لایق بند نیم
گرمیل تو با بی خرد و نا اهل است من نیز چنان اهل و خردمند^(۱) نیم

۶۸

ترسم که چو بیش ازین^(۲) بعالم نرسیم با هم نفسان نیز فراهم نرسیم
این دم که در او یم غنیمت شمیریم شاید که بعمر خود^(۳) در آندم نرسیم^(۴)

۶۹

عاقل بچه امید در این شوم سرا بر دولت او نهد دل از بهر خدا
هر گاه که خواهد که نشیند از پا گیرد اجلش دست که بالا فرما^(۵)

۷۰

در عشق تو صد گونه ملامت بکشم و در بشکنم این عهد غرامت بکشم
گر عمر وفا کند جفا های ترا باری کم از آنکه تا قیامت بکشم

۷۱

گر آمدنم ز من بدی^(۶) نامدمی ورنیز شدن ز من بدی کی شدمی^(۷)
به زان بدی که اندرین دیر خراب^(۸) نه آمدمی نه شدمی نه بُدمی^(۹)

۱ - می : اهل خردمند .

توضیحاً این رباعی در طبع استانبول بشماره (۳۴۰) در فصل دیگر ذکر شده است اما نسخه -
های ما همه آنرا در همین فصل دوم آورده اند ؛ و از این قبیل اختلافات در نسخ « طریخانه »
فراوانست .

۲ - پیر : ترسیم که زین بیش . - شاید « ترسم که ازین بیش » ؟

۳ - پیر : شاید که بزندگی .

۴ - گل : این رباعی را اینجا از قلم انداخته است .

۵ - گل : بالا بنما . بهر صورت که باشد بنظر من از رباعیهای مشکوکست

۶ - ف : گر آمدنم بخود بدی .

۷ - خ ورنیز بخود شدن بدی کی شدمی .

۸ - م ، ت : اندرین دیر کهن ؛ خ : اندرین عالم خاک .

۹ - گل : این رباعی را در این فصل ندارد .

- گردون کمری از تن فرسوده ماست (۱) جیحون اثری ز چشم پالوده ماست
 دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست (۲) فردوس دری (۳) ز وقت آسوده ماست (۴)

۱- پیر: کمری بر تن فرسوده ماست؛ خ: خبری ز عمر فرسوده ماست؛ می: کمری ز عمر فرسوده ماست.

۲- پیر: ز آه بیهوده؛ می: ز آه سوده. - گویا سهو قلم کاتبست و اصل آن هم «بیهوده» بوده است؟

۳- ت: دمی.

۴- گل: این رباعی را از متن عمداً حذف کرده برای اینکه در دو نسخه خطی آنرا بنام «باباافضل» دیده است (مقدمه صفحه: کج).

ت، پیر: باختلافی که در نسخه بدلها ذکر کردیم این رباعی را درج کرده اند

فصل سوم

در پند و نصیحت^۱

۷۳

خوش باش که غصه بی کران خواهد بود^(۲) بر چرخ قران اختران خواهد بود^(۳)
خشتی که ز قالب تو خواهند زدن بنیاد سرای^(۴) دیگران خواهد بود

۷۴

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ^(۵) پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی از سلخ بغره آید از غره بسلخ

۷۵

کم کن طمع از جهان و^(۶) میزی خرسند وز نیک و بد زمانه بگسل پیوند
خوش باش چنانکه هست کاین دور فلک هم بگذرد و نماند این روزی چند^(۷)

۱- می ، گل : فی النصایح .

۲- خ : که عالم گذران خواهد بود ؛ پ : که دهر بی کران خواهد بود . متن موافق نسخ «طربخانه» است که نسخه ۶۰۴ (پیر) هم با آن موافقت دارد ؟

۳- پ : بر چرخ زاختران نشان خواهد بود .

۴- می : ایوان و سرای ؛ گل : ایوان سرای ؛ پیر : دیوار سرای . - متن موافق نسخه خطی

اساس ماست ؟

۵- پیر ، ف ، ت : این رباعی را باختلاف فاحش درج کرده اند .

علاوه می کنم که «گل» این رباعی را بشماره (۶۴۶) در فصل دیگر آورده است .

۶- پیر : آزار همی بگاه و

۷- پیر :

می بگسلد و نماند این روزی چند

می در کف و زلف دلبری گیر که زود

۲۶

۲۶

پیش از من وتولیل و نهاری بوده است گردنده فلک برای^(۱) کاری بوده است^(۲)
 زنهار قدم بخاک آهسته نهی^(۳) کآن مردمک چشم نگاری بوده است

۲۷

چون چرخ بکام یک خردمند نکشت خواهی توفلک هفت شمر خواهی هشت
 چون باید مرد و آرزوها همه هشت چه مورخورد بکور و چه گرک بدشت

۲۸

ای دل چو حقیقت جهانست مجاز چندین چه بری رنج ازین آزونیا^(۴)
 تن را بقضا سپار و با داده^(۵) بساز کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز^(۶)

۲۹

آنرا که وقوفست بر اسرار جهان شادی و غم جهان برو شد یکسان
 چون نیک و بد جهان همه خواهد شد خواهی همه درد باش و خواهی درمان^(۷)

۸۰

فردا که جزای هر صفت خواهد بود قدر تو بقدر معرفت خواهد بود
 در حسن صفت کوش که در رستاخیز^(۸) حشر تو بصورت صفت خواهد بود

۱- پ، م، زهر؛ پیر؛ برسر

۲- خ: در هر قری بزرگواری بوده است.

۳- خ: هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین.

۴- می: چندین چه خوری تو غم از این رنج و نیاز؛ کل: چندین چه بری خواری ازین رنج و نیاز.

۵- می: با درد؛ کل: با وقت.

۶- کل: این رباعی را بشماره (۲۷۳) در فصل دیگر برده و نسخ ماهمه در این فصل است

۷- کل: این رباعی را بشماره (۲۷۳) در فصل دیگر برده و نسخ ما همه در این فصل است.

۸- می، کل: که در عرصه حشر

۹- کل: این رباعی را بشماره (۲۷۶) در فصل دیگر ثبت کرده است.

۲۷

۸۱

در پرده اسرار کسی را ره نیست	زین تعبیه جان هیچکس آگه نیست
جز در دل خاک هیچ منزلکه نیست	فریاد که این فسانه‌ها ^(۱) کوتاه نیست

۸۲

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است ^(۲)	گویی زلب ^(۳) فرشته خوبی رسته است
پا بر سر سبزه تا بخواری ننهی	کان سبزه ز خاک ماهرویی ^(۴) رسته است

۸۳

در دهر بر ^(۵) نهال تحقیق نرست	زیرا که در این راه کسی نیست درست ^(۶)
هر کس زده است دست در شاخی ^(۷) سست	امروز چو دی شناس و فردا چو نخست

۸۴

خاکی که بزیر پای هر حیوانی است	زلف صنمی و عارض جانانی است
هر خشت که بر کنگره ایوانی است	انگشت وزیری و سر سلطانی است

۸۵

چند از پی حرص و آرز تن فرسوده	ای دوست روی گرد جهان بیهوده
رفتیم و روند و هر که آید ورود ^(۸)	یکدم بمراد خویشتن نابوده

۸۶

آن به که درین زمانه کم گیری دوست	با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
آنکس که ترا بجملگی تکیه بدوست ^(۹)	چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

۱- پیر، ف، ت: می‌خور که چنین فسانه‌ها؛ خ: بنگر که چنین فسانه‌ها؛ پ: می‌خور که زمانها چنین؛ می؛ بشنو که چنین فسانه‌ها.

متن مطابق نسخه خطی اساس ماست (۹)

۲- پیر: «بوده است» بجای «رسته است» در هر سه مصراع.

۳- پیر: گویی که خط.

۴- پیر، ف: ز خاک لاله رویی.

۵- ت: آنرا که بر.

۶- ت: ز آنست که او نیست در این راه درست.

۷- می، گل: کاری.

۸- می، گل: رفتیم و رویم و هر که آید برود؛ خ: هر چه آیند و روند.

۹- پیر: آنکس که بزنگی ترا تکیه براوست.

۲۸

۸۷

افسوس^(۱) که عمر رفت^(۲) بر بیهوده هم لقمه حرام و هم نفس آلوده
ناکردن فرموده^(۳) سیه رویم کرد فریاد ز کرده های نافرموده^(۴)

۸۸

خرم دل آن کسی که معروف نشد در فوطه و در اطلس و در صوف نشد
سیمرغ وش از سر دو عالم برخاست در کنج خراب همچنان^(۵) بوم نشد^(۶)

۸۹

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد در دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نآمد از آنجهان که تا پرسم از تو^(۷) کاحوال مسافران عالم چون شد

۹۰

خوش باش که پخته اند سودای تو دی ایمن شده از همه تمنای تو دی^(۸)
تو شاد بزی^(۹) که بی تقاضای تو دی دادند قرار کار فردای تو دی

۹۱

چون حاصل آدمی درین دیر دو در جز خون دل و دادن جان نیست دگر^(۱۰)
خرم دل آنکسی که نآمد بوجود^(۱۱) آسوده کسی که خود نژاد از مادر^(۱۲)

۱ - می ، گل : فریاد .

۲ - پیر : که رفت عمر .

۳ - پیر ، می ، گل : فرموده نا کرده . - متن موافق نسخه اساس ماست .

۴ - گل : این رباعی را بشماره (۲۲۹) در فصل دیگر درج کرده است .

۵ - می : همچو این .

۶ - گل : این رباعی را بشماره (۲۹۲) بفصل دیگر برده است .

۷ - پیر : که آرد خبری .

۸ - مت : فارغ شده اند از تمنای تو دی .

۹ - مت : قصه چکنم که .

۱۰ - خ : جز خون دل و رنج نیامد دیگر .

۱۱ - می ، گل : آنکسی که معروف نشد ؛ خ : آنکس که بطفلی جان داد .

۱۲ - نظیر این رباعی در رباعیهای منتسب به خیام مکرراست نظیر :

چون حاصل آدمی درین شورستان جز خوردن غصه نیست با کنند جان

خرم دل آن کرین جهان زود برفت آسوده کسی که خود نیامد بجهان

۲۹

۹۲

آنها که (۱) بکار عقل در میکوشند هیئات که جمله گاو نر (۲) میدوشند
 آن به که لباس ابلهی درپوشند کامروز بعقل نره می نفروشند (۳)

۹۳

دل سر حیات را کماهی دانست در موت هم اسرار آلهی دانست
 امروز که با خودی ندانستی هیچ فردا که ز خود روی چه خواهی دانست (۴)

۹۴

بودی که نبودت بخور و خواب نیاز کردند نیازمندت این چار انباز
 هر يك بتو آنچه داد بستاند باز تاباز چنان شوی که بودی ز آغاز (۵)

۹۵

در عالم جان بهوش می باید بود در کار جهان خموش می باید بود
 تا چشم و زبان و گوش برجا باشد بی چشم و زبان و گوش می باید بود

۹۶

گردر پی شهوت و هوا خواهی رفت از من خبرت که بی نوا خواهی رفت
 بنگر چه کسی و از کجا آمده بی می دان که چه میکنی کجا خواهی رفت (۶)

۹۷

ای گشته شب و روز (۷) بدنیا نگران اندیشه چه میکنی تو از روز گران (۸)
 آخر نفسی بین و باز آی بخود (۹) کایام چگونه میکند با دگران

۱- پیر: آنانکه .

۲- پیر: بیهوده بود که گاو نر .

۳- پیر: بفروشند .

۴- گل: این رباعی را بشماره (۲۹۰) در فصل دیگر درج کرده است و نسخ ما همه در این فصل است (۴)

۵- این رباعی در رباعیات «بابا افضل» هم درج شده و از این جهت «گل» آنرا عمداً حذف کرده است (صفحه کج مقدمه) و مادر متن «طربخانه» از خود تصرف نکرده ایم .

۶- گل این رباعی را حذف کرده است برای اینکه آنرا در مناجات خواجه عبدالله انصاری یافته است (مقدمه صفحه کج)

۷- پیر: شب و روز .

۸- پیر: و اندیشه نکرده هیچ ازدور گران .

۹- پیر: آخر بخود آی و نیک بنگر بکدم .

از تن چو برفت جان پاك من و تو خشتی دو نهند در مغاك من و تو
وانكه ز برای خشت گور دگران در كالبدي كشنند^(۱) خاك من و تو^(۲)

كو محرم راز تا بگویم^(۳) يكدم كز روز نخست خود چه بودست آدم
محنت زده سرشتمیدی از گل غم يك چند جهان بگشت و برداشت قدم

نيکی و بدی^(۴) كه در نهاد بشرست شادی و غمی^(۵) كه در قضا و قدرست
با چرخ مكن حواله كاندز بر عقل^(۶) چرخ از توهزار بار بيچاره ترست^(۷)

تا کی ز چراغ مسجد و دود كنشت تا کی ز زیان^(۸) دوزخ و سود بهشت
بر لوح قضا نگر كه از روز ازل^(۹) استاد هر آنچه بودنی بود نوشت^(۱۰)

۱- خ : كنند .

۲- گل : این رباعی را عمداً حذف کرده است باین دلیل كه آنرا در رباعیات « بابا افضل » یافته است (مقدمه صفحه : كز) و ما در متن تصرف نكردیم .

۳- می : محرم چو نیی كه با تو گویم ؛ گل : محرم نیستی كه تا با تو گویم .
متن مطابق نسخه خطی ماست كه اتفاقاً با (پیر) موافق است .

۴- پیر : هر نيك و بدی .

۵- پیر : هر شاد و غمی .

۶- پیر ، ف : كاندز ره عقل ؛ گل ، خ : كاندز ره عشق .

متن موافق (می ، س) است .

۷- گل : این رباعی را از متن « طریخانه » عمداً حذف کرده است برای اینكه آنرا در جزو رباعیهای « بابا افضل كاشانی » هم درج کرده اند و ما در متن تصرف نكرده ایم .
پیر ، ف ، ت : نیز همه این رباعی را در رباعیات خیام ثبت کرده اند .
۸- پیر : تا چند زیان .

۹- می : روبر سر لوح بین كه استاد قلم .

۱۰- می : اندرازل آنچه .

۱۰۲

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد چند از پی هر زشت و نکو خواهی شد
گر چشمه زمزمی و گر آب حیات آخر بدل خاک فرو خواهی شد^(۱)

۱۰۳

ای دل ز غبار جسم اگر پاک شوی تو روح مجردی بر افلاک شوی
عرش است نشیمن تو شرم ت بادا کآیی و مقیم خطه خاک شوی^(۲)

۱۰۴

این کوزه گران که دست در گل دارند عقل و خرد و هوش بر آن بگمارند^(۳)
مشت ولگد و طپانچه تا چند زنند^(۴) خاک پدرانست^(۵) چه می پندارند^(۶)

۱۰۵

بر کوزه گری پریر کردم گذری از خاک همی نمود هر دم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی خبری خاک پدرم بر کف^(۷) هر کوزه گری

۱۰۶

در کار که کوزه گری کردم رای در پایه^(۸) چرخ دیدم استاد بیای
میکرد سبزو کوزه را^(۹) دسته و سر از کله پادشاه و از پای کدای

۱- گل : این رباعی را بشماره (۲۸۹) در فصل دیگر آورده اما نسخ ما همه آنرا در فصل سوم درج کرده اند . و از این قبیل اختلاف در نسخه های «طربخانه» بسیار است !

۲- گل : این رباعی را بشماره (۲۴۵) در فصل دیگر آورده است .

۳- پیر : گر عقل و خرد نیک برو بگمارند .

۴- پیر : هرگز نزنند مشت وسیلی ولگد .

۵- عب : خد پدرانست . - نسخه مأخذش « خاک » بوده و اشتبهاً (خد) نوشته است ؛ -

گل ، می : خاک بداناست .

۶- پیر : خاک پدرانست نکو میدارند .

۷- پیر : پدران در کف .

۸- می : در پله .

۹- می : می کرد دلیر کوزه را .

این کوزه چومن عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است (۱)
این دسته که در گردن (۲) اومی بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است (۳)

در کار که کوزه گری رفتم دوش دیدم دوهزار کوزه گویا و خموش (۴)
ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش (۵) کو کوزه کرو کوزه خرو کوزه فروش (۶)

لب بر لب کوزه هیچ دانی مقصود یعنی لب من نیز چولبهای تو بود
آخر که وجود تو نماند جاوید (۷) لبها ت چنین شود بفرمان و دود (۸)

ای کوزه گر آهسته (۹) اگر هشیاری تا چند کنی بر گل آدم خواری
انگشت فریدون و سر کیخسرو بر چرخ نهاده بی چه می پنداری (۱۰)

۱- پدرم رحمه الله علیه می فرمود اگر من بجای سازنده این رباعی بودم می گفتم « لب تشنه لعل آبداری بوده است » .

۲- پیر : بر گردن .

۳- کل : این رباعی را بشماره (۲۵۶) در فصل دیگر آورده است اما نسخ ما همه آنرا در همین فصل سوم درج کرده اند .

۴- م : بر آورد خروش .

۵- ط : این کوزه بدان کوزه همی گفت بجوش .

۶- پیر، ف، ت : همه این رباعی را با «طربخانه» موافق و بدون اختلاف ثبت کرده اند .

۷- می : نماند موجود .

۸- می : یعنی که شود اگر بفرمان و دود .

با اینکه این رباعی در همه نسخ «طربخانه» آمده است اگر بنای تصرف و انتخاب بود من آنرا با بسیاری

از رباعیهای دیگر که در این مجموعه و سایر مجموعه ها به «حکیم خیام» نسبت داده اند حذف می کردم !

۹- کل، می : ای کوزه گرا بکوش اگر هوشیاری .

۱۰- کل : این رباعی را بشماره (۳۵۷) در فصل دیگر آورده است .

۱۱۱

ابن کاسه که بس نکوش پرداخته اند (۱) بشکسته و در رهگذر انداخته اند
زنهار بر او قدم بخواری ننهی (۲) کاین کاسه ز کاسه های سر ساخته اند (۳)

۱۱۲

آن (۴) کاسه گری که کاسه سرها کرد در کاسه گری صنعت خود پیدا کرد
برخوان وجود ما نکون کاسه نهاد (۵) وان کاسه سرنگون پر از سودا کرد (۶)

۱۱۳

روزی که گذشتست (۷) ازویاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن (۸)
بر نامده و گذشته بنیاد مکن (۹) حالی خوش باش و عمر بر باد مکن (۱۰)

۱۱۴

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است در صحن چمن روی دل افروز خوش است
ازدی که گذشت هر چه گویی خوش نیست خوش باش وزدی مگو که امروز خوش است (۱۱)

۱۱۵

ای دوست غم جهان به بیهوده مخور (۱۲) بیهوده غم جهان فرسوده مخور
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید (۱۳) خوش باش و غم بوده و نابوده مخور

۱- خ : آن کاسه که بسیار نکو ساخته اند .

۲- خ : قدم بر او بآهسته ننهی .

۳- پیر : هم این رباعی را عیناً مثل «طربخانه» ثبت کرده است .

۴- پیر : این .

۵- خ : برخوان وجود سرنگونش بنهاد .

نسخه (پیر) ، با اکثر نسخ طربخانه که در متن اختیار کرده ایم موافقت .

۶- توضیحاً از این قبیل رباعیهای مربوط به کاسه و کوزه که مناسب نقش خطوط کاسه ها و کوزه های

قدیم است در رباعیات منتسب به خیام فراوان یافته می شود (؟) !

۷- ف ، مت : ازدی که گذشت هیچ ازو یاد مکن .

۸- گل : نیامده است ازویاد مکن . - سهواً القلم است برای تکرار قافیه .

۹- خ : بنیاد میند .

۱۰- ت : این رباعی را ندارد ؛ اما (پیر ، ف) مثل «طربخانه» ثبت کرده اند .

۱۱- گل : این رباعی را ندارد .

۱۲- ط ، م ، پیر : بیهوده .

۱۳- م : گذشت و بودنیها همه بود .

۱۱۶

چون واقفی ای پسر بهر^(۱) اسراری چندین چه بری بیهده هر تیماری^(۲)
چون می نرود باختیارت کاری خوش باش درین نفس^(۳) که هستی باری

۱۱۷

آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد بس داغ که او بر^(۴) دل غمناک نهاد
بسیار لب چولعل و زلفین چومشک^(۵) در طبل^(۶) زمین و حقه خاک نهاد

۱۱۸

عالم اگر از بهر تو می آرایند^(۷) مگرای بدان که عاقلان نگرایند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند بر بای نصیب خویش کت بر بایند^(۸)

۱۱۹

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده بی کو که خبر گوید باز^(۹)
زنهار درین دو راهه^(۱۰) آرزو نیاز تاهیج نمانی^(۱۱) که نمی آیی باز^(۱۲)

۱- ط : زهر اسراری : پیر : چون آکهی ای دوست زهر اسراری .

۲- پیر : چه خوری بیهده تیماری .

۳- پیر : در این دمی .

۴- پیر - بس داغ که بر این دل .

۵- پیر : بسیار لب لعلوش و روی چوماه .

۶- پیر : در زیر زمین .

۷- کل ، ف : بر چشم تو عالم ارچه می آرایند .

متن موافق نسخه خطی ماست که اتفاقاً با روایت «مونس الاحرار» و نسخه مورخ ۶۰۴ (پیر پاسکال) موافقت .

۸- این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که «محمد بن بدر جاجرمی» در کتاب «مونس الاحرار فی دقایق الاشعار» تألیف ۷۴۱ هجری قمری از خیام نقل کرده است .
توضیحاً رباعی دیگر بر همین قافیه بخیم نسبت داده اند که محتمل است از دیگری باشد ناظر به همین رباعی خیام :

آرند یکی و دیگری بر بایند بر هیچ کسی راز همی نکشایند

مارا ز قضا جز این قدر نمایند پیمانه عمر ماست می پیمایند

اما مرحوم «فروغی» هردو رباعی را از آثار مسلم خیام شمرده و هردو را ضبط کرده اند ؟
۹- ف : باز آمده کیست تا بما گوید راز .

۱۰- کل : سراچه .

۱۱- پیر، کل : چیزی نگذاری .

۱۲- کل : این رباعی را بشماره (۲۸۴) در فصل دیگر آورده است .

اجرام که ساکنان این ایوانند اسباب تردد خردمندانند
هان تا سر رشته خرد کم نکنی کانه^(۱) که مدبّرند سرگردانند

ایدل همه اسباب جهان خواسته گیر باغ طربت بسبزه آراسته گیر
وانگاه بران سبزه شبی چون شبنم بنشسته و بامداد برخاسته گیر^(۲)

چندین غم مال و حسرت دنیا چیست هر گز دیدی کسی که جاوید بزیست
این يك دونفس که درنت^(۳) عاریتست با عاریتی عاریتی باید زیست^(۴)

ای بیخبر این شکل مجسم هیچ است وین دایره سطح مخیم^(۵) هیچ است
خوش باش که در نشیمن^(۶) کون و فساد وابسته يك دمیم و آن هم^(۷) هیچ است

هر صبح که روی لاله شبنم گیرد بالای بنفشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا ز غنچه خوش می آید کو دامن خویشتن فراهم گیرد^(۸)

۱- ت : کایشان ،

۲- می : این رباعی را باین صورت ندارد و در عوض آن رباعی ذیل را نوشته که ظاهراً معرّف همین رباعی است ؛ اما (گل ، خ) هر دو رباعی را ثبت کرده اند و چون من معتقدم که رباعی دوم تحریف شده همین رباعی متن است که قافیه صحیح هم ندارد آنرا در حاشیه آوردم :

ایدل همه اسباب طرب ساخته گیر وین خانه پر از نعمت پرداخته گیر
خوش باش و درین نشیمن کون و فساد روزی دو سه بنشسته و برخاسته گیر
گل : در قافیه مصراع دوم «پراز نعمت و از خواسته گیر» ؛ و در هر صورت پیدا است که قوافی

صحیح نیست .

۳- پیر : این چند نفس در تن تو .

۴- گل : چون این رباعی را در رباعیات بابا افضل یافته آنرا از متن «طربخانه» عمداً حذف کرده است (مقدمه آن طبع صفحه : کیج) .

۵- می : وین طارم نه سپهر ارقم .

۶- می : در دایره .

۷- گل : آن دم .

۸- پیر : هم این رباعی را بدون اختلاف روایت مثل نسخ «طربخانه» در رباعیات خیام درج کرده است .

تا در تن تست استخوان ورگ وپی از خانه تقدیر منه بیرون پی
کردن منه ار خصم بود رستم زال منت مبر ار دوست^(۱) بود حاتم طی

گردست دهد ز مغز گندم نانی وز می دومنی^(۲) ز کوسفندی رانی
با ماهرخی^(۳) نشسته در بستانی^(۴) عیشی بود آن نه حد هر سلطانی^(۵)

- ۱ - پیر : منت مکش ار دوست بود ؛ - خ : منت مبر ار شخص بود .
۲ - ت ، خ : وز می کدویی . - با روح قناعت و خرسندی حکیمانه « کدویی » از « دومن »
مناسبتر است اما اکثر نسخ موافق متن نوشته اند ؛ اتفاقاً در رباعی دیگر هم گفته است .
گرزانکه بدست آید از می دومنی مینوش بهر جمع و بهر الجمعی
حافظ هم میگوید :
دو بار زیرک و از باده کهن دومنی فراغتی و کتابی و کوچی چمنی
۳ - پیر : با دلبر کی .
۴ - ت : « وانکه من و تو نشسته در ویرانی » ؛ - ف : « بالاله رخی و گوشه بستانی » ؛ - کل :
« باماهرخی نشسته در ایوانی » ..
گویا هر کاتبی هر چه خود می خواسته بحساب « خیام » نوشته است !
۵ - پیر : عیشی است که بیست حد هر سلطانی .
توضیحاً در فصل پنجم « طربخانه » که بعد از این خواهد آمد و نیز در نسخه « اکسفرده » مورخ
۸۶۵ طبع نقویم تربیت که ما از آن در حواشی بر رمز اختصاری (ت) نقل کرده ایم رباعی دیگر با
همین قافیه و مضمون هست که باعقاد من هردو را از « خیام » نمی توان دانست والله العالم بحقایق
الامور (۴) .

تنکی می لعل خواهم و دیوانی سد رمقی باید و نصف نانی
وانکه من و تو نشسته در ویرانی خوشتر بود از مملکت سلطانی

فصل چهارم

در اغنام فرصت^(۱)

۱۲۷

از حادثهٔ زمان زاینده مترس وزهرچه رسد چو نیست پاینده مترس
این يك دم نقد را بعشرت بگزار ازرفته^(۲) میندیش وز آینده مترس^(۳)

۱۲۸

پندی دهمت اگر بمن^(۴) داری گوش از بهر خدا جامهٔ تزویر میپوش
عقبی همه ساعتست و^(۵) دنیا يك دم از بهر دمی ملك ابد را مفروش

۱۲۹

راز از همه ناکسان^(۶) نهان باید داشت و اسرار نهان ز ابلهان^(۷) باید داشت
بنگر که بجای مردمان خود چه کنی^(۸) چشم از همه مردمان همان باید داشت

۱- گل، می : دراغتنا . - غلط واضح است .

۲- پیر : وزرفته .

۳- گل : این رباعی را بشمارهٔ (۲۵۱) در فصل دیگر ذکر کرده و مطابق نسخ دیگر همه متعلق بهمین فصل است .

توضیحاً نسخهٔ مورخ ۶۰۴ (پیر) بامتن « طربخانه » غیر از اختلاف جزئی که در حاشیهٔ قبل ذکر شد ندارد .

۴- گل : اگر ز من .

۵- ت : ساعتست و . - با متن جزاین اختلاف ندارد .

۶- پیر : مردمان ؛ - می : سر از همه ناکسان .

۷- پیر : ناکسان ؛ - گل : راز از همه ابلهان نهان .

۸- پیر : بنگر که چه میکنی تو با خلق خدای ؛ - گل : بنگر که بجای مردمان می نکنی :-

خ : بنگر که چه میکنی بجای مردم .

کر شهره شوی بشهر شراناسی ور گوشه نشین شوی همه وسواسی
به زان نبود کر خضر و الیاسی کس نشناسد ترا تو کس شناسی^(۱)

هرگز بطرب شربت آبی^(۲) نخورم تا از کف اندوه شرابی نخورم
نانی تزنم در نمک هیچ کسی تا از جگر خویش کبابی نخورم

امروز ترا دست رس فردا نیست واندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم اردلت شیدا^(۳) نیست کاین باقی عمر را بها پیدا نیست^(۴)

ای دوست، بیا تا غم فردا نخوریم وین يك دم نقد را غنیمت شمیریم
فردا که ازین دیر کهن در گذریم باهفت هزار سالگان سر بسریم^(۵)

۱- کل : در مقدمه (صفحه کج) تحقیق کرده که این رباعی از «فخرالدین عراقی» است و بدین سبب آنرا از متن «طربخانه» حذف کرده است و ما در متن تصرف نکردیم ؛ اما نکته مهم این است که این رباعی بدون اختلاف در نسخه ۶۰۴ مأخذ «پیر یاسکال» هم درج شده است و اگر در واقع از «عراقی» باشد دلیل واضح است بر اینکه این نسخه هم مثل نسخه مورخ ۶۵۸ مأخذ طبع «آربری» مجموعه است برای اینکه «فخرالدین عراقی» در سال ۶۰۴ اصلاً بدنیا نیامده بود و بر اولادش در ۶۱۰ وفاتش در ۶۸۸ هجری است ؛ اتفاقاً فراین دیگر هم بر جمل و تزویر این نسخه پیدا کرده ام^(۴) علاوه میکنم که آقای سعید نفیسی در حاشیه دیوان عراقی طبع طهران نوشته اند : «این رباعی بنام امام عمر خیام و ابوسعید ابوالخیر و افضل الدین کاشانی با آنکه اختلاف آمده است و محمد صالح بدخشی در رساله احوال اکابر بلخ این رباعی را بنام عثمان بن علی غزنوی ساکن و مدفون در شهر بلخ ضبط کرده است» .

۲- پیر : شراب نابی .

۳- پیر : سودا .

۴- کل : این رباعی را بشماره (۲۶۲) در فصل دیگر آورده و مطابق نسخه اساس ما متعلق بهمین فصل است .

توضیحاً (پیر ، ت ، ف ، بر ، م) : نیز همه این رباعی را در جزو رباعیات خیام ضبط کرده اند .

۵- کل : این رباعی را بشماره (۳۰۹) در فصل دیگر ذکر کرده است .
توضیحاً نسخه (ت) این رباعی را ندارد ؛ اما (پیر ، بر ، م) آنرا عیناً مثل «طربخانه» ثبت کرده اند .

خیّام ز بهر گنه^(۱) این ماتم چیست وز خوردن غم^(۲) فایده بیش و کم چیست
آنرا که گنه نکرد غفران نبود^(۳) غفران ز برای گنه آمد غم چیست

وقتست که از سبزه جهان آرایند موسی دستان ز شاخ کف بنمایند
عیسی نفسان ز خاک بیرون آیند وز چشم سحاب چشمه ها بگشایند^(۴)

برخیز و مخور غم جهان گذران بنشین و جهان^(۵) بشادکامی گذران
در طبع جهان اگر^(۶) وفایی بودی نوبت بتو خود نیامدی از دگران^(۷)

از بودنی ایدوست چه داری تیمار^(۸) وز فکرت بیهوده دل و جان افکار
خرّم بزی و جهان بشادی گذران تدبیر نه با تو کرده اند اول کار^(۹)

زنهار کنون که میتوانی باری بردار ز خاطر عزیزان^(۱۰) باری
کاین دولت ده^(۱۱) روزه نماند جاوید از دست تو هم برون^(۱۲) رود یکباری

۱- پیر : برای گنه .

۲- پیر : وز غم خوردن .

۳- پیر : گر هیچ گنه نباشدی غفران چیست .
توضیحاً نسخ (ت ، پ ، م) عیناً مثل متن است .

۴- ت :

وقتست که از صبا جهان آرایند موسی دستان ز شاخ کف بنمایند
وز چشم سحاب چشمها بگشایند عیسی نفسان ز خاک بیرون آیند

۵- ف : بنشین و دمی .

۶- پیر : در طبع زمانه گر .

۷- پیر : هرگز بتو نوبت نشدی از دگران .

۸- پیر : ای مرد چه داری تیمار .

۹- کل ، می : آخر کار ؛ - پیر : تدبیر نه با تو بوده است اول کار .

۱۰- پیر : عزیزی .

۱۱- کل ، می ، پیر : کاین مملکت حسن نماند جاوید . - متن موافق نسخه اساس است .

۱۲- می : برون برد .

۱۳۹

هشدار که روزگار شور انگیز است ایمن منشین که تیغ^(۱) دوران تیز است
در کام تو گر زمانه لوزینه نهد زنهار فرو میر که زهر آمیز است^(۲)

۱۴۰

چون آب بجویبار و چون باد بدشت روزی دگر از عمر من و تو بگذشت^(۳)
هرگز غم دو روز نباید خوردن^(۴) روزی که نیامده ست و روزی که گذشت

۱۴۱

گر يك نفست ز زندگانی گذرد مگذار که جز بشادمانی گذرد
هشدار که سرمایه سودای جهان^(۵) عمر است و چنان کش گذرانی گذرد^(۶)

۱۴۲

شادی^(۷) مطلب که حاصل عمر دمی است هر ذره ز خاک کیقبادی و جمی است
احوال جهان و عمر فانی و وجود^(۸) خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

۱۴۳

غم چند خوری بکار ناآمده پیش رنج است نصیب مردم دور اندیش
خوش باش و جهان تنگ مکن بردل ریش کز غم خوردن قضا نگردد کم و بیش^(۹)

۱- کل : که چنگ .

۲- این رباعی را (پیر ، ت) هم مثل متن ضبط کرده اند .

۳- ت ، خ : روزی دگر از نوبت عمرم بگذشت .

۴- کل ، می : تا من باشم غم دوروزه نخورم ؛ - م : هرگز غم دوروز نخواهم خوردن ؛ -
ت ، ف : هرگز غم دو روز مرا یاد نکشت .

۵- می ، کل ، پیر ، پ : زنهار که سرمایه این ملک جهان .

۶- پیر : عمر ست و بدانسان گذرانی گذرد .

۷- می : شاهی .

۸- پیر : احوال جهان و ملک کیتی نکری ؛ - خ : احوال جهان و اصل این عمر که
است .

۹- این رباعی در نسخه بی از « طریخانه » که اساس طبع (کل) قرار گرفته است نبوده و از روی
نسخه دیگر در ملحقات ذکر کرده است در نسخه ما هم درج شده است .

سر گشته بچو کان قضا^(۱) همچون گوی چپ می خور و راست می رو و هیچ مگوی
کآنکس که ترا فکند اندرتک و پوی او داند و او داند و او داند و او^(۲)

زین گنبد گردنده بد افعالی بین وز جمله دوستان جهان خالی بین
تا بتوانی تویک نفس خود را باش فردا مطلب دی منکر حالی بین^(۳)

آنکو بسلامتست و نانی دارد وز بهر نشستن آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گوشاد بزی که خوش جهانی دارد^(۴)

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه گری^(۵)
یعنی که نمودند در آینه صبح کر عمر شبی گذشت و تو بی خبری^(۶)

چون نیست زهر چه هست جز باد بدست چون هست بهر چه نیست نقصان و شکست
انگار که هر چه هست در عالم نیست پندار که هر چه نیست در عالم هست^(۷)

۱- گل، می: ای رفته بچو کان قضا.

۲- گل، می: در هر چهار مصراع بدون یاء متمم کلمه یعنی «کو، مگو، پو، او». -
متن موافق نسخه اصلی ماست که اتفاقاً با (پیر) موافق است.

۳- این رباعی در (س، می، خ) درج شده اما در نسخه اساس «گل» نبوده و آنرا از روی نسخه دیگر «طربخانه» در ملحقات آورده است.

۴- این رباعی در مرزبان نامه صفحه (۸۸) آمده است؛ من همان روایت را اختیار و از نسخه بدلهای زاید صرف نظر کردم.

۵- گل، می: «دانی که چرا می کنی این نوحه گری»؛ پیر:

دانی که سپیده دم خروس سحری هر لحظه چرا همی کند نوحه گری

۶- این رباعی را بشیخ ابوسعید ابوالخیر هم نسبت داده اند و بدین سبب در طبع استانبول از متن «طربخانه» حذف شده است رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (کد).

۷- گل: این رباعی را بشماره (۲۸۲) در فصل دیگر آورده است.

ای بیخبر از کار جهان هیچ نیی^(۱) بنیاد تو باد است^(۲) وزان هیچ نیی
شد حد وجود تو میان دو عدم اطراف تو هیچ و در میان هیچ نیی

مشنو سخن زمانه ساز آمدگان می گیر مرّوق از طراز آمدگان
رفتند یکان یکان فراز آمدگان کس می ندهد نشان باز آمدگان^(۳)

آن قصر که بهرام^(۴) دراو جام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت^(۵)
بهرام که کور می گرفتگی همه عمر دیدی که چگونه کور بهرام گرفت^(۶)

آن مایه زدنی که خوری یا پوشی^(۷) معذوری اگر در طلبش می کوشی^(۸)
باقی همه رایگان نیرزد هشدار تا عمر گرانمایه بدان^(۹) نفروشی

۱- پیر: در هر چهار مصراع «نه‌یی» نوشته است باختلاف رسم الخط که «نه‌ای» هم میتوان نوشت؛ نگارنده در کتابی که برای قواعد املاء فارسی تألیف کرده این قاعده را بشرح نوشته است.

۲- می؛ گل: بنیاد بباد است.

۳- گل: این رباعی را از روی یکی از نسخ «طربخانه» در ملحقات کتاب خود آورده؛ در نسخه ما هم درج شده است.

توضیحاً بیت دوم این رباعی در کتاب «سندبادنامه» محمد بن علی ظهیری آمده است؛ رجوع شود بمقدمه «گل» صفحه (ط).

۴- ف: آن قصر که جمشید.

۵- گل، می: «روبه بچه کرد و آهو آرام گرفت».

۶- این رباعی در [س، می، خ] درج شده؛ - گل: هم آنرا از روی یکی از نسخه‌های طربخانه نقل کرده است.

۷- پیر: آن مایه که نوشی ز جهان یا پوشی.

۸- پیر: اگر در طلب آن کوشی.

۹- گل: بران.

۱۵۳

زین گونه که من کار جهای می بینم عالم همه رایگان بر آن می بینم
سبحان الله بهر چه در می نگرم ناکامی خویش اندر آن می بینم^(۱)

۱۵۴

هم دانه امید بخرمن ماند هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم وزر خویش از درمی تابجوی بادوست بخور و رونه بدشمن ماند^(۲)

۱۵۵

بشنو زمن ای زبده یاران کهن اندیشه مکن زین فلک بی سرو بن
بر گوشه عرصه فناخت بنشین بازیچه چرخ را تماشا میکن^(۳)

۱۵۶

یک قطره آب بود و با دریا شد یک ذره زخاک بازمین یکجا شد^(۴)
آمد شدن تو اندر این عالم چیست آمد مگسی پدید و ناپیدا شد^(۵)

۱۵۷

افسوس که نامه جوانی طی شد و آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد ندانم که کی آمد کی شد^(۶)

۱- گل : ناکامی خویشتن در آن می بینم .

توضیحاً در این رباعی قافیه مصراع دوم و چهارم تکرار شده و اینطور ایطاء از استاد سخن دان
بعید است ؛ اتفاقاً نسخه مورخ ۶۰۴ « پیر یاسکال » هم مثل « طربخانه » است ؛ مع ذلك احتمال
میرود که در یکی از این دو مصراع تحریفی شده باشد (۲)

علاوه می کنیم که این رباعی در نسخه (می ، س) درج شده اما در نسخه اساس طبع استانبول نبوده
و آنرا از روی نسخ دیگر « طربخانه » ملحق کرده است .

۲- این رباعی فقط در یکی از نسخ « طربخانه » دیده شد ؛ و (گل) آنرا از روی (ف)
ملحق کرده است .

۳- پیر : این رباعی را عیناً مثل (ط) ثبت کرده است .

۴- ف : یکتا شد .

۵- گل : این رباعی را ندارد اما در دو نسخه ما موجود است .

توضیحاً این رباعی یکی از جمله ۱۳ رباعی است که در « مونس الاحرار » بنام خیام درج
شده است [رجوع شود بمقدمه] ؛ در نسخه مورخ ۶۰۴ کلیشه « پیر یاسکال » هم بامتن یکسان
ثبت شده است .

۶- گل : این رباعی را هم ندارد اما در دو نسخه (ط) درج شده است ؛ این هم یکی از

۱۳ رباعی « مونس الاحرار » است .

از آمده‌ها زرد مکن چهره خویش وز نامده‌ها آب مکن زهره خویش^(۱)
 بر گیر ز عمر بی بدل بهره خویش زان پیش که دهر بر کشد دهره^(۲) خویش

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد دل را بکم و بیش دژم نتوان کرد
 کار من و تو چنانکه رای من و تست از موم بدست خویش هم نتوان کرد^(۳)

آنانکه بحکمت^(۴) در معنی سفتند در ذات خداوند سخنها گفتند
 سر رشته اسرار ندانست کسی اول زنجی زدند و آخر خفتند^(۵)

گردون ز زمین هیچ کلی بر نارد کش نشکند و باز زمین نسپارد^(۶)
 گر ابر چو آب خاک را بردارد تا حشر همه خون عزیزان بارد

۱- می ؛ کل :

از آمده‌ها آب مکن زهره خویش وز هر جہتی شور مکن شهره خویش
 متن موافق (س، خ، نف) است .

۲- دهره با فتح دال و سکون هاء : شمشیر کوتاه سرتیز و نوعی از حربہ و داس که مردم
 کیلان دارند و با آن درخت بیفکنند ؛ خاقانی گوید :

زهره و دهره بسوخت کوکبه رزم او زهره زهره بتیغ دهره دهر از سنان

حق کرده برون ز دست کسبت از دهره دهر نعل اسبت

۳- این رباعی در هر سه نسخه ما درج شده و از جمله (۱۳) رباعی «مونس الاحرار» است .

۴- خ : بفکرت ؛ - نف : آنها که بفکر در معنی .

۵- این رباعی بشکل دیگر در فصل دهم جزو حکایات آمده و در معنی با فصل اول انسب

است .

پیر : هم این رباعی را با متن که از روی (س) نوشته‌ایم . یکسان ضبط کرده است .

۶- پیر ، مل : باز بگل نسپارد ؛ - می ، ف : کش نشکند و هم بزمین نسپارد .

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند زان روی که هست کس نمی داند گفت (۱)

ای پیر خردمند پگه تر برخیز وان كودك خاك بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو که نرم نرمك می بیز مغز سر کیقباد و چشم پرویز (۲)

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن که میزند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست (۳)

در دایره وجود دیر آمده ایم وز پایه مردمی بزیر آمده ایم
چون عمر نه بر مراد ما می گذرد باری بسر آمدی که سیر آمده ایم (۴)

۱- می، گل، پیر: این رباعی را ندارد اما در نسخه اساسی ما موجود است، در (ف، نف) هم ثبت شده است.

توضیحاً این رباعی و رباعی بعد نیز هر دو از جمله ۱۳ رباعی است که در «مونس الاحرار» بنام خیام درج شده است.

باز علاوه می گفتم که بهمین قافیه باز رباعی دیگر بخیا منسوبست که (ط، نف) هر دو را (پیر) فقط آن يك رباعی را ثبت کرده اند «در خواب بدم مرا خردمندی گفت. الخ»

۲- گل: این رباعی را ندارد اما در نسخه اصلی ما موجود است؛ - پیر، مو، مل، ف، ط، پ، بر: همه این رباعی را از خیام نقل کرده اند.

۳- این رباعی به «بابا افضل» نیز منسوبست، و باین سبب (گل) آنرا حذف کرده است. علاوه می کنم که تناسب این رباعی با «حکمیات» فصل دوم بیشترین تا این فصل؛ و در نسخه مأخذ (گل) جزو فصول بعد بوده که حذف شده است و عذر این مشوشی را در مقدمه گفته ایم.

۴- گل: این رباعی را در این فصل ندارد و در نسخه مأخذ ما موجود است، نف: هم آنرا با متن یکسان ضبط کرده است.

این تابه چرخ (۱) بین نگون افتاده (۲) دروی دل زیرکان زبون افتاده
در دوستی صراحی و جام نگر (۳) لب بر لب و در میانه خون افتاده

ایکاش که جای آرمیدن بودی یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک چون سبزه امید بر دمیدن بودی (۴)

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود نی نام زما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل زین پس چون باشیم همان خواهد بود

هر ذره که در خاک زمینی بوده است خورشید رخی زهره جبینی بوده است (۵)
کرد از رخ نازنین بآزرم (۶) فشان کان هم رخ خوب نازنینی بوده است (۷)

این کوزه که آبخواره مزدوریست از دیده شاهی و دل دستوریست
هر کاسه می که بر کف مخموریست از عارض مستی و لب مستوریست (۸)

۱- پیر : این بایه چرخ . - ظاهراً سهو قلم کاتبست .

۲- ت ، بر : این چرخ چو طاسیست نگون افتاده .

۳- پیر ، ت : در دوستی شیشه و ساغر نگرید .

۴- گل : این رباعی و رباعی بعد هیچکدام را در نسخه مأخذ خود نداشته و هر دو را بطور ملحقات از رباعیات مرحوم « فروغی » علاوه کرده است اما نسخه اساس ما هر دو رباعی را دارد .

۵- ف : پیش از من و تو تاج و تکیه بوده است .

۶- نف : آرام ، - ظاهراً تحریفست .

۷- این رباعی در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی تألیف ۷۳۰ از خیام نقل شده و اتفاقاً روایت نسخه (ط) که در دست ماست با آن یکی است ؛ اما (گل) این رباعی را در متن نسخه مأخذ خود نداشته و در ملحقات افزوده است .

آرند یکی و دیگری بر بایند بر هیچ دل از راز دری^(۱) نکشایند
این گردش مهر و مه که مان بنمایند^(۲) پیمانۀ عمر ماست می پیمایند

در گوش دلم گفت فلک پنهانی فرمان قضا چرا زمن می دانی^(۳)
در گردش خویش اگر مرادست بدی خود را بر هاندمی ز سرگردانی

بر من قلم قضا چو بی من رانند پس نیک و بدش زمن چرا^(۴) می دانند
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو فردا بچه حجتّم بداور خوانند

چون حاصل آدمی درین خارستان^(۵) جز خوردن غصه نیست یا کندن^(۶) جان
خرم دل آن کزین جهان زود برفت آسوده کسی که خود نیامد بجهان

تا چند ازین حیل و زرقاقی عمر تا چند مرا دُرد دهد ساقی عمر
خواهم که من از ستیزه و خدعۀ او^(۷) چون جرعه بخاک ریزم این باقی عمر

۱- ف : بر هیچ کسی راز همی نکشایند .

۲- ف : مارا ز قضا جز این قدر ننمایند .

۳- ف : حکمی که قضا بود زمن میدانی .

۴- خ : نیک و بد من چرا زمن .

توضیحاً این رباعی با فصل دوم مناسبت را از این فصل است و بطوریکه در مقدمه ذکر شده تقدیم و تأخیر در نسخ (ط) فراوانست و اگر ما می خواستیم رباعیها را بسلیقۀ خود فصل بندی کنیم کتابی تازه بوجود می آمد که «طربخانه» رشیدی تبریزی نبود !

۵- ف : شورستان ؛ - خ : گورستان .

۶- ف ، نف : تا کندن جان . - محتمل صحت است ؟

۷- گل ، می : « حقا که من از ستیزۀ جرعه او » ؛ - پیر : « خواهم که ز دست حیل و خدعۀ او » ؛ - نف : « حقا که من از ستیزه و خدعۀ او » . - متن موافق (س ، خ) است .

توضیحاً نسخه (می) این رباعی را داخل فصل پنجم نوشته است .

فصل پنجم

در خمريات

۱۷۶

این چرخ فلک^(۱) بسی چوما کشت و درود غم خوردن بیهوده نمی دارد سود^(۲)
پر کن قدح می بکفم درنه زود تا باز خورم^(۳) که بودنیها همه بود

۱۷۷

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست نتوان بگمان وشك^(۴) همه عمر نشست
هان تا ننهیم ساغر باده زدست^(۵) در بیخبری مردچه هشیار و چه مست^(۶)

۱۷۸

چون آمدنم بمن نبد روز نخست وین رفتن بی مراد عزیمت درست
بر خیز و میان ببند ای ساقی چست کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست

۱- ف : دهقان قضا .

۲- پیر :

غم خوردن بیهوده کجا دارد سود کین چرخ هزارها چوما کشت و درود
نف : در مصراع اول با (پیر) یکسان و در مصراع دوم چنین است : « کاین چرخ فلک بسی
چوما کشت و درود »

۳- پیر : با یار خورم . - ظاهراً تصحیف کاتبست ؛ - نف : تا نوش کنم .

شاید در نسخ قدیم « باده » با املاء ذال فارسی بوده که به « باز » تصحیف شده است (؟)

۴- ف ، نف : نتوان بامید شك ؛ - پیر : « نتوان بگمان تمامی عمر نشست » .

۵- پیر : تا ننهیم جام می را از دست ؛ - ف ، نف ، گل ، می : تا ننهیم جام می از کف
دست . - متن موافق (س ، خ ، پ) است .

۶- گل : در بیخبری چه هوشیارست و چه مست ؛ - می : در بیخبری چه هوشیار و چه مست ؛ خ :

در بیخبری او چه هشیار چه مست ، - متن موافق (س ، ف ، پ) است .

در دست هماره (۱) آب انگورم باد درس هوس بتان چون حورم باد (۲)
گویند بمن خدا ترا (۳) توبه دهاد او خود بدهد (۴) من نکتم دورم باد (۵)

چون جنس مرا خاصه نداند ساقی صد فصل زهر نوع براند ساقی
چون وامانم برسم خود باده دهد وز حد خودم در گذراند ساقی (۶)

۱- خ : همیشه .

۲- پیر: دومصراع را مقدم ومؤخر نوشته است ؛ - ت : هم مقدم ومؤخر است باختلاف جزئی در مصراع اول باین صورت :

در سر هوس بتان چون حورم باد بر کف همه ساله آب انگورم باد

۳- خ گویند مرا خدا ترا ؛ - پیر : گویند بمن که ایزدت .

۴- پیر ، خ : کر او دهد و من نکتم دورم باد .

۵- گل : این رباعی را ندارد و در نسخه ما موجود است .

۶- پیر : هم این رباعی را عیناً مثل متن ضبط کرده است؛ و از نسخ «طربخانه» که در دست ماست تنها (می) این رباعی را دارد : در نسخه مأخذ طبع استاقبول هم این رباعی نبوده است ؛ ما نیز در انتساب آن بحکیم خیام اطمینان نداریم چرا که لطفی در لفظ ومعنی آن نمی بینیم ؛ و آنکه پییداست که گوینده این رباعی عمده مقصودش اعمال صنعت بدیمی «مراعاة النظیر» و «ایهام تناسب» بوده که شش کلمه از مصطلحات فن ایساغوجی منطق را در چهار مصراع آورده است : (جنس و خاصه و فصل و نوع و رسم و حد) . - و گویا بهمین مناسبت که بویی از حکمت در این رباعی هست آنرا بحکیم خیام نسبت داده اند ؛ اما من باور نمی کنم که طبع حکیم آزاد کم گوی گزیده گوی زیر بار تکلفات لفظی رفته و فقط برای اعمال صنعت بدیع شعر گفته باشد ؟ اینک گفتیم نمونه بی بود از رباعیهای مشکوک که در نسخه مورخ ۶۰۴ پیر پاسکال نیز بنام خیام ثبت شده است والله العالم بالصواب .

علاوه می کنم که نظیر رباعی قبل « در دست هماره آب انگورم باد » باز رباعی ذیل را در خود «طربخانه» که بعد از این بشماره (۲۲۹) خواهد آمد و نیز در مجموعه «نف» و بعض مجموعه های دیگر بخیم نسبت داده اند که آن هم بنظر من مشکوک و مخدوش است .

دلها چو فناست من بجز فن نکتم جز رای نشاط و می روشن نکتم

گویند مرا که ایزدت توبه دهاد او خود ندهد وگر دهد من نکتم

حکیم دانشمند جز این نمی گوید که با خواسته حق ، کاری از بنده ناچیز ساخته نیست .
« ماشاء الله کان ومالم یثأ لم یکن » :

ایزد چو نخواست آنچه من خواسته ام کی گردد راست آنچه من خواسته ام

گر هست صواب آنچه او خواسته است پس جمله خطاست آنچه من خواسته ام

پس دیگر چگونه این گستاخی ونادانی خواهد کرد که « وگر دهد من نکتم » !

چون نیست مقام ما درین دیر (۱) مقیم پس بی می و معشوق (۲) خطایست عظیم (۳)
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم (۴) چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم (۵)

ترکیب پیاله‌یی (۶) که در هم پیوست (۷) بشکستن آن روا نمی دارد هست
چندین سرو پای نازنین و برو دست (۸) از مهر که پیوست و بکین که شکست (۹)

۱- ف، مو: دهر؛ پیر: جاویدنیم چو اندرین دهر مقیم. - متن موافق نسخ (ط، ت، پ، م، نر) است.

۲- ت: بی ساقی و معشوق.

۳- خ: غذایست الیم.

۴- پیر، می، گل، پ: ای مرد سلیم؛ - ت: ای مرد حکیم؛ - عب: ای مرد سقیم. -
مأخذش همان نسخه (پیر) یعنی «سلیم» بوده و ممکن است باشتباه طبع «سقیم» شده باشد؛ اما متن را موافق (مو، ف، خ) اختیار کرده‌ایم.

۵- این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که محمد بن بدر جاجرمی در «مونس الاحرار» بنام خیام ثبت کرده؛ در «سندبادنامه» محمد بن علی ظهیری هم آمده است.

۶- گل، می، پیر، خ: اجزای پیاله‌یی.

۷- گل، می، خ: درمی پیوست.

۸- گل، می، س: «چندین سر و دست نازنین از سر دست»؛ - ف: «چندین سر و پای نازنین از سر دست»؛ - پیر: نازنین و سر و دست؛ - نف: چندین «سرو ساق نازنین و کف دست». سایر نسخ نیز هیچ کدام صحیح بنظر نمی‌رسد و «برو دست» تصحیح احتمالی نگارنده است؛ و ممکن است «برو پای نازنین و سرو دست» باشد (۹).

۹- این رباعی در تاریخ جهانگشای جوینی تألیف ۶۵۸ و تاریخ «وصاف» نیز باسم خیام مذکور است؛ در همه نسخ «طربخانه» نیز درج شده است اما در طبع استانبول عمداً آنرا حذف کرده‌اند، برای اینکه در بعض مجموعه‌ها بنام بابا افضل ضبط شده است؛ رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (یب).

توضیحاً علاوه می‌کنم که این رباعی را در حاشیه یکی از نسخ قدیم رساله «التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور القرآن العظیم» امام فخر الدین رازی متوفی ۶۰۶ متعلق بکتابخانه دانشکاه طهران هم نوشته‌اند بمناسبت رباعی دیگر خیام «دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست... الله» که در متن آن رساله نقل شده است؛ رجوع شود بفهرست کتب اهدائی آقای «مشکوة» تألیف «دانش پژوه».

در باره رساله مزبور و رباعی که از خیام در متن آن ذکر شده است آقای مجتبی مینوی سلمه الله هم در مجله دانشکده ادبیات طهران [شماره ۲ سال ۴: مورخ دیماه ۱۳۳۵ شمسی] مقاله مفیدی نوشته‌اند که در مقدمه از آن گفت و گو کرده‌ایم.

باز علاوه می‌کنم که رباعی ذیل منسوب به «بابا افضل» ظاهراً در جواب همین رباعی خیام است.

معلوم نمی‌شود چنین از سر دست کاین صورت و معنی ز چه در هم پیوست
اسرار بجملمگی بنزد همه کس آنگاه عیان شود که صورت بشکست

گویند مخور باده بشعبان^(۱) نه رواست نه نیز رجب که آن مه خاص خداست
شعبان و رجب مه خداست و رسول^(۲) می در رمضان^(۳) خوریم کان خاصه ماست^(۴)

من باده خورم ولیک مستی نکنم^(۵) لا بقدر دراز دستی نکنم
دائی غرضم ز می پرستی چه بود تا همچو تو خویشتن پرستی نکنم^(۶)

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من می ز برای خوشدلی می خوردم اکنون که تو بردلم نشستی نخورم^(۷)

هشیار نبوده ام^(۸) دمی تا هستم و رخود شب قدر است هم امشب مستم^(۹)
لب بر لب جام و سینه بر سینه خم تا روز بگردن صراحی دستم

۱- کل : گویند مخور می که بشعبان .

۲- می : خداوند و رسول .

۳- خ : ما می رمضان ؛ - پ : ماه رمضان ؛ - پیر : ما در رمضان .

۴- این رباعی بعقیده من اگر از خیام باشد از اشعار متوسط سبک مقدار اوست برای اینکه نه فکر مستدل حکیمانه دارد نه لطف خطابه شاعرانه ؟

۵- کل : « می نوش کنیم لیک مستی نکنیم » ؛ و همچنین در هر چهار مصراع « نکنیم » بصیغه جمع .

۶- این رباعی در دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی ثبت شده و بدین سبب « کل » آنرا از متن « طریخانه » حذف کرده است اما ما در آن تصرف نکردیم .

کل : علاوه می کند که این رباعی را در دیوان « انوری » نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول نیز دیده است و ما در نسخ موجود خود آنرا نیافتیم .

۷- این رباعی هم در دیوان « کمال الدین اصفهانی » درج شده و بدین جهت « کل » آنرا از متن حذف کرده است .

۸- خ : بی باده نبوده ام .

۹- پیر : کرچه شب قدر باشد آن هم مستم .

گر خود (۱) ز می مغانه مستم هستم ور کافر و رند و (۲) بت پرستم هستم
هر طایفه‌یی بمن کمائی دارند من ز آن خودم چنانکه هستم هستم (۳)

بر گیر ز خود حساب اگر با خبری کاؤل تو چه آوردی و آخر چه بری
کویی نخورم باده که می باید مرد می باید مردا گر خوری یا نخوری (۴)

ای همنفسان مرا زمی قوت کنید (۵) وین چهره کهر با چو یاقوت کنید
چون در گذرم بمی بشوید مرا وز چوب رزم تخته تابوت کنید (۶)

۱- گل ، پیر : کرمن .

۲- پیر : ور عاشق و رند ؛ - نف : ور کافر و کبر .

۳- خ : من خود دائم هر آنچه هستم هستم .

توضیحاً این رباعی را بنام «بابا افضل کاشانی» هم ثبت کرده اند ؛ و بدین سبب «گل» آنرا حذف کرده است .

ط ، نف : رباعی ذیل را که شبیه رباعی متن است هم در رباعیات خیام ضبط کرده اند که بعقیده من از رباعی متن مشکوکتر است .

کویند مرا که می پرستم هستم کویند مرا فاسق و مستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن کاندرا باطن چنانکه هستم هستم

۴- گل : این رباعی را ندارد و در (می ، خ) درج شده است .

۵- گل : «ز بهار مرا ز جام می قوت کنید» ؛ - می : ز بهار مرا بآب می قوت کنید .

۶- پیر ، پ ، نف : هم این رباعی را مثل (ط) ضبط کرده اند .

توضیحاً این رباعی و رباعی دیگر تقریباً بهمین سبک و سیاق که هر دو در نسخ مزبور ضبط شده است باعتقاد من مناسب لوح مزار و سنگ قبور رندان لاابالی باده خوار است نه شایسته حکیم بزرگوار ! و مرحوم «فروغی» خوب کاری کرده که هیچ يك از این دو رباعی را اختیار نفرموده است ؛ من هم اگر مقید بضبط نسخه «طربخانه» نبودم هیچکدام را انتخاب نمی کردم .

چون در گذرم بیاده شوید مرا تلقین ز شراب و جام گوید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا از خاک در میکده جوید مرا

ساقی گل و سبزه بس طربناك شده است دریاب که هفته دگر خاك شده است
می نوش و گلی بچین که تادرنگری گل خار (۱) شده ست و سبزه خاشاك شده است (۲)

برخیز بتا و از برای دل ما (۳) حل کن زره لطف همه مشکل ما (۴)
يك كوزه می بیار تا نوش کنیم (۵) زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما (۶)

تا کی غم آن خورم که دارم یانه (۷) وین عمر بخوشدلی گذارم یا نه
پر کن قدح باده که معلوم نیست کاین دم که فرو برم بر آرم یا نه

این چرخ فلک (۸) بهر هلاك من وتو قصدی دارد بجان پاك من وتو
بر سبزه نشین و می خور و شادی کن (۹) کاین سبزه بسی دمدز خاك من وتو (۱۰)

۱- پیر ، ف ، نف ، پ : گل خاك شده ست ؛ - پیر : « گل خاك شدست و سبزه هم پاك شدست » .

۲- گل : این رباعی و رباعی بعد را ندارد و از روی رباعیات فروغی ملحق کرده است؛ اما نسخه اصلی ما هر دو را دارد و ما متن را موافق آن نسخه اختیار کرده ایم .

۳- ف : برخیز بتا بیار بهر دل ما ؛ - نف : برخیز و بیا بتا برای دل ما ؛ - خ : برخیز بتا بیا زبهر دل ما .

۴- ف ، نف ، خ : حل گل بجمال خویشتن مشکل ما .

۵- ف : يك كوزه شراب تا بهم نوش کنیم ؛ - خ : يك كوزه شراب ده که تا نوش کنیم .

۶- پ : زان پیش که پر کنند گور از گل ما .

۷- پیر : که داری یا بی ؛ و همچنین در دو قافیه دیگر بصیغه خطابست « گذاری یا بی » و « بر آری یا بی » و نیز در مصراع اول « غم آن خوری » .

۸- مو ، ف : می خور که فلک .

۹- ف : در سبزه نشین و می روشن میخور ؛ - پیر : بر سبزه نشین و می خور و شاد بزی ؛ -

نف : « بر سبزه نشین پیاله کش دیر نماند + تا سبزه برون دمد » ؛ - ت : بر سبزه نشین بتا که بس دیر نماند + تا سبزه برون دمد » . - باین قرار معلوم شد که (نف، ت) یکی تحریف نسخه دیگری است .

۱۰- این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که محمد بن بدر جاجرمی در « مونس الاحرار »

بنام خیام درج کرده و در نسخه طربخانه ما نیز موجود است اما در طبع استابول ظاهراً از قلم افتاده ◀

من بی می ناب زیستن توانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بنده^(۱) آن دم که ساقی گوید يك جام دگر بگیر و من نتوانم^(۲)

ای دل تو باسرار معما نرسی در نکته^(۳) زیرکان دانا نرسی
اینجا بمی و نقل^(۴) بهشتی می ساز کآنجا که بهشتست رسی یا نرسی

خشت سرخم ز ملک جم خوشتر بوی قدح^(۵) از غذای مریم خوشتر
آه سحری ز سینه خمار^(۶) از ناله بوسعید و ادهم خوشتر^(۷)

برخیرم و عزم باده ناب کنم این چهره کهر با چو عتاب کنم^(۸)
وین عقل فضول پیشه را مشتی می بر روی زخم چنانکه در خواب کنم

➡ باین دلیل که نه آنرا در متن آورده و نه از ملحقات فروغی نقل کرده است؛ شاید این رباعی باربعی هم قافیه اش «از تن چو برفت جان پاک من و تو» که چون منسوب به **باباافضل** است آنرا از متن «طربخانه» حذف کرده اند [رجوع شود بمقدمه صفحه: کز] اشتباه شده باشد و باین جهت هر دو را حذف کرده اند ؟

علاوه می کنم که غیر از نسخه (ت) که فقط رباعی متن را آورده و هم قافیه اش را ضبط نکرده است باقی نسخ از قبیل (پیر، ف، نف، ط) هر دو رباعی را ثبت کرده اند؛ و من خود در باره این نوع رباعیهای متحدالقافیه متقارب المضمون نظری دارم که چون در مقدمه بتفصیل گذشته است در حواشی تکرار نمی کنم.

۱- گل، خ: شرمنده.

۲- این رباعی در (می، خ) موجود است؛ در متن مأخذ (گل) هم بوده که بشماره (۲۱۱) نوشته اما با اشتباه اینکه در مأخذ او نبوده است يك بار دیگر هم آنرا از رباعیات «فروغی» در ملحقات تکرار کرده اند.

۳- می: با نکته.

۴- ت، نف: اینجا بمی و جام؛ - ف: اینجا بمی لعل. - متن موافق نسخ (ط) است.

۵- پیر: يك جرعه می.

۶- خ: ز سینه مست خراب.

۷- این باعی و رباعی بعد در نسخه اصلی ما (س) موجود است؛ گل: هر دو را از روی رباعیات فروغی ملحق کرده است.

۸- ف: رنگ رخ خود برنگ عتاب کنم؛ - خ: این زردی رخ برنگ عتاب کنم.

۱۹۸

زان کوزه می که نیست دروی ضرری پر کن قدحی بخور^(۱) بمن دده گری
زان پیشترای صنم که در رهگذری^(۲) خاک من و تو کوزه کند کوزه گری

۱۹۹

هر توبه که کردیم شکستیم همه بر خود در ننگ و نام بستیم همه
عیب مکنید گر کنم بیخودی کز باده عشق مست مستیم همه

۲۰۰

تا کی عمرت^(۳) بخود پرستی گذرد یا در پی نیستی و هستی گذرد
می خور که چنین عمر که مرگ از پس اوست^(۴) آن به که بخواب یا بمستی گذرد^(۵)

۲۰۱

آنها که کشنده مدام^(۶) نابند وانها که بشب مدام^(۷) درمحرابند
بر خشک کسی نیست همه در آبد بیدار یکیست دیگران در خوابند

۲۰۲

درده پسرا می که جهانرا تابى است زان می که گل نشاط رامهتابى است
بشتاب که آتش جوانی آبی است دریاب که بیداری دولت خوابی است^(۸)

۱- پیر : مینوش یکی قدح .

۲- پیر : زان پیش کی روزگار در رهگذری ؛ - نف : زان پیشترای پسر که در رهگذری .

۳- گل : عمرت چو همی .

۴- گل : که غم از پس اوست ؛ ف : می نوش که عمری که اجل در پی اوست .

۵- این رباعی به مجله همگر شاعر معروف قرن هفتم یزمنسوبست؛ وبهمین جهت در طبع استانبول آنرا از متن «طربخانه» حذف کرده اند .

۶- ت : بید ؛ - نف : شراب .

۷- گل : که بشب همیشه .

۸- این رباعی در نسخه اصلی ما موجود است اما در نسخه اصلی (گل) نبوده و آنرا از روی

نسخه دیگر (ط) ملحق کرده است.

صبحی خوش و خرم است خیزای ساقی در شیشه کن آن شراب از شب باقی
 جامی بمن آرو خوش غنیمت می دان این يك دم نقد را که فردا باقی (۱)

۱- س : که فردا عاقی . - متن از روی سایر نسخ (ط) تصحیح شده است .

توضیحاً وقتی مرحوم مالك الشعراء بهار نسخه «طریخانه» را که برمز (س) در حواشی نوشته ایم از این حقیر بامانت گرفته و آنرا سخت پسندیده بود و سفارش اکید در طبع و نشر آن داشت؛ در آن مدت که کتاب پیش وی بود در حواشی آن بخط خود در چند موضع یادداشتهای مختصری کرده است؛ از آنجمله در حاشیه بیت متن می نویسد .

«ظ» نقد را که شد در باقی، در باقی یعنی پس انداز و «فردا عاقی» معنی ندارد - حرره بهار غفرله .

نگارنده گوید کلمه «در باقی» که با فعل «شدن» و «کردن» و نظایر آن ترکیب می شود از مصطلحات فن سیاق گرفته شده و بمعنی از بین رفتن و سوخت و سوز شدن حساب و لیست و نابود شدن و نابود کردن و ترك نمودن و موقوف داشتن و صرف نظر کردن اهم در ثر و نظم قدیم از قبیل کتاب «اسرار التوحید» و «اخلاق ناصری» و شعر «جمال الدین» و «کمال الدین اصفهانی» فراوان آمده است . مثلاً جمله «جان در باقی کند» یعنی جان نثار کند و از سر جان بر خیزد ، و «فلاق عمل را در باقی کند» یعنی آن کار را موقوف دارد و ترك کند ؛ استاد جمال الدین اصفهانی گوید :

برو ای دوست که در باقی شد با توام نامه و پیغام برو

ناز در باقی کن اکنون کان گذشت و رچنان دانی تو چونان نیستم

در باقی آمده است ز جود تو هر چه بود کان را ز آفتاب فلك حاصلی شده صاحب «برهان قاطع» و سایر فرهنگ نویسان که متعرض ضبط کلمه شده حق مطلب را ادا نکرده اند ؛ من بهمین جهت تفصیل فوق را نوشتم با اینکه بنای ما بر اختصار حواشی است . باری اگر تصحیح احتمالی «بهار» غفرله مورد قبول باشد معانی دیگر مناسبتر از ذخیره و پس انداز کردن است ؛ و آنکهی محتمل است که گوینده رباعی هر که هست (؟) کلمه «باقی» را هم مأخوذ از اصطلاح سیاق در مقابل «نقد» و مجازاً بمعنی همان «در باقی» استعمال کرده و همانطور که در متن از روی نسخ دیگر «طریخانه» نوشته ایم صحیح باشد یعنی دم نقد را در باقی که فردا جزو باقی حسابست که وصول و حصول آن مسلم نیست یا در باقی و معدومست .

اما تردید ما در مورد تصحیح «بهار» از این جهت است که جمله «این يك دم نقد را که شد در باقی» با هیچکدام از معانی کلمه در این مورد مناسب نیست ؛ و اگر خوب بخواهید اصلاً اینجا معنی ندارد والله العالم بالصواب .

چون هست زمانه درشتاب^(۱) ای ساقی بر نه بکفم جام شراب ای ساقی
هنگام صبح قفل بر در زده ایم^(۲) تعجیل که آمد^(۳) آفتاب ای ساقی^(۴)

هنگام صبح ای صنم^(۵) قرخ پی بر ساز ترانه یی و پیش آور می
کافکند بخاک^(۶) صد هزاران جمو کی این آمدن تیرمه و رفتن دی^(۷)

روزی بینی مرا تو مست افتاده بر پای تو سر نهاده پست افتاده
دستار ز سر قدح ز دست افتاده در حلقه زلف بت پرست افتاده^(۸)

در دل نتوان درخت اندوه^(۹) نشاند همواره کتاب خرمی باید خواند^(۱۰)
می باید خورد و کام دل باید راند پیداست که چند در جهان خواهی ماند^(۱۱)

گویند مرا می که کمتر^(۱۲) خورازین آخر بیچه عذر بر نداری سر ازین
عذرم رخ یار و باده صبحدم است انصاف بده چه عذر روشنتر ازین^(۱۳)

- ۱- گل: در خراب .
- ۲- نف : قفل از در بکشای .
- ۳- نف : می ده که بر آمد آفتاب .
- ۴- این رباعی در (س، خ) ثبت شده و (گل) آنرا از روی نسخ دیگر (ط) غیر از آن نسخه که مأخذ طبع وی بوده است علاوه کرده .
- ۵- پیر : ای پسر .
- ۶- پیر : بردست بخاک .
- ۷- ف ، نف : هم این رباعی را با (ط) یکسان ضبط کرده اند .
- ۸- از جمله رباعیهاست که در مأخذ طبع (گل) نبوده و از روی نسخ دیگر (ط) علاوه کرده است اما در نسخه مأخذ طبع ما موجود است و باین جهت آنرا در متن آورده ایم نه در ملحقات .
- ۹- پیر : نشان اندوه .
- ۱۰- پ : کتاب و حرف میباید خواند .
- ۱۱- پیر : در جهان باید ماند .
- نف : این رباعی را با (ط) یکسان ضبط کرده است .
- ۱۲- پیر : گویند مرا که می تو کمتر .
- ۱۳- این رباعی هم از جمله رباعیهاست که (گل) از روی نسخه دیگر (ط) علاوه کرده و در (س، خ) موجود است .

باباده نشین که ملک محمود این است وز چنگک شنو که لحن داود اینست
از نآمده و رفته دگر یاد مکن خوش باش که از وجود مقصود اینست

جامی و بتی و ساقییی بر لب کشت این هر سه مرا نقد و ترا نسیه بهشت
مشنوسخن بهشت و دوزخ از کس (۱) که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت (۲)

تا چند زنم بروی دریاها خشت تا کی غم مسجد برم و فکر کنشت (۳)
خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت (۴)

چون هشیارم طرب (۵) زمن پنهانست ورمست (۶) شوم در خردم نقصانست
حالیست میان مستی و هشیاری من بنده آن ، که زندگانی آنست

۱- گل : ز کسی .

۲- تکرار قافیه « بهشت » دلیل مخدوش بودن این رباعی است اما در همه نسخ (ط) و نیز در (نف) آنرا بهمین صورت ضبط کرده اند ؛ و در نسخه (ت) باین صورت ذکر شده که آن هم دارای عیب تکرار قافیه است :

يك شیشه شراب و لب یار و لب کشت این جمله مرا نقد و ترا نسیه بهشت
قومی ببهشت و دوزخ اندر گروند که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

توضیحاً بر این قافیه تاکنون پانزده رباعی منسوب بخیم دیده ام که باعتقاد من اکثر آنها از خیام نیست بلکه از شعرای دیگر است که گفته خیام را استقبال و تتبع کرده اند ؛ رجوع شود به مقدمه .
۳- ت : « بیزار شدم ز بت پرستان کنشت » ؛ باقی همه با متن (ط) یکسانست .

۴- گل : این رباعی را از قلم انداخته نه در متن آورده و نه در ملحقات (فروغی) علاوه کرده است ؛ اما در نسخه ما موجود است .

توضیحاً این رباعی را بصور و اشکال مختلف ضبط کرده اند که اکثرش مغشوش و مخدوش است .

۵- پیر : تا هشیارم خرد ؛ - نف : تا هشیارم طرب .

۶- پیر : چون مست .

۲۱۳

چون عهده نمی‌شود^(۱) کسی فردا را حالی خوش کن تو این دل شیدا را^(۲)
می‌نوش بنور ماه ای ماه که ماه بسیار بتابد^(۳) و نیابد ما را^(۴)

۲۱۴

یاران چو با اتفاق می‌عاد کنید^(۵) خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می‌مغانه بر کف گیرد بیچاره مرا هم^(۶) بدعا یاد کنید

۲۱۵

معشوق^(۷) که عمرش چو غم باد دراز امروز بمن تلطفی^(۸) کرد آغاز
بر چشم من انداخت دمی چشم و برفت یعنی که نکویی کن و در آب انداز

۲۱۶

ای خواجه یکی کامروا کن ما را دم در کش و در کار خدا کن ما را
ما راست رویم لیک تو کج بینی رو چاره دیده کن رها کن ما را^(۹)

۲۱۷

زان باده که عمر را حیاتی دگراست پر کن قدحی گرچه ترا درد سراست
بر نه بکفم که کار عالم سمر است بشتاب که عمرت ای پسر در گذراست^(۱۰)

۱- ت : عهده نمی‌کند .

۲- پ : دل سودا را .

۳- ت : بسیار بجوید ؛ - پ : بسیار بگردد و نیایی ما را .

۴- گل : این رباعی را ندارد و در (س ، می) درج شده است .

۵- ت : یاران بموافقت چو می‌عاد کنید .

۶- ط ، ت ، نف : بیچاره فلانرا . - متن را موافق نسخه مورخ ۶۰۴ کلیشه «پیر پاسکال» اختیار کردم .

توضیحاً در این رباعی علاوه بر برودت مضمون قاعده دال و ذال فارسی و عربی هم در قوافی رعایت نشده است ؛ و این امر خود قرینه‌ی بر مخدوش بودن آن تواند بود (۲)

۷- پیر : دلبرده (۲)

۸- گل : امروز بنو تلطفی ؛ - پیر : امروز تلطفی ز تو ؛ - نف : امروز تلطفی بنو . - متن موافق (س، می) است .

۹- این رباعی در نسخه ما ثبت شده و از (گل) افتاده است ؛ اما تناسب آن با فصل خمربیات معلوم نیست (۲)

۱۰- پ : که عمر هر دمی در گذر است .

۲۱۸

در پای اجل^(۱) چو من سرا فکنده شوم وز بیخ امید عمر بر کنده شوم^(۲)
 ز نهار کلم بجز صراحی مکنید باشد که زباده پر شوم زنده شوم^(۳)

۲۱۹

در خواب شدم^(۴) مرا خردمندی گفت کز خواب کسی را گل شادی نشکفت
 کاری^(۵) چه کنی که با اجل باشد جفت می نوش که عمر هات^(۶) می باید خفت

۲۲۰

روزیست خوش و هوانه گرمست و نه سرد ابر از رخ گلزار همی شوید کرد
 بلبل بزبان حال خود^(۷) با گل زرد فریاد همی زند^(۸) که می باید خورد

۲۲۱

هر جرعه که ساقیش بخاک افشاند در دیده گرم آتش دل بنشانند
 سبحان الله تو باد^(۹) می پنداری آبی که ز صد درد دلت برهاند^(۱۰)

۲۲۲

نتوان دل شاد را بغم فرسودن وقت خوش خود بسنگ محنت سودن
 کس غیب چه داند^(۱۱) که چه خواهد بودن می باید و معشوق و بکام آسودن

۱- پیر : عمل .

۲- پیر : از دست اجل چو مرغ پرکنده شوم .

۳- ت : شاید که چو پر باده شود زنده شوم ؛ پیر : شاید که چو بوی می رسد زنده شوم .

۴- پیر، پ ، نف : در خواب بدم .

۵- می، گل، ت : چیزی .

۶- پ : می خور که بزیر خاک .

۷- می، گل، بزبان حال ما ؛ - ت بزبان پهلوی ؛ - پیر : بزبان حال نزد گل زرد .

۸- پیر : همی کند .

۹- می ، نف : باده . - متن موافق (س ، ت) است و ظاهراً همین «باده» صحیح است برای اینکه پیداست گوینده رباعی در صدد اعمال صنعت تضاد عناصر اربعه بوده و در هر مصرع یکی از چهار عنصر را آورده است (خاک، آتش، باد، آب) .

۱۰- گل : این رباعی را بشماره (۲۶۱) جای دیگر ثبت کرده است .

۱۱- گل : در دهر که داند ؛ - پیر : کس غیب نداند .

از کردش روزگار بهری بر گیر بر تخت طرب نشین بکف ساغر گیر (۱)
از طاعت و معصیت خدا مستغنی است باری تو مراد خود ز عالم بر گیر (۲)

نشک است (۳) بنام نیک مشهور شدن عار است ز جور چرخ رنجور شدن
خمار بیوی (۴) آب انگور شدن به زانکه بزهد خویش مغرور شدن

ما افسر خان و تاج کی بفروشیم دستار قصب (۵) بیانک نی بفروشیم
تسبیح که بیک لشکر تزویر است ناگاه بیک جرعه می (۶) بفروشیم (۷)

خیام (۸) زمانه از کسی دارد ننگ کو در غم ایام نشیند دلتنگ
می نوش در آبگینه (۹) باناله چنگ زان پیش که آبگینه (۱۰) آید بر سنگ (۱۱)

یا قوت لباً لعل بدخشانی کو وان راحت روح و راح ریحانی کو
می گرچه حرام در مسلمانی شد می میخور و غم مخور مسلمانی کو (۱۲)

۱- پیر: نشین و ساغر بر گیر.

۲- این رباعی در نسخه ما درج شده و از (کل) افتاده است.

۳- پیر: ننگی است؛ - می، نف: نیکست.

۴- س، نف: مخمور بیوی؛ - خ: خمار بیای.

۵- پیر: دستار و قصب.

۶- پیر: بیک پیاله می.

۷- این رباعی را بنام **عماد فقیه کرمانی** هم نوشته اند و بدین سبب (کل) آنرا از متن حذف کرده است و ما تصرف نکردیم.

۸- مو، ف: ایام؛ - پیر: خیام زمانه زانکسی.

۹- کل، می، نف: ز آبگینه؛ - مو، ف: می خوردنو در آبگینه.

۱۰- کل: کت آبگینه.

۱۱- این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که «مونس الاحرار» بنام خیام ثبت کرده است با اختلاف روایت «ایام زمانه از کسی دارد ننگ» که قابل توجیه است (۲)

۱۲- این رباعی را در دیوان **سلمان ساوجی** هم نوشته اند و باین جهت (کل) آنرا از متن (ط) حذف کرده است.

مگذار که غصه در حصار ت گیرد^(۱) و اندوه محال روز گارت گیرد
مگذار کنار آب صاف و لب کشت^(۲) زان پیش که خاک در کنارت گیرد^(۳)

دنیا چو فناست من بجز فن نکنم جز رای نشاط و می روشن نکنم
گویند مرا که ایزدت توبه دهاد^(۴) او خود ندهد و کرده^(۵) من نکنم

این خاکره از خواجه بخاری بوده است^(۶) در وقت خود او بزرگواری بوده است
هر جا که قدم نهی یقین می پندار کان دست کریم شهسواری بوده است^(۷)

می لعل مذا بست و صراحی کانست جسمست پیاله و شرابش جانست^(۸)
آن جام بلورین که ز می خندانست اشکی است که خون دل در او پنهانست^(۹)

۱- گل، می، ت، نف: در کنارت گیرد. متن موافق (س،خ) است.

۲- خ: مگذار دمی کنار آب و لب کشت؛ نف: می خور بکنار سبزه و آب روان.

۳- خ، نف: در حصار ت گیرد.

توضیحاً این رباعی به **فخرالدین عراقی** نیز منسوبست و بدین سبب (گل) آنرا عمداً حذف کرده است. رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (کز).

۴- گل: دهد.

۵- گل: ور بدهد.

درباره این رباعی که انتسابش بیخام در نظر من مسلم نیست در حواشی قبل (صفحه ۴۹) شرحی نوشته ام.

۶- خ: ای خواجه.

۷- گل: این رباعی را ندارد و در نسخه ما موجود است.

۸- گل، می:

لعل تو می مذا ب و ساغر کانست جسم تو پیاله و شرابش جانست

۹- این رباعی را (پیر، ت، ف، نف، مل) همه مثل متن که موافق (س) اختیار شده

است ضبط کرده اند.

ای بر سر سروران عالم فیروز دانی که چه وقت می بود روح افروز
یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چار پنجشنبه و آدینه و شنبه شب و روز (۱)

تا بتوانی غم جهان هیچ مسنج بر خود منه ازانده ناآمده (۲) رنج
خوش میخوروی بخش کزین دیرسپنج (۳) با خود نبری جوی اگر داری گنج

این گنبد لاجوردی زرین طشت بسیار بگشته است و بسی خواهد گشت
یک چند ز اقتضای دوران قضا مانیز چو دیگران رسیدیم و گذشت (۴)

دنیا نه مقام تست نه جای نشست فرزانه در او خراب اولیتر و مست
بر آتش غم ز باده آبی میزان زان پیش که در خاک روی باد بدست (۵)

خواهی که اساس عمر محکم یابی یک چند بعالم دل بی غم یابی (۶)
غافل منشین ز خوردن باده دمی (۷) تا لذت عمر خود (۸) دمامد یابی

۱- کل : این رباعی را ندارد و متأسفانه در نسخه قدیم ما موجود است و گرنه من آنرا هرگز نقل نمی کردم و این منظومه سخیف را که هیچ شاعر متوسطی هم زیر بار انتساب آن بخود نمی رود به حکیم بزرگوار نسبت نمی دادم ؛ اتفاقاً از این قماش اشعار در تمام مجموعه ها که باسم رباعیات خیام از قدیم تا کنون تدوین شده است حتی در نسخه مورخ ۶۰۴ (پیر یاسکال) و نسخ (بر ، ف ، ت ، نف ، مل) که آنها را نسبت بسایر نسخ معتبرتر شمرده اند فراوان یافته می شود ؛ افسوس که سنت امانت در نقل اجازه حذف و تصرف نمی دهد و گرنه من بر روی همه این نوع رباعیهای منسوب به حکیم خیام خط بطلان می کشیدم !

۲- خ : از آمده و نامده .

۳- گل ، می : میبایست در این دار سپنج ؛ - پیر : درین دورسپنج ؛ - خ : درین دهر سپنج .

۴- این رباعی در نسخه ما آمده و در مأخذ (گل) نبوده است .

علاوه می کنم که این رباعی و رباعی قبل با فصل سوم و چهارم مناسبترست تا فصل «خمریات» و عذر این تقدیم و تأخیرها را که در نسخ طربخانه دیده می شود در مقدمه باز نموده ایم .

۵- این رباعی به عیید زاکانی نیز منسوبست و بهمین مناسبت (گل) آنرا از متن حذف کرده است ولیکن ما در متن تصرف نکرده ایم .

۶- پیر : بگیتی دل خرم یابی .

۷- پیر : از خوردن می دمی نو فارغ منشین .

۸- پیر : تا لذت عمر را .

تن زن چو بزیر فلک بی باکی می نوش چو در جهان آفتناکی (۱)
چون اول و آخرت بجز خاکی نیست انکار که برخاک نیی در خاکی

ای آمده از عالم روحانی تفت حیران شده در پنج و چهار (۲) و شش و هفت
می نوش ندانی ز کجا آمده یی خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت (۳)

اندیشه عمر بیش بر شست (۴) منه هر جا که قدم نهی بجز مست (۵) منه
زان پیش که کاسه (۶) سرت کوزه کنند تو کوزه زدوش (۷) و کاسه از دست منه

گر هست ترا در این جهان دسترسی هان تا نرنی بی می و ساقی نفسی
پیش از من و تو بیازمودند بسی دنیا نکند کرای آزار کسی (۸)

ای باده خوشگوار (۹) در جام بهی بر پای خرد تمام بند و گرهی
هر کس که ز تو خورد امانش ندهی تا گوهر او بر کف دستش نهی

۱- کل : آفتناکی ؛ - نف : می خور چو درین جهان آفتناکی .

۲- پ : چهار و پنج .

۳- پ :

می خور که تو در خاک بسی خواهی خفت کم خور غم عالمی که چون رفتی رفت

۴- پیر : از شست ؛ - ت : چون عمر زیاده گردد از شست منه .

۵- ت : پست .

۶- کل : که از خاک و کلت ؛ - نف : که کله سرت ؛ - خ : که از آب و کلت .

۷- خ ، کل : ز پیش .

۸- خ : دنیا نکند وفا برادر بکسی .

۹- خ : بر جام .

آن روز که نیست در سر آب تا کم زهری بود ار دهر دهد تریا کم
 زهر است غم جهان و تریا کش می تریاک خورم ز زهر ناید با کم (۱)

هر چند (۲) که از گناه بد بختم وزشت نو مید نیم چو بت پرستان کنشت
 اما سحری که میرم از مخموری (۳) می خواهم و معشوق چه دوزخ چه بهشت (۴)

می گر چه بشرع زشت نامست خوش است چون از کف (۵) شاهد و غلامست خوش است
 تلخست و حرامست و خوشم می آید دیر یست (۶) که تا هر چه حرامست خوش است

رو بر سر املاک جهان (۷) خاک انداز می میخور و گرد خو برویان میتاز (۸)
 نه جای عتاب آمد و نه جای نماز (۹) کز جمله رفتگان یکی نامد باز (۱۰)

۱- نف : هم این رباعی را مثل (ط) روایت کرده است اما (پیر) اختلاف زیاد دارد و اینطور

نوشته است :

آن روز که نبود شراب یا کم زهرست بکامم ار بود تریا کم
 زهرست غم گیتی و تریا کش می چون می خورم ز زهر نبود با کم
 در خود نسخه «یا کم» مصراع اول را بدون نقطه حرف اول، و «تریاکش» مصراع سوم را
 «بر تا کش» نوشته ؛ و (عب) آنرا با اصلاح باز آورده است مانیز با همان اصلاح نقل کردیم .
 علاوه می کنم که (گل) این رباعی را ندارد و در (می، س) ضبط شده است .

۲- پیر : گر چند .

۳- پیر : میرم چو که سحر زمخموری باز .

۴- خ : نه دوزخ نه بهشت ؛ پیر : نه مسجد نه کنشت . - غلط واضح است برای تکرار قافیه .
 علاوه می کنیم که در (پیر) یعنی نسخه مورخ ۶۰۴ هم از این قسم رباعیها که انتسابش به خیام
 مسلم نیست بلکه خلافتش اظهار است بسیار دارد !

۵- پ : در کف .

۶- گل، می : دیرست .

۷- پیر : افلاک و جهان .

۸- پیر : می میخور و دل بماه رویان میباز .

۹- س : چه جای عبادت است و چه جای نماز (۹)

۱۰- گل : این رباعی را ندارد و در نسخه اساس ما آمده و با اعتقاد بنده از جمله رباعیهای مخدوش
 مشکوکست که علاوه بر «طربخانه» در مجموعه های دیگر نیز حتی نسخه ۶۰۴ «پیر یاسکال» هم ضبط
 شده است !

چندان بخورم شراب کاین بوی شراب آید ز تراب چون روم^(۱) زیر تراب
تا گر سرخاک من^(۲) رسد مخموری از بوی شراب من شود مست و خراب^(۳)

ماییم و می و مطرب و این کنج خراب دین و دل و جام و جامه در رهن شراب^(۴)
سردرسر می کرده و پس در سر می بنیاد نهاده خانه مانند حباب^(۵)

۱- کل : شوم .

۲- کل، می، پ : تا بر سرخاک من ؛ - نف : گر بر سرخاک من .

۳- من در مورد این رباعی و نظایرش که غیر از افراط در میخوارگی مفهوم و معنی دیگر ندارد با «فروغی» رحمه الله علیه هم عقیده ام که از آثار مسلم خیام تواند بود والله العالم .

۴- خ : جان و دل و دین و عقل مرهون شراب .

۵- این رباعی باین صورت در (س،خ) ضبط شده و در (می،کل) باین شکل است .

ماو می و معشوق درین کنج خراب	جان و دل و جای و جامه در رهن شراب
فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب	آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

می : در مصراع دوم نوشته شده است «جان و دل و جسم نیز در رهن شراب» .

توضیحاً اختلاف روایت در این رباعی چندان زیاد است که اگر همه نسخه ها را نقل کنیم چندین صفحه بی فایده سیاه میشود فقط بذکر دو نسخه ۶۰۴ رمز (پیر) و نسخه مورخ ۸۶۵ رمز (ت) قناعت می کنیم ؛ ایکاش خود را قانع میکردم که اصلاً و ابداً پیرامن تصحیح و مقابله نسخ نکردم و تنها بنقل متن «طریخانه» مطابق یکی از نسخ موجود همانطور که در طبع استانبول رمز (کل) عمل شده است اکتفا می کردم ؛ اهل خبرت از روی همین نمودار کوچک متوجه خواهند شد که این بنده ضعیف با چندین نسخه مختلف رباعیات منتسب بحکیم عمر خیام درجه گردابی هایل افتاده و با چه رنج و زحمتی دست و گریبان شده است . نجائی الله وخلصنی من هذه الورطة الموبقة بمنه و توفيقه . خلاصه نسخه (پیر) تقریباً مثل (کل) است با تقدیم و تأخیر دو مصراع باین شکل :

ماو می و معشوق درین کنج خراب	فارغ ز امید رفتن و بیم عذاب
جان و تن و جام و جامه در رهن شراب	آزاد ز خاک و باد و از آتش و آب

ت :

ماییم و می و مصطبه و تون خراب	فارغ ز امید رحمت و بیم عذاب
جان و دل و جام و جامه پردرد شراب	آزاد ز خاک و باد و ز آتش و آب

از آمدن بهار وز رفتن دی اوراق وجود (۱) ما همی گردد طی
می خورم نخوراندوه که گفته است حکیم (۲) غمهای جهان چو زهر و تریاکش می (۳)

گفتم که دگر باده کلگون نخورم می خون رزائست دگر خون نخورم
پیر خردم گفت بجد می گویی گفتم که مزاح (۴) می کنم چون نخورم (۵)

هوشم (۶) بشراب ناب باشد دایم گوشم بنی و رباب باشد دایم
گر خاک مرا کوزه گران کوزه کنند (۷) آن کوزه (۸) پراز شراب باشد دایم

از باده لعل آب (۹) شد گوهر ما و آمد بفرغان زدست ما ساغر ما
از بس که همی خوریم می بر سر می ما در سر می شدیم و می در سر ما (۱۰)

تا چند زیاسین و برات ای ساقی بنویس بمیخانه برات ای ساقی
روزی که برات ما بمیخانه بود آن روز به از شب برات ای ساقی

۱- پیر : کتاب .

۲- پیر : که فرموده حکیم .

۳- خ : تریافتش می .

۴- می : مذاق .

۵- پیر : گفتم که خطاست این سخن چون نخورم .

۶- می، کل : میلم .

۷- پیر: کوزه پس از من سازند .

۸- پیر: خواهم که پراز شراب .

۹- خ : لعل ناب

۱۰- این رباعی به مولانا جلال الدین بلخی و فخر الدین عراقی نیز منسوبست؛ و بدین سبب (کل) آنرا از متن حذف کرده است .

ای باده تو شربت من لایبی چندان بخورم ترا من شیدایی
کز دور مرا هر که بیند گوید ای خواجه شراب از کجا می آیی (۱)

در روی زمین اگر مرا يك خشتست آن وجه می است گرچه نامی زشتست
ما را گویند وجه فردای تو کو درّاعه و دستار نه مریم رشتست (۲)

ما و می و معشوق و صبح ای ساقی از ما نبود توبه نصوح ای ساقی
تا کی خوانی قصّه نوح ای ساقی پیش آر سبک راحت روح ای ساقی

در ده می لعل لاله کون صافی بگشای ز حلق شیشه خون صافی
کامروز برون ز جام می نیست مرا يك دوست که دارد اندرون صافی (۳)

۱ - پیر :

ای باده تو معشوق من شیدایی من می خورم و نترسم از رسوایی
چندان خورمی که هر که بیند گوید ای خم شراب از کجا می آیی
توضیحاً این رباعی را (گل) در نسخه مأخذ خود نداشته و از نسخه دیگر (ط) علاوه کرده
است و در نسخه های ما (س، می) هم آنرا ضبط کرده اند.

علاوه می کنم که مرحوم « فروغی » این رباعی را مثل متن فقط با اختلاف در مصراع اول
« ای باده ناب وای می مینایی » ذکر کرده و آنرا جزو رباعیهای مردود شمرده است باین دلیل که
« غیر از میخوارگی مفرط متضمن معنائی نیست : ص ۶۲ »؛ و اگر انصاف بدهیم حق با اوست
والله العالم .

۲ - نسخ معتبر رباعیات خیام از قبیل (پیر ، ت ، ف ، نف) هیچکدام این رباعی را ضبط
نکرده اند .

۳ - این رباعی بنام « **ظهیر فاریابی** » متوفی ۵۹۸ هـ نیز ضبط شده است؛ و باین سبب در
طبع استانبول « گل » آنرا از متن (ط) حذف کرده اند؛ رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه
(کو) . - و ما در متن تصرف نکردیم .

چون می ندهد اجل امان ای ساقی در ده قدح شراب هان ای ساقی
غم خوردن بیهوده نه کار دل ماست با این دو سه روزه در جهان ای ساقی

می خور که سمن بسی سیاه خواهد شد خوش زی که سپی بسی سپاه خواهد شد
بر طرف چمن ز زندگانی بر خور زیرا که چمن بسی چوما خواهد شد (۱)

در ده می لعل مشکبو ای ساقی تا باز رهم ز گفتگو ای ساقی
یا ک کوزه می بده از آن پیش که دهر خاک من و تو کند سبو ای ساقی

گر زانکه بدست آید (۲) از می دو منی مینوش بهر جمع و بهر انجمنی (۳)
کانکس که جهان کرد (۴) فراغت دارد از سبیل چون تویی وریش چومنی (۵)

درسنگ اگر شوی چو نار ای ساقی هم آب اجل کند گذارای ساقی
خاک است جهان غزل بگو ای مطرب (۶) باد است نفس باده بیارای ساقی

۱- این رباعی همین طور که در متن نوشته ایم در نسخه (می، خ) درج شده است؛
در یکی از نسخ (گل) هم بوده که آنرا در ملحقات علاوه کرده است؛ و اگر ما ملتزم بضبط متن (ط)
نبودیم آنرا در ملحقات هم نمی آوردیم؛ از بس که سست و سخیف است (۱)

۲- خ: بدست افتد؛ - پیر: بدست آید؛ - ت: بدست آیدت.

۳- خ: می خورتو بهر انجمنی در چمنی؛ - ت: می نوش بهر محفل و هر انجمنی.

۴- می، ت: جهان ساخت.

۵- در رباعیات «فروغی» بیت اول با نسخ دیگر تفاوت دارد و بیت دوم یکی است:

ای دوست حقیقت شنو از من سخنی با باده لعل باش و با سیم تنی

کانکس که جهان کرد فراغت دارد از سبیل چون تویی وریش چومنی

چون در نسخه طربخانه که مأخذ طبع استانبول «گل» بوده است نبوده آنرا از رباعیات فروغی در
ملحقات آورده است اما در نسخ ما مطابق روایت متن ضبط شده است.

۶- می، گل: غزل بخوان ای ساقی.

۲۶۲

عاشق همه ساله مست و رسوا بادا دیوانه و شوریده و شیدا بادا
در هشیاری غصه هر چیز خوریم چون مست شویم هر چه بادا بادا (۱)

۲۶۳

آنها (۲) که زیش رفته اند ای ساقی در خاک غرور خفته اند ای ساقی
رو باده خور و حقیقت از من بشنو بادا است هر آنچه گفته اند ای ساقی

۲۶۴

با ما فلک ارجنگ ندارد عجب است ور بر سرما سنگ نبارد عجب است
قاضی که خرسید باده و وقف فروخت در مدرسه گر بنگ نیارد عجب است (۳)

۲۶۵

من می خورم و مخالفان از چپ و راست گویند مخور باده که دین را اعداست
چون دانستم که می عدوی دین است (۴) بالله (۵) بخورم خون عدورا که رواست

۲۶۶

بردار پیاله و سبو ای دلجوی خوش خوش بخرام گرد باغ و لبجوی (۶)
کاین چرخ بسی سروقدان گلروی (۷) صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی (۸)

۱- این رباعی را بنام **مولانا جلال الدین بلخی و اوحدی** نیز ضبط کرده اند؛
کل : بهمین جهت آنرا از متن (ط) حذف کرده است رجوع شود بمقدمه طبع استانبول صفحه
(کج - کط).

۲- ت : آنان .

۳- کل : گرنیک نیازد عجبت . - تصحیف واضحست
علاوه می کنم که این رباعی را بنام **عماد فقیه کرمانی** نیز ضبط کرده اند؛ و بدین
سبب (کل) آنرا از متن (ط) حذف کرده است .

۴- کل ، می : که می عدودین است

۵- ت ، پ : والله .

۶- ف ، خ : فارغ بنشین بکشتزار و لبجوی .

۷- پیر: سروقدان مهروی ؛ - کل ، می ، ت ، ف: «بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی» .
متن موافق نسخه اساس است که با (پیر) جز در يك كلمه «مهروی» اختلاف ندارد .

۸- این رباعی از جمله پنج رباعی خیام است که در کتاب «سندباد نامه» تألیف محمد بن-
علی الظهیری تألیف حدود ۵۵۶ هجری آمده است؛ رجوع شود بمقدمه «عبدالباقی گول پینارلی»
بر رباعیات خیام طبع استانبول مورخ ۱۳۳۸ که از آن درجواشی برمز (کل) کنایت کرده ایم .

بر روی گل از ابر نقابست هنوز در طبع دلم (۱) میل شرابست هنوز
در خواب مروجه جای خوابست هنوز جانا می خور (۲) که آفتابست هنوز

من ظاهر نیستی و هستی دانم من باطن هر فراز و پستی دانم
با این همه از دانش خود بیزارم (۳) گر مرتبه بی و رای مستی دانم

با خوش پسران باده ناب اولیتر در صومعه نغمه رباب اولیتر (۴)
چون عالم دون پیشه نماند جاوید از باده دراو مست و خراب اولیتر (۵)

بر خیز و بیا (۶) که چنگ بر (۷) چنگ زنیم می نوش کنیم و نام بر تنگ زنیم
سجاده بیک پیاله می بفروشیم وین شیشه نام و تنگ بر سنگ زنیم (۸)

دیگر غم این گردش گردون نخوریم جز باده صاف ناب کلکون نخوریم
می خون جهان است و جهان خونی ما ما خون دل خونی خود چون نخوریم

۱ - ت : در طبع و دلم .

۲ - ت : می ده .

۳ - پیر ، ت : از دانش خود شرمم باد .

۴ - گل ، می : « و اندر مستی دیده پر آب اولیتر » . - متن موافق (س) است .

۵ - گل ، می : « چون عالم دون وفا نخواهد کردن » . - متن موافق (س) نوشته شده است
پیر : با نسخ (ط) فقط در مصراع آخر یکی و در باقی مختلف است :

ایام جوانیست شراب اولیتر با روی نکو باده ناب اولیتر
این عالم فانی چو خرابست و بیاب از باده درو مست و خراب اولیتر

۶ - پیر : برخیز دلا ؛ - خ : برخیز بنا . - متن موافق (س ، می ، گل) است .

۷ - گل : چنگ در چنگ .

۸ - می ، گل : وین شیشه زهد بر سنگ زنیم .

توضیحاً رباعی دیگر با همین قافیه و با اتحاد در یک مصراع بحکیم خیام منسوبست که در نسخه مورخ ۸۶۵ اکسفردهم ضبط شده و آن هم باعتقاد نگارنده از رباعیهای مشکوکست

صبح است دمی بر می کلرنک زنیم وین شیشه نام و تنگ بر سنگ زنیم

دست از امل دراز خود باز کشیم در زلف دراز و دامن چنگ زنیم

می گرچه حرام است ولی تا که خورد و انگاه^(۱) چه مقدار رود گر با که خورد
هر گاه که این سه شرط بر آید راست^(۲) پس می نخورد مردم دانا که خورد

می خور که بزیر گل بسی خواهی خفت بی مونس و بی حریف و بی همدم^(۳) و جفت
زنهار بکس مگو تو این راز نهفت هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

می خور که مدام^(۴) راحت روح تو است آسایش جان و دل مجروح تو است
طوفان غم ار در آید از پیش و پست در باده گرینز کشتی نوح تو است

در دایره سپهر ناپیدا غور جامی است که جمله را چشانند بدور
نوبت چو بدور تو رسد آه مکن می نوش بخوشدلی که دور است بجور^(۵)

سر مست بمیخانه گذر کردم دوش پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر^(۶) گفتا که کریم است خدا باده ننوش^(۷)

آباد خرابات ز می خوردن ماست خون دو هزار توبه در کردن ماست
گر من نکنم گناه رحمت که کند آرایش^(۸) رحمت از کنه کردن ماست^(۹)

۱- ت: آنگاه

۲- ت: سه شرط شد راست بگو

۳- پ: بی باده .

۴- گل: که همیشه .

۵- این رباعی را در جزور باغیات **بابا افضل کاشانی** هم ثبت کرده اند ؛ و بدین جهت در طبع (گل) از متن (ط) حذف شده است ؛ رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (لج) .

۶- پیر: «گفتم که چرا نداری از یزدان شرم» .

۷- گل ، نف: گفتم کرم از خداست می نوش و خموش .

۸- خ: کآرایش .

۹- این رباعی از طبع (گل) افتاده است .

من ترك همه گیرم (۱) و ترك می نه از جمله گریز باشدم از وی نه
آیا بود این که من مسلمان کردم پس ترك می مغانه گیرم هی نه

يك جرعه می ز ملك كاوس به است وز تخت قباد و مملکت (۲) طوس به است
آهی که سحر گاه کشد رندی مست (۳) از طاعت (۴) زاهدان سالوس به است (۵)

ما جامه نمازی بسر خم کردیم (۶) وز خاك خرابات تیمم کردیم
باشد که درین میکده ها (۷) دریابیم آن عمر (۸) که در مدرسه ها کم کردیم (۹)

می را که خرد خجسته دارد پاشش (۱۰) او آب حیاتست و منم الیاش
من قوت دل و قوت روحش گویم (۱۱) چون گفت خدا منافع للناسش (۱۲)

۱ - خ : کردم .

۲ - پیر: مسند .

۳ - ف : هر ناله که رندی به سحر گاه زند ؛ - پیر: هر آه که عاشق به سحر گاه کشد .

۴ - پیر: از ناله ؛ - خ : از نعره .

۵ - این رباعی در نسخه مأخذ طبع (گل) نبود، و از رباعیات فروغی در ملحقات افزوده است؛
اما نسخه اساس ما (خ) نیز آنرا دارد .

۶ - گل ، پیر ، خ ، نف : ما خرقه زهد در سر خم کردیم .

۷ - پیر: باشد که خاك میکده ؛ - نف : شاید بدر میکده ما دریابیم .

۸ - خ : عمری که در آن مدرسه ها .

۹ - این رباعی را مرحوم هدایت در «ریاض العارفین» و مرحوم نایب الصدر در «طرائق الحقایق»
به **امام محمد غزالی** نسبت داده اند ؛ در قدیم هم از یکی از مشایخ خود شنیدم که آنرا بنام
«غزالی» خواند والله العالم بالصواب .

۱۰ - گل: می خور که خرد خسته شدست از باش ؛ - نف : می را که خرد همیشه دارد پاشش .

۱۱ - گل : جانش خوانم ؛ - نف : قوت روانش .

۱۲ - این رباعی با اعتقاد من از رباعیهای مشکوک خیام است که باید گوینده آنرا در میان
متوسطین شعرا پیدا کرد (۴) .

۲۸۲

تنگی می لعل خواهم و دیوانی سدّ رمقی باید و نصف نانی
وانکه من وتونشته درویرانی^(۱) خوشتر بود از مملکت سلطانی^(۲)

۲۸۳

از درس علوم جمله بگریزی به و اندر سر زلف دلبر آویزی به
زان پیش که روزگار خونت ریزد تو خون پیاله در قدح^(۳) ریزی به

۲۸۴

گر باده بکوه برزنی^(۴) رقص کند ناقص بود آنکه باده را نقص کند
از باده مرا توبه چه میفرمایی^(۵) روحی است^(۶) که او تربیت شخص کند

۲۸۵

ای باده برم نیست بغیر تو محک تلخی ترا نیست که در تنگ نمک^(۷)
آمد رمضان چون ز تو دل بردارم ماهی بسفر میروم الله معک^(۷)

۲۸۶

از باده شود تکبر از سرها^(۸) کم وز باده شود کشاده بند محکم^(۹)
ابلیس اگر باده بخوردی^(۱۰) یک دم کردی دو هزار سجده پیش آدم

۱ - کل : ایوانی ؛ خ : بستانی .

۲ - در حواشی رباعی (۱۱۷) توضیحی دربارهٔ این رباعی گذشت .

۳ - ت : توخون صراحی بقدح .

۴ - پیر : برده‌ی .

۵ - پیر : هرگز نکنم زباده من توبه از آنک .

۶ - پیر : چیزی ست که .

۷ - کل ، می : این رباعی را ندارد و بطوری که در (س) درج شده است عیناً نقل شد (۴) .

۸ - کل : ز سر تکبرها کم .

۹ - س : بیت اولش با سایر نسخ متفاوت و بیت دومش یکی است :

بی باده مباش تا توانی یک دم کز باده شود عقل و دل و دین محکم

ابلیس اگر بساده بخوردی یکدم کردی دو هزار سجده پیش آدم

۱۰ - : پیر ، نف : اگر زباده خوردی .

۲۸۷

شد عید که ما باده کلرنک کشیم با نغمه عود و ناله چنک کشیم
با یار سبکروح دمی بنشینیم رطلی دوسه یاده کران سنگ کشیم (۱)

۲۸۸

این صورت کون جمله نقش است و خیال (۲) عارف نبود هر که نداند (۳) این حال
بنشین قدح (۴) باده بنوش و خوش باش فارغ شوا زین نقش (۵) خیالات محال

۲۸۹

گویند مرا که می پرستم هستم گویند مرا عارف و مستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن کاندرا بطن چنانکه هستم هستم (۶)

۲۹۰

افتاد مرا (۷) بامی و مستی کاری خلقم ز چه میکند ملامت باری
ای کاش که هر حرام مستی دادی تا من بجهان ندیدمی هشیاری (۸)

۲۹۱

ماییم خریدار می کهنه و نو وانگاه فروشنده جنت (۹) بدو جو
گوی که پس از مرگ کجا خواهیم رفت (۱۰) می پیش آرو (۱۱) هر کجا خواهیم رو (۱۲)

۱ - کل : این رباعی را ندارد و در نسخه اساس ما موجود است .

۲ - پیر: موجود هر آنچ هست نقشست و خیال .

۳ - کل : ندارد این حال .

۴ - پیر: قدحی .

۵ - پیر: نقش و خیالات .

۶ - راجع باین رباعی در حواشی قبل صفحه (۵۲) توضیحی نوشته ایم .

۷ - کل : افتاد مرا .

۸ - از جمله رباعیهاست که در مجموعه های (ط ، پیر ، ف ، نف) بر روی هم شش رباعی متحد القافیه دارد که پاره یی از آنها متحد المضمون نیز هست ؛ و مطابق قاعده یی که در مقدمه تأسیس و تشریح کردیم همه این شش رباعی را نمی توان باور کرد که از خود «خیام» باشد (۹) .

۹ - پیر: فروشنده عالم .

۱۰ - پیر: کجا خواهی رفت .

۱۱ - پیر: می پیش من آرو .

۱۲ - این رباعی در نسخه اساس ما درج شده و از (کل) افتاده است

صحرا رخ خود بابر^(۱) نوروز بهشت وین دهر شکسته دل بنو گشت^(۲) درست
با سبز خطی بسبزه زاری می خور بریاد کسی^(۳) که سبزه از خاکش درست

ابر آمد و باز^(۴) بر سر سبزه گریست بی باده گلرننگ^(۵) نمی باید زیست^(۶)
این سبزه خود امروز^(۷) تماشا که ماست تا سبزه خاك ما تماشا که کیست^(۸)

چون ابر بنوروز رخ لاله بهشت بر خیز و بجام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشا که تست^(۹) فردا همه از خاک تو بر خواهد درست^(۱۰)

۱- خ : بآب .

۲- خ : بنو کرد درست .

۳- گل : شادی کسی .

۴- گل : آمد و زار؛ خ : آمد و فاش .

۵- پیر: بی باده ارغوان .

۶- خ : نمی شاید زیست .

۷- گل، پیر، ف، نف : این سبزه که امروز .

۸- این رباعی فقط با اختلاف روایت در يك کلمه «ابر آمد و دوش» که در حکم نسخه بدلی بیش نیست در جزو رباعیات **عراقی** تدوین و تصحیح آقای سعید نفیسی، طبع طهران (ص ۲۵۹) درج شده است؛ و اگر انتساب آن به «عراقی» مسلم باشد مسلم می شود که نسخه مورخ ۶۰۴ پیر پاسکال، هم که این رباعی را جزو رباعیات خیام ضبط کرده مثل نسخه ۶۰۸ آبربی، ساختگی و مجموع است برای اینکه ولادت عراقی را در ۶۱ هجری نوشته اند که شش سال بعد از تاریخ کتابت آن نسخه است (۱۴) چیزی که هست ماخذ درج این رباعی در دیوان «عراقی» فقط يك سفینه بوده است متعلق بسده ۹-۸ هجری که معلوم نیست اعتبار آن بیشتر از ماخذی باشد که آنرا بنام خیام ثبت کرده اند (۴) توضیح آنکه از ۱۸ ماخذ که آقای نفیسی برای جمع آوری دیوان عراقی در دست داشته اند تنها در یکی از آنها که برمز (۲) مشخص شده است این رباعی را باسم «عراقی» دیده اند؛ چنانکه رباعی که در سابق گذشت «گرشهر شوی بشهر شرالناسی ... الخ» در دو ماخذ (۵- ۱۳) بنام عراقی ضبط شده بوده است [رجوع شود بمقدمه و متن رباعیات دیوان عراقی]؛ در حاشیه رباعی بعد هم چیزی در این باره خواهیم گفت انشاء الله .

۹- خ : کاین سبزه ولالهی که نزهتکه تست .

۱۰- این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که **محمد بن بدر جاجرمی** در کتاب **مونس الاحرار فی دقایق الاشعار** تألیف ۷۴۱ هجری بنام خیام درج کرده است؛ و بطوری که می بینیم ◀

۲۹۵

ای کل تو بروی دلربایی مانی وی مل تو بلعل جانفزایی مانی
ای بخت ستیزه کار هر دم با من بیگانه تری باشنایی مانی

۲۹۶

می خور که بسی زیر زمین خواهی خفت بی مونس و بی یاور^(۱) و بی همدم و جفت
زنهار مگو بکس تو این راز نهفت هر لاله که پشمرده^(۲) نخواهد بشکفت^(۳)

مضمون و سیاق فکر آن باربعی ۲۹۳ و همچنین با رباعی ما قبل آن یعنی ۲۹۲ که باربعی متن متحد القافیه نیز هست «صحرا رخ خود با بر نوروز بهشت ... الخ» یکی است؛ باز هم نظیر آنها را در رباعیات منتسب به خیام داریم؛ و من می گویم دلیلی ندارد که حکیم زبده گوی که اصلاً شعر و شاعری پیشه او نبود. و گاهی بتفنی آن هم برای بیان یک مطلب مهم حکیمانه سخنی منظوم از نوع رباعی می ساخته است یک مضمون را این قدر تکرار کرده باشد؛ و از این جهت می توانیم حدس بزنیم که این سنخ رباعیها مخصوصاً آنها که متحد القافیه نیز باشند نباید همه از حکیم خیام باشد؛ و آنچه در مقدمه از این باب سخن گفته ام نظرم به همین قسم رباعیات بوده است؛ و در خصوص رباعی متن معتقدم که احتمال انتسابش به خیام بیشتر از رباعی پیشترست «صحرا رخ خود با بر نوروز بهشت» والله العالم بالصواب.

علاوه می کنم که رباعی متن را (پیر، ف) هم ضبط کرده و رباعی هم قافیه اش را (رباعی ۲۹۲) ننوشته اند؛ و (نف) برعکس رباعی ۲۹۲ را نوشته و ۲۹۴ را ضبط نکرده است؛ و (ت) هیچکدام را ندارد و در عوض سه رباعی هم قافیه دیگر را نوشته است که بادو رباعی فوق جمعاً پنج رباعی متحد القافیه می شود که همه در «طریخانه» آمده است [شماره های ۵۷، ۸۳، ۱۷۸، ۲۹۲، ۲۹۴]؛ و ما برای اینکه نوع رباعیات هم قافیه را که در بالا اشاره شد از هر دو صنف متحد المضمون و مختلف المضمون یکجانشان داده باشیم آن سه رباعی را هم اینجا مطابق روایت (ت، نف) ذکر می کنیم

بر تر ز سپهر خاطر م روز نخست لوح و قلم و بهشت و دوزخ می جست
پس گفت مرا معلم از رای درست لوح و قلم و بهشت و دوزخ با تست

* * *

آنها که بر نهال تحقیق نرست ز آنست که او نیست در این راه درست
هر کس زده است دست در شاخه سست امروز چودی شناس و فردا چو نخست

* * *

چون آمدم بمن بند روز نخست وین رفتن بی مراد غمی است درست
بر خیز و میان ببند ای ساقی چست کاندوه جهان بی فرو خواهم شست
۱ - می: بی نکار.

۲ - می: پشمرده.

۳ - کل: این رباعی را ندارد.

۲۹۷

فصل گل و طرف جویبار (۱) و لب کشت با یک دوسه اهل و لعبتی حور سرشت
پیش آر قدح که باده نوشان صبح آسوده زمسجدند و فارغ ز کنشت

۲۹۸

تاکی (۲) ز جفای هر کسی ننگ کشیم وز مالش (۳) روزگار نیرنگ کشیم
با یار سبکروح دمی بنشینیم رطلی دوسه باده گرانسنگ کشیم (۴)

۲۹۹

باسروقدی (۵) تازه تراز خرمن گل از دست مده (۶) جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل پیراهن عمر ما چوپیراهن گل (۷)

۳۰۰

برخیژ و بیا تامی کلرنک کشیم با نغمه عود و ناله چنگ کشیم
هشدار که (۸) ایام تراویح (۹) گذشت عید است بیا تامی کلرنک کشیم

۳۰۱

حال گل و مل باده پرستان دانند نه تنگدلان و تنگدستان . دانند
از بیخبری بی خبری معذوری ذوقی است در این شیوه که مستان دانند (۱۰)

۱- گل : طرف نوبهار . - سهو قلم کاتبست .

۲- گل : تاکه .

۳- گل : وین نالش .

۴- خ : این رباعی را باربعی متحدالقافیه اش که بعد از این بشماره ۳۰۰ خواهد آمد باشتباه مخلوط کرده یعنی بیت اول را از این رباعی و بیت دوم را از رباعی بعد نوشته است .

۵- پیر : با دلبر کی .

۶- گل : از دست منه .

۷- این رباعی را به کمال الدین اسماعیل اصفهانی نیز نسبت داده اند و ما آنرا در دیوان وی ندیده ایم (۲)

۸- خ : خوش باش که .

۹- گل : هنگام تراویح .

تراویح (= نماز تراویح) : از نمازهای نافله چهار رکعتی مخصوص ماه رمضانست که اهل سنت

و جماعت معمول دارند .

۱۰- گل ، خ : مصراع چهارم را بجای دوم و دوم را بجای چهارم نوشته اند .

اکنون که زخوشدلی بجز نام نماند يك همدم پخته جزمی خام نماند
دست طرب از ساغرمی باز مگیر امروز که در دست بجز جام نماند

باروی^(۱) نکوی و لب جوی و مل و ورد^(۲) تا بتوانم عیش و طرب^(۳) خواهم کرد
تا بوده ام و هستم^(۴) و خواهم بودن می خورده ام و میخورم^(۵) و خواهم خورد

چند از غم و غصه جهان قالا قال برخیز و بشادی گذران حالا حال
از سبزه چوشد^(۶) روی زمین میلامیل درکش می لعل از قدح مالا مال

خوش باش که ماه عید نو خواهد شد و اسباب طرب جمله^(۷) نکو خواهد شد
مه زرد و خمیده قد و لاغر شده است^(۸) کویی که ازین رنج^(۹) فرو خواهد شد

ای می لب لعل یار می دار بدست ز آنرو که شگرف داری این کار بدست
زان شد ز لب لعل قدح برخوردار کآورد بخون دل لب یار بدست^(۱۰)

۱- پ : بر روی .

۲- پیر: با ماهرخی بر لب جوی و می و ورد .

۳- پیر: تاهست میسم طرب خواهم کرد ؛- نف : چندانکه توان عیش و طرب .

۴- پ : باشم .

۵- پیر، نف ، خ : می میخورم و خورده ام .

توضیحاً اینطور گستاخی و لج بازی در میخوار کی، در نظر ما کودکانه می نماینده حکیمانه ؛ و بدین سبب در صحت انتساب آن بحکیم خیام تردید بلکه بجد انکار داریم (!)

۶- خ : از سبزه بود .

۷- پیر: همه .

۸- پیر: مه لاغر و زرد و خم شدست از سستی .

۹- گل ، می : کویی تو که از روزه ؛- پیر: ناچار از این رنج ؛- پ : کویی که درین رنج .
توضیحاً در رباعیهای منسوب به خیام با همین ردیف و قافیه نظیر «گویند بحشر گفت و گو خواهد شد... الخ» یا بصورت خطاب «تا چند اسیر رنک و بو خواهی شد ... الخ» متعدد ضبط کرده اند .

۱۰- این رباعی بنظر این حقیر از رباعیهای مشکوک خیام است که اتفاقاً غیر از « طربخانه » هم ندیده ام که در مجموعه ها و سفته های قدیم معتبر آنرا به خیام منسوب کرده باشند ؛ و بظاهر از آثار گویندگان سبک عراقی می نماید مخصوصاً از شعرای قرن هفتم بعهد والله العالم بحقایق الامور .

کردیم دگر شیوه رندی آغاز تکبیر همی ز نیم^(۱) بر پنج نماز
هر جا که پیاله بی است مارا بینی کردن چو صراحی سوی^(۲) او کرده دراز

تا چرخ فلک بر آسمان^(۳) گشت پدید بهتر زمی لعل کسی هیچ ندید^(۴)
من در عجبم ز می فروشان کایشان به زین که فروشند چه خواهند خرید

در بزم خرد عقل دلیلی سره گفت در روم و عرب میمنه و میسره گفت
گر نا اهلی گفت که می ناسره است^(۵) من کی شنوم^(۶) چونکه خدا میسره گفت^(۷)

۱- خ : همی زدیم .

۲- کل ، می ، نف : پی او .

این رباعی هم بنظر من از رباعیهای مشکوک خیام است ؛ اتفاقاً از جمله رباعیهاست که در مجموعه های منتسب به خیام حدود ۲۰ رباعی هم قافیه دارد که مابین آنها متحد المضمون هم بسیار است ؛ و من درخصوص این نوع رباعیها همان اعتقاد را دارم که در حواشی قبل باختصار و در مقدمه بتفصیل نوشته ام ؛ خلاصه اش اینکه همه از خیام نیست بلکه از گویندگان دیگر هم هست که گفته های منسوب به خیام را با همان ذوق و فکر که از خیام تشخیص داده استقبال و تتبع کرده اند و همه آنها بدست نساخ بیای خیام بسته شده است والله العالم .

۳- نف : تا زهره و مه در آسمان .

۴- ت : بجای بیت اول نوشته شده است :

با آنکه شراب پرده ما بدرید تا جان دارم نخواهم از بادیه برید

و ممکن است دو رباعی بهم مخلوط شده باشد^(۸)

۵- پیر: گر گفت کسی که ناسره باشد می .

۶- می : من چون شنوم .

۷- کل : می سره گفت .

از جمله رباعیهای مصنوع متکلفانه است که بجز آن می توان در صحت انتساب آن به حکیم خیام تردید کرد ؛ و شاید نظر گوینده اش در «خدا میسره گفت» بر سبیل ایهام تجنیس و شبه اشتقاق متوجه کلمه «میسره» بمعنی یسر مقابل عسر بوده که در آیه کریمه راجع بحکم فرض و اعسار آمده است « فنظرة الی میسرة : سورة بقره » ؛ یا بکلمه « میسر » بمعنی قمار که در چند آیه با «خمر» تردیف شده است نظیر : انما الخمر والمیسر : مائده ، و « یسألونک عن الخمر والمیسر : بقره » و بهر حال مضمون خنک با ردی است غیر شاعرانه (۱)

۳۱۰

حکمی که ازو محال باشد پرهیز فرموده و امر کرده کزوی بگریز (۱)
 مامانده (۲) میان امروز و نپیش عاجز (۳) این قصه (۴) چنان بود که کج دار و مرینز

۳۱۱

آب رخ نوعروس رز پیاک مرینز جز خون دل تائب ناباک (۵) مرینز
 خون دو هزار تائب نامعلوم برخاک بریز و جرعه برخاک مرینز

۳۱۲

تاکی زابد حدیث و تاکی زازل بگذشت زاندازه من علم و عمل (۶)
 هنگام طرب شراب را نیست بدل هر مشکل را شراب گرداند حل

۳۱۳

زان پیش که از زمانه تابی بخوریم با یکدگر امروز شرابی بخوریم
 کاین پیک اجل بگاه (۷) رفتن مارا چندان ندهد امان که آبی (۸) بخوریم

۳۱۴

پیری دیدم بخواب مستی خفته وز کرد شعور خانه تن رفتند
 می خورده و مست خفته و آشفته الله لطیف بعباده گفته

۱- خ : با روح چگونه تن برآید بستیز .

۲- کل ، می ، نف : آنگاه میان .

۳- خ : حرصم بشراب و منع زاهد از پی .

۴- خ : الفصه .

۵- خ : زاهد غمناک .

۶- ت : مصراع دوم و سوم را برعکس متن نوشته است .

۷- کل : بوقت .

۸- کل : ندهد مجال کآبی .

پیر: هم این رباعی را بامتن که از روی (س ، می) نوشته ایم یکسان ضبط کرده است .

۳۱۵

دریاب که از روح جدا خواهی شد (۱) در پرده اسرار فنا (۲) خواهی شد
می نوش (۳) ندانی ز کجا آمده‌یی خوش باش (۴) ندانی که کجا خواهی شد

۳۱۶

در جسم پیاله جان روانست روان در روح مجسم آن روانست روان
در آب فسرده آتشی سیار است (۵) در روح بلور لعل کانست روان

۳۱۷

در فصل بهار اگر بتی حور سرشت يك ساغرمی (۶) دهد مرا بر لب کشت
هر چند بنزد عامه این باشد زشت (۷) سگ به ز من ارباز کنم یاد بهشت (۸)

۳۱۸

هر روز بر آنم که کنم شب توبه از جام و پیاله لبالب توبه
اکنون که رسید (۹) وقت گل تر کم نیست در موسم گل ز توبه یارب توبه (۱۰)

۳۱۹

آن لعل در آبگینه ساده بیار و آن محرم و مونس (۱۱) هر آزاده بیار
چون میدانی که مدت عالم خاک بادست که زود بگذرد باده بیار

۱- ت : اینجا و مصراع دوم و چهارم «خواهی رفت».

۲- ت : خدا .

۳- ت : خوش باش .

۴- ت : می نوش .

۵- می : بسیارست . - گوینده این رباعی که بنظر من خیام نیست تمام نظرش صنعت جناس بوده و انصافاً بسیارست و بی مزه گفته است .

۶- خ : يك كوزه می ؛ - گل ؛ می : پر می قدحی ؛ - ت ، نف : پر می قدحی بمن دهد ؛ - پیر : يك ساغر می برده‌دم .

۷- گل ، می ، نف : گرچه بر هر کس این سخن باشد زشت ؛ - پیر : هر چند که این سخن بسی باشد زشت .

۸- گل ، نف : سگ به زمن ار دگر برم نام بهشت ؛ - می : سگ به زمن ار باز برم نام بهشت ؛ - پیر : سگ به زمنست اگر کنم یاد بهشت ؛ - ت : سگ به زمن ار زانکه برم نام بهشت .

۹- نف : رسیده .

۱۰- این رباعی در (س،خ) ضبط شده است .

۱۱- ت : آن مونس و محرم .

۳۲۰

عمر یست که مدّاحی می‌ورد من است اسباب می است هر چه در گردمن است
 زاهد اگر استاد تو عقل است اینجا^(۱) خوش باش که استاد تو شاگرد من است

۳۲۱

می نوش که عمر جاودانی اینست خود حاصلت^(۲) از دور جوانی اینست
 هنگام گل و مل است^(۳) و یاران سرمست خوش باش دمی که زندگانی اینست

۱- پ : آنجا .

۲- می، گل : خاصیت .

۳- ت: گل و باد و .

فصل ششم

در جریان فصول سال^(۱)

۳۳۳

چون نیست درین زمانه سودی ز خرد جز بی خرد از زمانه برمی نخورد
پیش آوراز آنکه او خرد را ببرد^(۲) تابو که^(۳) زمانه سوی ما به نکرد

۱- می : فی جریان الاصول [ظ : الفصول] .

توضیحاً عنوان «فصل ششم» که مابین این رباعی و رباعی قبل نوشته شده مأخوذ است از نسخه (می) - اما (ر) اصلاً عنوان فصول دهگانه را ندارد؛ و سایر نسخ بعضی فصلها را نوشته و باقی را ننوشته اند؛ و بطور کلی عناوین از فصل پنجم تا دهم هیچکدام قابل اعتماد نیست؛ برای اینکه اولاً ترتیب ضبط رباعیها در نسخ موجود یکسان نیست و تقدیم و تأخیر بسیار دارد؛ و ثانیاً مطالب و مضامین همه رباعیها که پشت سر هم نوشته اند بهم مرتبط نمی شود بلکه هر کدام را میتوان متعلق بفصلی علی حده قرارداد و چه بسا رباعیهای مندرج در ذیل یک فصل که با آن عنوان اصلاً تناسب ندارد یا غناسبتش با دیگر عناوین بیشتر از این فصل است یا اینکه همه از حیث مطلب بهم مربوط است و عنوان «فصل» مابین آنها بیجا و نامورد است مثلاً اکثر رباعیها که در ذیل همین فصل ششم خواهیم دید که با «فصل خم ریات» هیچ تفاوت و تمایزی ندارد .

خلاصه سخن اینکه اگر مجموعه «طربخانه» در اصل هم واقعاً مرتب و محبوب بوده نسخ موجود عموماً از این جهت مغشوش و مشوش است؛ و اگر کسی طالب این امر باشد باید خود از سرنو این کار را بر عهده بگیرد و آنرا مطابق ذوق و سلیقه و دلخواه خود انجام بدهد؛ پیدا است که «طربخانه» هم در این باره راهنمایی برای او خواهد بود والله الموفق .

۲- پیر : پیش آ از آنکه خردم را ببرد .

۳- پیر : باشد که .

هر کو رقمی ز عقل در دل^(۱) بنگاشت يك لحظه^(۲) ز عمر خویش ضایع نگذاشت
یادر طلب رضای یزدان کوشید یاراحت خود^(۳) گزید و ساغر برداشت

با این دوسه نادان که چنان می دانند^(۴) از چهل که دانای جهان ایشانند
خرباش که از خری که این دو نمانند^(۵) هر گونه خراست کافرش می خوانند^(۶)

ای من در میخانه بسبیل رفته ترك بدونيك جمله عالم گفته
گر هر دو جهان چو گوی اقتدمیگوی بر من بجوی چومست باشم خفته^(۷)

يك هفته شراب خورده باشی پیوست هان تا نهی تو روز آدینه زدست
در مذهب ماشنبه و آدینه یکی است جبار پرست باش نه روز پرست

۱- پیر: آنکو - طری ز عقل در دل؛ -ت: هر کو رقمی ز عشق بردل .

۲-ت: يك روزه .

۳- پیر: یاراحت جان ؛ -ت: یاراحت تن .

۴- گل: که جهان دارانند . - تحریف واضحست .

۵- گل: خوش باش که از خری ایشان بمثل ؛ - پیر: خرباش که آنان ز خری چندانند ؛ -ت: خرباش که از خری ایشان بمثل .

۶- رباعی ذیل که باهمین قافیه و قریب بهمین مضمون ساخته شده منسوب به «بابا افضل» است .

مردان رخت که سر معنی دانند از دیده کونه نظران پنهانند
وین طرفه ترست هر که حق را بشناخت مؤمن شد و خلق کافرش می خوانند
و این رباعی بنظر من عارفانه تر و عاقلانه تر از رباعی متن است که آنرا همه جا باسم خیام نوشته اند .

۷- می : این رباعی را ضبط کرده و (گل) هم آنرا از بعض نسخ (ط) در ملحقات آورده است ؛
و باعتبار من باید آنرا از رباعیهای مردود خیام شمرد و معلوم نیست گوینده اش کدام سبیل در رفته است
که در میخانه را بسبیل می روید (!؟)

۳۲۷

کس خلد و جحیم رانیدست ای دل گویی که از آن جهان رسیدست ای دل
امید و هراس ما ز چیز است کزان جز نام و نشانی نه پدیدست^(۱) ای دل^(۲)

۳۲۸

چون دی و پیر و پیرار گذشت شادی و غم محنت بسیار گذشت
امروز بدانچه میرسد خوش میباش این نیز چنین که آید انکار گذشت

۳۲۹

ای دل چونصیب تو همه خون شدنست و احوال تو هر لحظه دگر گون شدنست
ای جان تو درین تن بچه کار^(۳) آمده یی چون عاقبت کار تو بیرون شدنست^(۴)

۳۳۰

ای صاحب فتوی^(۵) از تو پرکار تریم با اینهمه مستی ز تو هشیار تریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان^(۶) انصاف بده کدام خونخوار تریم

۳۳۱

گر می نخوری^(۷) طعنه مزین مستانرا بگذار ز دست^(۸) حیل و دستانرا^(۹)
تو غره بدان شدی که می می نخوی^(۱۰) صد کار کنی که می غلامست آنرا^(۱۱)

۱- می، گل: جز نام و نشان کسی ندیدست. - تکرار قافیه واضح دارد و پیداست که تحریف
نسخ است

۲- گل: این رباعی را بشماره (۲۰۸) جای دیگر آورده است.

۳- می: ای جان تو درین تنم چکار؟ - نف: ای جان تو بدین بدن چه کار.

۴- این رباعی از (س، گل) افتاده و در (می، خ) درج شده است.

۵- نف: ای مفتی شهر.

۶- پیر: ما خون رزان خوریم و تو خون کسان.

۷- خ: ابدوست دگر طعنه مزین؟ - م: تا بتوانی.

توضیحاً (می) این رباعی را در فصل چهارم آورده است.

۸- ف: بنیاد مکن تو حیل.

۹- خ، نف: گر دست دهد توبه کنم بزدان را.

۱۰- پ، نف: تو فخر بدین کنی که من می نخورم؟ - پیر: تو غره از آبی که ننوشی می باب؟ -

ف: تو غره بدان مشو که می می نخورم.

۱۱- گل: این رباعی را در نسخه مأخذ خود نداشته و از «رباعیات فروغی» ملحق کرده اهادر نسخه

اساس ما موجود است.

دانی که چراست توبه ناکردن من زیرا که حرام نیست می خوردن من
بر اهل مجاز است بتحقیق حرام می خوردن اهل رلزد در گردن من^(۱)

مشنو سخن زمانه^(۲) سا ز آمدگان می کیر مروق ز طراز آمدگان^(۳)
رفتند یکان یکان فراز آمدگان کس می ندهد نشان باز آمدگان^(۴)

من باده تلخ تلخ دیرینه خورم و اندر مه روزه روز آدینه خورم
انگور حلال خویش در خم کردم کو تلخ مکن خدای تا می نخورم^(۵)

آنها که اسیر عقل و تمیز شدند در حسرت هست و نیست ناچیز شدند
روبی خبری بآب^(۶) انگور کزین کاین بی خبران بغوره مویز^(۷) شدند^(۸)

۱- این رباعی در (س،خ) درج شده است و (گل) ندارد.

۲- ف: سخن از زمانه.

۳- ف: می خواه مروق بطراز آمدگان

۴- س، گل: این رباعی را ندارد فقط در (می) ضبط شده است که عیناً از روی آن نقل شد؛ توضیحاً این رباعی در کتاب **نزهة المجالس** تألیف ۷۳۱ جزو رباعیهاست که بخیم نسبت داده است؛ در «سندبادنامه» محمد بن علی ظهیری هم این رباعی آمده است.

۵- در نسخه ها عموماً «تا من نخورم» نوشته اند که علی التحقیق غلط است برای اینکه قافیه پیدا نمی کند و تصحیح از نگارنده است.

توضیحاً اینطور قوافی را (می نه + خورم) در اصطلاح شعرا «قافیه معمولی» می گویند که با «دیرینه + خورم» و «آدینه + خورم» قافیه می شود؛ پیداست که کلمه «خورم» ردیف است.

۶- گل، ت: رومی خبری و آب انگور؛- می: بی خبری ز آب انگور.

۷- ت: میويز.

۸- انصافاً رباعی باردی است نه از حکیم خیام؛ بلکه از گوینده بی که غوره نشده مويز

شده است ؟

تاچند اسیر عقل هر روزه شویم در دهر چه صدساله چه یک روزه شویم
درده قدح باده^(۱) از آن پیش که ما در کار که کوزه گران کوزه شویم

يك جرعه می کهنه ز ملک^(۲) نو به وز هر چه طریق می نه بیرون شو به
جامیش به از ملک^(۳) فریدون صدبار خشت سرخم ز تاج^(۴) کیخسرو به^(۵)

می خوردن و کرد نیکوان کردیدن به زانکه بزرگ زاهدی ورزیدن
کر عاشق و مست دوزخی خواهد بود پس روی بهشت کس نخواهد^(۶) دیدن

بیگانه اگر وفا کند خویش من است ور خویش جفا کند بداندیش من است
کر زهر موافقت کند تریاقست ورنوش مخالفت کند نیش من است^(۷)

دادم بامید روز گاری^(۸) برباد نابوده ز روزگار خود روزی شاد
زان می ترسم که روزگارم ندهد چندانکه ز روزگار بستانم داد^(۹)

۱- کل : درده تو بکاسه می .

۲- ف: می کهن زملکی .

۳- ف : در دست به از تخت .

۴- ف : ز ملک .

۵- این رباعی را (پیر، ت) هردو با (ط) یکسان ضبط کرده اند .

۶- خ : روی بهشت را که خواهد دیدن .

۷- کل : این رباعی و رباعی بعد را ندارد و هردو در (س، خ) ثبت شده است .

۸- خ : زندگانی .

۹- گوینده این رباعی که باعث قدامن از خیام نیست لفظ «روزگار» را در هر چهار مصراع ملتزم شده است.

هرجان شریف کوشناسای رهست داند که هر آنچه آمد از جایگهست
رنجی که بدورسدنه از دور^(۱) مهست کونیز زهر چه می رود بی گنهست

دانی ز جهان چه طرف بر بستم هیچ وز کار جهان چگونه وارستم هیچ
شمع طربم ولی چو بنشستم هیچ خود جام جمم ولی چو بشکستم هیچ^(۲)

گویند که دوزخی بود عاشق و مست^(۳) قولی است^(۴) خلاف و دل درو نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود فردا بینی^(۵) بهشت همچون کف دست^(۶)

نه جامه عمر کهنه نو خواهد شد نه کار باندیشه نکو خواهد شد^(۷)
می خور بسبو کاسه^(۸) اندوه مخور کاین کاسه چو بشکند سبو خواهد شد^(۹)

۱- گل : از رنج .

۲- س : این رباعی را دارد .

۳- پ : گویند مرا که دوزخی باشد مست ؛ - پیر : گویند که دوزخی بود مردم مست .

۴- پیر : حرفی است .

۵- پیر : فردا نکری .

۶- توضیحاً عبارت « کف دست » کنایه از خالی و تهی از تعبیرات قدیم پیش از قرن ششم بنظر نمی رسد ؛ و باین جهت و نیز بقراین و امارات لفظی و معنوی دیگر ظاهراً این است که در انتساب این رباعی بحکیم خیام جای شك و تردید باشد ؛ و نسخه « پیر یاسکال » هم که این رباعی را ضبط کرده است هر قدر پیش می رویم و بیشتر در آن غور می کنیم ظن مخدوش و مزور بودنش در نظر ما قوت می گیرد والله العالم (؟)

۷- پ :

نی جامه کهنه تو نو خواهد شد نی نیز جهان بگام تو خواهد شد

می خور بسبو کوزه اندوه مخور کاین کوزه چو بشکند سبو خواهد شد

۸- گل : ز کاسه .

۹- این رباعی را (س، می) ندارد و در (گل، خ) ضبط شده است .

توضیحاً این رباعی دو رباعی متحد القافیه دارد یکی « هرگز نه جهان کهنه نو خواهد شد . . الخ » دیگر « گویند بحشر گفت و کو خواهد شد . . الخ » که بعض نساخ آنها را بهم مخلوط کرده و اشتباه نوشته اند .

گویند بهشت و حورو کوثر باشد جوی می و شیر و شهد و شکر باشد
 يك جام بده زباده هان ای ساقی نقدی ز هزار نسیه خوشتر باشد

خورشید کمند صبح بر بام افکند کی خسرو روز مهره^(۱) در جام افکند
 می خور که منادی^(۲) سحر که خیزان آوازه اشربوا در ایام افکند

غم کشته^(۳) جام یکمنی خواهم کرد خود را بدو رطل^(۴) می غنی خواهم کرد
 اوّل سه طلاق عقل و دین خواهم گفت پس^(۵) دختر رز را بزنی خواهم کرد

طبع^(۶) همه باروی^(۷) چو گل پیوندد دستم همه با ساغر مل پیوندد
 از هر جزوی نصیب خود بستانم^(۸) زان پیش که جزوها بکل پیوندد

گر یار منید ترك طامات کنید غمهای مرا بمی مكافات کنید
 چون در گذرم ز خاک من خشت زنید در رخنه دیوار خرابات کنید

۱- می، نف: باده.

۲- می: مؤذن؛ - کل: مؤذن صبحی خیزان؛ - پیر: می خور که ندای عشق
 هنگام سحر.

۳- می، کل: امشب پی جام؛ - نف: امشب می جام.

۴- نف: بدو جام.

۵- کل: من.

۶- پیر: میلم.

۷- پیر: با بوی.

۸- پیر: خود بردارم.

می خور که ز تو کثرت و قلت ببرد و اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد
پرهیز مکن^(۱) ز کیمیایی که از او يك جرعه خوری^(۲) هزار علت ببرد

ای وای بر آن دل که در آن سوزی نیست سودا زده مهر دل افروزی نیست
روزی که تویی عشق بسر خواهی برد ضایعتر از آن روز ترا روزی نیست

دارم ز جفای فلک آینه کون وز گردش روزگار خس پرور دون
از گریه رخی همچو پیاله پر اشک وز دیده دلی همچو صراحی پر خون^(۳)

غره چه شوی بمسکن و کاشانه وین عمر که نیست جز غم و افسانه
بر خانه صرصری چه افروزی شمع در رهگذر سیل چه سازی خانه

خواهی که پسندیده ایام شوی مقبول به پیش^(۴) خاصه و عام شوی
اندر پی مؤمن و جهود و ترسا بد گوی مباحث تا نکو نام شوی^(۵)

غم چند خوری بکار ناآمده پیش رنجیست نصیب مردم دور اندیش
خوش باش و جهان تنگ مکن بردل خویش از غم خوردن قضا نگردد کم و بیش^(۶)

۱- کل : توبه چه کنی .

۲- می : يك من بخوری .

۳- این رباعی را (کل) ندارد و در (س) موجود است .

۴- کل: مقبول و قبول .

۵- این رباعی را به **بابا افضل کاشانی** نیز نسبت داده اند و بدین سبب (کل) آنرا از متن (ط)

حذف کرده است رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (۷) .

۶- این رباعی را (کل) از نسخه های دیگر (ط) غیر از آنچه مأخذ طبع او بوده است ماحق

کرده و در نسخه (می) هم موجود است .

جانا ز کدام دست برخاسته یی کز طلعت خویش ماه را کاسته یی
خوبان جهان بعید روی آرایند تو عید بروی خویش آراسته یی

یاری^(۱) که دلم زبهر او زار شده ست او جای دگر بغم گرفتار شده ست
من در طلب علاج خود^(۲) چون کوشم چون آنکه طبیب ماست بیمار شده ست^(۳)

دانی ز چه روی شهره گشتست و چه راه^(۴) آزادی سرو و سوسن اندر افواه
کاین دارد ده زبان ولیکن خاموش^(۵) وان دارد صد دست ولیکن کوتاه^(۶)

تن در غم روزگار بیداد مده جانرا^(۷) زغم گذشتگان یاد مده^(۸)
دل جز بسمنبری^(۹) پریزاد مده بی باده مباح و عمر بر باد مده

این جسم پیاله بین بجان آبستن همچون سمنی به ارغوان آبستن
نی نی غلطم که باده از غایت لطف آییست بآتش روان آبستن^(۱۰)

- ۱- می : آن بت .
- ۲- پیر : در طلب داروی خود .
- ۳- باینکه این رباعی در نسخه مورخ ۶۰۴ (پیرپاسکال) هم ضبط شده راقم سطور را در صحت انتسابش بحکیم خیام و در اصال آن نسخه نیز تردید است (۴)
- ۴- خ : دانی ز چه روی اوفتاده است و چه راه ؛ - گل : اوفتاده است پراه .
- ۵- پیر : ده زبان همیشه خاموش .
- ۶- پیر : صد زبان و دایم کوتاه . - کلمه «زبان» قطعاً تحریفست ؛ برای اینکه نسبت « زبان داری » به «سرو» معمول نیست .
- ۷- ت : مارا ؛ - گل : جانرا سخن گذشتگان .
- ۸- گل : مصراع دوم و سوم را مقدم ومؤخر نوشته است .
- ۹- پیر : جز بسر زلف ؛ - گل : جز بشکر لب .
- ۱۰- این رباعی در (می) درج شده و در یکی از نسخ (گل) هم بوده که آنرا در ملحقات آورده است .

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست جز با من و با تو هیچ تمیزی نیست
هر چیز که و هم کرده بی کان چیزی است خوش بگذر از آن خیال کان چیزی نیست

گر کل نبود نصیب ما خار بس است و نور بما نمیرسد نار بس است
گر خرقة و خائفاه و شیخی نبود ناقوس و کلیسیا و زنار بس است (۱)

ترکیب طبایع چو بکام تو دمی است رو شاد بزی اگر چه بر تو ستمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو کردی ونسیمی و غباری و دمی است (۲)

شب نیست که عقل در تحیر نشود وز گریه کنار من پر از در نشود
پر می نشود کاسه سر از سودا (۳) هر کاسه که سرنگون بود (۴) پر نشود

۱ - این رباعی را (پیر) هم عیناً مثل (ط) ضبط کرده و مع ذلك پیش من از رباعیهای مشکوکست (۲)

۲ - این رباعی در نسخه مأخذ (کل) نبوده است و چون در بعضی نسخ به **بابا افضل** منسوب شده است آنرا در ملحقات نیز نیاورده اما در نسخه ما موجود است .

توضیحاً در کتاب **زینة المجالس** تألیف ۷۳۱ هم این رباعی با اسم خیام ضبط شده و آنچه به «بابا افضل» منسوبست بیت اولش مطابق روایت (کل) باین صورت است :

چون حاصل عمر تو فریبی و دمی است رو داد کن ارچه بر تو مردم ستمی است
علاوه میکنم که باین قافیه و فریب بهمین مضمون رباعیهای دیگر هم از خیام نقل کرده اند
نظیر «شادی مطلب که حاصل عمر دمی است .. الخ» و مطابق اصلی که در مقدمه تأسیس کرده ایم
بعید است که تمام این نوع رباعیات از خود حکیم خیام باشد و بظن قوی بعضی از آنها از گویندگان
دیگر است که رباعیهای منسوب بخیم را استقبال کرده اند (۲)

۳- پ : کاسه سراز می ناب .

۴- پیر : سرنگون شود .

توضیحاً این رباعی در (پیر) هم با (ط) تقریباً یکسان ضبط شده و مع ذلك باعتقاد من از رباعیهای مشکوکست (۲)

علاوه می کنم که شبیه این مضمون را باز هم در رباعیات منتسب بخیم داریم اما در بعضی چنان می نماید که دو شاعر بایکدیگر «مجابات» کرده باشند نظیر این رباعی که در پیش گذشت و در (پیر) هم ضبط شده است .

آن کاسه گری که کاسه سرها کرد در کاسه گری صنعت خود پیدا کرد

بر خوان وجود ما نکون کاسه نهاد وین کاسه سرنگون پراز سودا کرد

اما در رباعی متن بطرز «مجابات» می گوید «هر کاسه که سرنگون بود پر نشود» والله العالم .

۳۶۵

رفتم بخرابات بایمان درست زئار مغانه در میان بستم چست
شاگرد خرابات ز بدنامی من رختم بدر افکند و خرابات بشست

۳۶۶

چون باد بزلف او رسیدن مشکل وز دست غمش عنان کشیدن مشکل
گفتند بدیده روی او نتوان دید گردیده ماست دیده دیدن مشکل^(۱)

۳۶۷

غواصی کن کرت کهر می باید غواصی را چند هنر می باید
سر رشته بدست یار و جان بر کف دست دم نازدن و قدم ز سر می باید

۳۶۸

محبوب جمال خود بآدم بخشید سر حرمش بیار محرم بخشید
هر نقد که در خزانه عالم بود سلطان بکرم بجزو آدم بخشید

۳۶۹

هر لحظه بتا تکبر و ناز مکن خود بینی و خود پرستی آغاز مکن
آسوده بر آ کره زابرو بکشا وین عربده با عاشق جانباز مکن

۳۷۰

خیام اگر زباده مستی^(۲) خوش باش با ماهرخی^(۳) اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است^(۴) انگار که نیستی چو هستی خوش باش^(۵)

۱- این رباعی در نسخه های ما نیست و فقط در (کل) ضبط شده است که عیناً نقل شد(۹)

۲- خ : اگر باده پرستی؛ - کل: خیام چو رندو می پرستی .

۳- کل، ت : بالاله رخی؛ - می: با تازه رخی (بالسخه بدل : تازه کلی)؛ - پیر: کرباصنمی

دمی نشستی .

۴- پیر: پایان همه چیز جهان نیستی است؛ - خ : بسیار مغرورم جهان گذران؛ - کل: چون

عاقبت کار فنا خواهی بود .

۵- این رباعی با اختلاف روایت در همه نسخ (ط) آمده و در (پیر، ت، ف، نف، پ، مل) نیز درج

شده است .

رباعی ذیل را راقم سطور در چندین سال قبل باستقبال رباعی متن ساخته است :

کر زاهد سجاده پرستی خوش باش ور رند خراباتی مستی خوش باش
کر پادشهی ور بمثل خاک رهی باری تو بهر حال که هستی خوش باش

سازنده کار مرده و زنده تویی دارندۀ این خلق پراکنده تویی
من گرچه بدم خواجه این بنده تویی کس راجه کنه نه آفریننده تویی^(۱)

یاران موافق همه از دست شدند در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند تنک شراب^(۲) در مجلس عمر يك لحظه ز ما پیشترك^(۳) مست شدند^(۴)

ماییم که اصل شادی و کان غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم آیینۀ زنگ خورده و جام جمیم^(۵)

از دفتر عمر برکشودم^(۶) فالی ناگاه ز سوز سینه صاحب حالی
می گفت خوشا کسی که^(۷) اندر براو یاریست چو ماهی و شبی چون سالی

۱- این رباعی با فصل اول «مناجات و تنزیه» مناسبت دارد نه با فصل «جریان فصول»؛ اما بطوری که در مقدمه و حواشی قبل گفته ایم نسخ موجود از جهت تقدیم و تأخیر ابیات سخت مشوش و درهم و برهم است؛ و چون این مطلب بقدر کافی گوشزد شده است اگر در مواضع دیگر آنرا تکرار نکردیم خوانندگان حمل بر غفلت یا تغافل نکنند.

باری ضبط رباعی متن در این موضع مطابق (کل، خ) است.

۲- ف، نف: خوردیم زیک شراب.

۳- ف، نف: دوری دوسه پیشتر زما مست شدند.

۴- س: این رباعی را دارد و ما بهمان روایت نقل کردیم؛ اما (کل) در نسخه خود نداشته و آنرا از «رباعیات فروغی» در ملحقات آورده است؛ یادآوری می کنم که ضبط رباعیات «فروغی» در اکثر مواضع و از جمله در همین رباعی مانحن فیه با نسخه طبع ۱۳۰۵ شمسی که مقدمه آقای سعید نفیسی را دارد و گویا زیر نظر خود ایشان هم تدوین و تصحیح شده باشد و باین مناسبت برای آن رمز «نف» اختیار کرده ایم، متعدد و متوافق است.

۵- این رباعی در **رئینة المجالس** مورخ ۷۳۱ هم بنام خیام ثبت شده است؛ و در بعض مجموعه ها آنرا به **بابا افضل** نیز نسبت داده اند و به همین جهت (کل) آنرا متروک داشته است [رجوع شود به مقدمه آن طبع صفحه: یب]؛ اما چون در نسخه اساس ما ضبط شده بود ما در متن تصرف نکرده آنرا بحال خود وا گذاشته ایم (؟)

۶- کل: بر گرفتیم.

۷- پیر: بر گفت خوش آنکسی که.

يك دست بمصحفيم و يك دست بجام كه مرد حلاليم و كهی مرد حرام (۱)
مايم درين كنبد فيروزه رخام (۲) نه كافر مطلق نه مسلمان تمام (۳)

چون باده خوری ز عقل بيگانه مشو مدهوش مباش و جهل را خانه مشو
خواهی که می لعل حلالیت باشد آزار کسی مجوی و دیوانه مشو

ما كز می بيخودی طربناك شدیم وز پایه دون بر سر افلاك شدیم
آخرم از آلايش تن پاك شدیم از خاك بر آمدیم و در خاك شدیم (۴)

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد خود را (۵) بکم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رای من و تست از موم بدست خویش هم نتوان کرد (۶)

- ۱- گل، می، پیر، نف: که نزد حلالیم و کهی نزد حرام . - متن موافق (س، خ) است .
- ۲- گل ، می : كنبد ناپخته خام ؛ - نف : كنبد فيروزه قام [مطابق این نسخه وزن بیت مختل است] .
- ۳- ت: این رباعی را ضبط نکرده و در عوض هم قافیه آنرا آورده که اتفاقاً رباعی خوبی است که از پختگی طبع گوینده اش حکایت می کند .
دل فرق نمی کند همی دانه ز دام راهیش بمسجدست و راهیش بجام
با اینهمه ما و می و معشوق مدام درمیکده پخته به که درصومعه خام
نف: «راهیش بمسجدست و راهیش بجام» .
- ۴- س، می: این رباعی را ندارد و از روی (گل) عیناً نقل شده؛ و پیدا است که بارباعی متحدالقفیه اش «پاك از عدم آمدیم و ناپاك شدیم .. الخ» که آن هم از رباعیهای منسوب به «خیام» است هر دو نباید از يك گوینده باشد (۴)
- ۵- ف: دل را .
- ۶- این رباعی را (گل) در نسخه خود نداشته و از رباعیات «فروغی» در ملحقات آورده اما در نسخه ما موجود است .
توضیحاً این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که در مونس الاحرار بنام خیام ثبت شده در زینة المجالس و نسخه مورخ ۶۰۴ «پیر یاسکال» نیز آمده است.

می‌خور که تنت بخاک در ذره شود وان ذره همی پیاله و جرّه (۱) شود
از دوزخ و از بهشت فارغ میباش (۲) عاقل بچنین سخن چرا (۳) غره شود

این چرخ فلک که مادر او حیرانیم فانوس خیال از او (۴) مثالی دانیم (۵)
خورشید چراغ دان (۶) و عالم فانوس ما چون صوریم کاندرو گردانیم (۷)

۱- کل: پیاله و خمره؛ - می، نف: خاکت پس از آن پیاله و خمره شود؛ - ت: خاکت پس از آن پیاله و جرّه شود. جرّه بضم جیم و تشدید راء: کوزه و سبوی بزرگ و خنبره.

۲- کل: مشنو سخن بهشت و دوزخ زخران. - باقی نسخ (ط) که ما در دست داریم و همچنین دیگر مجموعه‌ها از قبیل (ت، نف) که رباعیات خیام را ثبت کرده‌اند همه این مصراع را مانند متن نوشته‌اند؛ و از اینجا مسلم می‌شود که روایت «خران» تحریف نسخ نادانست (۱)

۳- کل: کجا؛ - ت: بچنین خبر چرا؛ - نف: بچنین چیز چرا.

۴- کل: خیال زو.

۵- می: مثالی خوانیم.

۶- کل، خ: چراغدان.

توضیحاً اینجا از مواردی است که متصل یا منفصل نوشتن کلمه موجب اختلاف معنی لفظ می‌شود نظیر (نگاهدار- نگاه دار) و (آبخور- آب‌خور) و نظایر آن؛ و ظاهر این است که کلمه «دان» اینجا فعل امر حاضر است از «دانستن» نه بمعنی ظرفیت از قبیل «ممکدان» و «قنددان» و امثال آن.

۷- می: این رباعی را در فصل دوم نوشته و در معنی هم مرتبط با همان فصل است.

علاوه می‌کنیم که مجموعه‌های (ط، ت، نف) همه این رباعی را ضبط کرده‌اند؛ و (کل) تحقیق کرده که این رباعی از جمله پنج رباعی است که در «سند بادنامه» محمد بن علی ظهیری تألیف بعد از سنه ۵۵۶ هجری است [مقدمه آن طبع صفحه: ط].

با همه این تفصیلات باز راقم سطور را در صحت انتساب این رباعی بحکیم خیام تردید است؛ از این جهت که معلوم نیست مایه اصلی مضمون شاعرانه آن یعنی اصطلاح **فانوس خیالی** که بنوشته فرهنگ «بهار عجم» چیزی شبیه خیمه شب بازی بوده است در قرن پنجم هجری که عصر «خیام» است و پیش از آن هم سابقه داشته یا از مستحدثات زمانهای بعد است (۲)

برای تفسیر «فانوس خیالی» رجوع شود بفرهنگ «برهان قاطع» و غیاث‌اللفات، و «بهار عجم» و «آندراج».

گویند هرا نكسان كه با پر هيزند (۱) زانسان كه بميرند بدانسان خيزند (۲)
 ما با مي و معشوق از آني مدام (۳) تا بو كه (۴) بحشر مان چنان انگيزند (۵)

زان پيش كه بر سرت (۶) شبيخون آرند فرماي كه تا باده (۷) كلگون آرند
 تو زرنبي اي غافل نادان (۸) كه ترا در خاك نهند و باز بيرون آرند

گويند بحشر گفت و گو (۹) خواهد بود آن يار عزيز تند خو خواهد بود
 از خير محض بد نيايد هر گز خوش باش كه عاقبت نكو خواهد بود (۱۰)

۱- پير: كه تا پر هيزند ؛ - خ: گويند كساني كه زمي پر هيزند .

۲- خ: كه بميرند چنان بر خيزند .

۳- كل: از آني مقيم .

۴- پير، نف، ف: باشد كه .

۵- مي: اين رباعي را ندارد .

۶- پير: كه غمهات .

۷- پير: بر كوي بتا تامي كلگون آرند .

۸- خ: اي ابله نادان؛ - پير: اي غافل ابله .

۹- خ: گويند بهشت و گفتگو .

۱۰- مي، كل: اين رباعي را ندلرد و در دو نسخه (س، خ) درج شده است .

نف: آنرا بابت شكل ضبط كرده است :

گويند بحشر گفتگو خواهد شد ني كار كسي بكار او خواهد شد

از حشر نكو بجز نكوئي نايذ خوشباش كه عاقبت نكو خواهد شد

بطوري كه ملاحظه ميشود مصراع اول و چهارم با متن يكي است ؛ و مصراع دوم و سوم با متن صورت كه در آن نسخه نوشته اند بي معني است؛ شايد مصراع سوم در اصل چنين بوده است «از خير نكو بجز نكوبي نايذ» ، و مصراع دومش ظاهراً باربعي ديگر كه با همين ردیف و قافيه است و بعد از اين خواهد آمد «هر گز نه جهان كه نه نو خواهد شد . . الخ» مخلوط شده و صحيح آن هم اينطور است «ني كار كسي بكام او خواهد شد»

علاوه مي كنم كه يك رباعي متحد القافيه ديگر هم دارد كه بشماره (۳۴۴) گذشت «نه جامه عمر كه نه نو خواهد شد . . الخ» ؛ و در باره اين نوع رباعيا كه بايك قافيه و تقريباً بيك مضمون ساخته شده است عقيده خود را مكرر گفته ايم كه ظاهراً همه از يك گوينده نيست بلكه غالب از آن نوع است كه شعرا باستقبال و تتبع يا مجابات يكديگر ساخته باشند والله العالم بالصواب .

۳۸۴

هر که که (۱) طلوع صبح ازرق باشد باید که بکف (۲) می مرقّ باشد
گویند درافواه که حق تلخ بود (۳) شاید بهمین دلیل (۴) می حق باشد (۵)

۳۸۵

قرآن که مهین (۶) کلام خوانند او را که گاه نه بر دوام خوانند او را
درخطّ پیاله آیتی روشن هست (۷) کاندر همه جا مدام خوانند او را

۳۸۶

تا بتوانی خدمت رندان میکن بنیاد نماز و روزه ویران میکن (۸)
بشنو سخنان عمر خیّامی (۹) می میخور و ره میزن و احسان میکن (۱۰)

۳۸۷

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی سرمست بدم که (۱۱) کردم این او باشی
بامن بزبان حال میگفت سبو (۱۲) من چون تو بدم تو نیز چون من باشی (۱۳)

۱- می : وقتی که ؛ - پیر : زانکه که .

۲- پیر، نف: باید بکفت .

۳- می : گویند بافواه که می تلخ بود ؛ - پیر : مشهور چنین است که می تلخ بود .

۴- می، کل : شاید بهمه حال ؛ - پیر : باید که بدین دلیل ؛ - نف : باید بهمه حال .

۵- کل : که صدق باشد .

۶- می : بهین کلام .

۷- می؛ ف: بر کرد پیاله آیتی هست مقیم ؛ - ت : درخط پیاله آیتی هست مقیم . - متن

موافق (س، کل) است.

۸- خ : و افعال بد از جمیع پنهان میکن .

۹- می، کل، ت، نف: بشنو سخن راست ز خیام عمر . - متن موافق (س ، خ) است.

۱۰- این رباعی باعتقاد من از حکیم خیام نیست بلکه از گوینده بی است که حکیم نیشابور

را بقدر معرفت خود چنان شناخته که در این رباعی گفته است؛ و اگر اختیار انتخاب بدست ما بود

وسنت امانت اجازت میداد آنرا از متن حذف می کردیم!

۱۱- مو، ح : چو کردم .

۱۲- خ : سبوی .

۱۳- این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که «محمد بن بدر جاجرمی» در مجموعه «مونس الاحرار»

تألیف ۷۴۱ آنرا بنام خیام ثبت کرده است.



۱۰۰

۳۸۸

هرگز نه جهان کهنه نو خواهد شد نه کار کسی بکام او خواهد شد
ای ساقی اگر باده دهی ورندهی ناچار سر همه فرو خواهد شد (۱)

۳۸۹

روزی که بود وقت هلاک من و تو از تن برود روان پاک من و تو
ای بس که نباشیم و درین چرخ کبود مه در تابد بر سر خاک من و تو (۲)

۳۹۰

آن ماه که گفتی ملک رحمانست این بار گرش نگه کنی شیطانست
روی که چو آتش بزمستان خوش بود امسال چو پوستین بتابستانست (۳)

۳۹۱

در دهر چو آواز گل (۴) تازه دهند فرمای بتا که می باندازه دهند
از دوزخ و از بهشت و از حور و قصور (۵) فارغ بنشین کاین همه آوازه دهند (۶)

۳۹۲

آن باده خوشگوار بر دستم نه وان ساغر چون نگار بر دستم نه
نمی که چو زنجیر به پیچد بر پای دیوانه شدم بیسار بر دستم نه

۱- این رباعی از روی (س) عیناً نقل شد؛ و این همان رباعی است که مصراع دوم آنرا در بعض نسخ باربعی متحدالقفیه اش «گویند بهشرف گفت و کو خواهد . . الخ» مخلوط کرده اند؛ رجوع شود به حواشی رباعی شماره (۳۸۳)؛ علاوه می کنم که این رباعی بتحقیق نگارنده از «شیخ عطار» است نه از «حکیم خیام»؛ ولیکن در متن (ط) تصرف نکردیم.

۲- گل: این رباعی را ندارد و در نسخه ما درج شده است؛ و رباعی متحدالقفیه متقارب المضمون آن در پیش گذشت «این چرخ فلک بهر هلاک من و تو»؛ و مطابق تحقیق نگارنده این رباعی و همچنین رباعی متحدالقفیه اش «می خور که فلک بهر هلاک من و تو» که در (مونس الاحرار) هم بنام خیام ثبت شده هر دو از «شیخ عطار» است نه از «خیام».

۳- این رباعی را در دیوان «سعدی» نوشته اند؛ و بدین سبب (گل) آنرا از متن حذف کرده است اتفاقاً نسخه (س) هم این رباعی را ندارد؛ اما چون در نسخه دیگر (ط) بود آنرا نقل کردیم (۴)

۴- گل: می - تحریف واضحست.

۵- خ: از حور و قصور و ز بهشت و دوزخ.

۶- خ: که آن هر آوازه دهند.

۳۹۳

عشقی که مجازی بود^(۱) آتش نبود چون آتش نیم مرده تابش نبود
عاشق باید که سال و ماه و شب و روز آرام و قرار و خورد و خوابش نبود^(۲)

۳۹۴

من می خورم^(۳) و هر که چو من اهل بود می خوردن من بنزد او^(۴) سهل بود
می خوردن من حق بازل^(۵) میدانست گرمی نخورم علم خدا جهل بود^(۶)

۳۹۵

شاد آمدی ای راحت جانم که تویی تو آمده و من نه بر آنم که تویی
از بهر خدا نه از برای دل ما چندان بنشین که من بدانم که تویی^(۷)

۱- کل: عشقی که بود مجاز .

۲- مرحوم «فروغی» این رباعی را «چون عاشقانه و عارفانه است» از خیام ندانسته است [رباعیات فروغی صفحه ۶۳] مانیز در صحت انتساب آن بحکیم خیام تردید داریم .

۳- کل، ت: می میخورم و .

۴- نف: می خوردن او نزد خدا .

۵- خ ، نف : ز ازل .

۶- گوینده این رباعی علم ازلی واجب الوجود را علت تامه افعال عباد قرار داده است ؛ و این

مسئله پیش حکما مسلم نیست ؛ معروفست که **خواجه نصیر الدین طوسی** و بقول بعضی **بابا افضل کاشانی** رباعی ذیل را در جواب آن رباعی گفته اند :

تو می خوری و کسی که نااهل بود می خوردن تو بنزد او سهل بود

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود

و بروایت دیگر که در مجموعه رباعیات خیام با ترجمه ترکی تألیف مرحوم «حسین دانش» و «رضا توفیق» ذکر شده است :

آنکس که گنه بنزد او سهل بود این نکته بگوید ار که او اهل بود

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود

و در خود «طربخانه» نسخه خطی اصلی نگارنده در فصل آخر که برای بعض رباعیهائشان نزول و معجبات شعر را با خیام نوشته است می گوید :

این رباعی را مکرر جواب گفته اند اما «خواجه افضل کاشانی» بطریق تشریح و تشرح (کذا) نزدیکتر گفته است :

گفتی که گنه بنزد من سهل بود تحقیق بگوید آنکه او اهل بود

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود

۷- این رباعی هم بنظر من مثل رباعی شماره (۳۹۳) است.

گویند مخورمی که بلاکش باشی در روز مکافات در آتش (۱) باشی
این هست ولی زهر دو عالم بهتر (۲) يك لحظه که (۳) از شراب سرخوش باشی

رو بیخبری گزین اگر با خبری تا از کف مستان ازل باده خوری
تو بی خبری، بیخبری کار تو نیست هر بی خبری را نرسد بیخبری (۴)

پیری دیدم بخانه خماري كفتم نكنی (۵) ز رفتگان اخباري
گفتمای خور که همچوما (۶) بسیاری رفتند و خبر باز نیامد باری (۷)

از عقل (۸) عنان پیچ و در ساغر پیچ از خلد و سقر بگذر و در کوثر پیچ
دستار قصب بیاده بفروش و مترس کم کن قصبی بس طرفی بر سر پیچ (۹)

۱- کل: اینجا «بلاکش» و در مصراع اول «در آتش» نوشته است.

۲- پیر: حقست ولی بهردو عالم ارزد؛ کل: این هست ولی هر دو جهان می‌ارزد؛ خ: ولی زملك عالم خوشتر.

۳- کل: آن یکدمه گز شراب؛ پیر: یکدم که تو از شراب

۴- در این رباعی غیر از تکرار کلمه «بیخبری» که گوینده‌اش در هوس اعمال صنعت «تجنیس» بوده است هیچ لطفی بنظر نمی‌رسد؛ و بظن متاخم بلم می‌توان گفت که از «خیام» نیست.

۵- می: گفتم بکنم.

۶- می: که همچو من؛ کل: همچو تو.

۷- چند رباعی دیگر با همین قافیه بنیام منسوبست از جمله «چون واقفی ای‌سر ز هر اسراری... الخ»؛ دیگر «افتاده مرا با می و مستی کاری... الخ»؛ سدبگر «زنهار کنون که میتوانی باری... الخ»؛ و ظن غالب این است که همه این رباعیها از «خیام» نیست [رجوع شود بمقدمه نگارنده].

۸- می: از فضل.

۹- چنین است در همه نسخ (؟)

۱۰۳

۴۰۰

موجود حقیقی بجز انسان نبود کس منکر او بغیر شیطان نبود^(۱)
اسرار الهی همه در ذات تو است دریا ب که این نکته بس آسان نبود^(۲)

۴۰۱

تا چند حدیث هفت و چار^(۳) ای ساقی مشکل چه یکنی چه صدهزار ای ساقی
خاکیم همه چنگ بسازای مطرب^(۴) بادیم همه باده بیار ای ساقی^(۵)

۴۰۲

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار بر پاره^(۶) کلی لگد همی زد بسیار
وان کل بزبان حال با او میگفت^(۷) من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار

۴۰۳

عاقل غم و اندیشه لاشیی نخورد جز جام لبالب و پیایی نخورد
غم در دل و می چو در صراحی باشد خاکش بر سر که غم خورد می نخورد

۱- خ : بر هر فهمی این سخن آسان نبود .

۲- خ :

يك جرعه ازین شراب بی غش دریا ب تا خلق خدا پیش تو آسان نبود
توضیحاً این رباعی را (می، گل) ندارد و بصورت متن فقط در یکی از نسخ (ط) دیده شد : و
پیش نگارنده هم مسلم نیست که از «خیام» باشد (۴)

۳- ف ، نف : پنج و چار .

ظاهراً «هفت و چهار» مراد هفت فلک و چهار عنصر است که آنها را «هفت پدر» یا «آباء سبعه»
و «آباء علوی» و «چهار مادر» یا «امهات اربعه» و «امهات سفلی» می گویند؛ و حکمای قدیم معتقد بودند
که از تأثیر آباء علوی در امهات سفلی ، موجودات این عالم از جماد و نبات و حیوان متکون می شود
که آنها را سه فرزند یا «موالید ثلاثه» می نامند ؛ و بهمین امر اشاره شده است در رباعی دیگر «ای آنکه
نتیجه چهار و هفتی .. الخ» علاوه می کنم که اصل این رباعی بتحقیق نگارنده از «شیخ عطار» است «تا کی
کویی ز چار و هفت ای ساقی» رجوع شود بمقدمه .

۴- ف ، نف : بساز ای ساقی .

۵- می، گل : این رباعی را ندارد .

۶- کل : بر تازہ .

۷- م : با وی می گفت .

شب‌نیست که آه من بجوزا نرسد وز گریه من سیل بدریا نرسد
گفتی که بتوباده خورم پس فردا شاید که مرا عمر بفردا نرسد^(۱)

آورد باضطرارم اول بوجود جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود زین آمدن و بودن و رفتن مقصود^(۲)

از هر چه بجز^(۳) می است کوتاهی به می هم ز کف بتان^(۴) خرگاهی به
مستی و قلندری و کمراهی به يك جرعه می ز ماه تا ماهی به

توبه نکند هر که ثباتش باشد از باده که چون آب حیاتش باشد
اندر رمضان اگر کسی توبه کند باری ز نماز تا نجاتش باشد^(۵)

۱- این رباعی فقط در نسخه (س) درج شده است و من آنرا از حکیم خیام نمی‌دانم (۹)

۲- گل، می : این رباعی را ندارد و در (س، خ) درج شده است .

توضیحاً رباعی دیگر با همین قافیه و به همین مضمون بخيام منسوبست که بشماره (۳۸) گذشت :

ز آوردن من نبود گردون را سود وز بردن من جاه و جلالش نفزود
از هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود کا آوردن و بردن من از بهر چه بود
خوب پیدا است که این هر دو رباعی با تکرار يك مضمون و بيك قافیه از حکیم کم گوی زبده گوی ما
تواند بود ؟

باز رباعی دیگر با همین قافیه اما نه باین اندازه متحد المضمون بخيام منسوبست که آن هم
بشماره (۱۷۶) گذشت :

این چرخ فلک بسی چوما کشت و درود غم خوردن بیهوده نمیدارد سود
پر کن قدح می بکفم در نه زود تا باز خورم که بودنیها همه بود

۳- خ : از هر چه که جز می است ؛ می : از هر چه نه خرمی است .

۴- ت، پیر : وز دست بتان مست خرگاهی به .

۵- نف : ز نمازها نجاتش باشد .

توضیحاً مابین نسخ (ط) که بنظر ارقام سطور رسیده است این رباعی فقط در نسخه (س) درج شده و
باعتماد من از رباعیهای مردود است

يك چند بکود کی باستاد شدیم يك چند باستادی^(۱) خود شاد شدیم
پایان سخن شنو^(۲) که مارا چه رسید چون ابر در آمدیم و چون باد شدیم

گویند که ماه روزه نزدیک رسید^(۳) من بعد بگرد باده نتوان کردید^(۴)
در آخر شعبان بخوزم چندان می کاندر رمضان مست بیفتم تا عید^(۵)

با ما نگذارند دمی یارانت غمخوار شدم زدست غمخوارانت
خورشید تو در درون ما چون افتد کز ذره فروزند هوا دارانت^(۶)

تا در هوس لعل لب و جام میی تا در پی آواز دف و بانگ نیی
اینها همه رنجست^(۷) و تکلف ز نهار تا مست و خراب نیستی هیچ نیی^(۸)

۱- کل : بشاگردی . - ظاهراً غلط نویسی کاتبست .

۲- ت : پایان سخن نکر .

۳- کل : گویند که ماه رمضان گشت یدید .

۴- خ :

گویند مخور می که مه روزه رسید من بعد شراب ناب نتوان نوشید
۵- این رباعی در اکثر نسخ (ط) درج شده و باعتقاد نگارنده جزو رباعیهای مشکوک بلکه مطرود است؛ برای اینکه غیر از دعوی افراط در شرابخواری هیچ مضمون لطیف و فکر حکیمانه‌یی که متناسب با «حکیم خیام» باشد در آن وجود ندارد؛ قاعده قافیه دال و ذال فارسی و عربی هم در آن رعایت نشده است؛ اگر چه خصوص کلمه «عید» را بعض اساتید جایز الوجهین شمرده و آنرا با دال عربی و ذال فارسی هردو قافیه کرده اند (۱)

۶- با اینکه این رباعی در همه نسخ «طربخانه» درج شده است اگر اختیار انتخاب بدست ما بود آنرا جزو رباعیهای خیام نمی‌آوردیم؛ نه از این جهت که سست و سخیف باشد بلکه باین جهت که با رباعیهای نسبة مسلم حکیم مشابهت ندارد (۲)

۷- خ : ختوست (۳)

۸- کل : می : این رباعی را ندارد و در (س ، خ) درج شده است .

در باغ چو بود غوره ترش اوّل دی شیرین زچه بود و تلخ چون آمد می
از چوب بتیشه گر کسی کرد رباب دریشه چه گویی که که میسازد فی^(۱)

عمریست مرا تیره و کاریست نه راست محنت همه افزوده و راحت همه کاست^(۲)
شکر ایزد را که آنچه اسباب بلاست مارا ز کس دگر نمی باید خواست^(۳)

گویند بهشت عدن^(۴) باحور خوش است من میگویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار کآواز دهل شنیدن^(۵) از دور خوش است

ما را ز خرابات خراب آوردند در میکه بردند و شراب آوردند
گفتیم شراب را کبابی باید دلها همه بردند و کباب آوردند^(۶)

بر شاخ امید اگر بری یافتمی هم رشته خویش را سری یافتمی
تا چند ز تنگنای زندان وجود ایکاش سوی عدم دری یافتمی^(۷)

۱- این رباعی فقط در (س) ضبط شده است که عیناً نقل شد (۴)

۲- ف : راحت کم و کاست .

۳- این رباعی فقط در (خ) درج شده است و باقی نسخ ندارد

۴- می ، پ : گویند مرا بهشت ؛ ف ، نف : گویند کسان بهشت ؛ پیر : گویند ترا

بهشت

۵- می،ت: کآواز دهل برادر از دور خوش است

۶- س : این رباعی را ندارد ؛ و باعتبار بنده هم از رباعیهای مشکوکست .

۷- این رباعی و دو رباعی بعد را (کل ، می) ندارد

توضیحاً این هر سه رباعی در مجموعه نزهة المجالس تألیف ۷۳۱ هجری نیز بنام خیام ضبط

شده و باین جهت مرحوم « فروغی » آنها را جزو رباعیهای مسلم خیام محسوب داشته است

[رجوع شود بمجموعه فروغی صفحه : ۳۵] .

دشمن بغلط گفت که من فلسفیم ایزد داند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام آخر کم از آنکه من بدانم که کیم

خورشید بگل نهفت می نتوانم و اسرار زمانه گفت می نتوانم
از بحر تفگرم بر آورد خرد درّی که ز بیم سفت می نتوانم

دست چو منی که جام و ساغر گیرد حیفت که آن دفتر و منبر گیرد
تو زاهد خشکی و منم عاشق^(۱) تر آتش نشنیده ام^(۲) که در تر گیرد

رفتم که در این منزل بیداد بدن در دست نخواهد بجز از باد بدن
آنها باید بمرگ من شاد بدن کز دست اجل تواند آزاد بدن^(۳)

۱- کل : فاسق .

۲- کل : نشنیده .

۳- می ، کل : این رباعی را ندارد ؛ و (کل) آنها از (ف) در ملحقات آورده است و چون در (س) درج شده بود ما آنها در متن آوردیم .
توضیحاً این رباعی از جمله (۳۱) رباعی است که در **نزهة المجالس** بنام « حکیم عمر خیام » ثبت شده است [ف : صفحه ۴۲] .

فصل هفتم

در نکات و مللعات^(۱)

۴۲۱

گاویست در آسمان^(۲) و نامش پروین يك كاو دگر^(۳) نهفته در زیر زمین
چشم خردت باز کن از روی یقین^(۴) زیر و زبر دو کاو مشتی خر بین

۴۲۲

قانع بیک استوان چو کر کس بودن به زائکه طفیل خوان ناکس بودن
با نان جوین خویش حقا که به است کآلوده بیالوده هر خس بودن^(۵)

۴۲۳

سنت مکن و فریضه هارا بگزار^(۶) وان لقمه که داری ز کسان بازمدار
غیبت مکن ودل کسان را مآزار^(۷) در عهده آنجهان منم باده بیار

۱- عنوان فصل در این موضع فقط در (خ) بخط الحاقی دیده شد؛ در سایر نسخ هیچ کجا
اصلا عنوان فصل هفتم نوشته نشده است؛ و حقیقت امر همانست که در مقدمه بتفصیل و در حواشی
«فصل ششم» باختصار نوشته ایم
۲- کل: بر آسمان.
۳- نف: گاویست دگر.

۴- کل، نف: چشم خردت کشای چون اهل یقین.
۵- این رباعی فقط در (خ) درج شده است و سایر نسخ آنرا ندارد (۴)
۶- کل: سنت بکن و فریضه حق بگزار؛ می: سنت مکن و فریضه را هم مگذار؛ پیر:
سستی مکن و فریضه ها را بگذار. - پیداست که کاتب این نسخه «سنت» را غلط خوانده و حق
فریضه املاء صحیح فعل «گزاردن» را که چون در این موضع بمعنی بجای آوردن است بازاء نوشته می شود
هم نگزارده است؛ و همین اشتباهکاریها بود که در اثناء کار کم کم مارا در اصالت این نسخه که تاریخ
آنرا ۶۰۴ گذارده اند مردد ساخت و بعد از غور رسی کامل در شیوه خط و املاء و خصوصیات مندرجاتش
بر ما مسلم شد که این نسخه هم مثل نسخه مورخ ۶۵۸ که مأخذ طبع «آربری» قرار گرفته مفشوش
و مزور است الا لعنة الله علی الکاذبین المزورین الموهین (!)
۷- خ غیبت مکن و خلق خدا را مآزار؛ کل: در خون کس و مال کسی فصد مکن. - متن
موافق (س، می) است.

هر لذت و راحتی که خلاق نهاد از بهر مجردان در آفاق نهاد
هر کس که ز طاق منقلب گشت بجفت^(۱) آسایش خود ببرد و در طاق نهاد^(۲)

در مسجد اگر چه با نیاز آمده ایم واللّه که^(۳) نه از بهر نماز آمده ایم
روزی اینجا^(۴) سجاده بی دزدیدیم^(۵) آن کهنه شده است باز باز آمده ایم^(۶)

چون نیست در این دایره بی پر کار از مایه عمر هیچکس^(۷) برخوردار
هم در می لعل و زلف دلبر آویز وین یکدو دم خویش غنیمت می دار

وقت سحر است^(۸) خیزای طرفه پسر^(۹) پر باده لعل کن بلورین^(۱۰) ساغر
کاین یکدم عاریت درین کنج فنا^(۱۱) بسیار بجویی و نیایی دیگر

۱- نف : بخفت . - ظاهراً تصحیف است .

۲- نف : بر طاق نهاد .

می ، گل : این رباعی را ندارد و در نسخه اساس ما درج شده است ، اما من در صحت انتساب آن به «حکیم خیام» تردید دارم (۲)

۳- نف : حقا که .

۴- گل : آنجا ؛ نف : زینجا روزی .

۵- ت : سجاده کم کردیم .

۶- راقم سطور در صحت انتساب این رباعی هم به «خیام» مردد است (۲)

۷- خ : از دایره عمر کسی .

۸- خ : وقت طربست .

۹- پیر : گاه سحرست خیز ای ساده پسر .

۱۰- پیر : بلوری .

۱۱- گل : عاریت که در کنج وفا . - تحریف واضحست .

با ناز چو آرمیده^(۱) باشی همه عمر لذات جهان چشیده باشی همه عمر
هم آخر کار رفت^(۲) باید وانگه خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

از هر چه خورد مرد شراب اولیتر با سبز خطان بادۀ ناب اولیتر
عالم همه سر بسر رباطیست خراب در جای خراب هم خراب اولیتر

وقت^(۳) سحر است خیزای مایۀ ناز نرملک نرملک باده خور و چنگ نواز
کاینها^(۴) که بجایند نیایند دراز^(۵) و آنها که شدند کس نمی آید باز^(۶)

با بط می گفت ماهیپی در تب و تاب باشد که بجوی رفته باز آید آب
بط گفت که چون من و تو گشتیم کباب دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب^(۷)

در حلقۀ فقر آی و شاهی میکن^(۸) وز چهرۀ دل رفع سیاهی میکن
با معتکف کوی خرابات بگو خود را بشناس و هر چه خواهی میکن

۱- م : آرمیده .

۲- م : آخر عمر رفت .

۳- پیر : گاه سحرست .

۴- س ، پیر : کاینها .

۵- خ : نمانند بسی ؛ گل ، مو ، ف : نیایند بسی .

۶- خ ، گل : و آنها که برفتند نیاید کس باز .

توضیحاً این رباعی از جمله ۱۳ رباعی است که « محمد بن بدر جاجرمی » در مجموعه « مونس الاحرار و بنام خیام ثبت کرده و اتفاقاً همه آن رباعیها در مجموعه « طربخانه » آمده است؛ در نسخه مأخذ (گل) هشت رباعی را از آن ۱۳ رباعی داشته و باقی را نداشته ؛ اما همه آنها در نسخه ما موجود است .

۷- این رباعی تنها در (خ) ضبط شده است و باقی نسخ آنرا ندارد (۹)

۸- خ : در حلقۀ فقر پادشاهی میکن .

خیّام که خیمه های حکمت میدوخت در کوره^(۱) غم فتاد و ناگاه بسوخت
مقراض اجل^(۲) طناب عمرش ببرید دلال قضا^(۳) برایگانش بفروخت^(۴)

زان روح که راح ناب^(۵) میخوانندش معمار^(۶) دل خراب می خوانندش
رطلی^(۷) دوسه سنگین بمن آریدسبک^(۸) خیر آب چرا شراب می خوانندش^(۹)

روحی که منزّه است ز آلائش خاك مهمان تو آمده است از عالم پاك
می ده تو بباد صبحی مددش^(۱۰) زان پیش که گوید آنعم الله مساك^(۱۱)

يك روز ز بند عالم آزاد نیم يك دم زدن از وجود خود شاد نیم
شاگردی روزگار کردم بسیار درکار جهان هنوز استاد نیم^(۱۲)

۱- خ : در آتش ؛ کل : در بوته .

۲- خ خیاط ازل ؛ کل : جلاد اجل .

۳- ت : دلال امل ؛ ف : فراش قضا .

۴- ظاهراً این رباعی از خود حکیم خیام نیست بلکه از گوینده دیگری است که آنرا در باره «خیام» ساخته و اشتباهاً جزو رباعیهای خود خیام قلمداد شده است ؛ قبل از ما «دکتر فرید ریخ رزن آلمانی» متوجه این مطلب شده و مرحوم «فروغی» هم با اعتماد قول او نوشته است که «این رباعی چنانکه دکتر رزن توجه کرده یقین است که دیگری درباره خیام گفته است : مجموعه رباعیات خیام فروغی صفحه ۳۰» .

۵- کل : آن باده که روح ناب .

۶- ت ، نف : تیمار .

۷- ت ، نف : جامی .

۸- کل : بمن آرید نخست .

۹- رباعی خنک بی مزه ایست از گوینده بی که بنظر خودش از ابهام «خیر» و «شر» در لفظ «شراب» و «خیراب» مضمون تازه بی پیدا کرده ؛ و بعقیده من ابدأ از «خیام» نیست (۱)

۱۰- کل : می ده تو پیاله صبحی ما را ؛ پیر : میده بیکی جام صبحی مددش .

۱۱- این رباعی علاوه بر همه نسخ (ط) در (ت ، پیر، نف) هم آمده است .

۱۲- این رباعی فقط در (خ) درج شده است و باقی نسخ ندارد (؟)

توضیحاً این رباعی از جمله (۳۱) رباعی است که در مجموعه نزهة المجالس تألیف ۷۳۱ بنام «حکیم عمر خیام» ضبط شده است ؛ رجوع شود به (ف) صفحه (۳۶) .

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
 زین پیش نبودیم و همان بود که بود^(۱) زین پس چون باشیم همان خواهد بود^(۲)

نه درخور مسجدم نه در خورد کنشت ایزد داند گل مرا از چه سرشت
 چون کافر درویشم و چون قحبه زشت نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت^(۳)

۱- ف ، نف : نبودیم و نبه هیچ خلل .

۲- این رباعی را تنها (خ) نوشته است و سایر نسخ ندارد (۴)

۳- مطابق یکی از اصول و قواعدی که ما برای تمیز رباعیها اصیل از دخیل در مقدمه تأسیس و تمهید کرده و در حواشی هم بدان اشارت نموده ایم ، در مورد آن دسته از رباعیها که بایک قافیه و مخصوصاً بایک مضمون یا مضامین نزدیک بیکدیگر ساخته شده باشد ، باعتقاد ما میتوان اطمینان داشت که همه آنها از خود «حکیم خیام» نیست که می دانیم شاعری پیشه او نبوده بلکه گاهی بتفنن دویستی مشتمل بر مطالب و افکار عالی حکیمانه می ساخته است؛ و نه تنها «خیام» که حکیمی کم گوی و گزیده گوی بود بلکه در مورد شعرا و گویندگان دیگر حتی کسانی که شعر و شاعری را پیشه و حرفه خود قرار داده باشند هم دیر میتوان باور کرد که چندین رباعی بایک قافیه و بیک مضمون ساخته و بیک مطلب را چندین بار بایک شکل و بیک هیأت تکرار کرده باشند .

رباعی متن از آن نوع رباعیهاست که در چند مجموعه (ط ، ت ، نف ، ف ، پیر) بر روی هم دوازده رباعی دیگر متحد القافیه دارد که بسیاری از آنها متضمن یک فکر و یک مطلب است و در بعضی یک جمله عیناً تکرار شده است ؛ و ما معتقدیم که اگر در میان این سیزده رباعی اثری واقعاً از خود خیام باشد هرگز باین عدد بالغ نمیشود ؛ و اکثر آنها از گویندگان دیگر است که رباعیهای منتسب به حکیم را تتبع و استقبال یا مجابات کرده اند ؛ و ما در این موضع مخصوصاً ۱۲ رباعی دیگر را که با رباعی متن متحد القوافی است همانطور که در مجموعه ها ثبت شده است نقل میکنیم تا همه یکجا پیش نظر خوانندگان حاضر باشد و خود با ذوق سلیم و سلیقه مستقیم قضاوت کنند که آیا نگارنده در حدس خود مصیب بوده است یا مخطی ؛ والله الهادی الی طریق الصواب .

تا کی ز چراغ مسجد و دود کنشت تا کی ز زبان دوزخ و سود بهشت
 رو بر سر لوح بین که استاد قلم روز ازل آنچه بودنی بود نوشت

تا چند زلم بروی دریاها خشت بیزار شدم ز بت پرستان کنشت
 خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

جامی و می و ساقی بر لب کشت این جمله مرا نقد و ترا نسیه بهشت
 مشنو سخن بهشت و دوزخ ز کسی که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت ➤

در هر دشتی که لاله زاری^(۱) بوده است آن لاله زخون^(۲) شهر یاری بوده است
هر برک^(۳) بنفشه کز زمین می روید^(۴) خالی است که بر رخ نگاری بوده است^(۵)

در چشم محققان چه زیبا و چه زشت منزل که عارفان چه دوزخ چه بهشت
پوشیدن بیدلان چه اطللس چه یلاس زیر سر عاشقان چه بالین و چه خشت

~

در صومعه و مدرسه و دیرو کنشت ترسند دوزخند و جویای بهشت
آنکس که زاسرار خدا باخبر است زین تخم دراندرون دل هیچ نکشت

در فصل بهار اگر بتی حور سرشت پر می فدحی در دهم بر لب کشت
گر چند که این سخن بسی باشد زشت سگ به زمن است اگر برم نام بهشت

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت بایک دوسه اهل ولعتی حور سرشت
پیش آر قدح که باده نو شان صبوح آسوده ز مسجدند و فارغ ز بهشت

~

گر چند که از گناه بدبختم و زشت نو مید نیم چو بت پرستان کنشت
میرم چو که سحر ز مخموری باز می خواهم و معشوق چه دوزخ چه بهشت

ما با می و معشوق شما دیرو کنشت ما اهل جحیمیم و شما اهل بهشت
تفسیر من از روز ازل چیست بگوی نقاش چنین بلوح تقدیر نوشت

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
جامی و بتی و بریطی بر لب کشت این هر سه مرا نقد و ترا نسبه بهشت

هر دل که درو مهر و محبت سرشت خواه اهل سجاده باش و خواه اهل کنشت
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت آزاد ز دوزخست و فارغ ز بهشت

یک شیشه شراب و لب یار و لب کشت این جمله مرا نقد و ترا نسبه بهشت
قومی به بهشت و دوزخ اندر کردند که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

۱- پیر: هر جا که گلی و لاله زاری:

۲- ف: از سرخی خون؛ پیر: از سرخی روی.

۳- گل؛ ف: هر شاخ بنفشه.

۴- پیر: هر جا که بنفشه رسته بر روی زمین.

۵- این رباعی نیز از آن جمله است که باش رباعی دیگر با همین قافیه وردیف و شبیه همین فکر
و مضمون همه را بحکم خیام نسبت داده اند و من معتقدم که همه از خیام نیست.

زهر است غم جهان و می تریاکم تریاک خورم ز زهر نبود باکم
با سبز خطان بسبزه بر می غلطم زان پیش که سبزه بردهم از خاکم^(۱)

۱- س : این رباعی را بصورت ضمیر خطاب نوشته است .

زهر است غم جهان و می تریاکت تریاک خوری ز زهر نبود باکت
با سبز خطان بسبزه می خور مادام زان پیش که سبزه بردهم از خاکت
نسخه (می) هیچکدام را ندارد فقط رباعی بعد را بهمین شکل که در متن درج کرده‌ایم
نوشته است «یکروز که نیست در سر آب ناکم . . الخ» .

علاوه می‌کنم که در متن (ط) رباعی دیگری باهمین قافیه داریم که در نسخه (کل) بشماره
(۳۵۱) درج شده است ؛ مجموعه های (ف) بشماره ۱۳ و (نف) بشماره ۳۴ و (تر) بشماره ۱۵۵
هم آنها ثبت کرده اند :

ای دل چو زمانه می کند غمناکت ناگه برود ز تن روان پاکت
بر سبزه نشین خوش بزی روزی چند زان پیش که سبزه بردهم از خاکت

نگاره بظن قوی احتمال میدهد که اولاً قوافی متشابه ضمیر خطاب (پاکت، خاکت) و ضمیر
متکلم (پاکم، خاکم) را نساخ بیکدیگر مخلوط کرده و از این تخلیط چهار رباعی ساخته اند
(یعنی دو رباعی متن با دو رباعی حاشیه) ؛ وثانیاً همه این رباعیها از خود حکیم خیام نیست که
یک مطلب را تقریباً با یک عبارت این قدر تکرار کرده باشد ؛ خصوصاً که مضمون «تریاق می،
و زهر غم» را در رباعیهای دیگر منتسب بخیم باز هم داریم ؛ نظیر این رباعی که هم در (ط) و هم در
مجموعه های دیگر از قبیل (ف : ۱۵۸) و (تر : ۱۷۱) و (نف : ۳۹۲) ضبط شده است :

از آمدن بهار و از رفتن دی اوراق وجود ما همی گردد طی
می خورم خوراندوه که گفته‌ست حکیم غمهای جهان چو زهر و تریاقش می

ومن معتقدم که آنرا شاعری دیگر غیر از «خیام» ساخته و نظرش بر رباعی دوم متن بوده که
یک مصراع آنها تضمین کرده است .

غمهای جهان چو زهر و تریاکش می تریاک خورم ز زهر نبود باکم
اتفاقاً دو رباعی دیگر باهمان قافیه (دی ، می) در همان مجموعه های خیام ثبت شده است ؛
یکی «تا در تن نست استخوان و رک و پی ... الخ» و یکی «هنگام صبح ای صنم فرخ پی ... الخ»
- و این امر هم مؤید اعتقاد ماست که رباعی «از آمدن بهار ... الخ» از خود خیام نیست ؛ باز علاوه
می‌کنم که اساس مضمون رباعیهای «زهر و تریاک» رباعی **شیخ عطار** است

زهرست غم این دل غمناک همه جانا می ده که هست تریاک همه
می ده بلب گشت که بسیار نماند تا گشت کنند بر سر خاک همه

آن روز که نیست در سر آب تا کم (۱) زهری بود ار دهر دهد تریا کم (۲)
 زهر است غم جهان و تریا کش می تریاک خورم ز زهر ناید با کم

در کوی خرابات جگر سوزی چند بنشسته بدند با دل افروزی چند
 بر کف قدح باده و مطرب میگفت هم بگذرد و نماند این روزی چند

عشق ار چه بلاست آن بلا حکم قضاست بر حکم قضا ملامت خلق خطاست
 هر نیک و بد بنده بتقدیر خداست پس روز پسین حساب بر بنده چراست

بر گیر ز خود حساب اگر با خبری کاؤل تو چه آوردی و آخر چه بری
 کویی نخورم باده که می باید مرد می باید مرد اگر خوری و نخوری

ای دیده اگر کور نبی کور بین وین عالم پر فتنه و پر شور بین
 شاهان و سران و سروران زیر گلند روهای چومه در دهن مور بین (۳)

- ۱- نف : «آن روز که نیست خود شراب تا کم . . . الخ» ؛ پیر ، آر :
 آن روز که نبودی شراب پا کم زهر است بکامم ار بود تریا کم
 زهر است غم کیتی و تریا کش می چون می خورمی ز زهر نبود با کم
- ۲- گل : این رباعی را ندارد و در (س ، می) درج شده است؛ تر : آنرا بشماره ۳۵۱
 عیناً مثل متن ثبت کرده است .
- ۳- می ، گل : این رباعی را ندارند ؛ و (گل) آنرا از مجموعه «فروغی» در ملحقات آورده و
 مآخذ فروغی هم مجموعه های قدیم قبل از سده نهم هجری است؛ با اینهمه راقم سطور در صحت انتساب
 این رباعی که متناسب بالواح مقابیر است بحکیم خیام تردید دارد (۴)

۴۴۶

گر کار فلک بعدل سنجیده بدی احوال فلک جمله پسندیده بدی
ور علم^(۱) بدی بکارها در گردون کی خاطر اهل علم^(۲) رنجیده بدی^(۳)

۴۴۷

عاقل چو بکار این جهان درنگرد عشرت کند و طریق شادی سپرد
دانی که درین زمانه از روی خرد از عمر بر او خورد که غم می نخورد^(۴)

۴۴۸

هر جان شریف کو شناسای ره است داند که هر آنچه آید از جایگاه است
چیزی که بمامیر سداز حکم شاه است او بین که ز هر چه می رود بی گناه است^(۵)

۴۴۹

قومی که بخواب^(۶) مرگ سر باز نهند تا حشر ز قال و قیل خود باز دهند
تا کی گویی که کس خبر باز نداد چون بی خبرند از چه خبر باز دهند

۴۵۰

تا کی غم آن خورم کزین چرخ کهن احوال مرا نه سر پدید است نه بُن
زان پیش که رخت از این سر پرده برم ساقی بده آن می که هم این است سخن

۴۵۱

آنها که بکام دل جهان^(۶) داشته اند ناکام جهان بجای بگذاشته اند
تو پنداری که جاودان خواهی ماند پیش از تو هم ایشان چو تو پنداشته اند

۱- ف: ور عدل .

۲- ف: اهل فضل .

۳- این رباعی را اکثر نسخ (ط) ندارد و فقط (خ) ضبط کرده است (۴)
یادآوری می کنم که این رباعی از جمله (۳۱) رباعی است که مؤلف **نزهة المجالس** از حکیم
خیام نوشته است؛ رجوع شود بمجموعه (ف) صفحه (۴۱) .

۴- کل : که او غم نخورد.

۵- س، کل : این رباعی را ندارد و در (می، خ) نوشته شده است .

۶- کل : آنها که بخواه . توضیحاً این رباعی از **شیخ عطار** است نه از **حکیم خیام** .

خود را شب و روز در شراب اندازم وز جور فلک مست و خراب اندازم
چون کشتی عمر غرقه خواهد بودن آن به که سیر^(۱) بروی آب اندازم

یاران همه رفتند براهی مشهور که سوخته خرمنند و که ساخته گور
ما مانده در این بادیه پر ز غرور چون لاشه خری بار کران منزل دور

صوفی شده بی دلت نه صافی است چه سود وین زهد تو از بهر ریائیست چه سود
خود را بمیان خرقة کردی زاهد فردا که خدا از تونه راضی است چه سود^(۲)

در دامن این چرخ نو انگیز کهن با دوست تو سر زیك گریبان بر کن
دستی که زمانه را نه سر یافت نه بن کوتاه مکن از می که دراز است سخن

پیری سر رای ناصوابی دارد^(۳) کلنار رخم برنگ آبی دارد
بام و در چار رکن دیوار وجود لرزان شده روی در خرابی دارد^(۴)

گر من بمراد و اختیار خود می فارغ ز همه جهان ز نیک و بد می
به زان نبدی که اندر این عالم دون نه آمد می نه شدمی نه بد می^(۵)

۱- کل : سپهر. - سهو قلم است.

۲- س: این رباعی و دو رباعی قبل را ندارد؛ نگارنده هم در صحت انتساب آنها بحکیم خیام مردد است؛ مع ذلك چون در دو نسخه دیگر هم چنان یکسان درج شده بود عیناً بدون مقابله دیگر مجموعه ها نقل کردم (۴)

۳- نف : سرو برک در خرابی دارد؛ پیر: سرو برک ناصوابی دارد.

۴- نف، پیر: ویران شده و رو بخرابی دارد.

۵- رباعی دیگر با همین قافیه و مضمون بشماره (۷۱) در پیش گذشت که مصراع چهارم هم باربعی متن یکی است؛ و پیدا است که هر دو رباعی از «خیام» نیست؛ و اگر بنای انتخاب باشد من رباعی قبل را باین صورت اختیار می کنم:

وز نیز شدن بمن بدی کسی شدمی
نه آمد می نه شدمی نه بد می

گر آمدنم بخود بدی نامدمی
به زان نبدی که اندرین دیر خراب

۴۵۸

زان پیش که نام تو ز عالم برود می خور که چو می بدل رسد^(۱) غم برود
بگشای سر زلف بتی بند ز بند^(۲) زان پیش که بند بندت از هم برود

۴۵۹

می نوش که می غم ز نهادت ببرد شغل دو جهان جمله زیادت ببرد
رو آتش تر طلب کن و آب حیات زان پیش که همچو گرد بادت ببرد

۴۶۰

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و بند هیچ خلل زین پس چو نباشیم همان خواهد بود^(۳)

۴۶۱

یک جام شراب صد دل و دین ارزد^(۴) یک جرعه می مملکت^(۵) چین ارزد^(۶)
جز باده لعل چیست^(۷) در روی زمین تلخی که هزار جان شیرین ارزد

۴۶۲

می بارخ دلبران چالاک بخور افعی غمت گزید تریاک بخور
من می خورم و عیش کنم نوشم باد گر تو نخوری من چکنم خاک بخور^(۸)

۱- پ : بدل رود .

۲- کل : بتان بند زبند ؛ می : بتی چند زبند ؛ نف : بتی بند به بند ؛ پ : بتی را تو زبند .

۳- این رباعی فقط در (خ) درج شده است .

۴- نف : یک باده هزار مرد بادی ارزد .

۵- پیر، نف : بملکت .

۶- ت، ف : نیست ؛ نف : در روی زمین چیست ز باده خوشتر .

۷- می : این رباعی را ندارد ؛ کل : آنرا بشماره (۳۳۲) چنین ضبط کرده است :

یک قطره می مملکت چین ارزد یک جرعه شراب صد دل و دین ارزد

خوشر ز شراب در جهان چیست بگو تلخی که هزار جان شیرین ارزد

متن موافق (س ، خ) اختیار شده ؛ تر : هم آنرا عیناً مثل نسخه ما ثبت کرده است

بشماره (۲۸۶) .

۸- این رباعی در همه نسخ (ط) درج شده است ؛ و باعتقاد من از رباعیات مسلم « خیام »

نیست .

دروقت اجل چو کارم آماده کنید (۱) هم بستر خاکم از می ساده کنید
در خاک لحد چو خشت خواهید (۲) نهاد ز نهار که آب و گلش (۳) از باده کنید (۴)

می خوردن من (۵) نه از برای طربست نر بهر نشاط (۶) و ترک دین و ادبست (۷)
خواهم که به بیخودی (۸) بر آرم نفسی (۹) می خوردن و مست بودنم زین سببست

این کوی ملامتست و میدان هلاک وین راه مقامران بازنده پاک
مردی باید قلندر و دامن چاک تا در گذرد عیار وار و بی باک (۱۰)

۱- کل : کنند (در ردیف همه قوافی) .

۲- کل : خواهند (متناسب با « کنند » که در حاشیه قبل گفته شد .

۳- کل : آب و خاکش .

۴- این رباعی تکرار همان مضمونست که در رباعی شماره (۱۸۹) گذشت و در بعض رباعیهای دیگر منسوب به خیام هم دیده می شود؛ و غیر از هوس شراب بی حساب و افراط در میخوارگی متضمن معنی و مطلبی نیست که با فکر حکیمانه متناسب باشد (!)

چون در گذرم پیاده شوید مرا تلقین ز شراب و جام گوید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا از خاک در میکده جوید مرا

ای هم نفسان مرا ز می قوت کنید وین چهره که با چوباقوت کنید
چون در گذرم بمی بشوید مرا وز چوب رزم تخته تابوت کنید

که اتفاقاً این دو رباعی هم در « طربخانه » و بسیاری از مجموعه های دیگر از قبیل (نف، نر) و در نسخه مورخ ۶۰۴ (پیر، عب) نیز آمده ؛ و چنانکه در حواشی صفحه (۵۲) گفته شد این قبیل اشعار حقاً مناسب سنگ نبشته های الواح قبور رندان شرابخوار است نه درخورشان حکیم بزرگوار و الله العالم بحقایق الاسرار .

۵- کل : می خوردن ما .

۶- پ : بهر فساد .

۷- کل : نر بهر خلاف شرع و ترک ادبست .

۸- می : ز بیخودی .

۹- کل، خ : خواهم که دمی ز خویشتن باز دهم .

۱۰- این رباعی فقط در (کل) درج شده است (۲)

گر صحبت لیلی طلبی مجنون شو وز خویشان و جمله جهان بیرون شو
در خلوت عاشقان گرت راه دهند بی دیده در آ و بی زبان بیرون شو

دانستن راه دین شریعت باشد ور در عمل آوری طریقت باشد
ور علم و عمل جمع شود با اخلاص از بهر رضای حق حقیقت باشد (۱)

رفتن بهوای دل شریعت نبود بی شرع کسی رود طریقت نبود
هر چیز که نادان ز ریاضت بیند آن وهم و خیالست حقیقت نبود (۲)

هر يك چندی یکی بر آید که منم با نعمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارك او نظام گیرد روزی ناگاه اجل از کمین در آید که منم (۳)

حال من خسته گدا میدانی وین درد دل مرا دوا میدانی
باتو چکنم قصه درددل خویش ناگفته چو جمله حال ما میدانی

ایزد بیهشت وعده با ما می کرد پس درد و جهان (۴) حرام می را کی کرد
حمزه بعرب اشتر شخصی پی کرد پیغمبر ما حرام می بروی کرد (۵)

۱- س، می، خ: این رباعی را ندارد؛ از روی (کل) نقل شد با اصلاح «شود» بجای «شوی» در مصراع سوم.

۲- این رباعی هم مثل رباعی قبل فقط در (کل) درج شده است؛ من هم آنرا غیناً نقل کردم اما باور ندارم که هر دو از يك گوینده باشد؛ چه پیداست که سازنده این رباعی نظرش بر رباعی قبل بوده و اعتراض گونه‌یی بر آن داشته است؛ و اگر خوب بخواهید من معتقد نیستم که هیچکدامش از «خیام» باشد (۲)

۳- این رباعی فقط در (خ) درج شده است (۲)

ف: آنرا از مجموعه نزهة المجالس مورخ ۷۳۱ نقل کرده‌است (صفحه ۴۱).

۴- کل: و اندر دوجهان.

۵- این رباعی اتفاقاً در همه نسخ (ط) ضبط شده است اما در مجموعه های معتبر دیگر آنرا ننوشته‌اند

زان می (۱) که حیات (۲) جاودانی است بخور سرمایه لذت جوانی است بخور (۳)
سوزنده چو آتش است لیکن غم را سازنده (۴) چو آب زندگانی است بخور

من نامه زهد و توبه طی خواهم کرد با موی سفید قصد می خواهم کرد
پیمانه عمر من بهفتاد رسید اکنون نکنم نشاط کی خواهم کرد (۵)

اکنون که گل سعادت بر بارست (۶) دست تو ز جام می چرا بیکارست
می خور که زمانه دشمن غدارست دریافتن روز چنین دشوارست

گویند که فردوس برین خواهد بود آنجا می ناب و حورعین خواهد بود (۷)
کرمامی و معشوق گزیدیم (۸) چه باک (۹) چون عاقبت کار همین خواهد بود

۱- کل، می: آن می

۲- پیر: که شراب جاودانیست.

۳- پیر: سرمایه عیش این جهان نیست بخور.

۴- پیر: برنده. - گویا تصرف کاتبست که می خواست نسخه اش بانسخ معروف اختلاف و
ضمناً جنبه قدمت داشته باشد؛ اما در این موضع و کثیری از مواضع دیگر اشتباه کرده و برخلاف
منظورش علائم و امارات ساختگی و تزویر نسخه را که کم دارد بر ما معلوم و مسلم می شود
بدست داده است کمالایغنی علی من له درة فی الادب الفارسی (۱)

۵- س: این رباعی را ندارد.

۶- کل: پر بارست.

۷- کل، نف:

گویند بهشت و حورعین خواهد بود آنجا می ناب و انگبین خواهد بود

ف: آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود.

۸- می، نف: پرستیم.

۹- کل: ما با می و معشوق از آنیم مقیم.

يك نان بدو روز اگر بود حاصل مرد وز كوزه شكسته بی^(۱) دمی آبی سرد
مأمور کم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد^(۲)

هر راز که اندر دل دانا باشد باید که نهفته تر ز عنقا باشد
کاندر صدف از نهفتگی گردد در آن قطره که راز دل دریا باشد^(۳)

ای باقی محض بافتنایی که نیی هر جای نیی کدام جایی که نیی
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی آخر تو کجایی و کجایی که نیی^(۴)

یارب ز قبول وز ردم باز رهان مشغول بخود کن ز خودم باز رهان
تا هشیارم نیک و بدی میدانم مستم کن و از نیک و بدم باز رهان

ای دل چو زمانه می کند غمناکت ناگه^(۵) برود ز تن روان پاکت
بر سبزه نشین و خوش بزی^(۶) روزی چند زان پیش که سبزه بردم از خاکت

۱- تر : وز كوزه اشكسته .

۲- گل : این رباعی را ندارد واز (ف) در ملحقات آورده است .

۳- این رباعی فقط در (خ) درج شده است و سایر نسخ (ط) آنرا ندارد (۴)

یادآوری می کنم که این رباعی جزو (۳۱) رباعی است که در مجموعه **نزهة المجالس** تألیف ۷۳۱ از خیام نقل شده است [ف : صفحه ۳۹] ؛ اما در مجموعه های معتبر دیگر آنرا نیافتم (۴)

۴- س، می : این رباعی و رباعی بعدرا ندارد ودر (گل، خ) درج شده ؛ و بنظر من هردو از رباعیهای مشکوکست (۴)

یادآوری می کنم که هردو رباعی مناسب فصل اول است که در « تنزیه و مناجات » بود و عذر این تشویش و تخلیط را که در همه نسخ (ط) راه یافته است مکرر خواسته ایم .

۵- خ : و آخر .

۶- پ : خوش بران .

۱۲۳

۴۸۱

از دفتر عمر^(۱) پاك ميبايد شد در چنگ اجل هلاك ميبايد شد
ای ساقی خوش لقا تو خوشدل^(۲) ميباش آبی در ده که خاك ميبايد شد

۴۸۲

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی^(۳)

۱- ت : اندر ره عشق .

۲- ت : تو فارغ ؛ نف : تویی خوش مارا .

۳- این رباعی در همه نسخ (ط) ضبط شده؛ و از جمله (۱۳) رباعی است که «محمد بن بدر جاجرمی» هم در **هونس الاحرار** آنرا بنام «خیام» درج کرده است.

فصل هشتم

در موقوفات^(۱)

۴۸۳

ای عارض تو نهاده بر سرین طرح روی تو فکنده^(۲) بر بتان چین طرح
ای غمزه تو داده شه بابل را اسب ورخ و پیل^(۳) و بیدق و فرزین طرح^(۴)

۴۸۴

کرد دگری چگونه پرواز کنم با جز تو چگونه خویش دمساز کنم
يك لحظه سر شك دیده می نگذارد تا چشم بروی دیگری باز کنم^(۵)

۴۸۵

بامن^(۶) تو هر آنچه کویی از کین^(۷) کویی پیوسته مرا ملحد و بی دین کویی
من خود مقررم بدانچه هستم لیکن^(۸) انصاف بده ترا رسد کاین کویی

۱- می : فی الموقوفات .

عنوان فصل در این موضع از روی (خ) نوشته شد ؛ و حق مطلب همانست که در فصل پیش گفته ایم .

۲- می : نهاده .

۳- کل : فیل .

۴- مرحوم «فروغی» این رباعی را اختیار نکرده و دلیل حذف آنرا چنین گفته است : «نوع این رباعی را «ای عارض تو نهاده بر سرین طرح . الخ» انداختیم از آنرو که بی فلسفه و پرتصنع و تکلف است : صفحه ۶۳ ؛ اعتقاد نگارنده نیز در این مورد با «فروغی» یکی است .

۵- کل : با عشق تویی چگونه آغاز کنم ؛ می : یا چشم بروی دیگری باز کنم .

۶- خ : با ما .

۷- کل : از دین .

۸- کل : بدانچه هستم هستم ؛ پیر : من معترفم بدانچه کویی لیکن .

بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد وز خوردن آدمی زمین سیر نشد
مغرور بدانی که نخورده است ترا تعجیل مکن هم بخورد دیر نشد^(۱)

از مطبخ دنیا^(۲) تو همه دود خوری تا چند غمان بود و نابود^(۳) خوری
سرمایه نخواهی که جوی کم گردد مایه که خورد چون تو همه سود خوری^(۴)

گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخ^(۵) خندان خور
بسیار مخور و رد مکن فاش مساز^(۶) اندک خورو که گاه خورو پنهان خور^(۷)

هر دل که بزیر بار غم پست بود به زان نبود که عاشق و مست بود
گر باده بدست نیست بفرست مرا زان می که پیاله اش کف دست بود

طاس فلک از عیش دلارای تهیست آسوده ندانم که در این عالم کیست
ایمن نفسی زمرگ می توان زیست پس فایده زین حیات بی فایده چیست

۱- این رباعی فقط در (خ) نوشته شده و محتمل است که از الحاقات ناسخ باشد نه مربوط بخود «طربخانه»؛ و این شبهه در موارد مشابهش نیز جاری است (؟)

۲- می : دنیی .

۳- نف : غم بوده و نابود .

۴- می : این رباعی را در فصل نهم درج کرده و بیت دوم را اینطور نوشته است :
دنیا که بر اهل او زیانیست عظیم گر ترک زبان کنی همه سود خوری
نف : هم مثل (می) نوشته؛ و متن موافق (س، گل، خ، ت) است .

۵- خ : یا با پسری ساده رخ ؛ - گل : با لاله رخی صنوبری خندان .

۶- خ : خوی مکن وردمساز ؛ گل : فاش مخور و ردمساز ؛ می : فاش مکن ورد مساز .

۷- گل : کم کم خورو که گاه خورو هم پنهان خور .

دوران حیات ما عجب میگذرد برخیز که دوران طلب میگذرد
در جام اجل زباده^(۱) ریز آب حیات کز عمر تو روز رفت و شب میگذرد

این قافله عمر عجب میگذرد دریاب دمی که با طرب^(۲) میگذرد
ساقی غم فردای حریفان^(۳) چه خوری درده قدح باده^(۴) که شب میگذرد

تا راه قلندری نپویی نشود رخساره بخون دل نشویی نشود
سودا چه پزی که تا چو دلسوختگان^(۵) یکباره^(۶) بترک خود نگویی نشود^(۷)

برخیز مگر داد دل شاد دهیم مستان صبح را طرب یاد دهیم
بر نغمه بلبلان چو گل جامه دریم پس همچو شکوفه عمر بر باد دهیم

در فصل بهار بی خبر خواهم بود وز صحبت عقل بر حذر خواهم بود
ای می بحمایت تو خواهم پیوست وی بید بسایه تو در خواهم بود^(۸)

با خاك جماعتی که یکسان کردند کی بسته بند کفر و ایمان کردند
آنها که در این جهان طرب کم کردند حقا که در آن جهان پشیمان کردند^(۹)

۱- گل : زباده . - ظاهرأ تصحیفست .

۲- خ ، ت : که از طرب؛ پیر : نیکوست دمی که با طرب .

۳- پیر : فردای قیامت .

۴- خ : پیش آر پیاله بی .

۵- ف - تا که چو دلسوختگان .

۶- ف : آزاد .

۷- این رباعی فقط در (خ) درج شده است (۲)

۸- س : این رباعی را ندارد .

۹- س : این رباعی را ندارد .

۱۲۷

۴۹۷

گر بافته^(۱) زلف یار گیری بهتر در باده خوشگوار گیری بهتر
زان پیش که روزگار گیرد کم تو گر تو کم روزگار گیری بهتر^(۲)

۴۹۸

امروز که سوی طربت دست رس است خوش باش که اندیشه فردا هوس است
دریاب که با تو خود نخواهد ماندن آنها که بجا مانده بسیار کس است

۴۹۹

غم کیست کز دود دیده خون باید کرد یا زو علم طرب نگون باید کرد
ز آن پیش که فتنه یی پدید آید از او از مملکت دلش برون باید کرد

۵۰۰

گفتی بمن ای غمت قرار جانم بر گرد ز من اگر بری فرمانم
اکنون که رخ تو قبله جان منست از قبله چگونه روی بر گردانم^(۳)

۵۰۱

ابر آمد و عرصه چمن می شوید تخت گل و کرسی سمن می شوید
وین دیده بدان طمع که رویت بیند روزی صد بار روی من می شوید^(۴)

۱- کل : یافته .

۲- س : این رباعی را ندارد .

۳- س : این رباعی را ندارد و بنظر من جزو رباعیهای مشکوکست ؛ در باره عده یی از رباعیهای قبل و بعد آن نیز همین اعتقاد را دارم (۴)

۴- غرض گوینده اش این است که دیده با اشک روی او را می شوید ؛ و انصافاً مضمون خنک باردی است که بهیچوجه با آثار اصیل «خیام» مشابهت ندارد ؛ معلوم نیست که مؤلف «طربخانه» اینطور رباعیها را از کجاسته و بیای حکیم نیشابور بسته است (!)

نا گفته نماند که مخصوصاً در همین فصل هشتم رباعیهای سخیف تر از رباعی متن و نیز رباعیها که علی التحقیق از شعرای دیگر مخصوصاً شیخ عطار است فراوان داریم که من دندان بر جگر فشرده و بمقتضی امانت در نقل هیچ کدام را حذف نکردم اما عقیده خود را بطور اجمال در حواشی و تفصیل در مقدمه باز نموده ام .

۵۰۲

وقت سحر و باغ و دوسه باده پرست يك مطرب خوش عارض و بس چابك و مست
بوی گل و بانگ مرغ و یاران سرمست بخرام که جز تو هر چه میباید هست^(۱)

۵۰۳

عشقی دارم پاکتر از آب زلال وین باختن عشق مرا هست حلال
عشق دگران بگردد از حال بحال عشق من و معشوق مرا نیست زوال^(۲)

۵۰۴

با فاقه و فقر همقرینم^(۳) کردی با درد و فراق همنشینم کردی
این مرتبه مقربان ره تست یارب بچه خدمت این چنینم کردی^(۴)

۵۰۵

دنیا شه را و قیصر و خاقان را دوزخ بدرا بهشت مر نیکان را
تسبیح فرشته را صفا رضوان را جانان ما را و جان جانان جان را^(۵)

۵۰۶

از مدرسه ها همه تباهی خیزد وز لقمه وقف دل سیاهی خیزد
در کنج خرابه‌یی گداوار بزی بالله که از این مرتبه شاهی خیزد

۱- س، می: این رباعی را ندارد؛ چون در (کل، خ) بود آنرا نوشتیم اما خود اعتقاد نداریم که از «خیام» باشد؟

۲- این رباعی را هم (س، می) ندارد و از روی (کل، خ) نوشته‌ایم و یقین نداریم که از «خیام» باشد برای اینکه آنرا در جزو رباعیات **مولانا** [مولوی صاحب مثنوی] در صفحه (۱۹۸) طبع اسلامبول نیز درج کرده‌اند

بادآوری می‌کنم که در رباعیهای منتسب به خیام سه رباعی دیگر برای این قافیه ضبط کرده‌اند که در «طربخانه» فقط این یکی را ندارد و در (نف) درج شده است.

در سر مگذار هیچ سودای محال می خور همه ساله ساغر مالا مال
با دختر رز نشین و عیشی میکن دختر بحرام به که مادر بحلال
و دوربای دیگر بشماره‌های (۲۸۸) و (۳۰۴) در پیش گذشت «این صورت کون جمله نقش است و خیال . . . الخ» و چند از غم و غصه جهان فالاقال . . . الخ؛ و من اعتقاد ندارم که آن سه رباعی نیز از «خیام» باشد (؟)

۳- کل: فقریم قرینم.

۴- می: این رباعی را ندارد.

۵- این رباعی بهمین صورت که در متن نوشته‌ایم فقط در (کل) ضبط شده است (؟)

مردان بخیل را خداوند جلیل بر آتش سوزنده بکرده است سبیل
از لفظ دُرّ بار چنین گفت رسول ترسای سخی به که مسلمان بخیل

در مدرسه عشق اگر قال بود کی فرق میان قال با حال بود
در عشق نداد هیچ مفتی فتوی در عشق زبان مفسدان لال بود

در خانقه و زاویه ها حال بود در مدرسه قول قیل یا قال بود
از فتوی مفتی چو بود عشق فزون باخوف و خطر در مه و در سال بود (۱)

تا چند کنی خدمت دونان و خسان جان بر سر هر طعمه منه چون مگسان
نانی بدو روز خور مکش منت خلق (۲) خون دل خود خوری به از خوان (۳) کسان (۴)

در مدرسه قال و خانقه حال بود وین عشق برون ز قال و احوال بود
گر مفتی شرع است و گرواعظ شهر در محکمه عشق زبان لال بود

دوش از سر اشتیاق و شور و مستی بر رفت دلم بعرض کانبجا هستی
عرشی دیدم بناله می گفت آخر حق با تو و تهمتی بما در بستی (۵)

۱- این رباعی و رباعی قبل فقط در (گل) درج شده و پیش من مسلم است که هیچکدام از «خیام» نیست؛ گویند کان متوسط هم زیر بار انتساب این قبیل اشعار بخود نمی روند (!)

۲- ف: منت کس .

۳- ف: به از نان .

۴- می، گل: این رباعی را ندارد .

۵- از این رباعی تا آخر فصل هشتم اکثر منحصر به (گل) است و ما عیناً از روی آن نسخه نقل کرده ایم با اینکه پیش ما معلوم و مسلم شده که بیشتر آنها از گویندگان دیگر است باز این منظور که چیزی از نسخ (ط) حذف نشده و نقصانی از طرف مادر آن راه نیافته باشد این قبیل رباعیها را برخلاف ذوق و تشخیص خود ضبط کرده ایم؛ گوینده بعض رباعیها را هم در حواشی ذکر نموده و همه این خصوصیات را مشروح تر و مفصل تر در مقدمه نوشته ایم .

۱۳۰

۵۱۳

دوش آمد و گفت اگر تو ما می طلبی پس هر چه نه آن منم چرا می طلبی
در خود نگر از خود برون آمده بی پس من تو و تو من تو ترا می طلبی

۵۱۴

سریست برون زین همه اسرار که هست نوریست جدا زین همه انوار که هست
خرسند مشو بهیچ کاری که ترا کاریست و رای این همه کار که هست

۵۱۵

دل گفت که ما چو قطره مسکینیم در عمر کجا کنار دریا بینیم
آن قطره که این گفت چو در دریا رفت فریاد بر آورد که ما خود اینیم (۱)

۵۱۶

تا چشم دلم بنور حق بینا گشت در دیده او دو کون ناپیدا گشت
کوبی که دلم ز شوق آن بحر عظیم از تن بعرق برون شد و دریا گشت

۵۱۷

امروز چو من شیفته و مجنون کیست بر خاک افتاده با دل پر خون کیست
این خود نه منم خدای میداند و بس تا آن گاهی که بودم و اکنون کیست (۲)

۵۱۸

ای دل همگی خویش در جانان باز هر چیز که آن خوشتر آید آن باز
در شدر عشق چون زنان حيله مجوی مردانه در آی و همچو مردان جان باز

۵۱۹

مرد آن باشد که هر زمان پاکترست در باختن وجود بی پاکترست
مردی که در این طریق چالاکترست هر چند که پاکتر شود خاکترست (۳)

۱ - این رباعی بطوری که رافق - بطور تحقیق کرده از **شیخ عطار** است : رجوع شود به « مختار نامه » .

۲ - این رباعی هم از **شیخ عطار** است : در بعض نسخ « ما آن گاهی » و « من آن گاهی » بجای « تا آن گاهی » نوشته اند .

۳ - این رباعی نیز بطحقیق نگارنده از **شیخ عطار** است .

ای روح تویی بعقل موصوف آخر عارف شو و ره طلب بمعروف آخر
چون باز سپید دست سلطانی تو ویرانه چه میکنی تو چون بوف آخر (۱)

ای مرغ عجب ستارگان چینه تست در روز الست عهد دیرینه تست
کر جام جهان نمای می جویی تو در صندوقی نهاده در سینه تست (۲)

ای روح در این عالم غربت چونی بی آن همه جایگاه و رتبت چونی
سلطان جهان قدس بودی و امروز از محنت نفس شوم صحبت چونی (۳)

کر جان گویم عاشق آن دیدارست و در دل گویم واله آن گفتارست
جان و دل من پر کهر اسرارست لیکن چه کنم که بر زبان مسمارست (۴)

يك عاشق پاك و يك دل زنده كجاست يك سوخته جان دل پراكنده (۵) كجاست
چون بنده اندیشه خویشند همه در روی زمین خدای را بنده كجاست (۶)

۱- خ: هم این رباعی را دارد ولیکن از «خیام» نیست بلکه از **شیخ عطار** است.

۲- این رباعی هم بتحقیق نگارنده از **شیخ عطار** است نه از «حکیم خیام»

۳- این رباعی هم مثل اکثر رباعیهای فصل هشتم چنانکه در صفحه (۱۲۹) گذشت فقط در «کل»، یعنی نسخه طبع استانبول درج شده و علی التحقیق از **شیخ عطار** است؟ رباعی دیگر هم با این قافیه در آثار منسوب به «خیام» داریم که آن نیز بعقیده نگارنده مشکوکست.

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست بیداد گری شیوه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست

۴- این رباعی در (خ) هم درج شده اما از **شیخ عطار** است نه از «خیام».

۵- کل: يك سوخته فكر پراكنده.

۶- این رباعی در (خ) نیز درج شده و علی التحقیق از **شیخ عطار** است.

۱۳۲

۵۲۵

کبود دل که بداند نفسی اسرارش کو گوش که بشنود دمی گفتارش
 آن ماه (۱) جمال می نماید شب و روز کو دیده که تا بر خورد از دیدارش (۲)

۵۲۶

دنیا چه کنی که بی وفا خواهد بود در خون همه خلق خدا خواهد بود
 کیرم که بقای نوح یابی در وی آخر نه بعاقبت فنا خواهد بود

۵۲۷

که خسته لن ترانیم موسی وار که کشته نامرادیم یحیی وار
 هر لحظه بسوزنی برای دل خویش در رشته کشم غمی دگر عیسی وار

۵۲۸

تا بر ره خلق می نشینی ای دل در خرمن شرک خوشه چینی ای دل
 کر صبر کنی گوشه گزینی ای دل بینی که در آن گوشه چه بینی ای دل

۵۲۹

ای مرد روزه مرد بیچاره مباش از خویش مرو برون و آواره مباش
 در باطن خویش کن سفر چون مردان اهل نظری تو اهل نظاره مباش

۵۳۰

در عشق تو هردای که مردانه بود در سوختن خویش چو پروانه بود
 تا کی ز بهانه همچو پروانه بسوز در عشق بهانه جستن افسانه بود

۵۳۱

آنها که کلید مشکلی می باید از عمر دراز حاصلی می باید
 برتر ز دو کون منزلی می باید ای مرده دلان زنده دلی می باید

۱- کل : معشوقه .

۲- این رباعی با شش رباعی بعدش که بشماره های (۵۲۶'۵۲۷'۵۲۸'۵۲۹'۵۳۰'۵۳۱) خواهد آمد هر هفت رباعی فقط در نسخه 'کل' درج شده و همه بتحقیق نگارنده از شیخ عطار است ؛ نظایرش در پیش هم گذشت و چون این تخیلات منحصر به 'کل' است و در سایر نسخ 'طربخانه' که مادیده ایم این رباعیها وجود ندارد احتمال می رود که نسخه مأخذ او اصلاً منحصر به 'طربخانه' نبوده بلکه قسمتی از رباعیات 'عطار' را هم داشته که در طبع 'کل' بهم مخلوط شده است یا اینکه این تخیلیط در اصل از کاتب نسخه مأخذ آن طبع بوده است والله العالم بالصواب

گر جان تو در پرده دین خواهد بود بادوست بهم پرده نشین خواهد بود
آن دم که نه در حضور او خواهی زد فردا همه داغ آتشین خواهد بود

ای بیژن دل در چه زندان غمت سهراب خرد کشته بایوان غمت
بر کین سیاوش جهان کرد خراب توران دلم رستم دست-ان غمت^(۱)

فصل نهم

در سگریات و هزلیات^(۱)

۵۳۴

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد ساقی می لعل^(۲) در سبو خواهد کرد
افسار نماز و پوزه بند روزه عید از سر این خران فرو خواهد کرد^(۳)

۵۳۵

در میکده جز بمی وضو نتوان کرد وان نام که زشت شد نکو نتوان کرد
خوش باش که این پرده مستوری ما بدریده چنان شد که رفوتوان کرد^(۴)

۱- رجوع شود بحواشی فصول قبل.

۲- گل، خ، نف : می ناب - متن موافق (س، می) است ،

۳- متن رباعی مطابق (س، خ، نف) نوشته شد و در (می، گل) آنرا بصورت « مستزاد »

نوشته اند :

مستزاد

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد ساقی می ناب در سبو خواهد کرد
چون روی عروس چون چشم خروس
افسار نماز و پوزه بند روزه عید از سر این خران فرو خواهد کرد
یک بار دگر افسوس افسوس

من باور ندارم که اصل این رباعی از حکیم خیام باشد تا بصورت مستزاد آن چه رسد (۴)
عجب است که از نام خیام و رباعی یک مجسمه خیالی نظیر ارباب انواع یونانیهای قدیم
ساخته شده که مجمع اضداد و گنجینه انواع تخیلات و توهمات است و هر کس هر چه دلش خواسته
باین تندیس خیال انگیز بسته است ! بیچاره حکیم عمر خیام نیشابوری که روحش از این افسانه ها
بی خبر بود ؛ او حل معضلات فلسفی و ریاضی میکرد چه می دانست که این قبیل مستزادها را هم باو
می بشنند !

۴- این رباعی را به **اوحد الدین کرمانی** نیز نسبت داده اند ؛ و باین سبب (گل) آنرا از

متن (ط) حذف کرده است و ما در متن تصرف نکردیم .

علاوه می کنم که (ت، نف) هم این رباعی را ضبط کرده اند .

آنانکه (۱) اساس کار (۲) برزرق نهند آیند و میان جان و تن (۳) فرق نهند
من ترك می لعل نخواهم گفتن (۴) گر هم چو خروسم ارّه بر فرق نهند (۵)

آن قوم که سجاده پرستند خرند زیرا که بزیر بار سالوس درند
وین از همه طرفه تر که در پرده زهد اسلام فروشند و ز کافر بترند (۶)

۱- خ : آنها که .

۲- پیر : اساس زهد .

۳- پیر : میان تن و جان .

۴- خ ، نف : بر فرق نهم سبوی می را پس از این ؛ کل : بر فرق خرد تیغ نهم من پس از این ؛
ت : بر فرق نهم خروس می را پس از این ؛ پیر : بر فرق نهم سبوی می را زهن پس .
متن موافق (س، می) نوشته شده است .

۵- توضیحاً بیت اول این رباعی بابیت دوم هیچ تناسب و ارتباط معنوی ندارد ؛ و ما در کتاب معانی بیان خود این امر را یکی از عیوب فصاحت و بلاغت شمرده و آنرا **تنافر معنوی** اصطلاح کرده ایم در مقابل **تنافر لفظی** که شامل تنافر حروف و تنافر کلمات می شود ؛ و پیداست که گوینده این رباعی تمام نظرش اعمال صنعت جناس در کلمه «فرق» بوده که «سعدی» افصح و ابلغ آنرا بدون تکلف در این بیت آورده است.

ندانم از سر و پایت کدام خوبترست چه جای فرق که زیبا ز فرق نافده می

۶- این رباعی را با اختلاف روایت در بعض کلمات به **بابا افضل کاشانی** نیز نسبت داده اند و بدین سبب (کل) آنرا از متن (ط) حذف کرده و نوشته است که مصراع اول آن مطابق نسخه خطی رباعیات «بابا افضل» اینطور است «آنها که ستاره می پرستند خرند» ؛ رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (ج) .

علاوه می کنم که متن رباعی مطابق روایت (کل) چنین است :

آنها که سجاده می پرستند خرند زیرا که بزیر بار سالوس درند

مشتی خور [ظ : خر] خر قه پوش در بونه آرز چون سیم گدازند که در بند زردند

راقم سطور احتمال می دهم که بیت دوم نسخه (کل) از رباعی دیگر باشد که گوینده بی در جواب رباعی متن ساخته و بکیفر اهانت به سجاده نشینان ، بر خر قه پوشان تاخته است (؟) هر چه گویانش من این گفته ها را از ساحت حکیم دانشمند نیشابور دور می دانم .

ماه رمضان چنانکه امسال آمد بر پای خرد بند گران حال آمد
ای بار^(۱) خدای خلق را غافل ساز تا پندارند ماه^(۲) شوال آمد

طبعم بنماز و روزه چون مایل شد کفتم که مراد کلیم حاصل شد
افسوس که آن وضو بگوزی بشکست وین روزه به نیم جرعه می باطل شد^(۳)

تا جان من از کالبدم گردد فرد هر چیز که بهترست آن خواهم کرد
صد تیز بریشش که ملامت کندم^(۴) هر زن جلبی را غم خود باید خورد^(۵)

۱- پ : این بار .

۲- س، گل، پ: تا پندارند که ماه .

۳- این رباعی را به عیب زاکانی هم نسبت داده‌اند و بهمین جهت (گل) آنرا از متن حذف کرده است؛ رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (لب) .

۴- سازنده این رباعی خود نفس لوامه نداشت و غم خود نمی خورد (۱۴) .

۵- س، می، خ : این رباعی را ندارد و فقط در (گل) بشماره (۳۴۷) درج شده است و از این جهت آنرا ضبط کردم؛ اما از ریخت لفظ و معنی آن آشکار است که این رباعی و رباعی بعد هیچ کدام از «خیام» نیست بلکه از گوینده بی است رکبک طبع از گویندگان متوسط بعد از عهد مغول و اگر تقید به امانت در نقل و اتمام بودن نسخه (ط) نبود عمر عزیز بی بدل را بخواندن و نوشتن این قبیل اراجیف تلف نمی کردم؛ اما فایده‌ای که در صرف وقت در ثبت کردن این نوع رباعیا متصور است و من تاحدی خاطر خود را بدان تسلی می‌دهم این است که جویندگان و ناقلان آثار خیام بعد از ما در این خطا یا وهفوات یفتند و توهم نکنند که این اشعار هم از خیام بوده و از قلم ما افتاده است بلکه بدانند که ما نیز این رباعیا را در مجموعه های منتسب به خیام دیده و از سر بصیرت گفته‌ایم که آنها را بدروغ بر خیام بسته‌اند؛ پس اگر بتشخیص ما اعتماد دارند یا بمقتضی ذوق سلیم و سلیقه مستقیم خود کار می‌کنند باید آثار مشخص ممتاز «خیام» را از این قبیل گفته های سخیف بپیرایند و این زنگهای تیره را از لوح سخنان حکیم روشن فکر بزدایند .

علاوه می‌کنم که این جمله که گفتم اختصاص بدو رباعی متن ندارد بلکه اکثر رباعیا که در (ط) و دیگر مجموعه‌ها بوی نسبت داده‌اند از گویندگان دیگر است و پاره‌بی از آنها چندان سست و ناتندرست است که شعرا متوسط کم مایه نیز زیر بار انتساب آنها بخود نمی‌روند تا بمثال شیخ عطار و مولانا و بابا افضل و عراقی و اوحدی و سحابی و امثال ایشان چه رسد که اتفاقاً عده زیادی از رباعیات آنها را داخل آثار خیام کرده‌اند والله العالم و هوالهادی الی طریق الصواب .

مشنو سخن دهر هم آواز شده می خواه و سماع و یار دمساز شده
کان کز کس مادر بدر افتاد امروز فردا بینی بکون زن باز شده (۱)

من در رمضان روزه (۲) اگر میخوردم تاظن نبری که بیخبر میخوردم
از محبت روزه روز من چون شب بود پنداشته بودم که سحر میخوردم

ابریق می مرا شکستی ربی بر من در عیش را (۳) بیستی ربی
بر خاک بریختی می لعل (۴) مرا خاکم بدهن مگر تو (۵) مستی ربی (۶)

رندی دیدم نشسته بر خنک زمین نه کفو نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین اندر دو جهان که را بود زهره این (۷)

۱- گل، می: این رباعی را ندارد و در (س،خ) درج شده؛ و جزو همان رباعیهاست که در حاشیه قبل گفتم (!)

۲- می: روزی.

۳- خ: بر من درخرمی.

۴- ت، نف: می ناب؛ پیر: بریختی می کلکون را؛ خ: امروز میم نماید بردفع خمار:

۵- پیر: مگر که مستی؛ ت: خاکم بدهن که طرفه مستی.

۶- این رباعی در همه نسخ (ط) و نیز در (ت، پیر، نف، تر، پ، مل) درج شده؛ اما (ف) آنرا مردود دانسته است.

۷- این رباعی را صاحب «حبيب السیر» به شیخ سنجان خوافی نسبت داده است که در حق قطب الدین حیدر گفته بود؛ و بهین جهت (کل) آنرا از متن (ط) حذف کرده است [رجوع شود بمقدمه آن طبع صفحه (لج)].

ف: شماره (۱۴۱)؛ تر: شماره (۵۸)؛ نف: شماره (۳۵۵) این رباعی را ثبت کرده اند

چندین^(۱) غم بیهوده مخور شاد بزی و اندر ره بیداد تو با داد بزی
چون آخر کار این جهان نیستی است انگار که نیستی و آزاد بزی^(۲)

ای چرخ همه خسیس را چیز دهی کر مابه و آسیا و دهلیز^(۳) دهی
آزاده بنان شب گروگان بنهد^(۴) شاید که برای این چنین^(۵) فلک تیز دهی^(۶)

ما را گویند دوزخ افراشته اند و آنکه ز گناه تو برانباشته اند
که رفت بدوزخ که گناه من دید ورنه چه بهره خود بر این داشته اند^(۷)

۱ - ت : چندان .

۲ - توضیحاً رباعی که در حواشی صفحه (۸) گذشت در نسخه (می) قبل از این رباعی در همین فصل آورده است.

من بنده عاصم رضای تو کجاست تار یک دلم نور و ضیای تو کجاست
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی این بیع بود لطف و عطای تو کجاست
در حاشیه نسخه بالای همین رباعی بخط نسخ متوسط دو بیت عربی ذیل را نوشته که چون دارای
مضمون لطیفی است برای مزید فایده آنرا هم نقل می کنم..

اکلف نفسی کل يوم و ليلة هموم هوی من لا افوز بخیره
کما سودا القصار فی الشمس وجهه لیجهد فی تبیيض اثواب غیره

۳ - ت : کاریز .

۴ - پیر : بنهند ؛ نف : گروهان بنهند ؛ می : آزاده پناه شب بگرگان ببرند [تحریفی است
که بنظر ما عجیب می آید اما از نساخ عجب نیست !]

۵ - گل : شاید که بدین چنین ؛ پیر : باید که باین چنین .

۶ - گل : این رباعی را بشماره (۲۷۹) در فصل قبل آورده است .

۷ - س، خ : این رباعی را درج کرده اند اما (گل، می) ندارد .

فصل دهم

ده حکایت^(۱)

۵۴۸

اندر همه دشت خاوران سنگی نیست کش با من و روزگار من جنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست^(۲)

۵۴۹

خوش باش که عالم گذران خواهد بود جان در پی تن^(۳) نعره زنان خواهد بود
این کاسه سرها که تو بینی فردا زیر لکد کوزه گران خواهد بود

۱- می، گل : علی عشرة حکایات .

توضیحاً در نسخه (می) اینجا نوشته است «فصل یازدهم علی عشرة حکایات» و بفاصله شش رباعی قبل هم به ربی مغشوش مفلوط که نمونه های آن در مقدمه مؤلف «طربخانه» گذشت و در حواشی صفحه (۵) اشاره کردیم نوشته است «فصل دهم علی عشرة حکایات منه مشتملة من البدایع و کراماته و حسن معاش و ولادته العالی و مدة عمره و وفاته» !

۲- این رباعی را در **ریاض العارفین** و بعض مؤلفات دیگر به **شیخ ابوسعید ابوالخیر** نسبت داده اند و بنظر من در این باره اشتباهی شده برای اینکه رباعی مسلم «شیخ ابوسعید ابوالخیر» که در کتاب «اسرار التوحید» ذکر شده و بنوشته آن کتاب شعر شیخ ابوسعید منحصر است به همین یک رباعی و یک فرد بیت که در جواب نامه یکی از دوستانش نوشته بود چنین است :

جانا بزمین خابران خاری نیست کش با من و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش وصال تو مرا دردادن صد هزار جان عاری نیست

پس چنین می نماید که گوینده رباعی متن نظر به همین رباعی شیخ ابوسعید داشته ، یا با احتمال بعید همین رباعی شیخ در تحت تصرف چندان تغییر شکل داده تا بصورت رباعی متن درآمده است (۹)

اما آن يك فرد بیت دیگر «شیخ ابوسعید» در جواب نامه یی است که یکی از دوستان بدو نوشته و خود را «تراب قدم شیخ» خوانده بود .

گر تو خاکی خاک ترا خاک شدم چون خاک ترا خاک شدم پاک شدم

رجوع شود بکتاب «اسرار التوحید» طبع طهران صفحه (۱۶۶)

۳- م : روح از پی تن .

کس مشکل اسرار ازل را^(۱) نگشاد کس يك قدم از نهاد^(۲) بیرون ننهاد
چون بنگری^(۳) از مبتدی و از استاد عجز است بدست هر که از مادر زاد

بر موجب عقل زندگانی کردن شاید کردن ولی ندانی کردن
استاد تو روزگار چابك دستست چندان بسرت زند که دانی کردن

با مردم پاك اصل و عاقل آمیز وز نااهلان هزار فرسنگ گریز
گر زهر^(۴) دهد ترا خردمند بنوش ورنوش رسد ز دست نااهل بریز

چون در گذرم بپاده شوید مرا تلقین ز شراب و جام^(۵) گوید مرا
خواهید بروز حشر^(۶) یا بید مرا^(۷) از خاک در میکده جوید مرا

يك هنرم بین گنه ده ده بخش هر جرم که رفت حسبه لله بخش
از باد هوا آتش قهرت مفروز ما را بسر خاک رسول الله بخش^(۸)

۱- می، کل : اسرار فلک را .

۲- ت : از دایره ؛ خ. از نهاد .

۳- ت : چون بنگرم .

۴- می : از زهر ؛ کل : ورنوش .

۵- پیر : ز شراب ناب .

۶- کل : خواهید که روز حشر .

۷- پ : بویید مرا] = «بویید» برسم الخط قدیم [؛ خ : یابیدم باز .

۸- س : این رباعی را ندارد و در رباعی نسخ درج شده ؛ اما بنظر بنده آشکار است که این رباعی از خیام نیست؛ تکرار قافیه هم دارد ؛ و بالجمله هر خواننده خیبری خود درمی یابد که این رباعی و رباعی قبل که آنرا هم من از خیام نمی دانم هر دو تراوش يك طبع و زبانیده يك روح تواند بود .

علاوه می کنم که این رباعی با تغییر بیت دوم که صحیح تر از متن هم هست به هجدهمگر منسوبست ؛ و بهین جهت (کل) آنرا از متن (ط) حذف کرده است و ما در متن تصرف نکردیم .

يك هنرم بین گنه ده ده بخش هر جرم که رفت حسبه لله بخش
از باد و رع آتش خشم مفروز آب رخ من بخاک سلفی شه بخش

حکایت

*** در تواریخ قدما چنین^(۱) مسطورست که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز^(۲) با حکیم ختّام معاصر بودند و میان ایشان تردّد رسولان و رسایل^(۳) بسیار بود؛ از این جمله يك نوبت حضرت حکمت مآبی این رباعی بطریق اعتراض حکما بنوشته بحضرت شیخ الاسلامی فرستاد و ایشان جواب فرستادند این رباعی را کلاعتراض^(۴).

دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهرچه او فکندش اندر کم و کاست
گریک آمد شکستن از بهرچه بود ورنیک نیامد این صورعیب کراست^(۵)
جواب

خیّام تنت بخیمه یی ماند راست جان سلطان که منزلش^(۶) دار بقاست
فرّاش ازل ز بهر دیگر منزل هم خیمه بیفکند^(۷) چو سلطان برخاست

*** قسمت نشر خاتمه «طربخانه» در نسخه (س) که مأخذ اصلی کارما بود با سایر نسخ بکلی متباین است چندانکه باضبط نسخه بدل نمی توان آنرا بادیگر نسخه ها تطبیق کرد؛ این بود که ما در این موضع ابتدا نسخه (می) را که بادیگر نسخ موافقتی داشت مأخذ قرار داده موارد اختلاف آنرا با سایر نسخه ها در نظر گرفتیم و عبارت صحیح تر و کاملتر را در متن و نسخه بدلها را در حواشی نوشتیم؛ و بعد از اتمام این فصل مجدداً آنرا از روی نسخه (س) عیناً نقل کردیم تا چنان باشد که همه نسخ پیش نظر خوانندگان حاضر شده باشد و خود در انتخاب حکایات و عبارات مختار باشند.

علاوه می کنم که حکایات مندرج در این فصل که با عبارات سست ناپخته هم انشاء شده اکثر بلکه همگی افسانه هاست که با حقیقت واقع و مأخذ تاریخی صحیح منطبق نمی شود؛ و اگر احیاناً مطلب صحیح تاریخی هم در میان آنها بوده چندان با افسانه آمیخته که از وضع و حالت اولش بیرون آمده و رنگ قصه های ساختگی بخود گرفته است؛ مع ذلك گاهی از خلال همین حکایات نکاتی بجشم می خورد که نمی توان از آن بالمره صرف نظر کرد والله العالم بالسداد و هو الهادی الی طریق الرشاد.

۱- می: «چنین» ندارد. ۲- می: «العزیز» ندارد.

۳- کل: تردد رسل و رسایل.

۴- کل: «کلاعتراض» ندارد.

۵- روایتی است از یکی از رباعیهای اصیل خیام که در **مرصاد العباد** در **رساله امام فخر رازی** [رجوع شود بمفصله ۵] آمده و اقدم روایاتش چنین است:

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست
گریک نیامد این بنسایب کراست ورنیک آمد خرابی از بهر چراست
۶- خ: سلطان روحت و منزلش.

۷- می، کل: نه خیمه بیفکند؛ ف: ویران کند این خیمه.

حکایت

ایضاً بتوالی معلوم شد که حکیم را (۱) میل تمام با شکار (۲) بوده؛ اتفاقاً در دهستانی که از توابع استرآباد بود بشکار رفته چنانکه رسم آن حال بودسگی را که توله (۳) گویند با جانوری در جنگل از پی شکار رها کرد؛ ناگاه گرازی برسد و سگ را ناچیز کرد حکیم این رباعی بگفت :

افسوس ازین گرجسک (۴) پرتک و تاز کو در رفتن بباد بودی همراز
از بس که دلش باستخوان مایل بود شد عاقبت او نصیب دندان گراز

حکایت

و ایضاً بعضی بر آنند که مذهب حکمت مآبی تناسخ بوده؛ و این از آن جهت میگویند (۵) که مدرسه‌یی در نسابور خراب (۶) شده بود و در تعمیر آن، جمعی اشتغال داشتند (۷) و از درازگوشی چند که خشت میکشیدند یکی چون بیای صفه میرسد (۸) اصلاً بالا نمی رفتی و بزجر رضا داده بودی؛ خیام در آن محل برخاست و این رباعی در گوش آن خر خواند فجأةً (۹) روان شد و بار بمنزل رسانید.

۱- خ، کل : حکیم خیام را .

۲- کل : به شکار .

۳- می : تولد ؛ کل : نزله .

۴- می : ککوچک ؛ کل : گرجیک ؛ خ : کرچنک ؛ تر : سگ بچه . بطوریکه ملاحظه میشود این کلمه در اکثر نسخ تعریف شده و صحیح آن ظاهراً همین است که از روی (س) در متن اختیار کرده‌ایم؛ و «گرجسک» مرادف «کرک سک» است که امروز «سک کرک» میگویند ؛ و تبدیل کاف فارسی به «ج» در قوائد تعریب معروف و معمولست .

۵- می : وازین نظم می گویند ؛ کل : وازین نظر می گویند .

۶- کل : بزله خراب شده بود .

۷- می : اشتغال می نمودند .

۸- کل : بیای صفه رسید .

۹- خ : خرفجأةً .

ای رفته و باز آمده و چم^(۱) گشته نامت ز میان نامها کم گشته
 ناخن همه جمع گشته و سم گشته ریش از پس پشت آمده^(۲) و دم گشته
 و ایضاً بعد از استفسار فرموده که روحی که حالی تعلق بجسد این گرفته
 بیشتر متعلق بدان مدرسی بوده که در این بقعه اقامت داشتی؛ و چون عروج نکرد
 در نزول مانده بدین حال آمد که پیش بعضی دوزخ جز این نیست و از شرمندگی
 بالای صفه پا نمی نهاد؛ چون سخن آشنا شنید علی الفور^(۳) روانه شد؛ والعهدۃ
 علی من استمع عنه^(۴).

۱ - این کلمه در همه نسخ طریخانه «خم» ثبت شده است و در بعض مجموعه ها بجای آن
 «بل هم» نوشته اند «ای رفته و باز آمده بل هم گشته» و بشکلف توجیه کرده اند که اشاره است بآیت کریمه
 قرآن مجید «اولئک کالانعام بل هم اضل»؛ و پیداست که این تصرف هم از نسخا کج سلیقه است؛ و شاید
 نخستین بار باشد که خوانندگان صورت صحیح کلمه را در متن می بینند؛ مأخذ نگارنده در تصحیح
 متن گفتار عم معظم اکبرم شاعر ادیب بزرگوار «میرزا محمد سها» ست رحمة الله علیه که از
 پدرش دانشمند شهیر و شاعر عارف نامدار «همای شیرازی» قدس سره العزیز روایت می فرمود؛
 و روایت و درایت این بزرگواران برای من که بدرستی از امتانت اقوال و مرتبه فضل ایشان در شعر و ادب
 آگاهی دارم سند متقن معتبرست؛ خوانندگان خود در رد و قبول مختارند.

۲ - س: ریش از پس کون آمده و دم گشته.

۳ - کل: شنید بی مکث.

۴ - حکایت خیام و شأن نزول رباعی «ای رفته و باز آمده و چم گشته ... الخ» را تقریباً همینطور
 که در «طریخانه» می بینیم «احمد بن نصر الله تتوی سندی» در کتاب تاریخ الفی که مشتمل
 بر وقایع تاریخی هزار سال است از هجرت تا سنه ۱۰۰۰ و بنام اکبر شاه هندی، تألیف شده باین عبارت
 نوشته است:

«از اکثر کتب چنین معلوم می شود که وی [یعنی حکیم عمر خیام] مذهب تناسخ داشته آورده اند
 که در نیشابور مدرسه کهنه یی بود از برای عمارت آن خران خشت می کشیدند روزی حکیم در صحن مدرسه
 با جمعی طلبه راه میرفت یکی از آن خران بهیچوجه باندرون نمی آمد حکیم چون این حال بدید
 تبسم کرد و بجانب خر رفته بدبیه گفت:

ای رفته و باز آمده بل هم گشته نامت ز میان نامها کم گشته
 ناخن همه جمع آمده و سم گشته ریش از پس کون در آمده دم گشته

خر داخل شد از حکیم پرسیدند سبب چه بود گفت روحی که تعلق بجسم این خر گرفته ببدن
 مدرس این مدرسه بود لهذا نمی توانست در آید اکنون چون دانست که حریفان او را شناختند خود
 بضروره قدم باندرون نهاد.

عبارت تاریخ الفی را همینطور که نقل شد مرحوم «قزوینی» در حواشی چهارمقاله آورده و برای
 «بل هم گشته» در حاشیه توضیح داده اند که «اشاره است بقوله تعالی «اولئک کالانعام بل هم اضل»؛ حقیر هم
 بیست سی سال قبل در حاشیه اش نوشته ام که صحیح این بیت «چم گشته» است نه «بل هم گشته».

حکایت (۱)

وایضاً چون محقق شده که امام اعظم قدوة الائمه محمد بن محمد الغزالی رحمه الله علیه را داعیه بر آن مرتب^(۲) شده بود که در حکمت بصحت^(۳) نسختی بانسباط بر حکیمی گذراند تا دلایل و براهین حکما را معلوم کرده بر نقض^(۴) آن چمن مزین شرع را بهار علم رسانند و تزیین^(۵) دهند؛ و در آن عصر از خیام در حکمت اعلم نبود؛ چون ملاقات فرمودند حکمت مآبی منع تدریس کرد چه اوقات بطریقی که معلومست مضبوط بوده اما بالحاح قرار بر آن رفت که در سحر که که بحالت مخموری بود ایشان را دو کلمه بگویند^(۶) مقتضای حال آنچه

۱- این حکایت که بانثر عامیانه ناشیوا هم انشاء شده باین صورت که در این کتاب دیده می شود افسانه معمولیست که با هیچ سریشمی نمی توان آنرا بحکیم عمر خیام و امام محمد غزالی چسباند؛ شاید ریشه اصلی این افسانه بدروغ حکایتی باشد که «زکریا بن محمد بن محمود قزوینی» در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد تألیف سنه ۶۷۴ نوشته است که فقیهی هر روز محرمانه پیش از طلوع آفتاب بخانه «خیام» می رفت و نزد وی درس حکمت و فلسفه می خواند اما در میان مردم از وی بدگویی می کرد؛ خیام بفرمود تا گروهی از طبالان در خانه او پنهان شدند و در آن وقت که فقیه بعد از هر روز بدر آمدن بود طبل و بوق نواختند؛ چون مردمان از هرسوی باواز طبل و بوق شتافته بر در خانه حکیم مجتمع گشتند روی بابشان کرده گفت. هان ای مردم نیشابور این عالم پیشوای شجاعت که همه روزه در این وقت بمنزل من می آید و پیش من درس می خواند و علم فرامی گیرد؛ اگر من چنانم که او پیش شما می گوید چرا بخانه من می آید و نزد من شاگردی می کند، و گرنه چرا حق حرمت استاد نمی گزارد و از من بیدی یاد می کند.

عین عبارت عربی «آثار البلاد» در حواشی چهارمقاله نقل شده است؛ گویا همین قصه که آن هم معلوم نیست تاجه حدیث داشته باشد در افواه ناقلان یا در مؤلفات بعد باشاخ و برگهای زاید بصورت افسانه «خیام» و «امام محمد غزالی» در آمده و مؤلف «طربخانه» بزمسموعات خود را همچنان بدون تثبیت و تحقیق نقل کرده است؛ و این کار هم در بین مؤلفان بخصوص در آن زمانها که عصر این تألیفات بوده است تازگی ندارد «ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام»!

۲- می: مرتبه.

۳- کل: «بصفت» ندارد.

۴- می، کل: بر نقیض.

۵- خ: تزیین.

۶- کل: دو کلمه گذراند.

املا گردد (۱) درك فرمايند الله اعلم .

دوازده سال بدین نهج اوقات صرف فرموده کتاب **حکمة العین** را (۲) با تمام رسانیده اما خفیه (۳) و بعد از اتمام کتاب رخصت طلبیده و متوجه مشهد معظمه رضویه شرفها الله بانواره القدسیه کشته اند ؛ حکیم خیام رباعی در مذهب (۴) اهل حکمت و تنجیم فرموده فرستادند و دهلی را فرستاد (۵) تاشب بر بام خانه یی که امام اقامت داشت بزنند چون مردم جمع آمدند گفتند که امام محمد را بعد رؤیت شاگرد حکیم یافتند اما مقصود ایشان بطلان براهین حکما بوده ، رباعی :

در چرخ بانواع سخنها گفتند وین گوهر حکمت بظریفی سفتند
معلوم نگشت حالشان آخر کار اول زنجی زدند و آخر خفتند

۱- کل : املا کرده .

۲- کل : حکمت غیبی .

توضیحاً کتاب **حکمة العین** که از متون قدیم فلسفه و از کتب درسی طلاب علوم عقلی بوده تألیف **نجم الدین ابوالحسن علی بن محمد دیران** [= کاتبی] **قزوینی** است که در سنه ۶۷۵ فوت شد ؛ پس چگونه ممکن است که این کتاب را **خیام** برای **غزالی** [متوفی ۵۰۵] درس گفته باشد ؛ کتاب دیگر هم باین اسم که مناسب آن زمان باشد سراغ ندارم ؛ کتابی هم از متون فلسفه قدیم بنام «حکمت غیبی» که در بعض نسخ نوشته اند نداریم .

گویا حقیقت مطلب این است که کتاب **حکمة العین** کاتبی در قرن نهم هجری که زمان تألیف «طربخانه» است از کتب درسی معروف بوده و مؤلف این مجموعه بدون اینکه اطلاع و توجهی بجهات تاریخی داشته باشد نام «حکمة العین» را در حکایت معمول ذکر کرده و در واقع سند جهل خود و جعل حکایت را بدست داده است .

عبدالباقی گول پینارلی در مقدمه طبع استانبول صفحه (م ب) متعرض این امر شده است که کتاب «حکمة العین» کاتبی ، ممکن نیست کتاب درس غزالی باشد ؛ و در آخر بصورت تردید و استفهام نوشته است «آیا کتاب الحکمه ابو عبدالله احمد بن حرب نیشابوری است ؟» یعنی ممکن است مرادش آن کتاب باشد نه حکمة العین کاتبی ؛ اما نگارنده در این احتمال هم با ایشان موافق نیست چرا که باصل قصه اعتماد ندارد (۶) .

۳- می : «اما خفیه» ندارد .

۴- کل : در خدمت . - محتمل است که اصل صحیح آن «در مذمت» باشد (۷)

۵- خ : اهل حکمت و تنجیم فرموده و فرستاده بادهلی که شب بر بام خانه ؛ می : اهل حکمت و تنجیم فرموده فرستادند و دهلی را که فرستاد شب بر بام خانه .

حکایت

مخفی نماند که در آن زمان سید ناصر خسرو^(۱) قدس سره روشنائی نامه تألیف کرده و بمطالعه حکیم^(۲) ارسال نموده بودند ایشان بجهت انزوا عذر تقصیر خواسته و باز ایشان التماس نسخه یا قصیده یی یا غزلی منبسط^(۳) لااقل نموده که^(۴) فسحت بساط رباعی انبساط را تعذری^(۵) هر چه تمامتر دارد؛ ایشان رباعی چند موقوف فرمودند و فرستادند و عذر خواسته که چون از ازل نصیب این ضعیف چنین کلماتست^(۶) اختیاری نیست؛ و رباعیات مذکوره در فصلی علی حده که بموقوفات مشهور است مسطور گشته هر آینه محتاج تکرار نیست.

حکایت

دیگر چنان^(۷) مشهور است که در بلخ پیش حکیم ظرفی پر از صهبای صرف^(۸) نهاده بودی؛ محتسب می رسد و آن ظرف را می شکند؛ حکیم در بدیهه این رباعی می گوید بعد از ساعتی محتسب^(۹) در کوچه خود بسرچاهی می رسد که سر آن چاه را پوشیده بودند بقدرت حق تعالی در چاه می افتد و جان بمالکان جهنم می سپارد^(۱۰) و رباعی این است:

۱- خ، گل: «سید» ندارد.

راجع بنسب سیادت «ناصر خسرو» آقای تقی زاده سلمه الله در مقدمه دیوانش تحقیقی عمیق کرده اند بآنجا رجوع شود.

۲- گل: حکیمی.

۳- می: یا منبسط.

۴- گل: چه که.

۵- می: بقدری.

۶- می: این ضعیف کلامست؛ گل: این ضعیف کلماتست؛ تر: و عذر خواست که از ازل نصیب ما این نوع سخنانست و ما را در آن اختیاری نیست [گویا عین عبارت (ط) نیست بلکه از خود مؤلف است].

۷- می: چنانچه.

۸- گل: پراز صرف؛ می: پر از صهبای نهاده بودی.

۹- می: محتسب علیه اللعنة.

۱۰- گل: و جان می سپارد؛ می: می سپارد الی یوم القيامة.

از دیر (۱) برون آمده ناپاک تنی وز دود جهنم به تنش پیرهنی
 بشکست صراحی که عمرش کم باد آنکه چه می لطیف مردی و منی (۲)

حکایت

دیگر بروایات چنان استماع افتاده که يك نویت حکیم (۳) میل بخارا فرمودند و چون آنجا رسیدند بعد از چند روز بمزار امام العلامه صاحب جمع الصحيح (۴) روح الله روحه بروایح السرور (۵) رفتند جذبه بی ایشان را در رسید که دوازده شبانروز در صحرا و کوه می گشتی و بغیر از این رباعی هیچ تلفظ نکردی

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز ور کرد کنه ز رخ نرفتم هرگز
 نومید نیم ز بارگاه کرمت زیرا که یکی را دونه گفتم هرگز

[سرگذشت زندگانی حکیم خیام از ولادت تا وفات] (۶)

تاریخ ولادت شریف حکمت مآبی یوم الخمیس ۱۲ شهر محرم سنه ۵۵۵ بمقام دهک از توابع فیروزغند از بلوکات استرآباد؛ و مدت عمرش ۵۲ سال شمسی (۷) بود و در سن (۸)

۱- خ: از دور.

۲- س: بیت دوم را اینطور نوشته که ظاهراً صحیح تر از متن است اما چون در این قسمت نسخ غیر (س) منظور بوده است متن را بحال خود باقی گذارده ایم:

بشکست و بریخت آن نه مردی نه زنی يك شیشه می لعل که مردی و منی

۳- گل: حکیم خیام.

۴- مقصودش کتاب صحیح بخاری است تألیف محمد بن اسمعیل بخاری متوفی ۲۵۶، که معتبرترین کتب صحاح سنه اهل سنت است و مزار مؤلفش در جزو مزارات معروف بخارا بوده است.

۵- گل: این دعارا ندارد.

۶- عنوان الحاقی نگارنده است.

۷- گل: برخلاف عموم نسخ (۵۸ سال شمسی، نوشته است (صفحه ۹۶) که گویا اینجا غلط مطبعه باشد برای اینکه خود (گل) در مقدمه اش صفحه (م) که این عبارت را نقل کرده هم مثل سایر نسخ (۵۲ سال شمسی، نوشته است.

توضیحاً این تاریخ ولادت و مدت عمر حکیم خیام علی التحقیق صحیح نیست برای اینکه خیام بنوشته «ابن الاثیر» و جمع دیگر از مورخان و ارباب رصد در سنه ۴۶۷ جزو جماعتی از علما بود که برای امر رصد کواکب و اصلاح تقویم جلالی در دربار «ملکشاه سلجوقی» باصفهان مجتمع شده بودند و شرح آنرا انشاء الله جزو کارهای علمی خیام در بخشی جداگانه از رباعیات خواهیم نوشت؛ و عادهً ممتنع است

هفده سالگی تمام علوم حکمت را کسب کرده؛ بود و اوّل کسب کمال پیش حضرت

❖ که کودک نابالغ دوازده سیزده ساله بامشایخ حکما و علمای ریاضی همچون **ابوالمظفر اسفزاری** و **میمون بن نجیب واسطی** و **ابوالعباس لوکری** در چنان کار مهم علمی شرکت کرده باشد. و نیز می دانیم که ترجمه خطبه تمجیدیه ابن سینا را در سال ۴۷۳ هجری باصفهان نوشته؛ و قبل از آن در سنه ۴۷۲ در سفر شیراز رساله بی در جواب بعض مسائل علمی برای قاضی القضاة فارس تألیف کرده بود؛ و بسیار بعید نزدیک بمحال عادی است که جوان تازه بالغ ۱۷-۱۸ ساله اهلیت چنان تألیف و مقامی را داشته باشد که علما و بزرگان وقت از وی درخواست حل معضلات مسائل علمی نموده باشند.

پس ولادت «خیام» در سنه ۴۵۵ هجری که مؤلف «طربخانه» نوشته است صحیح نیست؛ و آنچه پیش حقیر تقریباً مسلم شده ولادت وی در حدود سنه ۴۳۹ هجری قمری اتفاق افتاده و مدت عمرش بحوالی مابین ۷۰-۸۰ سالگی بالغ گردیده است؛ اما بعید نیست که ماه و روز تاریخ ولادتش همان پنجشنبه ۱۲ محرم که در «طربخانه» نوشته است صحیح باشد.

اتفاقاً خود نگارنده از روی اصول و قواعد دقیق فنی استخراج کردم که سنه ۴۳۹ هجری اول محرمش یکشنبه بوده که ۱۲ محرم درست باروز پنجشنبه منطبق می شده است؛ نزدیک آن سال باز هم بعض سنوات مثل سال ۴۳۶ و ۴۴۴ داشته ایم که دوازدهم ماه محرمشان باروز پنجشنبه مطابق درمی آید؛ ولیکن اگر مسلم باشد که ولادت حکیم در روز پنجشنبه ۱۲ محرم بوده است هر قدر جلوتر از سنه ۴۴۰ باشد بامآخذ تاریخی دیگر اقرب بقبول می نماید (۴)

اما خود سنه ۴۴۰ اول محرمش روز پنجشنبه بوده است که روز دوازدهمش باختلاف حساب تقریبی محاسبه و رؤیت هلال هم که اکثر از یک روز تجاوز نمی کند با پنجشنبه تصادف نمی کند توضیحاً در اینگونه محاسبات تطبیقی ممکن است که قواعد محاسبه فنی ذهنی بارؤیت هلال که مناط اعتبار اول ماه واقعی است نایک روز اختلاف واقع شود و زاید بر آن هم بندرت اتفاق می افتد عجب است که سال ۴۵۵ که «طربخانه» نوشته هم ممکن است که باختلاف یک روز ۱۲ محرمش باروز پنجشنبه تصادف کرده باشد برای اینکه اول محرم آن سال روز شنبه بوده است که علی الحساب دوازدهمش چهارشنبه می شود اما باختلاف رؤیت ممکن است که اتفاقاً در آن سال ۱۲ محرم با پنجشنبه منطبق شده باشد.

ناگفته نماند که این قبیل محاسبات ممکن است در جزو قرائن و امارات و مؤیدات باشد و دلیل قطعی نیست بر اینکه چون ولادت در فلان روز اتفاق افتاده است پس باید قطعاً در فلان سال هم باشد چرا که انطباق عدد ایام ماه باروزهای هفته منحصر بیک سال و دو سال نیست بلکه در چند سال ممکن است این موافقت اتفاق بیفتد مثل همان سنوات که در بالا ذکر شد پس این دلیل باصطلاح علما اعم از مدعاست؛ اما در جهت نفی و انکار می توان باین محاسبات متمسک گردید.

باز علاوه می کنم که در نسخه دیگر «طربخانه» که مطابق وعده بی که در حواشی قبل دادیم عین آنرا هم بعد ازین نقل خواهیم کرد در خصوصیات تاریخ ولادت مطالبی زاید بر سایر نسخ دارد از این قبیل که طالع ولادت را هم می نویسد «بطالع ثور و صاحب زهره در برج شرف بوده»؛ اتفاقاً **ابوالحسن علی بن زید لیهقی** مؤلف **تتمه صوان الحکمة** که خود معاصر خیام بوده و در سنه ۵۰۵ بخدمت اورسیده و محضری را درک کرده است هم طالع ولادت خیام را طور دیگر مفصل تر از «طربخانه» نوشته است: «وطالع الجوزاء والشمس و عطارد علی در جة الطالع فی ح من الجوزاء و عطارد» ❖

رئیس‌الحکماء والمحققین شیخ الاسلام والمسلمین ناصر الملة والدین شیخ محمد

◀ سمیمی والمشتري من التثلیث ناظر الیهما.

کسی که با اصول فن استخراج و محاسبات نجومی سروکار داشته باشد می‌تواند از روی همین فراین و امارات هم بنکات تاریخی پی‌ببرد؛ مثلاً معلوم کند که این وضع و حالت که در طالع ولادت خیام گفته‌اند ممکن است در کدام ماه و سالی اتفاق افتاده باشد؛ یا مثلاً اگر همه خصوصیات ماه و روز و سال و ساعت ولادت معلوم بود تحقیق کنند که ممکن است این وضع کواکب در آن وقت اتفاق افتاده باشد یا خیر؟ و در فلان ساعت از فلان روز طالع مثلاً جوزا بوده است یا ثور؛ تحقیق و کشف کردن این امور برای کسی که اهل این فنون باشد دشوار نیست اما چون غرض اصلی اینجا شرح حال «خیام» نیست از تفصیل این مسائل خودداری می‌کنم.

راقم سطور بملاحظه همین نکات در حواشی کتاب «مصباح‌الهدایه: ص ۴» بمناسبتی نوشته «طربخانه» را نقل کردم و چون جای تحقیق و تفصیل نبود سر بسته باختصار گفتم «پیدا است که در خود این نسخه یادراصل مأخذش اشتباهی هست مع ذلك از ضبط دقیق روز و ماه و سال و طالع ولادت و تعیین مدت تقریبی عمر خیام نمی‌توان صرف نظر کرد»؛ مقصودم تصدیق نوشته های «طربخانه» نبود بلکه منظورم این بود که از روی نوع این نشانیها که وی میدهد میتوان بصحت و سقم مطالب پی‌برد همانطور که نمونه‌اش را در سطور فوق اشاره کردم؛ و گرنه هرگز معتقد نبوده‌ام که ولادت خیام در سنه ۴۵۵ هجری اتفاق افتاده باشد (۱)؛ اما یکی از فضلاء معاصر رحمه‌الله از روی ولع بر حرف گیری یا از راه شفقت که بر اهل علم داشت بمعنی سخنم نارسیده چنین پنداشت که گفتار «یا را حمد رشیدی» مؤلف «طربخانه» را که بقول او «مردی بی‌سواد یا از آن خشت بقال زندهای شارلاناتان بوده است: مجله یادگار سال ۳ شماره ۴» درست پذیرفته و فریب نوشته‌های «این مرد دروغ‌زن» را خورده‌ام؛ و حال آنکه من سخنان او را پذیرفته و سخنی که دلیل بر تصدیق همه گفته‌های او باشد نگفته بودم؛ و منظورم جز این نبود که ممکن است شخص محقق از روی همین طور نوشته‌های آشفته نیز راه بجایی ببرد پس نباید سرسری گذشت و هر مطلبی را نادیده و ناشنیده انگاشت؛ مثلاً چه امتناعی دارد که اگر در عدد سال ولادت اشتباه کرده‌است تعیین ماه و روزش صحیح باشد؛ همین مایه اطلاع هم برای کسی که طالب تحقیق در ترجمه حال «خیام» باشد سودمند است؛ و آنکه بعد از عدد سال ولادت و مدت عمر خیام در اکثر نسخ «طربخانه» با ارقام هندی یا هندسی نوشته شده که اشتباه نسخ در آن فراوانست؛ پس شاید نوشته‌های او در اصل مأخذی معتبر داشته که بدست نسخ تحریف شده‌است پس یقین نمی‌توان گفت که مؤلف کتاب در این مورد بخصوص تعمدی در کذب و جمل و تزویر داشته اگرچه انصافاً بی‌مایگی و قلت بضاعت علمی او از همه جای تألیفش معلومست اما اشتباهات تاریخی اختصاص باو ندارد کدام کتابست که مؤلفش از سهو و اشتباه بکلی مبرا باشد؛ از کتب و مقالات معاصران چیزی نمی‌گویم؛ این خود کتاب چهارمقاله نظامی عروضی است از اسناد مهم قدیم فارسی که مشحون با غلط و اشتباهات تاریخی است و گاهی در یک حکایت چندین غلط واضح فاضح دارد؛ مانیز دعوی عصمت نداریم والله یعصمان من الخطاء والزلل بحق محمد وآله الطاهرين.

۸ - نسخه عکسی «طربخانه» که از آقای مینوی سلمه‌الله بامانت گرفته و در حواشی برای آن رمز «می» اختیار کرده‌ام بهمین کلمه «درسن» ختم می‌شود و آخر نسخه افتاده یاد خدمت خود ایشان باقی مانده است، از اینجا تا پایان کتاب را از روی نسخ دیگر نوشته و مقابله کرده‌ام.

منصور کرد نورالله مرقدۀ که استاد حکیم سنائی اند و حکیم در «حدیقه» بتعریف ایشان میفرماید :

در سیاهی بنور راه طلب وین چنین نور را ز ماه طلب
گفتم آن نور کیست گفت آن نور بوالمحامد محمد منصور (۱)

دراوان شباب به بلخ بسر بردی و در اواخر عمر در نیشابور بودی و بتحقیق معلوم شده که هرگز میل اِتهال نکرده و از او هیچ نتیجه و فرزندی غیر از این رباعیات و دیگر تصانیف منشور در حکمت عبری و فارسی نمانده (۲)
و دیگر چنان مشهور است که در حالت نزع او جماعتی بر بالینش نشسته بودند و التماس وصیت کرده اند او بجواب این رباعی فرموده :

چند از پی حرص و آرز تن فرسوده ای دوست روی کرد جهان بیهوده (۳)
رفتند و رویم و دیگر آیند (۴) و روند یک دم (۵) بمراد خویشان نابوده



دیگر موضح دارد که این فقیر در «سبزوار» نسختی بخط «نظامی عروضی» دید و بر ذیل نسخه مکتوب آنکه در سنه اثنی عشر و خمسمائة در بلخ در خدمت حضرت استادی حکمت مآبی رسیدم و رخصت کعبه مکرّمه طلبیدم؛ در اثنای سخنان فرمود که بعد از عود قبر مرا در موضعی یابی که بادشمال بر او گل افشانی همی کند، بعد از سه سال که مراجعت افتاد در خاطر خطور میگرد که هرگز از آن بزرگ

۱- این دوبیت سخت بدل می‌نشیند که از «حکیم سنائی» باشد اما باین صورت در نسخ معمول متداول «حدیقه الحدیقه» وجود ندارد ، فقط يك مصراعش در این بیت حدیقه دیده می‌شود .

آن چوموسی ز شوق بر سر طور بوالمحامد محمد منصور

[ص ۴۸۶ طبع آقای مدرس رضوی]

۲- این گفتار ظاهراً با نوشته تذکره دولتشاه سازگار در نمی‌آید که در ترجمه حال شاعری باسم شاهفور نیشابوری (متوفی ۶۰۶) نوشته است : «نسب شاهفور بحکیم عمر خیام می‌رسد : ص ۱۳۸ طبع لیدن» (۴) .

۳- کل : گردیده - تحریف واضح است .

۴- نف : باز آیند

۵- نف : یک تن .

مرد^(۱) سخنان گزاف و مکرر استماع نیفتاده بود؛ پس چون به «استرآباد» رسیدم استفسار احوال ایشان رفت چنان معلوم شد که به «نیشابور» تشریف برده‌اند مشیاً علی‌الرأس احرام ملازمت بسته بنشابور راندم گفتند^(۲) که در همین ولایت بجوار حق پیوسته‌اند بزیارت ایشان عزیمت نموده شد ملاحظه رفت در کنار باغی ایشان رادفن کرده بودند و درختان میوه دار از دیوار^(۳) باغ سربرون کرده و باد چندان شکوفه از درختان فشانده بود که قبر^(۴) در میان شکوفه ناپیدا شده بود؛ معلوم شد که آن سخن که حکیم خیام فرموده بود بگزاف نبود^(۵)

۱- کل : از آن مظهر .

۲- کل : بنشابور راند گفتید .

۳- کل : که از دیوار باغ .

۴- کل : و چندان شکوفه باد از دیوار باغ بیرون فشانده که قبر

۵- حکایت متن را که دلیل بر فکر روشن و قدرت پیش‌بینی و پیش‌گویی قضا و احوال آینده

است «نظامی عروضی» در مقالات سوم از «چهارمقاله» چنین می‌نویسد :

«درسنه ست و خمسمایه شهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیر بوسه بجره خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم در میان مجلس عشرت از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می‌کند مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که جنوبی گزاف نگویید چون درسنه ثلاثین بنشابور رسیدم چند [خ : چهار] سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود آدینه بی زیارت او رفتم و یکی را با خود بردم که خاک او بمن نماید مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم در پایین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امروز و زردالو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود و مرا یاد آمد آن حکایت که بشهر بلخ از او شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسط عالم و افطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم ایزد تبارک و تعالی جای او را در جنان کناد بمنه و کرمه .»

نا گفته نگذریم که جمله مربوط بتاریخ ورود نظامی به نیشابور که ممکن است تاریخ وفات خیام را هر چند بتقریب باشد از آن استنباط کرد در نسخ معمول متداول چهارمقاله ابدأً قابل اعتماد نیست برای اینکه در این مورد بخصوص اندک تعریفی که در عبارت راه یافته باشد در مؤدای آن اثر فاحش می‌بخشد مثل همین اختلاف نسخ «چند» و «چهار» که در طبع «لیدن» ضبط شده است، یا احتمال تعریف در کلمه «ثلاثین» یا «چهار» بجای «چهارده» و امثال آن .

از این جمله که بگذریم باقی نوشته‌های «نظامی» در این موضع و مواضع دیگر چهارمقاله و همچنین گفته‌های «ابوالحسن یهقی» صاحب «تمه صوان الحکمه» که او نیز زمان خیام را

بعد از رقت و استمطاد بمسکن شریفش متوجّه گشتم؛ پیرزالی دیدم نشسته محزون چون مرا دید آشنا یافت استفسار احوال کرد؛ بعد از وظایف تعزیت و خاطر جوئی اخبار استاد شاگردی که ممهّد بود تقریر (۱) یافت و چون تفتیش حالات ماضیه رفت گفت که بعد از وفات به نه رز او را در واقعه دیدم که بسیار خوش حال بود؛ پرسیدم با وجود ملامی و مناهی خوش حالی از چیست با وجود آنکه لیلاً و نهاراً دعای من این بود که خدا یا بر «عمر» رحمت کن؛ از این سخن که گفتم بسیار مکدر گشت و بهم بر آمد و خشمگین شد و این رباعی بگفت

ای سوخته سوخته سوختنی وی آتش دوزخ از نو افر و ختنی
تا کی گویی که بر عمر رحمت کن حق را تو که بی بر رحمت آموختنی (۲)
چون بیدار شدم این رباعی در خاطر (۳) من مانده بود (۴).

❖ درك کرده و بنوشته خودش در سنه ۵۰۵ هجری خدمت اورسیده و محضر فیض بخش اورا دیده بود نکات مهم و مطالب سودمندی را درباره عظمت شخصیت علمی و روحانی «حکیم خیام» بدست می دهد که او را از شبخ خیالی معروف در افواه و اذهان عامه و آن مردك سبکسار لاابالی ملحدی که مخصوصاً اروپاییان از روی رباعیات منسوب بوی شناخته و شناسانده اند بکلی جدا و ممتاز می سازد .

ماخذ موثق دیگر و از همه بالاتر مؤلفات باقی مانده خود حکیم نیز بهترین سند معرفی مراتب علمی و اوضاع و احوال اخلاقی و اعتقادی اوست .

۱- گل : تأکید .

۲- درباره این رباعی توضیحی در حواشی صفحه (۸) نوشته ایم .

۳- گل : بغاظر .

۴- درباره پایان عمر و کیفیت وفات و آخرین رباعی حکیم خیام در کتاب **فردوس التواریخ** که «مولانا خسرو ابرقوهی» در سنه ۸۰۸ تألیف کرده چنین نوشته است :

امام محمد بغدادی می گوید مطالعه کتاب الهی از کتاب الشفاء می کرد و چون بفصل واحد و کثیر رسید چیزی در میان اوراق نهاد و مرا گفت جماعت را بخوان تا وصیت کنم چون اصحاب جمع شدند بشراط قیام نمود و بنماز مشغول شد و از غیر اعراض کرد نماز خفتن بگزارد و روی بر خاک نهاد و گفت اللهم انی عرفتك علی مبلغ امکانی فاغفر لی فان معرفتی ایاك وسیلتی الیک و جان بحق سپرد ؛ و گویند آخرین سخنان نظم او این بود :

سیر آمدم ای خدای از هستی خویش از تنگ دلی و از تهی دستی خویش
از نیست چو هست می کنی بیرون آر زین نیستیم بحرمت هستی خویش

امید که حق تعالی همگنان را از خوان نعمت و رحمت خود بی نصیب نگرداند
 «يَسِّرَاللَّهُ طَرِيقاً بِكَ يَا مُلْتَمِسِي» استغفر الله العظيم غفر الله لي ولسائر المسلمين انه هو
 الغفور الرحيم والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على خير خلقه محمد
 و آله و صحبه اجمعين والحمد لله رب العالمين و السلام علينا و على عباد الله الصالحين
 قد تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب
 و السلام

بخش خاتمه کتاب مطابق

نسخه (س) (۱)

بتواتر چنان تحقیق شده که نظامی عروضی سمرقندی که از اکابر تألیف
اخوان الصفاست بداعیه کعبه معظمه زادالله شرفه عزم جزم کرده و در بلخ بصحبت
بندگی حکمت فرجامی خیامی رسیده دید که بر لب کشتی نشسته و بجرعه‌یی
مشغولست و قطرات اشک بر صفحات رخساره می‌فشاند بعد از ملاقات بتعجب
استفسارات واقعه نموده و این رباعی بجواب او فی الفور گفت

ابر آمد وزار بر سر سبزه کریست بی بساده کلرنک نمی‌شاید زیست
این سبزه خود امروز تماشا که ماست تا سبزه خاک ما تماشا که کیست

۱- این همان بخش است که در حواشی صفحه (۱۴۱) وعده دادیم و این بخش را از روی
نسخه مورخ سنه ۱۰۰۲ که برای آن رمز (س) اختیار شده است عیناً نقل کرده و صحت و سقم
مطالب و عبارات نشره دورا بر عهده مؤلف و کاتب وا گذاشته‌ایم؛ ناگفته نماند که این بخش از خاتمه
مخصوصاً مطابق نسخه (س) بسبب سستی عبارات عامیانه و نادرستی اکثر مطالبش چنانست که ظاهراً
بیک بار خواندن هم نمی‌آرد تا بصرف کردن اوقات عزیز در کتابت و طبع و تصحیح آن چه رسد؛
ولیکن در خلال همین سطور جسته گریخته مطالبی یافته می‌شود که در سایر نسخه‌های «طربخانه»
که ما دیده‌ایم وجود ندارد؛ از قبیل ذکر کردن طالع ولادت و تاریخ وفات «خیام» و رابطه او با
عین القضاة همدانی [متوفی ۵۲۵] و **امام احمد غزالی** [متوفی ۵۲۰] که معاصر
بودن آنها با یکدیگر مسلم است؛ و نیز اینکه نام آن شخص فقیه را که پیش خیام درس حکمت
و فلسفه می‌خواند در سایر نسخ همه **امام محمد غزالی** [۴۵۰-۵۰۵] و منحصرأ در این نسخه
برادرش «امام احمد» نوشته شده است؛ و همچنین بعض مطالب دیگر که در این نسخه زاید بر
دیگر نسخه‌ها دارد. و اگر در میان همه این اضافات يك مطلب کاملاً صحیح یا نیمه صحیح یافته
شود که در تاریکیهای سرگذشت زندگانی حکیم خیام روزنه کوچکی را برای اهل تحقیق روشن
کند نگارنده بعقیده خود باجر زحمت خویش رسیده و خستگی‌های او رفع شده است؛ تا نتیجه
تحقیقات و غوررسی درمآخذ موثق دیگر چه باشد (؟) از باب مثال هیچ بعید نمی‌دانم که نام «خیام»
در مؤلفات یا نامه‌ها و مسطورات متفرقه «غزالی» و «عین القضاة» ذکر شده باشد؛ البته در این
باره باید تتبع و جست و جوی کافی کرد و اگر از این راه به نتیجه مطلوب رسیدیم برای ما بسیار
کراتنها و ارجمند خواهد بود و من الله التوفیق و علیه التکلان

بعد از تمهید صحبت و تلافی رخصت راه مگه معظمه طلب کرده فرموده که در حین مراجعت مارا غرق ریاحین یابی .

چون نظامی از مگه مراجعت می نماید بعد یکسال و دو ماه بنشاپور میرسد تفحص احوال او میکند که بواسطه مولد از بلخ آمدند یانه؛ میگویند که دی روز رخت بر بسته بدار البقاء رحلت فرموده بمزار او میرود و ملاحظه مینماید که او را در پای دیواری دفن کرده اند ، چندان شکوفه بر سر قبر او پر کرده که اصلاً تربت او پدید نیست معلوم شد که آثار همان کراماتست و این مثل مبین است .



مخفی نماند که حضرت شیخ الاسلامی شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرّه با حکمت مآبی خیّامی معاصر بوده اند و قدوة العلماء و زبدة الاولیاء عین القضاة همدانی مقدمات نحو و صرف پیش جناب حکمت مآبی گذرانیده بوده اند چنانچه مشروحاً در کتب خود یاد فرموده اند. و چون از مقدمات پرداخت و داعیه علم دین بر او غلبه کرد بملازمت شیخ الاسلامی توجه نمود خیّام این رباعی نوشت و فرستاد برسبیل ایراد دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست گرنیک آمد شکستش از بهر چه بود ورنیک نیامد این صور عیب کراست و این رباعی دیگر بعین القضاة داد که چون استفسار احوال نمایند که بدر گاه حق تعالی مرجّو است با تمام بحکمت اختصار کرده بگذران تا چه فرماید (۱)

مائیم بلطف حق توّلا کرده وز طاعت و معصیت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد نا کرده چو کرده چون نا کرده
حضرت شیخ بعد از مطالعه و استفسار هر دو را جواب گفته و بیرگ تساکی نوشته فرستادند، جواب رباعی اول که مبنی بر اعتراض است اینست :

۱- معاصر بودن عین القضاة همدانی متوفی ۵۲۵ با حکیم خیّام درست است اما هم عصر بودن «خیّام» با شیخ ابوسعید ابوالخیر متوفی ۴۴۰ صحیح نیست ؛ باقی حکایت هم سند معتبری ندارد .

۱- جمله « و این رباعی » نا «چه فرماید» مغشوش است (۲)

خیّام نت بخیمه‌یی ماند راست جان سلطانت و منزلش دار بقاست
قراش اجل ز بهر دیگر منزل این خیمه بیفکند چو سلطان برخاست
و جواب رباعی ثانی این نوشته بودند .

ای نیک نکرده جمله بد ها کرده و آنگاه بلطف حق تو لا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

* ☆ *

بتوالی و تراثر چنین منقولست که در نیشابور بر در مزار امامزاده حسین بن محمدالباقر مدرسه‌یی بنا کرده بودند و اثر آن در شهر کهنه نیشابور حالا ظاهرست و خری را خشت پخته بار کرده می آورده اند چون پیای مدرسه رسیده بیالا نمی رفته است گویند بندگی شیرین کلامی این رباعی در طریق تناسخ در گوش آن خر گفته و خر روانه شده و خشت را بالای صقه برده و آن رباعی اینست .

ای رفته و باز آمده و خم (۱) گشته نامت ز میان نامها کم گشته
ناخن همه جمع آمده و سُم گشته ریش از پس کون آمده و دم گشته
حصار مجلس استفسار احوال او کرده اند گفته روحی که حالا بر جسد او
تعلق گرفته پیشتر متعلق بمدرس این مدرسه بوده چون او را کمال نفس حاصل نشده
و تحت فلک قمر که پیش آن طایفه دوزخ ارواحست مانده اکنون بدین بدن تعلق
گرفته و من این سخن آشنا گفتم او را روانی افزود و العهده علیه .

* * *

گویند که میل طبع او بسیار بشکار بوده و اکثر اوقات زمستان در دهستان
استراحت بسر برده رنج شکار بسیار کشیده است و او را سگی بوده که بسیار دوست
داشته روزی این کلب بوی برده بجهت جانوری که چون ببرد باز گیردش چنانچه
معروفست که در جنگل بگراز رسیده و ناچیز شده و این رباعی در بدیهه گفته
افسوس از این گرجسک پرتک و تاز کو در رفتن بیاد بودی همراز
از بس که دلش باستخوان مایل بود شد عاقبتش نصیب دندان گراز

* ☆ *

چنان مشهور است که امام اعظم امام غزالی^(۱) بجهت تحقیق مسایل حکمت بنشاپور رفته و حکمت عین را با چند نسخه مشهوره مشکله در آن علم بر او خواندی تا دلایل آن طایفه معلوم کردی و بر آن اعتراضات فرمودی بنا بتکوینی و تدین مسایل و دلایل دینی^(۲) بنوعی که کس ندانستی تا شمانت فقها نشود و خیام را معلوم شده بود که او امام است . چون رخصت حاصل کرد و این رباعی جهت او نوشت و فرمود تا شخصی بدف و نای و دهل بر بام او رفت و منادی کرد که امام غزالی در این خانه است این رباعی بدو داد و غرضش آن بود که تشهیر علم و حکمت خود دهد و این محقق و معین است و انتشار تمام دارد^(۳)

آنها که بفکرت در معنی سفندند از ذات خدا بسی سخنها گفتند
سر رشته اسرار ندانست کسی اول زنجی زدند و آخر خفتند



پوشیده نماند که افتخار الحکماء سید ناصر خسرو صیت ذکای حکمت پناهی استماع نموده بود بمطالعه بعضی رباعیات ایشان مبتهج گشته درویشی را فرستاده بود و دو غزل یکی بر قوانین تصوف و مراتب حکمت و یکی مبنی بر نصایح التماس کرده ایشان ایجاباً لمسئوله دو فقره بر رابطه رباعیات موقوفه نوشته اند و عذر عدم ارتکاب غزل و قصیده نموده و گفته که ترکیب اجزاء العالم رباعی^(۴) و آنکه مبنی بر حکمیات است اینست :

آنم که ز هیچم بوجود آوردی دانی که بمن بسی عنایت کردی
چون عاجز تقدیر تو ام معذورم مادام که باقی است ز خاکم کردی

۱- در فصول بعد تصریح می کند که منظورش **امام احمد غزالی** است [متوفی ۵۲۰] نه برادرش **امام محمد غزالی** [متوفی ۵۰۵] که در سایر نسخ «طربخانه» نوشته اند و این مطلب هم یکی از مختصات نسخه (س) است .

۲- جمله «بنا بتکوینی» تا «دلایل دینی» جمله معترضه‌یی است لفظاً و معنیً نامفهوم (۱)

۳- عبارت «چون رخصت حاصل کرد» تا اینجا مفشوس است .

۴- در اصل چنین است «ترا کیب اجزای عن الرباعی واختصر بالرباعی» و عبارت متن تصحیح احتمالی نگارنده است (۲) .

از بادیه بساط زهد خواهم فرسود امروز که دست یافتم بر مقصود
 فردا اگر م سوزی و گربنوازی شك نیست که آن کنی که باشد بهبود
 و آنچه مشتمل بر آداب و نصایح فرموده اینست :

وقتست که گل پرده زرخ بر گیرد بلبل ز طرب شور و شغف در گیرد
 بر سروسهی بسان مُقَری قمری هر صبحدم این تفرقه از سر گیرد
 ☆ ☆ ☆

کو آنکه غم گردش گردون نخورد این عشوه ز روزگار وارون نخورد
 تا ساعتی از عمر غنیمت شمرد هنگام سحر که پرده بر گل بدرد
 ☆ ☆ ☆

بر کف می تاب و دست دلدار بدست بر طرف چمن کند باقبال نشست
 می نوشد و از کار جهان ننَدِشد وانگه چو شود ز باده عشرت مست
 * ☆ *

با دلبر خود دست در آغوش کند نیک و بد ایام فراموش کند
 مست ارچه که پند عاقلان کم شنود این نکته بسان حلقه در گوش کند
 ☆ ☆ ☆

چنان مشهور است که در مشهد معظمه رضویه شرفها لله تعالی بالخیر، چهل روز
 پیش از وفات معتکف بوده و بعد از آن بنشاپور رفته، سه روز بیش در حیات نبوده
 و در آن چهل روز متصل بزاری این رباعی میخواند و اشتهار تمام دارد
 گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز کرد گنه از چهره نرفتم هرگز
 نوید نیم ز خاندان کرم زیرا که یکی رادو نگفتم هرگز
 ان الله لا یغفران یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء .

* ☆ *

گویند که در هرات علما بتعزیر و تکفیر اوسعی بسیار برده بودند . محتسبی
 را فرستاده بودند که او را در حال سُکر دریابد چون محتسب آمده بود و آنرا در آن
 حال دیده چنانچه قاعده ایشان بود صراحی او را شکسته و او را منهزم گردانیده و
 در آن حالت این رباعی گفته

از خانه برون آمده ناپاک تنی وز دود جهنم بتنش پیرهنی
 بشکست و بریخت آن نه مردی نه زنی یک شیشه می لعل که مردی و منی
 چون محتسب بسر کوی رسیده در ممر چاهی بود و غافل در آن چاه افتاد .
 نو میدهم مباش که رندان باده نوش نا که یک خر و ش بمنزل رسیده اند

☆ ☆ ☆

گویند جماعتی از او خواستند که رساله‌یی تصنیف کند مبنی بر نکات و شواهد
 مدلل که از خواندن اوفی الجملة اطلاعی شود خالی از تمثیل نباشد و این رباعی گفت
 و آن اکابر که در آن عصر بودند هر یک بقوت مشرب خود در معرض جواب آمدند و
 در شرح آن رسائل نیز نوشته این مختصر گنجایش تنمیق آن ندارد در مبسوطات
 ترقیم کرده شده و رباعی اینست

اجزای پیاله‌یی که در می پیوست بشکستن آن روانمی دارد مست
 چندین سر و دست نازنین از سر دست از مهر که پیوست و بکین که شکست (۱)

☆ ☆ ☆

چندین صور خوب که پیوست و شکست حاشا که بمهر و کین شکست و پیوست
 ترکیب موالید که تحت فلک است لازم بودش فساد و تحلیل و شکست

☆ ☆ ☆

معنی تو از صورت تو صورت بست صورت چه کنی کنون که معنی بنشست
 ترکیب پیاله‌یی که در هم پیوست افتاد و سبک شیشه ساقی بشکست

☆ ☆ ☆

هر قطره که از صنع بدریا پیوست در کام صدف در شد و ساکن بنشست
 درّی است که در درج صدف جای گرفت آخر روزی صدف بخواهند شکست

☆ ☆ ☆

۱- این رباعی که با تصحیح و نسخه بدلای لازم بشماره (۱۸۲) گذشت ظاهراً از رباعیهای
 اصیل حکیم خیام است و شش رباعی بعد که بر این قافیه و باستقبال یا جواب گوئی از این رباعی
 ساخته شده بطوری که از فحوی نوشته‌های متن استنباط می‌شود از خیام نیست بلکه از موزون طبعان
 دیگر است که خواسته‌اند منظومه‌یی ساخته باشند و شاید در اصل نسخه (ط) هم بعد از این رباعی عبارتی
 مربوط باین مطلب داشته که از نسخه (س) افتاده است (۲) .

هر گوهر معنی که بصورت پیوست در درج کمال آنچه بایست نشست
غواص قضا فرو شد و از سر دست در کرد یتیم و آن صدف را بشکست

☆☆☆

معلوم نمی‌شود چنین از سر دست کاین صورت و معنی بیچه درهم پیوست
اسرار حقیقتی نهان بود ولی خود گشت عیان کنون که صورت بشکست

☆☆☆

انظار جمالت نمودار الست زان روح تعلقی بصورت در بست
و آنکه چو جلالی آشکارا گردد تحقیق که این صور بخواند شکست^(۱)

☆☆☆

و این رباعی مشهور اورا مکرر جواب گفته‌اند اما **خواجہ افضل کاشی** بطریق
تشریح و تفسیر نزدیکتر گفته و رباعی اینست .

من می‌خورم و هر که چومن اهل بود می‌خوردن من بنزد او سهل بود
می‌خوردن من حق بازل می‌دانست گر می‌نخورم علم خدا چهل بود

☆☆☆

گفتی که کنه بنزد من سهل بود تحقیق بگوید آنکه او اهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقل از غایت چهل بود

☆ در محروسة شاهر خیه از لواحق ما و راء النهر بر پشت نسخه بی بخط افتخار البلقاء ☆

نظامی عروضی که از جمله شاگردان کامل حکمت مآبی خیامی بود و مضمی ذکره
مطالعه افتاده که مولود او يوم الخميس اثنی عشر محرم الحرام سنة خمس و خمسين و

۱- گوینده این رباعی گویا خواسته است درباره صفات جلالیه و جمالیه بنیال خودش

عرفان بافی کرده باشد (!)

*** راجع بسرگذشت «خیام» و تاریخ تولد و طالع ولادت وی که در این نسخه نوشته است
شرحی در حواشی صفحه (۱۴۷) نوشتیم؛ و چنانکه در حواشی صفحه (۱۵۴) اشاره شد ذکر طالع
ولادت و همچنین تاریخ وفات «خیام» در سنه ۵۱۵ از مختصات نسخه (س) است و در سایر نسخ
«طربخانه» اثری از این دو مطلب نیست .

اربعمائة الهلاليه بوده^(۱) بمقام دهك از توابع دهستان استراباد که حالا داخل باز است بطالع نور و صاحبش زهره در برج شرف بوده^(۲) و مدت عمر او پنجاه و دو سال هلالی بوده^(۳) و در سن هفده سالگی پیش ابوالمفاخر محمد بن منصور که شیخ صفائی نورمرقده در حدیقه ذکر کرده

پیر گفتا ز نور راه طلب اینچنین نور را ز ماه طلب
گفتم آن نور چیست گفت آن نور بو المفاخر محمد منصور
و جمہور حکماء و متصوفہ راقول او برہان قاطع است درس خواندہ و تاسق
بیست و چہار برد لایل حکمیہ کما ینبغی واقف شدہ و چون بسی و ہفت سالگی رسیدہ
بنوعی در فن خود کامل بودہ کہ حضرت امام الائمہ فی المقدم والتالی امام نور الدین

۱- سال ولادت و مدت عمر «خیام» فقط در این نسخه بطوری که ملاحظہ می شود با حروف و کلمات کامل نوشته شدہ و در سایر نسخ عموماً با ارقام ہندی یا ہندسی است ؛ و علی ای حال چنانکہ در حواشی صفحہ (۱۴۷) گفتیم سال ولادت و مدت عمر خیام ہر دو علی التحقیق اشتباہ است؛ اتفاقاً مدت عمر ۵۲ سال ہلالی با تاریخ ولادت و وفات کہ در خود این کتاب نوشته شدہ ہم تاسازگار است برای اینکہ اگر تولد در ۴۵۵ و وفات در ۵۱۵ باشد مدت عمرش ۶۰ سال ہلالی می شود ۵۲۸ سال ؛ فقط در نسخہ طبع استانبول در یک موضع (صفحہ ۹۶) مدت عمر را ۵۸ سال شمسی نوشته است کہ بر مبنای (۴۵۵-۵۱۵) تقریباً درست درمی آید ولیکن ظاہراً عدد ۵۸ در اصل نسخہ «طربخانہ» نبودہ و تصرف خود طابع است یا بتصادف اینطور از طبع در آمدہ است برای اینکہ در مقدمہ همان طبع صفحہ (م) کہ باز عبارت طربخانہ را راجع بولادت و وفات و مدت عمر خیام نقل می کند مدت عمر او را مطابق سایر نسخ ۵۲ سال می نویسد با این تفاوت کہ آنرا مقید بہ «سال شمسی» می کند همانطور کہ در نسخہ های معمول «طربخانہ» نوشته اند و منحصرأ در نسخہ (س) دیدہ می شود کہ مدت عمر را «پنجاه و دو سال ہلالی» نوشته است . علاوہ می کنم کہ در همان مقدمہ صفحہ (ما) ولادت خیام را سالہای مابین ۴۳۲-۴۴۲ دانستہ اند .

۲- چنانکہ در حواشی قبل گفتہ شد ذکر طالع ولادت منحصر باین نسخہ است و در سایر نسخ «طربخانہ» کہ ما دیدہ ایم این قسمت را اصلاً ندارد .

علاوہ می کنم کہ طالع ولادت خیام را «ابوالحسن بیہقی» کہ مثل «نظامی عروضی» خود حکیم خیام و مجلس صحبت او را درک کردہ بود در «تتمہ صوان الحکمہ» مفصل تر و دقیق تر از روایت «طربخانہ» نوشتہ و طالع او را ہم «برج جوزا» گفتہ است نہ «برج ثور» و مانعین عبارت او را در حواشی صفحہ (۱۴۸) نقل کردہ ایم .

۳- در حاشیہ قبل گفتیم کہ ۵۲ سال مدت عمر خیام ہم اصلاً اشتباہ است و ہم با نوشتہ های خود صاحب کتاب درست در نمی آید و قطعاً خود مؤلف در سال ولادت و مدت عمر اشتباہ کردہ یا در اصل طور دیگر بودہ و در نسخہ ها تحریف شدہ است (۴)

احمد غزالی^(۱) جهت ورود در مسایل حکمت مدت مدید چنانچه ذکر او تنمیق یافته نزدی تحصیل نموده و در این خود شایبه بی متصور نیست، و اوایل عمر در نیشابور بسر بردی و بعد از تحصیل در بلخ معاصر سلطان احمد و صاحب اکابر آنجا بودی، و وفات او در خمس عشر و خمس مائة بوده^(۲) و در شهر کهنه نیشابور مدفونست^(۳).

و چنان محقق شده که او هرگز متأهل نشدی و از او هیچ اثری و فرزندى نماند جز چند نسخه که در فنون حکمت بفارسی^(۴) و عربی تصنیف کرده و این رباعیات که مشحون بفنون لطایف و حکمت است، و هر چند سخنان او را توجیه کرده اند اما با اعتقاد درست بعضی از آن در شرع شریف ممنوع است^(۵).

و چون این نسخه عجاله الوقت را باسم جناب آصفی ترقیم داده بود، پیرشان حال و حیران بال مانع انبساط و تکمیل و تفصیل گشت و العذر عند کرام الناس مقبول زیادت اطناب را مجال محال است؛ همیشه تا خیام قضا بر روی دریا خیمه حباب را بی ستون مخیم می دارد خیمه عمر آصفی با و تا دخل و دالی یوم الموعود آراسته و پیراسته باد، تمت بالخیر والسعادة والظفر

ای شاه که اصل تو هم از شاه آمد تیغ ستمت بر سر بد خواه آمد
طبلست^(۶) کز او فخر سکندر دارد در صید گهت مونس و دل خواه آمد

کتابه اقل الذرات جمالی دیلاسی سنه ۱۰۰۲^(۷)

پایان نسخه (س)

۱- همان نکته است که در حواشی قبل اشاره کردیم که نام آن فقیه را که نزد «خیام» تحصیل فلسفه می کرد در این نسخه امام احمد غزالی (متوفی ۵۲۰ هـ) نوشته است و سایر نسخ عموماً نام برادرش امام محمد غزالی را (۴۵۰-۵۰۵ هـ) نوشته اند.

۲- اتفاقاً این تاریخ وفات (۵۱۵ هـ) با مآخذ معتبر دیگر که تا کنون بنظر ما رسیده است سازگار درمی آید؛ و جمعی تاریخ وفات را (۵۱۷ هـ) نوشته اند؛ و در صورتی که ولادت خیام در حدود ۴۳۹ و وفاتش ۵۱۵ باشد مدت عمرش ۷۷ سال می شود والله العالم بالصواب.

۳- کلمه «مدفونست» با خط الحاقی در حاشیه نسخه نوشته شده است.

۴- کلمه «فارسی» از روی نسخ دیگر در حاشیه ملحق شده است.

۵- راجع باین جمله بعد از خاتمه نسخه (س) شرحی خواهیم نوشت.

۶- در حاشیه نسخه بهمان خط متن با عربی مفلوط عبارتی نوشته که مدلولش این است «بمناسبت طبل باز گفته شده است و این رباعی از خیام نیست».

۷- مطابق رسم الخط مفلوط که بعضی کتاب قدیم در عدد نویسی داشته اند در نسخه (۱۰۲) نوشته است.

توضیح مصحح در خانم طبع

«طربخانه»

نسخه (س) بپایان رسید و از عبارت خاتمه‌اش که متعلق باصل «طربخانه» نیست معلوم شد که این نسخه ر کاتبی بنام «جمالای دیلاسی» در سنه هزار و دو هجری برای یکی از رجال آن عهد که ظاهر ا منصب وزارت داشته و بدین مناسبت اورا بلقب «آصفی» خوانده است نوشته و محتمل است که خود این کاتب در عبارات نسخه اصل «طربخانه» که در دست او بوده است تصرف کرده و آنرا بصورتی که در متن ملاحظه شد تغییر داده است و خود رباعیات را هم بسلیقه خود انتخاب و تلخیص نموده و قسمتی را که در نسخ دیگر «طربخانه» دیده می‌شود حذف کرده است همانطور که شرح آنرا در مقدمه باز نموده ایم.

اما جمله‌یی که در حواشی صفحه آخر و عده توضیح دادیم «هر چند سخنان اورا توجیه کرده‌اند اما با اعتقاد درست بعضی از آن در شرع شریف ممنوع است» لابد منظور از این جمله قسمتی از رباعیات است که مدلول آنها «با اعتقاد درست» یعنی با اعتقاد خود نویسنده‌اش مخالف شرع شریف و بقول او «در شرع شریف ممنوع است».

بیچاره «حکیم عمر خیّام» که اول بار رباعیهای مجعول را که بظاهر مخالف شرع شریف می‌نماید بدو نسبت داده آنگاه اورا بدست آویندگان و همین نسبتهای ساختگی دروغی متهم ببددینی ساخته‌اند؛ و بالجمله هم رباعیات و هم تهمت خلاف شرع هر دو را بمر د دانشمند بی گناه بسته‌اند، عیناً مثل کسی که مقدس مآبان بخوانند از او بد گویی کنند نخست اورا بتهمتی، جایز الغیبه گردانند و بعد هر قدر می‌خواهند از وی بد بگویند و سقط و دشنام بروی برانند.

آن حکیم خیّام که مامی شناسیم مرد بزرگوار است و محدود دیندار و عالم پرهیز کار که دامن علم و عملش از شنعت الحاد و فسق و فجور مبرا و روحش از این تهمت‌ها و افتراها بیزار است.

در میان شعرای عرب اتفاقاً ابوالعلاء معری نیز در نظر من از این جهات عیناً همانند حکیم خیام ماست، وانگهی از این نکته غافل نباید بود که در افق فکر و اندیشه این قبیل اشخاص که در قدیم بوده اند و احیاناً بتهمت کفر و الحاد هم متهم شده اند این مفهوم کفر و الحاد که تحفه اروپا و مولود فلسفه مادی قرون جدید است ابدأ و مطلقاً وجود نداشته و در حول و حوش فکر آنها این گسیختگیها و بی بند و باریها که گاهی از قلم و زبان و بیان پاره یی از کونه فکران امروزی تراوش می کند اصلاً راه نداشته است، اگر می شنوید که مثلاً «ابوالعلاء معری» شاعر ملحدی بود باین معنی است که معتقدات و گفته های او احیاناً هم سطح عقاید عامه نبوده این که نعوذ بالله منکر خدا و پیغمبر بود و پیاداش و جزای عمل نیک و بداعتقاد نداشت چنانکه ملحدان امروزی می گویند و گذشتگان راهم بخود قیاس می کنند؛ برای اینکه شرح احوال و سرگذشت زندگانی او خلاف این تهمتها را ثابت می کند.

باری قسمت عمده رباعیات فسق آمیز یا کفر آمیز که به «خیام» نسبت داده اند اصلاً از او نیست و روح حکیم از این اشعار بیزار است؛ اما در مورد کلماتی که واقعاً از خیام صادر شده باشد نه آنها که بدروغ بدو بسته باشند نکته دیگری هم هست که حدود وسعت فکر و فسحت اندیشه اینگونه اشخاص در ظرف تنگ افهام عوام نمی گنجد و از این جهت که نه حقیقت شریعت و نه معنی واقعی سخنان ایشان را درک کرده اند بسی درنگ تهمت فسق و کفر بر ایشان می بندند «بل کذبوا بما لم يحيطوا بعلمه»

و کم من عائب قولاً صحيحاً و آفته من الفهم السقيم

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نیی جان من خطا اینجاست

اعاذنا الله من الخطل والزلل في القول والعمل بحق محمد و آله الطاهرين
سلام الله عليهم اجمعين والسلام.

طهران - آدینه سوم شعبان ۱۳۸۰ قمری و ۳۰ دیماه ۱۳۳۹ شمسی هجری

جلال الدین همایی

احسن الله احواله و ختم بالخير مآله

اشعار عربی و فارسی حکیم خیام غیر از رباعیات

قصیده فارسی (۱)

رہی نمود مرا راست سوی آب حیات	شبی بشهری اندر مفلسفی زقضات
نخست گفت که از کرد کار دانش خواه	اگر بخوانی بر آسمان شب دعوات
حیات خویش بر آن گونه بی قرار مکن	که بر تو زار بگرید پس از حیات ممات (۲)
و گر حیات نبات تو جز بقا باشد	پس از حیات نبات تو به حیات نبات
و گر ترا عرصاتی نموده اند ز دور	محققان حکایات و صادقان روات
تو در ترازوی محشر نشسته‌ی و هنوز	دل تو منتظر حشر و قصه عرصات
و گر غرض ز صلات و صیام فرمانست	تو سر میبچ ز فرمان صوم و ورد صلات
و گر ز حکمت کار صلات بی خبری	تو گر صلات پرستی بود صلات تولات
براه حج شتابی و مال صرف کنی	ز راه دور همی تا بر آوری حاجات
نخست قاضی حاجات را طلب پس حج	نخست معرفت نفس جوی پس عرفات
تو مایه همه اشیا ئی گرچه (۳) يك چیزی	چنانکه صورت آحاد مایه عشرات

۱- این قصیده را جناب فاضل محقق آقای مجتبی مینوی سلمه الله در نسخه‌ی بی از «باب‌نامه» سلطان ولد فرزند مولانا جلال‌الدین بلخی که بشماره ۲۱۴۳ در موزه قونیه محفوظست و قبل از سنه ۷۰۴ کتابت شده یافته اند که در صفحه اخیر آن نسخه تحت این عنوان نوشته بوده است «الخیام تجاوزه الله عن سیئاته و رفع درجاته» و آنرا در مجله دانشکده ادبیات طهران (شماره ۲ سال ۴) نقل کرده اند نگارنده هم از روی آن مجله نقل کردم و دوفقره حاشیه ابیات هم از خود آقای مینوی است و با اینکه در بعض ابیاتش اصلاحی بنظر حقیر میرسید از ذکر آن صرف نظر نمودم.

۲- در نسخه چنین است.

۳- شاید: ارچه.

دوش با عقل این سخن گفتم کشف کن با من احتمالی چند
 گفتم ای مایه همه دانش کرد خواهم ز تو سؤالی چند
 گفتم از عمر من شدم بیزار گفت سوز و بساز سالی چند
 گفتم این دور زندگانی چیست گفت خوابی و یا خیالی چند
 گفتمش چیست کدخدایی گفت اندکی عیش و غصه سالی چند
 گفتم اهل ستم چه طایفه اند گفت گرک و سگ و شغالی چند
 گفتمش چون ستائی ایشان را گفت بد مهر و بد سکالی چند
 گفتم این دل بهوش کی گردد گفت چون خورد گوشمالی چند
 گفتمش چیست گفته خیام
 گفت پیراست حسب حالی چند

اشعار عربی حکیم خیام (۲)

اذا قنعت (۳) نفسی بمیسور بلغة یحصلها بالکد کفی و ساعدی

-
- ۱- این قطعه در مجموعه رباعیات خیام که بهمت مرحوم «حسین دانس» و «رضانوفیق» تألیف و با ترجمه ترکی در استانبول سال ۱۹۲۲ میلادی طبع شده است در صفحه (۳۵۹) درج شده و دلیل مأخذ صحت انتساب آن به «خیام» برنگارنده مجهولست (۴)
- ۲- مأخذ بیشتر اشعار عربی خیام کتاب **تاریخ الحکماء شهرزوری** است [شمس الدین محمود بن محمود شهرزوری] موسوم به «نزه الارواح و روضة الافراح» که مابین سنه ۵۸۶ - ۶۱۱ تألیف شده است و نسخه خطی معتبری از آنرا نگارنده در سالهای پیش از مرحوم «شیخ ضیاء الدین دری اصفهانی» مدنی بامانت داشتم و باشاره مالکش رحمه الله مشغول ترجمه آن بفارسی شده بودم و بعلتی که ناشی از شخص ثالث بود و ذکرش ملال آوراست از آن کار مفید صرف نظر کردم و بعد از آن خود مرحوم دری خلاصه بی از آنرا بفارسی نقل کرد که طبع شده است.
- در **تاریخ الحکماء ابن الفطی** [جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف الفطی] که ظاهراً مابین سنوات ۶۲۴ - ۶۴۶ تألیف شده است هم در ذیل شرح حال خیام قسمتی از اشعار عربی او نقل شده که روایت او با شهرزوری در بعض ابیات مختلف است در حواشی چهار مقاله مرحوم «قزوینی» و نیز بعد از خانمه رباعیات «طربخانه» که بهمت «عبدالباقی گولبینارلی» در استانبول سال ۱۳۴۲ شمسی هجری طبع شده است هم اشعار عربی «خیام» را نقل کرده اند که روایت آنها بانسخه مأخذ مادر بعض ابیات تفاوت دارد؛ ما ترجیح روایات را در متن و اختلافات قابل ذکر نسخ را در نسخه بدلهای حواشی آورده ایم.
- ۳- اذا رضیت.

امنْتُ تصاريِف الحوادث كُلِّها فكن يا زمانى موعدى او موعدى (۱)
وهبنى اتخذت النيرين (۲) منازل (۳) وفوق مناط الفرقدين مصاعدى
اليس قضى الرحمن فى حكمه بان (۴) يعيد (۵) الى نحس جميع المساعد
فيا نفس صبراً عن مقيلك انما تخر ذراها بانقضاء القواعد
متى مادنت دنياك كانت بعيدة (۶) فواعجبا من ذا القريب المبعاد
اذا كان محصول الحيوۃ منية فسيان (۷) حالا كل ساع وقاعد

تدين (۸) لى الدنيا بل السبعة العلى بل الافق الاعلى اذا جاش خاطرى
اصوم عن الفحشاء جهراً وخفية (۹) عفافاً وافطارى بتقدیس فاطرى
وكم عصة ضلّت عن الحق فاهتدت بطرق الهدى من فيضى (۱۰) المتقاطر
فان صراطى المستقيم بصائر (۱۱) نصبن على وادى العمى كالفناطر (۱۲)

زجيت (۱۳) دهر أطويلا فى التماس اخ برعى ودادى اذا ذوخلّة (۱۴) خانا

۱- او مساعدى

۲- اتخذت الشعرين ، اتخذت البعدين

۳- ولى فوق هام النيرين منازل

۴- اليس قضى الافلاك فى دورها بان

۵- تعيد

۶- مصيبة

۷- فشتان

۸- تدبر

۹- خيفة

۱۰- فيضه

۱۱- معابر

۱۲- در نسخه مرحوم قزوینی این بیت مفسوش بوده و همانطور در خواشی چهار مقاله نقل شده است ؛ و آنچه در متن دیده می شود صورت اصلاح شده و روایت صحیح تر این بیت است.

۱۳- رجیت .

۱۴- اذا ماخلته .

فکم ألفت و کم آخیت غیر أخ و کم تبدلت^(۱) بالاخوان اخوانا
 فما وفي لى فى الايام ذوثقة ولارعى احد حقى ولاصانا^(۲)
 وقلت للنفس لقا عز مطلبها بالله^(۳) لا تألفى ماعشت انسانا

سبقت العالمين الى المعالى بصائب فكرة و علو همة
 فلاح بحکمتى نور الهدى فى ليال للضلالة مدلهمة
 يريد الجاحدون ليطفؤوها و یا بى الله الا ان يتمه^(۴)

ألعقل يعجب فى تصرفه ممن على الايام يتكل
 فنوالها كالريح منقلب و نعيمها كالظل منتقل

۱- و کم تبدل

۲- این بیت در هیچ کجا نقل نشده و در نسخه خطی تاریخ الحکماء شهزوری موجود است که مورد مطالعه نگارنده قرار گرفت و شرح آنرا در حواشی قبل گفتیم .

۳- والله

۴- این قطعه و قطعه بعد هردو در خاتمه رباعیات خیام تألیف «حسین دانش» و «رضا توفیق» رحمهما الله درج شده است (صفحه ۳۶۱) .

مستدرکات و ملحقات «طربخانه»

بسم الله الرحمن الرحيم

مقصود از «مستدرکات» یا «ملحقات» آن بخش از رباعیهاست که در مجموعه‌های معتبر قدیم که تاریخ کتابت یا تدوین آنها پیش از سال ۸۶۷ هجری قمری تاریخ تألیف «طربخانه» یا نزد يك بآن ایام یعنی قبل از سنه ۹۰۰ هجری است بنام «حکیم عمر خیّام» ثبت شده و در «طربخانه» نیامده باشد.

توضیحاً راقم سطور در آن ایام که برای تصحیح و ضبط نسخه بدلها و روایات مختلف اشعار «طربخانه» علاوه بر نسخ موجود این کتاب در جست و جوی دیگر نسخه‌های قدیم از رباعیات خیام بود، عده‌یی از مجموعه‌های متعلق بقبل از حدود ۹۰۰ هجری را که باعلامات و رموز اختصاری ممتاز و مشخص شده‌است و تفصیل آنرا در مقدمه طربخانه نوشته‌ام از کتب خانه‌های عمومی یا شخصی که خوش بختانه از صفت شوم بخل و ضنّت مبرّا بودند نسخه گرفته و در آنها با دقت هرچه تمامتر تتبع و غوررسی نموده و آن دسته از رباعیات را که بحسب ظاهر با آثار اصیل شناخته خیّام مشابهت و مانندگی داشت (نه تمام آنچه در آن مجموعه‌ها با اسم خیّام ثبت کرده‌اند و شماره آنها بچند برابر این ملحقات بالغ میشود) بتدریج التقاط و در تحت عنوان «ملحقات» یا «مستدرکات» ضمیمه نسخه حاضر کردم؛ بدون اینکه از خود اظهار عقیده کنم که این رباعیها از خود حکیم خیّام یا از گویندگان دیگرست که در مجموعه‌ها اشتباهاً بنام او درج کرده‌اند؛ شرح و تفصیل این خصوصیات همه را بمقدمه طربخانه موکول کرده و آنچه در بایست بوده است آنجا باز نموده‌ام باین

خلاصه که :

اگر حکیم عمر خیّام نیشابوری فیلسوف ریاضی دان معروف واقعاً رباعی ساخته و از ساخته های طبع او چیزی برای ما بیاد کارمانده باشد ؛ قدرمسلّم آثار اصیل او در نظر من به یکصد رباعی بلکه به حدود نصف این مقدار نیز هرگز نمی رسد تا بیانصد و هزار رباعی و بیشتر از آن چه رسد !

چیزی که هست درست نظیر مسأله «شبهه محصوره» که در فن اصول فقه معروفست رباعیهای اصیل او در خلال کتب و مجموعه های قدیم احیاناً در جزو آثار دیگران مستور و مخفی مانده است؛ وانگهی غالباً آن رباعیها در اثر تصرف و دستکاری نسخاچندان تغییر شکل یافته و بارباعیهای مشابهش مخلوط و مشتبه شده است که تمیز اصیل از دخیل و باز یافتن صورت اصلی کلمات و عبارات که از طبع خیّام تراوش کرده است براهل خبرت و استاد خریّت صنعت ادب نیز دشوار است تا به احداث نوکار و عوام الناس بی بند و بار چه رسد !

اما کسی که بخواهد رباعیهای اصیل خیّام را دیده و خوانده باشد ناچار باید در مورد این شبهه محصوره بقاعده دیگر فقها و اصولیان که آنرا «قاعده اشتغال» و «برائت یقینی» می گویند عمل کرده بارعایت جانب احتیاط همه کتب و مجموعه های قدیم را که مظنه رباعیات خیّام است مرور کنند تا شاید در ضمن آنها نموداری از رباعیات اصیل خیّام را بصورت اصلی یا با تغییر کلمات خوانده باشد ؛ و بالجمله مثل رباعیهای خیّام و مجموعه های قدیم مثل این ابیاتست که من در قدیم ضمن منظومه یی بطور مثنوی ساختم

سرگشته بهر دری شتابم	شاید که نشانی از تو یابم
با سر بدوم بهر سرایی	کز تست امید نقش پایی

با وجود این مقدمه که خلاصه اش در سطور فوق و مفصلش در سر آغاز «طربخانه» گذشت مقتضی ظاهر حال چنین می نمود که اگر در متن «طربخانه» از خود تصرفی ننموده و مبالغی کثیر از مندرجات آنرا نکاسته ام، لااقل چیزی بر آن نیفزوده باشم ولیکن علاوه کردن ملحقات را دو امر موجب گردید؛ یکی اینکه

چون دست بکار رباعیات خیّام زده بودم خواستم حتی الامکان نسخه‌ی کامل تقدیم خوانندگان کرده باشم بطوریکه از دیگر رباعیها که در مجموعه‌های قدیم بنام خیّام ثبت کرده‌اند و درخور انتساب بدو باشد چیزی فرو گذار نشده باشد و خوانندگان این کتاب از دیگر مجموعه‌ها بی‌نیاز شده باشند؛ دیگر اینکه ممکن است در این مجموعه‌ها اثری از رباعیات اصیل خیّام درج شده باشد که از قلم مؤلف «طربخانه» افتاده است.



در ضبط این مستدرکات هم بطوری که اشاره شد چند جهت را رعایت کرده‌ام
باین قرار :

اولاً آن دسته از مجموعه‌ها را مأخذ قرار داده‌ام که قبل از سنه ۹۰۰ هجری کتابت شده یا اساس طبع و تدوینش مبتنی بر همان نوع مأخذ بوده است از قبیل نسخ ذیل:
۱- نسخه «ت» یعنی نسخه کتابخانه «اکسفر» انگلستان دارای ۱۵۸ رباعی مورّخ سنه ۸۶۵ دو سال قبل از تاریخ اتمام «طربخانه» که ضمیمه «تقویم تربیت» بسال ۱۳۰۸ شمسی هجری در تبریز بطبع رسیده است.

۲- نسخه «پیر» یعنی نسخه عکسی «پریاسگال» دارای ۲۵۲ رباعی با ترجمه و توضیح رباعیات بفرائسه که اساس آن نسخه خطی مورّخ ۶۰۴ هجری است؛ و همین نسخه باز بطور عکسی با طبع معمولی هر دو با ترجمه روسی در دو مجلد بسال ۱۹۵۹ میلادی در روسیه؛ و یک بار هم مقارن همان ایام با اهتمام آقای «محمد عباسی» و کتابفروشی «بارانی» در طهران بسال ۱۳۳۸ شمسی هجری طبع و نشر شده است.

توضیحاً در جلد دوم طبع روسیه ۴۱ رباعی دیگر هم که از نسخ معتبر گرفته‌اند بطور مستدرکات ضمیمه ۲۵۲ رباعی شده که شماره رباعیات به ۲۹۳ بالغ گردیده است.

۳- نسخه «فر» یعنی نسخه بی که در حواشی منظومه «مخزن الاسرار نظامی» بخط نستعلیق مورّخ پانزدهم ماه صفر از سنه ۸۵۲ قمری کتابت شده و نمونه عکسی

آن هم ضمیمه مجموعه «پیر یاسگال» بطبع رسیده است؛ و چون این نسخه بسیار نفیس بطوریکه از خط و امضای پشت ورق سر لوحه اش مورخ ذی الحجه سنه ۱۲۶۵ قمری مستفاد می شود قبلادر تملك «فرهاد میرزا معتمد الدوله» فرزند «نایب السلطنه عباس میرزا» بوده و بعد از وی از ایران بخارجه رفته است مابرای آن علامت «فر» که رمز اختصاری «فرهاد میرزا» ست اختیار کرده ایم.

۴- نسخه «ف» یعنی مجموعه رباعیات ختّام که بجهد و اهتمام مرحوم «فروغی» میرزا محمد علی خان ذکاء الملك طیب الله رمسه تدوین و باخط زیبای نستعلیق کلیش شده است و از روی مقدمه اش معلوم می شود که در جمع آوری و تهیه این نسخه بنسخه های قدیم متعلق بقبل از قرن دهم هجری اعتماد و استناد داشته است.

مرحوم معتمد الدوله فرهاد میرزا نیز در کتاب «زنبیل» که برای آن رمز «ز» اختیار شده است مقداری قلیل از رباعیات ختّام را ثبت کرده که علی الظاهر مأخذش همان نسخه ملکی «فر» یا اشباه و نظایر آن بوده است؛ ولیکن چون خود او مأخذ بدست نداده است ما بآن نسخه تنها اعتماد و اکتفا نکرده و در صورتی نوشته او را نقل کرده ایم که خود ما آنرا در مجموعه های قدیم هم دیده باشیم.

۵- نسخه «هل» یعنی نسخه کتابخانه ملی ملك (حاج حسین آقا) که براهنمایی کتابدار محترمش آقای «احمد سهیلی» و بخط آقای «حسین سادات ناصری» برای این حقیر نسخه برداری شد، و همچنین نسخه «پ» یعنی نسخه متعلق بکتابخانه شخصی آقای «پرتویضائی» که از روی آن هم نسخه گرفته بودم، و سایر رموز و علامات که در اثناء مستدرکات دیده می شود همانست که در مقدمه بتفصیل نوشته ایم و تکرارش اینجا ضرورت ندارد؛ آن چند نسخه را هم که باختصار معرفی کردم محض برای نمونه و نمودار بود.



ثانیاً همه رباعیات را که در مجموعه های قدیم بنام ختّام درج کرده اند هم در ملحقات نیاورده و تنها بآن بخش اکتفا کرده ایم که تاحدی با شیوه و اسلوب رباعیهای معروف الاصله ختّام از قبیل دو رباعی **مرصاد العباد** «دایه رازی» و

سیزده رباعی **مونس الاحرار** «محمد بن بدر جاجرمی» که اتفاقاً همه آنها در «طربخانه» تصحیح شده ما آمده است تناسب و مشابهتی داشته باشد؛ و اگر می‌خواستیم همه را ضبط کنیم بچند برابر ملحقات فعلی بالغ میگردید.

خلاصه اینکه ما در ابتدا همه رباعیها را که در مجموعه های قدیم زاید بر «طربخانه» داشت بیرون نویس کرده و آنرا بترتیب الفبا مرتب ساختیم؛ آنگاه آن بخش از رباعیها را که بنام گویندگان دیگر نیز ثبت شده بود یا علی الظاهر بآثار معروف الاصله خیّام نمی نمود حذف کردیم. و بر مبلغی کثیر از محصول رنج و زحمت خود خط بطلان کشیدیم و باقی مانده را در مستدرکات آوردیم؛ علامت نسخہ‌یی را که مأخذ نقل ما بوده است هم بالای رباعی ها نوشتیم تا خوانندگان بدانند که متن رباعی مطابق کدام مجموعه است.

اما آن رباعیها که حذف کرده‌ایم از این قبیل است.

۱- رباعی ذیل را «فر، پ» و بسیاری از مجموعه های چاپی و خطی دیگر بنام «خیّام» نوشته اند اما در تذکره «آتشکده» و «مجمع الفصحا» باسم **سلمان ساوجی** ثبت شده است

آمد سحری ندا ز میخانه ما کای رند خرابانی دیوانه ما
برخیز که پرکنیم پیمانہ زمی زان پیش که پرکنند پیمانہ ما
توضیحاً در دیوان «سلمان» چاپ هندوستان اثری از این رباعی یافته نمی‌شود ولیکن این نسخه جامع همه اشعار سلمان نیست و سقطات فراوان دارد؛ راقم سطور دیوان خطی کامل معتبر او را در قدیم دیده‌ام که متأسفانه در حال حاضر بآن نسخه دسترس ندارم.

۲- رباعی ذیل در «فر» باسم خیّام درج شده و در جزو رباعیهای منسوب به **شیخ عطار** است

امشب بر ما هست که آورده ترا از پرده بدین دست که آورده ترا
نزدیک کسی که بی‌تودر آتش بود چون باد نمی‌جست که آورده ترا

۳- در نسخه «پ» این رباعی را بنام خیّام نوشته است

جز حق حکمی که حکم را شاید نیست هستی که ز حکم او برون آید نیست
 هر چیز که هست آنچنان می باید آن چیز که آنچنان نمی باید نیست
 آنرا به «ابوعلی سینا» و «امام فخرالدین رازی» و «خواجه نصیرالدین طوسی»
 و «بابا افضل کاشانی» نیز نسبت داده اند.

۴- رباعی ذیل در «ت» جزو رباعیهای «خیّام»؛ و در «نفحات الانس جامی» بنام
 «عزالدین محمود کاشانی» نوشته شده است

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن اگر ترا دسترس است
 کفتم که الف گفت دگر هیچ مگو در خانه اگر کس است يك حرف بس است
 ۵- این رباعی در «فر» باسم «خیّام»؛ و در «مجمع الفصحا» جزو رباعیهای

شیخ سنجان خوافی است

خواهی که ترا رتبت ابرار رسد مپسند که کس را ز تو آزار رسد
 از مرگ میندیش و غم رزق مخور کاین هر دو بوقت خویش ناچار رسد
 ۶- رباعی ذیل علی المعروف از «ابوعلی سینا» ست، و در «مل»؛ جزو رباعیهای خیّام

درج شده است

کفر چو منی کزاف و آسان نبود محکمر از ایمان من ایمان نبود
 در دهر یکی چون من و آن هم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود
 ۷- نسخه «مل» این رباعی را جزو رباعیهای «خیّام» نوشته و در دیوان خواجه

حافظ نیز درج شده است

سیلاب گرفت کرد ویرانه عمر آغاز پری نهاد پیمانه عمر
 ایمن منشین که برد خوش خوش بیرون حمال زمانه رخت از خانه عمر

مشکل اینجاست که من این رباعی را بدون ذکر نام قایل در سفینه خطی مورخ
 ۶۵۱ هجری که در مقدمه طربخانه معرفی شده است هم دیده ام؛ و پیداست که این
 تاریخ قبل از ولادت حافظ است (!) علی ای حال چون رباعی مورد تردید بود آن را
 حذف کردم.

خلاصه اینکه در جمع آوری رباعیهای منسوب به «خیام» ماهمان عمل را کرده ایم که «حکیم سنائی» در تدوین اشعار «مسعود سعد سلمان» کرده بود در و خر مهره در یکی رشته جمع کرد آن گهی پریشان کرد بعد از این همه رنج و اهتمام بنابر این قسمت باقی مانده نیز تاجچه اندازه در و خر مهره در يك رشته جمع شده باشد خداوند عالم الشروالخفیات آگاه است؛ راقم سطور خود صریح می گوید که همه این رباعیها را از حکیم خیام نمی داند، و معتقد نیست که کلی سفته ها و مجموعه های قبل از قرن دهم هجری نیز مخصوصاً آن قسمت که از سده هفتم بعد تألیف شده است، همه مبتنی بر مدارك و اسناد قاطع اطمینان بخش باشد والعلم عندالله.



ثالثاً در صورتی که يك رباعی با اختلاف روایت جزئی در دو مجموعه یا بیشتر ثبت شده بود همه علامتها را نوشته و موارد اختلاف آنرا در حواشی بطور نسخه بدل ذکر کرده ایم؛ و در غیر این صورت از ذکر نسخ و نسخه بدلها خودداری نموده ایم.

پس خوانندگان تصور نکنند که اكتفا کردن بیک علامت در همه جا علامت وحدت مأخذ است و آن رباعی در مجموعه های دیگر حتی با اختلاف روایت نیز وجود نداشته است؛ بلکه بدانند که این عمل احیاناً برای احتراز جستن از عمل لغو بی فایده یعنی پر کردن حواشی از نسخه بدلها، مغلوط و مغشوش بوده است؛ چه مکرر دیده ایم که يك رباعی در چند مجموعه بچند شکل مختلف ضبط شده است چندانکه باید برای هر کلمه بی يك حاشیه نسخه بدل نوشت یا تمام رباعی را چند بار بصور مختلف تکرار کرد؛ اتفاقاً نظایر این قبیل اختلافات را در متن «طربخانه» داشتیم که چون آنجا مقید بذكر نسخه بدلها بودیم گاهی ناچار تمام رباعی را از روی نسخ دیگر در حواشی آورده ایم.

اقلاً در بخش مستدرکات در انتخاب روایت متن رباعی، ضبط نسخی را اختیار کرده ایم که از نظر خبیرت و تشخیص فنی علی الظاهر باشیوه و طرز بیان رباعیهای

مفروض الاصاله خیّام بیشتر مشابهت و مجانست داشته باشد، و لا اقل چندان از هم دور نباشند که صدور آنها از یک زبان و در یک مکان باور کردنی نباشد.



باز تکرار می‌کنم که در بخش مستدرکات نیز مثل اصل طریخانه نگارنده خود شخصاً معتقد نیست که همه این رباعیها از حکیم عمر خیّام باشد؛ بلکه سخنی بیش از این نمی‌گوید که ممکن است مابین اینهمه رباعی نمونه‌یی هم از رباعیهای اصیل خیّام را هر چند با تغییر و تبدیل کلمات باشد ثبت کرده باشند والله العالم بحقایق الامور والاحوال.

علاوه می‌کنم که راقم سطور در جست‌وجوست که حتی الامکان گویندگان رباعیهای منتسب بخیّام را پیدا کند؛ و اگر در اثناء کار باز باین قبیل رباعیها وقوف یافت که از قلم گذشته و در جزو مستدرکات طبع شده باشد آنرا در مقدمه «طریخانه» توضیح خواهد داد؛ پس نباید خوانندگان سکوت مارا در همه جا دلیل بر رضا و قبول تلقی کنند.



ناگفته نگذرم که در خصوص نسخه «پیر» که آنرا معرفی کردم نگارنده کم‌کم یقین حاصل کرده است که خط و تاریخ کتابت اصل این نسخه که مورّخ ۶۰۴ هجری و در مکتبه موزه بریتانیا محفوظست هم مثل نسخه مورّخ ۶۵۸ که مأخذ طبع «آربری» قرار گرفته و عکس صفحه آخرش در مجموعه «پیر پاسکال» نیز چند بار طبع شده است، سرایا ساختگی و مجعول و مزور است؛ دلایل این دعوی را هم در محل خود بشرح خواهم نوشت؛ اما نکته قابل ذکر این است که جعل و تزویر که برای قدیمی جلوه دادن نسخه بی‌از فروش اروپا با ثمن غالی بوده است، با اصل رباعیات مندرج در این نسخه ارتباط ندارد؛ یعنی ما نمی‌گوییم که خود رباعیها را هم جاعلان و مزوران نسخه از خود ساخته باشند؛ بلکه اکثرش همان رباعیهاست که در مجموعه‌ها و سفینه‌های کهن قبل از ۹۰۰ هجری از قبیل «مونس الاحرار» و «طریخانه» و امثال آن با سم خیّام نوشته‌اند؛ ولیکن در پاره‌یی

از آنها باز بمنظور قدیمی جلوه دادن نسخه تصرّفات نابجا از خود کرده اند که اتفاقاً خود این تصرّفات پیش اهل خبرت یکی از قرائن جعل و تزویر است . - و بالجمله نسخه «پیر» از جهت سندیت پیش ما نظیر نسخه «ف» است که چون مبتنی بر مأخذ قدیم پیش از قرن دهم هجری بوده است ، در ضبط نسخه بدلها و اختلاف روایت اشعار «طربخانه» و همچنین در استخراج مستدرکات و ملحقات بآن نسخه هم مراجعه کرده ایم؛ نه اینکه واقعاً معتقد باشیم که این نسخه اقدم نسخه های موجود و متعلق بسنه ۶۰۴ هجری است چنانکه دیگران تصور کرده اند .

باری راقم سطور در باره رباعیات خیّام اعمّ از متن «طربخانه» یا مستدرکات رنجی برده و بخیال خود خدمتی انجام داده ام؛ امید است که ارباب ادب و خوانندگان عزیز از سر خطاها و لغزشهای من در گذرند و اگر این خدمت در پیشگاه والای ایشان مقبول افتاد این حقیر را بدعای خیر یاد کنند

اذا المرء لم يدنس من اللؤم عرضه فكل رداء يرتديه جميل
وان هولم يحمل على النفس ضيمها فليس الى حسن الثناء سبيل
ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اصرأ كما حملته
على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انك
انت مولانا؛ اللهم اغفر لنا ذنوبنا و كفر عنا سيئاتنا و توقفنا مع الابرار؛ اللهم اجعل
عاقبة امری خيراً بحق خير خليقتك محمد وآله الطاهرين؛ وانا العبد الحقير الضعيف
جلال الدين همایي

ملحقات «طربخانه»

حرف الف

۱

ت
تا بتوانی رنجه مگردان کس را
بر آتش خشم خویش منشان کس را
کر راحت جاودان طمع میداری
می رنج همیشه و مرنجان کس را

۲

پ
ای آنکه گزیده جهانی تو مرا
خوشر ز دل و دیده و جانی تو مرا
ازجان صنما عزیزتر چیزی نیست
صد بار عزیزتر از آنی تو مرا

۳

پ
مرد آن نبود که خلق خوارند او را
وز بیم بدی نیک شمارند او را
رندی که نمود روی دستی بکرم
رندان همه پشت دست دارند او را

ت

۴

پ
آن لعل کرانبها ز کانی دگرست
وان دُر یگانه را نشانی دگرست
اندیشه این و آن خیال من و تست
افسانه عشق را بیانی دگرست

پ
از منزل کفر تا بدین يك نفس است
این يك نفس عزیز را خوش می‌دار
وز عالم شك تا بیقین يك نفس است
کز حاصل عمر ما همین يك نفس است

پیر، ع
یارب تو کریمی و کریمی کرمست
با طاعتم ار عفو کنی نیست کرم
عاصی ز چه رو برون ز باغ ارم است
با معصیتم اگر بیخشی کرم است

ف
چون لاله بنوروز قدح گیر بدست
می‌نوش بخرمی که این چرخ کهن
با لاله رخی اگر ترا فرصت هست
ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

ف
چون بلبل مست راه درستان یافت
آمد بزبان حال در گوشم گفت
روی گل و جام باده را خندان یافت
دریاب که عمر رفته را نتوان یافت

ف
گر شاخ بقا ز بیخ بخت رستست
در خیمه تن که سایبانی است ترا
ور بر تن تو عمر لباسی چستست
هان تکیه مکن که چار میخش رستست

ف
می‌خوردن و شاد بودن آیین منست
گفتم بعروس دهر کابین تو چیست
فارغ بودن ز کفر و دین دین منست
گفتا دل خرم تو کابین منست

پیر
بر خود ستم و رنج نهادن بیجاست
آنچه از ازلت بنام بنوشته شده است
از سهمی خود فزون نمی‌باید خواست
آنست ترا بهره بدون کم و کاست

بیر
گر در بر من دلبر یا قوت لبست
ور آب خضر بجای آب عنبت
گر زهره بود مطرب و همدم عیسی
چون دل نبود شاد چه جای طربست

بیر
آنکس که بخوبان لب خندان داده است
خون جگری بدردمندان داده است
گر قسمت مانداد شادی غم نیست
شادیم که غم هزار چندان داده است

پ، ز
ساقی چو زمانه در شکست من و تست
دنیا نه سراچه نشست من و تست
گر زانکه بدست من و تو جام می است
می دان یقین که حق بدست من و تست

بیر
صدخانه ز خوناب دلم ویرانست
وز کریه زار بیم صد چندانست
از هر مژه ناودان خونست روان
گر من مژه را بهم زخم طوفانست

ز، پ
امروز که آدینه مر او را نامست
می نوش کن از قدح چه جای جامست
هر روزا گر که يك قدح می خوردی
امروز دو خور که سید ایامست

فر
اکنون که بهشت عدن را ماند گشت
گرمی ورود و دوستان باید گشت
فردا که جهان بساط شادی بنوشت
کو، باز پس آوریم روزی که گذشت

بیر
هر دل که اسیر محنت اوست خوشست
هر سر که غبار سر آن کوست خوشست
از دوست بناوکه غم آزرده مشو
خوش باش که هر چه آید از دوست خوشست

ت

برخیز و بده باده چه جای سخنست کامشب دهن تنگ تو روزی منست
مارا چو رخ خویش می گلگون ده کاین توبه من چوزلف تو پر شکنست

ت

اکنون که جهان را بخوشی دسترسی است هرزنده دلی را سوی صحرا هوسی است
بر هر شاخی طلوع موسی دستی است در هر نفسی خروش عیسی نفسی است

ت

زین پیش نشان بودنیا بوده ست پیوسته قلم ز نیک و بد ناسوده ست
در روز ازل هر آنچه بایست بداد غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده ست

مل

چون نیست امید عمر از شام بچاشت باری همه تخم نیکویی باید کاشت
چون عالم را بکس نخواهند گذاشت باری دل دوستان نگه باید داشت

پ

بیهوده بهر دری نمی باید تاخت بانیک و بد زمانه می باید ساخت
از طاسک چرخ و کعبتین تقدیر هر نقش که پیدا شود آن باید باخت

پ

می بر کف من نه که دلم در تاییست وین عمر گریز پای چون سیماییست
برخیز که بیداری دولت خواهیست دریاب که آتش جوانی آییست

پ

دیری است که صد هزار عیسی دیده است طوری است که صد هزار موسی دیده است
قصری است که صد هزار قیصر بگذاشت طاقی است که صد هزار کسری دیده است

۲۶

پیر

ساقی که رخت ز جام جمشید بهست مردن برهت ز عمر جاوید بهست
خاک قدمت که چشم من روشن از اوست هر ذره ز صد هزار خورشید بهست

۲۷

ت، پ

امروز که موسم (۱) جوانی منست می نوشم (۲) از آنکه کامرانی (۳) منست
عیش (۴) مکنید اگر چه تلخ است خوشست تلخست از آنکه زندگانی منست

۲۸

پیر

ساقی دل من زدست اگر خواهد رفت دریاست کجا ز خود بدر خواهد رفت
صوفی که چو ظرف تنگ پر از جهلست یک جرعه اگر خورد بسر خواهد رفت

۲۹

پیر

ساقی غم من بلند آوازه شده است سرمستی من برون ز اندازه شده است
با موی سپید سرخوشم کز خط تو پیرانه سرم بهار دل تازه شده است

۱ - پ : نوبت

۲ - ت : می خواهم

۳ - ت : شادمانی

۴ - ت : عیم

بیر، ع

خوش آنکه در این زمانه آزاده بزیست
وین يك دم عمر را غنیمت بشمرد
خرسند بهر چش که خداداده بزیست
آزاده و با ساده و با باده بزیست

بیر، ع

در عشق تو از ملامتم ننکی نیست
این شربت عشق داروی مردانست
بایخبران در این سخن جنگی نیست
نامردان را از این قدح رنگی نیست

فر

صیاد ازل چو دانه در دام نهاد
هر نیک و بدی که می رود در عالم
مرغی بگرفت و آدمش نام نهاد
خود میکند و بهانه بر عام نهاد

پ

هر دم ز توام غمی دگر باید برد
شاید که بهای های بر من گیرند
هر دم المی زدی بتر باید برد
کم بی تو چنین غمی بسر باید برد

پ

چون مرده شوم خاک مرا کم سازید
پس خاک و کلم بیاده آغشته کنید
احوال مرا عبرت مردم سازید
وز کالبدم خشت سر خم سازید

مل

در سیر فلکها همه یکسان نجهند
کاریست نهاده روتو خرسندی جوی
وین قسمتها بخلق یکسان ندهند
از بهر تو باز کارگاهی نهد

مل

عالم همه اندر تـك و اندر پویند وز بی خبری دیده بخون می‌شویند
چون دست بسر کار در می‌نشود از عجز دروغهای خوش می‌گویند

مل

هر روز که آفتاب بر می‌آید يك روز ز عمر ما بسر می‌آید
هر روز که نقد عمر ما می‌دزدد دزدیست که با مشعله بر می‌آید

پیر، پ

آنها که خلاصه جهان ایشانند بر اوج فلک بر اُق فکرت رانند
در معرفت ذات تو مانند فلک سرگشته و سرنگون و سرگردانند

ت

دیدم بسر عمارتی مردی فرد کوکل به لگد میزد و خوارش میکرد
آن گل بزبان حال با او می‌گفت ساکن که چو من لگد بسی خواهی خورد

ت

گردون ز سحاب نـسـرن می‌ریزد گویی که شکوفه در چمن می‌ریزد
در جام چو سوسن می‌کلکون ریزم کز ابر بنفشه گون سمن می‌ریزد

ت

پیرانه سرم عشق تو در دام کشید ورنه ز کجا دست من و جام نبید
آن توبه که عقل دادجانان بشکست وان جامه که صبر دوخت ایام درید

مل

کس را پس پرده قضا راه نشد از سر قدر هیچکس آگاه نشد
هر کس بدلیل عقل راهی رفتند معلوم نگشت و قصه کوتاه نشد

مل

از راه کرم کوه بکاهی بخشند صد کونه گناه را بآهی بخشند
آنجا که عنایت الهی باشد صد مجرم را به بیگناهی بخشند

مل

ای ذات تو سر دفتر اسرار وجود نقش صفت بر در و دیوار وجود
در پرده کبریا نهان گشته ز چشم بنشسته عیان بر سر بازار وجود

مل

از رفته قلم هیچ دگر کون نشود از خوردن غم بجز جگر خون نشود
گر تو همه عمر خویش خونابه خوری يك قطره از آنکدهست افزون نشود

مل

نابرده بصبح در طلب شامی چند نهاده برون ز خویشتن گامی چند
در کسوت خاص آمده عامی چند بدنام کنندۀ نکو نامی چند

ت، مل

ای دل مطلب وصال معلولی چند مشغول مشو بمهر^(۱) مشغولی چند
پیرامن آستان درویشان کرد باشد که شوی قبول مقبولی چند

مل

از آخر عمر اگر کسی یاد کند شرمش آید که خانه بنیاد کند
دیدیم بچشم خویش باد است جهان خاکش بسر آنکه تکیه بر باد کند

مل

در آتش سوزنده اگر اهل بود آن آتش سوزنده برو سهل بود
با مردم نا اهل مبادت صحبت کز زهر بتر صحبت نا اهل بود

ف

از رنج کشیدن آدمی حُر گردد قطره چو کشد حبس صدف در گردد
گر مال نماند سر بماناد بجای پیمانه چو شد توی دگر پُر گردد

ف

بر پشت من از زمانه تو می آید وز من همه کارها نکو می آید
جان عزم رحیل کرد و گفتم بمرو گفتا چه کنم خانه فرو می آید

پیر، ف

گر چه غم و رنج من درازی دارد عیش و طرب تو سرفرازی دارد
بر دهر ممکن تکیه که دوران فلک در پرده هزار گونه بازی دارد

فر

چون صبح بخرمی دمی بگشاید صافی قدحی و دلبری می باید
کان دلبر زیبا دمکی ناز کند وان باده صافی غمکی بزدايد

فر

تا با تو شراب جانفزایم ندهد صد بوسه فلک بر سر و پایم ندهد
گویند که توبه کن اگر وقت آید چون توبه کنم تا که خدایم ندهد

فر، ف

حیی که بقدرت سر و رو می سازد همواره همو کار عدو می سازد
گویند قرابه گر مسلمان نبود آنرا تو ثنا گو^(۱) که کدو می سازد

پیر، ع

می خور که ترا بی خبر از خویش کند خون در دل دشمن بد اندیش کند
هشیار بدن چه سود دارد جز آنک ز اندیشه پایان دل تو ریش کند

برخیز و دوی این دل تنگ بیار آن باده مشکبوی کلرنک بیار
اجزاء مفرح غم از میخواستی یاقوت می و بریشم چنگ بیار

می سرخ گل و قدح کلابست مکر در درج بلور لعل نابست مکر
یاقوت کداخته در آبست مکر مهتاب حجاب آفتابست مکر

گر بُت رخ تست بُت پرستی خوشتر ور باده ز جام تست مستی خوشتر
درهستی عشق تو از آن نیست شدم کان نیستی از هزار هستی خوشتر

این چرخ که با کسی نمی گوید راز کشته بستم هزار محمود و ایاز
می خور که نبخشند بکس عمر دراز وانکس که شد از جهان نمی آید باز

آنها که ندانند حقیقت ز مجاز مشغول نمازند بشبهای دراز
مافارغ از آنیم که در حضرت دوست يك ذره نیاز به که صد ساله نماز

ساغر پر کن که برف گون آمد روز زان باده که لعل هست از ورنک آموز
بردارد و عود را و مجلس بفروز يك عود بساز و آن دگر عود بسوز

پیر، ع

تا چند کنیم^(۱) عرضه نادانی خویش بگرفت دل^(۲) از بی سرو سامانی خویش
ز نار از این سپس میان خواهم بست از شرم گناه و از مسلمانی خویش

ف

۶۴

ت

می در قدح انصاف که جانی است لطیف در کالبد شیشه روانیست لطیف
لایق نبود همدمی هیچ کران جز ساغر باده کان کرانیست لطیف

ك

۶۵

مل

بسیار تحیر است در دور فلک او هام شده ست عاجز از غور فلک
چون می نرهد هیچ کس از جور فلک فریاد چه سود از حمل و ثور فلک

م

۶۶

مل

نی از سر کار با خلل می ترسم نه نیز ز نقصان عمل می ترسم
خوفم ز کنه نیست که او غفار است از سابقه روز ازل می ترسم

۶۷

ت

صبحست دمی بر می کلرنک ز نیم وین شیشه نام و ننگ بر سنگ ز نیم
دست از امل دراز خود باز کشیم در زلف دراز و دامن چنگ ز نیم

ت
 کنجی و دو قرص از جهان بگزیدم وز دولت و حشمتش طمع ببریدم
 درویشی را بجان و دل بخریدم در درویشی توانگریها دیدم

فر
 روزی که بکوی کوزه گرمی گذرم خود را بمیان کوزه‌ها درنگرم
 زان پیش که گل بکوزه گرهدیده‌ام شاید که کنون کوزه‌یی از باده خورم

فر
 آن لحظه که از اجل گریزان کردیم چون برگ ز شاخ عمر ریزان کردیم
 عالم ز نشاط دل بغربال کنیم زان پیش که خاک خاک بیزان کردیم

مل
 ای زندگی تن و توانم همه تو جانی و دلی ای دل و جانم همه تو
 تو هستی من شدی از آنم همه من من نیست شدم در تو از آنم همه تو

مل
 در چشم حقیر مور نورست از تو در پای ضعیف پشه زورست از تو
 ذات تو سزااست مر خداوندی را هر وصف که ناسزااست دورست از تو

پیر، ع
 آبی بودیم در کمر بنهاده از آتش شهوتی برون افتاده
 فرداست که باد خاک ما را ببرد خوش می‌گذران این دو نفس باباده

ت، پیر، ع، فر

بنگر^(۱) ز صبا دامن گل چاك شده بلبل ز جمال گل طربناك شده
در سایه گل نشین كه بس گل كه ز باد در خاك فروریزد و^(۲) ما خاك شده^(۳)

پیر، ع

تا چند بر ابروزنی از غصه كره هرگز نبرد دژم شدن راه بده
كار من و تو برون زدست من و تست تسلیم قضا شو بر دانا این به

ف

از كوزه گری كوزه خریدم باری آن كوزه سخن گفت ز هر اسراری
شاهی بودم كه جام زرینم بود اکنون شده ام كوزه هر خقاری

فر

جز راه قلندر و خرابات میوی جز باده و جز سماع و جز یار معجوی
بر كف قدح باده و بر دوش سبوی می نوش کن ای نگار و بیهوده مگوی

پیر، ع

گر دست بلوچه قضا داشتمی بر میل و مراد خویش بنگاشتمی
غم را ز جهان یکسره برداشتمی وز شادی سر بچرخ افراشتمی

۱ پیر، ع: اکنون ز صبا

۲ - ت: فرو رفته و

۳ - فر:

تن زیر زمین ز يك و بد پاك شده

ما بی خبر از هر دو جهان خاك شده

بنگر ز صبا دامن گل چاك شده

بس رهگذری كه بگذرد بر من و تو

مطابق این نسخه پیداست كه مصراع اول با باقی رباعی ابدأ تناسب ندارد؛ و من احتمال میدهم كه اصلاً دو رباعی هم قافیه بوده كه در این نسخه بهم مخلوط شده است یعنی مصراع اول يك رباعی را اشتباهاً در صدر رباعی دیگر نوشته اند (۴)

ت، مل

بر رهگذرم هزار جا دام نهی کویی که بگیرمت اگر کام نهی
یک‌ذره ز حکم تو جهان خالی نیست حکم تو کنی و عاصیم نام نهی

۸۰

فر

عالم همه گر چو کوی گردد بگوی من مست و خراب خفته بر من بجوی
دوشم بخرابات کرو می کردند خمار همی گفت که نیکو گروی

۸۱

فر، خ

بشکفت شکوفه می بیار ای ساقی دست از عمل زهد بدار ای ساقی
زان پیش کاجل کمین کند فرصت‌دار (۱) جام می لعل و روی یار ای ساقی

۸۲

فر، خ

هنگام صبح‌هست و خروش ای ساقی ما و می و کوی می فروش ای ساقی
چه جای صلاح‌ست خموش ای ساقی بگذر ز حدیث زهد، نوش ای ساقی (۲)

۸۳

فر

زاهد نکند ز زهد سود ای ساقی هر چند عمل چنان نمود ای ساقی
پر کن قدحی باده تو زود ای ساقی کاندرازل آنچه بود بود ای ساقی

۸۴

فر

درده قدحی ز لعل ناب ای ساقی بر گیر از آتشم به آب ای ساقی
تا عقل گریبان دلم خواهد داشت دست من و دامان شراب ای ساقی

۱ - فر : کند روزی چند .

۲ - خ : حدیث خرقه پوش ای ساقی .

فر
 می‌خور که ظریفان جهان را در دی بر کرد بنا گوش زمی بینی خوی
 تا کی گویی توبه شکستم هی هی صد توبه شکسته به که يك کوزه می

پ ، مج
 دی بر سر خاک دلبری سیم تنی دیدم تن نازنین او در کفنی
 گفتم سخنی بگوی گفتا ای کاش هرگز ز زبان من نرفتی سخنی

رباعیهای طربخانه

بازترتیب الفبا

چون رباعیهای «طربخانه» بترتیب حروف الفبا ثبت نشده و پیدا کردن رباعی از روی آن دشوار است راقم سطور بخاطر تسهیل امر بر خوانندگان این کتاب رنجی تازه بر خود هموار کرد و رباعیهای منسوب به «خیام» را که در این کتاب مندرج است اعم از آن قسمت که بشماره های ترتیبی ذکر شده یا آن قسمت که بدون تعیین شماره در فصل دهم آخر کتاب ضمن حکایات آمده است، همه را جمع آوری و مجموع را با رعایت حروف اول و آخر بترتیب الفبا مرتب ساخت؛ و بالجمله در این کار جهات ذیل را مراعات کرد

- ۱- رباعیها را بحسب حروف آخر از الف تا یاء مرتب ساخت.
- ۲- در ثبت رباعیهای هر حرفی، باز ترتیب حروف اول رباعیها را منظور داشت؛ یعنی آنرا که ابتدا بحرف الف شده بود بر مبدؤ بحرف باء، و همچنان باء را بر تاء ... الخ مقدم داشت.
- ۳- نسخه بدلهای رباعیهای غیر «طربخانه» و سایر تحقیقاتی را که در حواشی شده بود اینجاست که اگر نویسنده، اما شماره ترتیبی هر رباعی را همانطور که در متن «طربخانه» ثبت شده است بالای آن نوشت تا اگر خواننده بی طالب باشد بتواند از روی آن شماره به نسخه بدلهای وافادات حواشی رجوع کند؛ و آن قسمت را که در فصل آخر کتاب بدون شماره ترتیبی آمده است با حرف «ص» که علامت صفحه است نشان داد؛ و هر جا که مقصودش اشاره به حواشی بود رمز اختصاری «ح» آورد.

در خاتمه یاد آور می شود که بعض رباعیها بسبب اغتشاش و اختلاط نسخ اشتباهاً در متن «طربخانه» تکرار شده است نظیر رباعیهای [۶۴ = ۳۲۹ و] [۱۴۳ = ۳۵۵] و [۱۵۰ = ۳۳۳] که همه را در غلطنامه و مستدرکات آخر کتاب ذکر خواهیم کرد انشاء الله تعالی؛ در رباعیهای الفبایی آن شماره را نوشته ایم که بیشتر مورد توجه ما بوده است و از مکرر رانش خودداری کرده ایم.

امید است که خوانندگان محترم اشتباه تکرار را نادیده انگارند و آنرا بر این حقیر که بضعف انسانی و نقص وجود امکانی معترفست ذنب لایغفر شمارند. در ترتیب الفبایی رباعیات و پاکنویس آن و همچنین در تهیه فهرست اعلام که انشاء الله ضمیمه کتاب خواهد شد دختران عزیزم که در رعایت حال پدر دست پرورده مادر فرخنده سیرت پاکیزه سریرتند مرایاری کردند خداوندشان در همه کار یار و مددکار باد و هزار چندان که در طاعت یزدان و خشنودی خاطر پدر و مادر می کوشند حق تعالی از ایشان راضی و خشنود باد والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

جلال الدین همایی

رباعیهای طربخانه

بنوئیب الفبا

حرف الف

۲۵۱

از باده لعل آب شد گوهر ما و آمد بفقان زدست ما ساغر ما
از بس که همی خوریم می بر سر می ما در سر می شدیم و می در سر ما

۲۱۶

ای خواجه یکی کام روا کن ما را دم در کش و در کار خدا کن ما را
ما راست رویم و لیک تو کج بینی رو چاره دیده کن رها کن ما را

۱۹۱

برخیز بتا و از برای دل ما حل کن ز ره لطف همه مشکل ما
یک کوزه می بیار تا نوش کنیم زان پیش که کوزه ها کنند از گل ما

۵۵۳

چون در گذرم بپاده شوید مرا تلقین ز شراب و جام گوید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا از خاک در میکده جوید مرا

۲۱۳

چون عهده نمی شود کسی فردا را حالی خوش کن تو این دل شیدا را
می نوش بنور ماه ای ماه که ماه بسیار بتابد و نیابد ما را

۵۰۵

دنپاشه را و قیصر و خاقان را دوزخ بد را بهشت مر نیکان را
تسبیح فرشته را صفا رضوان را جانان ما را و جان جانان ما را

۲۰۲

۲۶۲

عاشق همه ساله مست و رسوا بادا دیوانه و شوریده و شیدا بادا
در هشیاری غصه هر چیز خوریم چون مست شویم هر چه بادا بادا

۶۹

عاقل بچه امید در این شوم سرا بردولت او نهد دل از بهر خدا
هر گاه که خواهد که نشیند از پا گیرد اجلش دست که بالا فرما

۳۸۵

قرآن که مهین کلام خوانند او را که گاه نه بر دوام خوانند او را
در خط پیاله آیتی روشن هست کاندر همه جا مدام خوانند او را

۳۳۱

کرمی نخوری طعنه مزین مستان را بگذار ز دست حیل و دستان را
تو غرّه بدان شدی که می می نخوری صد کار کنی که می غلامست آن را

۳۴

هر چند که روی و موی زیباست مرا چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک نقاش ازل بهر چه آراست مرا

ب

۴۳۱

بابط می گفت ماهی بی در تب و تاب باشد که بجوی رفته باز آید آب
بط گفت که چون من و تو گشتیم کباب دنیا پس مرگ ما چه دریاچه سراب

۲۴۶

چندان بخورم شراب کاین بوی شراب آید ز تراب چون روم زیر تراب
تا کر سر خاک من رسد مخموری از بوی شراب من شود مست و خراب

۲۴۷ [ح: ۶۶]

ماییم و می و مطرب و این کنج خراب دین و دل و جام و جامه در رهن شراب
سر در سر می کرده و پس در سر می بنیاد نهاده خانه مانند حباب

۲۷۷

آباد خرابات ز می خوردن ماست خون دوهزار توبه در گردن ماست
گر من نکنم گناه رحمت که کند آرایش رحمت از گنه کردن ماست

۸۶

آن به که درین زمانه کم گیری دوست با اهل زمانه صحبت از دور نکوست
آنکس که ترا بجملگی تکیه بدوست چون چشم خرد باز کنی دشمنت اوست

۱۵۱

آن قصر که بهرام در اوجام گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که کور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه کور بهرام گرفت

۳۹۰

آن ماه که گفتی ملک رحمانست این بار کرش نگه کنی شیطانست
رویی که چو آتش بزمستان خوش بود امسال چو پوستین بتابستانست

[۱۵۴] ۳۹۳

ابر آمد و باز بر سر سبزه کریست بی باده کلرنک نمی باید زیست
این سبزه خود امروز تماشا که ماست تا سبزه خاک ما تماشا که کیست

۵۳

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست گفتن نتوان که آن و بال سر ماست
چون نیست در این مردم دنیا اهلی نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست

۴۷۴

اکنون که گل سعادت بر بارست دست تو ز جام می چرا بیکارست
می خور که زمانه دشمن غدارست در یافتن روز چنین دشوارست

۱۳۲

امروز ترا دست رس فردا نیست واندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم اردلت شیدانیست کاین باقی عمر را بها پیدا نیست

امروز چومن شیفته ومجنون کیست بر خاک فتاده با دل پر خون کیست
این خود نه منم خدای میداند وبس تا آنگاهی که بودم واکنون کیست

امروز که سوی طربت دست رس است خوش باش که اندیشه فردا هوس است
دریاب که بانو خود نخواهد ماندن آنها که بجا مانده بسیار کس است

اندر همه دشت خاوران سنگی نیست کش بامن وروز کار من جنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست کردست غمت نشسته دلتنگی نیست

ای آمده از عالم روحانی تفت حیران شده در پنج و چهاروش و هفت
می نوش ندانی ز کجا آمده یی خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

ای بیخبر این شکل مجسم هیچست وین دایره سطح مخیم هیچست
خوش باش که در نشیمن کون و فساد وابسته يك دمیم و آن هم هیچست

ای بیژن دل در چه زندان غمت سهراب خرد کشته بایوان غمت
بر کین سیاوش جهان کرد خراب توران دلم رستم دستان غمت

ای چرخ همه خرابی از کینه تست بیداد گری پیشه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست

ای دل چوزمانه می کند غمناکت ناگه برود ز تن روان پاکت
بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند زان پیش که سبزه بردمد از خاکت

ای دل چونصیب توهمه خون شدنست واحوال توهر لحظه دگر گون شدنست
ای جان تو در این تن بچه کار آمده یی چون عاقبت کار تو بیرون شدنست

۲۰۵

۱۷

دانست ز فعل ماچه بر خواهد خاست	ایزد چو گل وجود ما می آراست
پس سوختن قیامت از بهر چه خواست	بی حکمش نیست هر گناهی که مراست

۵۲۱

در روز الست عهد دیرینه تست	ای مرغ عجب ستارگان چینه تست
در صندوقی نهاده در سینه تست	گر جام جهان نمای من جویی تو

۳۰۶

ز آنرو که شگرف داری این کار بدست	ای می لب لعل یار می دار بدست
کآورد بخون دل لب یار بدست	زان شد ز لب لعل قدح بر خوردار

۱۶۲

کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت	ای بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
زان روی که هست کس نمیداند گفت	هر کس سخنی از سر سودا گفتند

۲۳۰

دروقت خود او بزرگواری بوده است	این خاکره از خواجه بخاری بوده است
کان دست کریم شهنشاهی بودست	هر جا که قدم نهی یقین می پندار

۱۰۷

در بند خم زلف نگاری بوده است	این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
دستی است که بر گردن یاری بوده است	این دسته که در گردن او می بینی

۱۷۰

از دیده شاهی و دل دستور است	این کوزه که آبخواره مزدور است
از عارض مستی و لب مستور است	هر کاسه می که بر کف مخمور است

۵۸

آرامگه ابلق صبح و شام است	این کهنه رباط را که عالم نام است
قصری است که تکیه گاه صد بهرام است	بزمی است که و اما نده صد جمشید است

۲۳۴

بسیار بگشته است و بسی خواهد گشت	این کنبد لاجوردی زرین طشت
ما نیز چو دیگران رسیدیم و گذشت	یک چند ز اقتضای دوران قضا

۲۰۶

۳۵۱

ایوای بر آن دل که در آن سوزی نیست سودا زده مهر دل افروزی نیست
 روزی که تویی عشق بسر خواهی برد ضایعتر از آن روز ترا روزی نیست

۲۰۹

باباده نشین که ملک محمود این است وز چنگک شنو که لحن داود این است
 از نامده و رفته دگر یاد مکن خوش باش که از وجود مقصود این است

۲۶۴

با مافلك ارجنگ ندارد عجب است وربر سر ما سنگ نبارد عجب است
 قاضی که خرید باده و وقف فروخت در مدرسه کربنگ نیارد عجب است

۴۱۰

با ما نگذارند دمی یارانت غمخوار شدم ز دست غمخوارانت
 خورشید تو در درون ما چون افتد کز ذره فزونند هوا دارانت

ص ۹ ح

بتخانه و کعبه خانه بندگی است ناقوس و اذان ترانه بندگی است
 محراب و کلیسیا و زنار و صلیب حقا که همه نشانه بندگی است

۵۷

برتر ز سپهر خاطر م روز نخست لوح و قلم و بهشت و دوزخ می جست
 پس گفت مرا معلم این حرف درست لوح و قلم و بهشت و دوزخ در تست

۱۱۴

بر چهره گل شبنم نوروز خوشست در صحن چمن روی دل افروز خوشست
 از دی که گذشت هر چه کوبی خوش نیست خوش باش وز دی مگو که امروز خوشست

ص ۱۵۸

بر کف می ناب وزلف دلدار بدست بر طرف چمن کند باقبال نشست
 می نوشد و از کار جهان نندیشد وانکه که شود زباده عشرت مست

۶۳

بسیار بگشتیم بگرد در و دشت يك كارمن از گردش من نيك نگشت
 خرسندم از آنکه عمر من با همه رنج کر خوش نگذشت باز خوش خوش بگذشت

بیگانه اگر وفا کند خویش من است و رخویش جفا کند بدانندیش من است
گر زهر موافقت کند تریاقت و رنوش مخالفت کند نیش من است

پیش از من و تولیل و نهاری بوده است گردنده فلک برای کاری بوده است
زنهار قدم بخاک آهسته نهی کآن مردمک چشم نگاری بوده است

تا چشم دلم بنور حق بینا گشت در دیده او دو کون ناپیدا گشت
گوی که دلم ز شوق آن بحر عظیم از تن بعرق برون شد و دریا گشت

تا چند زخم بروی دریاها خشت تا کی غم مسجد برم و فکر کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

تا کی ز چراغ مسجد و دود کنشت تا کی ز زیان دوزخ و سود بهشت
بر لوح قضا نگر که از روز ازل استاد هر آنچه بودنی بود نوشت

تر کیب پیاله‌یی که درهم پیوست بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سروپای نازنین و پرو دست از مهر که پیوست و بکین که شکست

تر کیب طبایع چوبکام تو دمی است روشاد بزی اگر چه بر تو ستمی است
با اهل خرد باش که اصل تن تو گردی و نسیمی و غباری و دمی است

[۲۱۰] [ح ص: ۱۱۲، ۱۱۳]

جامی و بتی و ساقییی بر لب گشت این هر سد مرانقد و ترا نسیه بهشت
مشنو سخن بهشت و دوزخ از کس که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

چندین غم مال و حسرت دنیا چیست هر گردیدی کسی که جاوید بزیست
این يك دونفس که در تن غاریتیست با عاریتی عساریتی باید زیست

۲۰۸

۱۴۰

چون آب بجویبار و چون باد بدشت روزی دگر از عمر هن و تو بگذشت
هرگز غم دو روز نباید خوردن روزی که نیامده ست و روزی که گذشت

۱۷۸

چون آمدنم بمن نبذ روز نخست وین رفتن بی مراد عزمیست درست
برخیز و میان بیندای ساقی چست کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست

۲۹۴

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست برخیز و بجام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشا که تست فردا همه از خاک تو بر خواهد رست

۷۷

چون چرخ بکام يك خردمند نگشت خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت
چون باید مرد و آرزوها همه هشت چه مور خورد بگور و چه گرگ بدشت

۳۲۸

چون دی و پریروپارو پیرار گذشت شادی و غم و محنت بسیار گذشت
امروز بدانچه میرسد خوش میباش این نیز چنین که آید انکار گذشت

۱۷۷

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست نتوان بگمان وشك همه عمر نشست
هان تا ندهیم ساغر باده ز دست دریغبری مردچه هشیار و چه مست

۱۴۸

چون نیست زهرچه هست جز باد بدست چون هست بهرچه نیست نقصان و شکست
انکار که هرچه هست در عالم نیست پندار که هرچه نیست در عالم هست

۲۱۲

چون هشیارم طرب زمن پنهانست ور مست شوم در خردم نقصانست
حالیست میان مستی و هشیاری من بنده آن که زندگانی آنست

۸۴

خاکی که بزیر پای هر حیوانی است زلف صنمی و عارض جانانی است
هر خشت که بر کنگره ایوانی است انکشت وزیری و سر سلطانی است

خیّام ز بهر گنه این ماتم چیست وز خوردن غم فایده بیش و کم چیست
آنها که گنه نکرد غفران نبود غفران ز برای گنه آمد غم چیست

خیّام که خیمه‌های حکمت می‌دوخت در کوره غم فتاد و ناگاه بسوخت
مقراض اجل طناب عمرش ببرید دلال قضا برایگانش بفروخت

دارنده چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه اوفکندش اندر کم و کاست
کرنیک آمد شکستن از بهر چه بود ورنیک نیامد این صور عیب کراست

در بزم خرد عقل دلیلی سره گفت در روم و عرب میمنه و میسره گفت
کر نااهلی گفت که می ناسره است من چون شنوم چون که خدامیسره گفت

در پرده اسرار کسی را ره نیست زین تعبیه جان هیچکس آ که نیست
جز در دل خاک هیچ منزل که نیست فریاد که این فسانه ها کوتاه نیست

در خواب شدم مرا خردمندی گفت کر خواب کسی را گل شادی نشکفت
کاری چه کنی که با اجل باشد جفت می نوش که عمرهات می باید خفت

درده پسرا می که جهان را تاب است زان می که گل نشاط را مهتابی است
بشتاب که آتش جوانی آبی است دریاب که بیداری دولت خوابی است

در دهر بر نهال تحقیق نرسد زیرا که در این راه کسی نیست درست
هر کس زده است دست در شاخی سست امروز چو دی شناس و فردا چون نخست

در روی زمین اگر مرا يك خشتست آن وجه می است گر چه نامی زشتست
مارا گویند وجه فردای تو کو در آعه و دستار نه مریم رشتست

۲۱۰

۳۱۷

يك ساغر می دهد مرا بر لب کشت	در فصل بهار اگر بتی حور سرشت
سک به ز من ار باز کنم یاد بهشت	هر چند بنزد عامه این باشد زشت

۲۰

ترسندۀ دوزخند و جویای بهشت	در مدرسه و صومعه و دیر و کنشت
زین تخم دراندرون دل هیچ نکشت	وانکس که ز اسرار خدا باخبرست

۴۳۹

آن لاله زخون شهر یاری بوده ست	در هر دشتی که لاله زاری بوده ست
خالی است که بر رخ نگاری بوده ست	هر برگ بنفشه کز زمین میروید

۹۳

در موت هم اسرار آلهی دانست	دل سر حیات را کماهی دانست
فردا که ز خود روی چه خواهی دانست	امروز که با خودی ندانستی هیچ

۲۳۵

فرزانه در او خراب اولیتر و مست	دنیا نه مقام تست نه جای نشست
زان پیش که در خاک روی باد بدست	بر آتش غم ز باده آبی میزان

۴۵

آنها نه بدایت نه نهایت پیدا ست	دوری که در او آمدن و رفتن ماست
کاین آمدن از کجا و رفتن ز کجاست	کس می نزند دمی در این معنی راست

۱۲۹

واسرار نهان ز ابلهان باید داشت	راز از همه ناکسان نهان باید داشت
چشم از همه مردمان همان باید داشت	بنگر که بجای مردمان خود چه کنی

۳۶۵

ز نار مغانه در میان بستم چست	رفتم بخرابات بایمان درست
رختم بدر افکند و خرابات بشست	شاگرد خرابات ز بد نامی من

۲۱۷

پر کن قدحی گر چه ترا درد سرست	زان باده که عمر را حیاتی دگرست
بشتاب که عمرت ای پسر در گذرست	بر نه بگفم که کار عالم سمرست

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست جز بامن و با تو هیچ تمیزی نیست
هر چیز که وهم کرده بی کان چیز نیست خوش بگذرا از آن خیال کان چیزی نیست

ساقی گل و سبزه بس طربناک شده است در یاب که هفته دگر خاک شده است
می نوش و کلی بچین که تا درنگری کل خار شده است و سبزه خاشاک شده است

سریست برون زین همه اسرار که هست نوریست جد ازین همه انوار که هست
خرسند مشو بهیچ کاری که ترا کاریست و رای این همه کار که هست

شادی مطلب که حاصل عمر دمی است هر ذره ز خاک کیقبادی و جمی است
احوال جهان و عمر فانی و وجود خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

صحرا رخ خود بابر نوروز بهشت وین دهر شکسته دل بنو گشت درست
با سبز خطی بسبزه زاری می خور بر یاد کسی که سبزه از خاکش رست

طاس فلک از عیش دلارای تهیست آسوده ندانم که در این عالم کیست
ایمن نفسی زمرگ می نتوان زیست پس فایده زین حیات بی فایده چیست

عشق ارچه بلاست آن بلا حکم قضاست بر حکم قضا ملامت خلق خطاست
هر نیک و بد بنده بتقدیر خداست پس روز پسین حساب بر بنده چراست

عمریست که مداحی می ورد منست اسباب می است هر چه در گرد منست
زاهد اگر استاد تو عقل است اینجا خوش باش که استاد تو شاگرد منست

عمریست مرآتیره و کاریست نه راست محنت همه افزوده و راحت همه کاست
شکرا یزد را که آنچه اسباب بلاست مارا ز کس دگر نمی باید خواست

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت بایک دو سه اهل و لعبتی حورس رشت
پیش آر قدح که باده نوشان صبح آسوده ز مسجدند و فارغ ز کشت

۱۱

کنه خردم در خور اثبات تو نیست واندیشه من بجز مناجات تو نیست
من ذات تو را بواجبی کی دانم داندۀ ذات تو بجز ذات تو نیست

۵۲۳

کر جان گویم عاشق آن دیدارست ور دل گویم واله آن گفتارست
جان و دل من پر گهر اسرارست لیکن چه کنم که بر زبان مسمارست

۹۶

گر در پی شهوت و هواخواهی رفت از من خبرت که بی نواخواهی رفت
بنگر چه کسی و از کجا آمده بی می دان که چه میکنی کجاخواهی رفت

۷۲

گردون کمری از تن فرسوده ماست جیحون اثری ز چشم پالوده ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست فردوس دری ز وقت آسوده ماست

۳۶۲

گر گل نبود نصیب ما خار بس است ور نور بمائمی رسد نار بس است
گر خرقة و خائفاه و شیخی نبود ناقوس و کلیسیا و ز نار بس است

۴۱۴

گویند بهشت عدن باحور خوش است من میگویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار کا و از دهل شنیدن از دور خوش است

۳۴۳

گویند که دوزخی بود عاشق و مست قولی است خلاف و دل درو نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهی بود فردا بینی بهشت همچون کف دست

۱۸۳

گویند مخور باده بشعبان نه رواست نه نیز رجب که آن مه خاص خداست
شعبان و رجب مه خداست و رسول می در رمضان خوریم کآن خاصه ماست

مرد آن باشد که هر زمان پاکترست در باختن وجود بی پاکترست
 مردی که در این طریق چالاکترست هر چند که پاکتر شود خاکترست
 [ص ۸ و ۱۳۸ ح]

من بنده عاصیم رضای تو کجاست تاریک دلم نور و ضیای تو کجاست
 ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی این بیع بود لطف و عطای تو کجاست

۴۶۵

من می خورم و مخالفان از چپ و راست گویند مخور باده که دین را اعداست
 چون دانستم که می عدوی دین است بالله بخورم خون عدورا که رواست

۴۶۴

می خوردن من نه از برای طربست نر بهر نشاط و ترك دین و ادبست
 خواهم که به بیخودی بر آرم نفسی می خوردن و مست بودنم زین سببست

۴۹۶

می خور که بزیر گل بسی خواهی خفت بی مونس و بی حریف و بی همدم و جفت
 زنهار بکس مگو تو این راز نهفت هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت

۴۷۴

می خور که مدام راحت روح تو است آسایش جان و دل مجروح تو است
 طوفان غم ار در آید از پیش و پست در باده گریز کشتی نوح تو است

۴۴۴

می گرچه بشرع زشت نامست خوشست چون از کف شاهد و غلامست خوشست
 تلخست و حرامست و خوشم می آید دیر است که تا هر چه حرامست خوشست

۴۴۱

می لعل مذا بست و صراحی کانست جسمست پیاله و شرابش جانست
 آن جام بلورین که زمی خندانست اشکی است که خون دل در او پنهانست

۴۴۱

می نوش که عمر جاودانی اینست خود حاصلت از دور جوانی اینست
 هنگام گل و مل است و یاران سرمست خوش باش دمی که زندگانی اینست

نه در خور مسجدم نه در خورد کنشت ایزد داند گل مرا از چه سرشت
چون کافر درویشم و چون قعبه زشت نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت

نیکی و بدی که در نهاد بشرست شادی و غمی که در قضا و قدرست
با چرخ مکن حواله کاندر بر عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره ترست

وقت سحر و باغ و دوسه باده پرست يك مطرب خوش عارض و بس چابک و مست
بوی گل و بانگ مرغ و یاران سرمست بخرام که جز تو هر چه می باید هست

هر جان شریف کو شناسای رهست داند که هر آنچه آمد از جای گهست
رنجی که بدو رسد نه ازدور مهست کو نیز ز هر چه می رود بی گنهدست

هر چند که از گناه بدبختم و زشت نومید نیم چو بت پرستان کنشت
اما سحری که میرم از مخموری می خواهم و معشوق چه دوزخ چه بهشت

هر دل که در او مهر و محبت نسرشت خواه اهل سجاده باش خواه اهل کنشت
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت آزاد ز دوزخ است و فارغ ز بهشت

هر ذره که در خاک زمینی بوده است خورشید رخی زهره جبینی بوده است
کرد از رخ نازنین بآزرم فشان کان هم رخ خوب نازنینی بوده است

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است گویی ز لب فرشته خوبی رسته است
پا بر سر سبزه تا بخواری ننهی کان سبزه ز خاک ماهروی رسته است

هر کو رقمی ز عقل در دل بنگاشت يك لحظه ز عمر خویش ضایع نگذاشت
یا در طلب رضای یزدان کوشید یا راحت خود گزید و ساغر برداشت

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن که میزند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست

هشدار که روزگار شور انگیزست ایمن منشین که تیغ دوران تیزست
در کام تو گر زمانه لوزینه نهد زنهار فرو مبر که زهر آمیزست

یاری که دلم ز بهر او زار شده است او جای دگر بغم گرفتار شده است
من در طلب علاج خود چون کوشم چون آنکه طبیب ماست بیمار شده است

يك جرعه می زملك كاوس به است وز تخت قباد و ملکت طوس به است
آهی که سحر گاه کشد رندی مست از طاعت زاهدان سالوس به است

يك عاشق پاك و يك دل زنده كجاست يك سوخته جان دل پراکنده كجاست
چون بنده اندیشه خویشند همه در روی زمین خدای را بنده كجاست

يك هفته شراب خورده باشی پیوست هان تا نهی تو روز آدینه ز دست
در مذهب ماشنبه و آدینه یکی است جبار پرست باش نه روز پرست

تا بتوانی غم جهان هیچ مسنج بر خود مده از انده ناآمده رنج
خوش میخوروی بخش کزین دبر سپنج باخود نبری جوی اگر داری کنج

از عقل عنان بییچ و در ساغر پیچ از خلد و سقر بگذر و در کوثر پیچ
دستار قصب بیاده بفروش و مترس کم کن قصبی پس طرفی بر سر پیچ

دانی ز جهان چه طرف بر بستم هیچ وز کار جهان چگونه وارستم هیچ
شمع طربم ولی چو بنشستم هیچ خود جام جمم ولی چو بشکستم هیچ

ای عارض تو نهاده بر نسرین طرح روی تو فکنده بر بتان چین طرح
ای غمزه تو داده شه بابل را اسب ورخ و پیل و بیدق و فرزین طرح

چون عمر بسر رسد چه بغداد و چه بلخ پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی از سلخ بغره آید از غره بساخ

آرند یکی و دیگری بر بایند بر هیچ دل از راز دری نکشایند
مارا ز قضا جز این قدر ننمایند پیمانه عمر ماست می پیمایند

آنانکه اساس کار بر زرق نهند آیند و میان جان و تن فرق نهند
من ترك می لعل نخواهم کفتن گر همچو خروسم ارّه بر فرق نهند

۱۶۰

آنانکه بحکمت در معنی سفتند در ذات خداوند سخنها گفتند
سر رشته اسرار ندانست کسی اوّل زنجی زدند و آخر خفتند

۴۰

آنانکه جهان زیر قدم فرسودند و اندر طلبش هردو جهان پیمودند
آگاه نیم از آنکه آنان زین پیش از کار چنانکه هست آگاه بودند

۵۲

آنانکه محیط فضل و آداب شدند در کشف علوم شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌یی و در خواب شدند

۵۳۱

آنرا که کلید مشکلی می‌باید از عمر دراز حاصلی می‌باید
برتر زدو کون حاصلی می‌باید ای مرده دلان زنده دلی می‌باید

۵۳۷

آن قوم که سجاده پرستند خرنند زیرا که بزیر بار سالوس درند
وین از همه طرفه‌تر که در پرده زهد اسلام فروشند و ز کافر بترند

۱۱۲ [ح:ص ۹۳]

آن کاسه‌گری که کاسه سرها کرد در کاسه‌گری صنعت خود پیدا کرد
برخوان وجود ما نگون کاسه نهاد وان کاسه سرنگون پراز سودا کرد

۱۱۷

آنکس که زمین و چرخ و افلاک نهاد بس داغ که او بردل غمناک نهاد
بسیار لب چولعل و زلفین چو مشک در طبیل زمین و حقّه خاک نهاد

۱۴۶

آنکو بسلامتست و فانی دارد وز بهر نشستن آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد

۵۶

آن مرد نیم کز عدم بیم بود آن نیم مرا خوشتر ازین نیم بود
جانی است بعاریت مرا داده خدای تسلیم کنم چو وقت تسلیم بود

در حسرت هست و نیست ناچیز شدند
رو بی خبری بآب انگور گزین

هیئات که جمله گاو نر میدوشند
آن به که لباس ابلهی درپوشند

ناکام جهان بجای بگذاشته اند
تو پنداری که جاودان خواهی ماند

از ذات خدا بسی سخنها گفتند
سر رشته اسرار ندانست کسی

آیند و روند و باز بادهر آیند
در دامن آسمان و در جیب زمین

و آنها که بشب مدام در محرابند
بر خشك کسی نیست همه در آبند

هر يك بمراد خویش لختی بدوند
وین شغل جهان بکس نماند جاوید

جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتم باکراه و ندانیم چه بود

تخت گل و کرسی سمن می شوید
وین دیده بدان طمع که رویت بیند

۲۱۹

۱۲۰

اجرام که ساکنان این ایوانند اسباب تردد خرد منداندند
هان تاسر رشته خرد کم نکنی کانه که مدبّرند سرگردانند

ص ۱۵۸

از باده بساط زهد خواهم فرسود امروز که دست یافتم بر مقصود
فردا اگر سوزی و گر بنوازی شك نیست که آن کنی که باشد بهبود

۴۸۱

از دفتر عمر پاك می باید شد در چنگ اجل هلاك می باید شد
ای ساقی خوش لقا تو خوشدل می باش آبی در ده که خاك می باید شد

۵۰۶

از مدرسه ها همه تباهی خیزد وز لقمه وقف دل سیاهی خیزد
در کنج خرابه یی گداوار بزی بالله که از این مرتبه شاهی خیزد

۶۰

از واقعیه یی ترا خبر خواهم کرد وانرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاك فرو خواهم شد با مهر تو سر زخاك بر خواهم کرد

۸۹

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد دردست اجل بسی جگرها خون شد
کس نامد از آنجهان که تا پرسم ازو کاحوال مسافران عالم چون شد

۱۵۷

افسوس که نامه جوانی طی شد و آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد ندانم که کی آمد کی شد

۳۰۲

اکنون که ز خوشدلی بجز نام نماند يك همدم پخته جز می خام نماند
دست طرب از ساغر می باز مگیر امروز که در دست بجز جام نماند

۴۲۷

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و همان بود که بود زین پس چون باشیم همان خواهد بود

ایزد بیهشت وعده با ما می کرد پس در دوجهان حرام می را کی کرد
حمزه بعرب اشتر شخصی پی کرد پیغمبر ما حرام می بر وی کرد

این جمع اکابر که مناصب دارند از غصه و غم ز جان خود بیزارند
وانکس که اسیر حرص چون ایشان نیست این طرفه که آدمیش می شمارند

این چرخ جفا پیشه عالی بنیاد هرگز گره بسته کس را نگشاد
هر جا که یکی دید که داغی دارد داغی دگرش بر سر آن داغ نهاد

این چرخ فلک بسی چوما کشت و درود غم خوردن بیهوده نمی دارد سود
پر کن قدح می بکفم در نه زود تا باز خورم که بودنیها همه بود

این قافله عمر عجب میگذرد دریاب دمی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری در ده قدحی باده که شب میگذرد

این کاسه که بس نکوش برداخته اند بشکسته و در رهگذر انداخته اند
زنهار بر او قدم بخواری ننهی کاین کاسه ز کاسه های سر ساخته اند

این کوزه گران که دست در کل دارند عقل و خرد و هوش بر آن بگمارند
مشت و لگد و طیانچه تا چند زنند خاک پدرانست چه می پندارند

ای همنفسان مرا ز می قوت کنید وین چهره که با چو یاقوت کنید
چوی در گذرم بمی بشوید مرا وز چوب رزم تخته تابوت کنید

با این دوسه نادان که چنان می دانند از جهل که دانای جهان ایشانند
خر باش که از خری که این دوانند هر کو نه خرسست کافرش می خوانند

۲۲۱

۴۹۶

باخاك جماعتی كه يكسان گردند كی بسته بند كفر و ایمان گردند
 آنها كه در این جهان طرب كم گردند حقا كه در آن جهان پشیمان گردند

ص ۱۵۸

با دلبر خود دست در آغوش كنید نيك و بد ایام فراموش كنید
 مست ارچه كه پند عاقلان كم شنود این نکته بسان حلقه در گوش كنید

۳۰۳

باروی نكوی و لب جوی و مل و ورد تا بتوانم عیش و طرب خواهم كرد
 تا بوده ام و هستم و خواهم بودن می خورده ام و میخورم و خواهم خورد

۴۸۶

بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد وز خوردن آدمی زمین سیر نشد
 مغرور بدانی كه نخورده است ترا تعجیل مكن هم بخورد دیر نشد

۱۷۳

بر من قلم قضا چو بی من رانند پس نيك و بدش زمن چرا می دانند
 دی بی من و امروز چودی بی من وتو فردا بچه حجتّم بداور خوانند

۴۵۶

پیری سررای ناصوابی دارد گلنار رخم بر نك آبی دارد
 بام و در چار ركن دیوار وجود لرزان شده روی در خرابی دارد

۵۴۰

تا جان من از كالبدم گردد فرد هر چیز كه بهتر است آن خواهم كرد
 صد نیز بریشش كه ملامت كندم هر زن جلبی را غم خود باید خورد

۱۰۲

تا چند اسیر رنگ و بو خواهی شد چند از پی هر زشت و نكو خواهی شد
 گر چشمه زمزمی و كر آب حیات آخر بدل خاك فرو خواهی شد

۳۰۸

تا زهره و مه بر آسمان گشت پدید بهتر ز می لعل کسی هیچ ندید
 من در عجبم ز می فروشان کایشان به زین كه فرو شدند چه خواهند خرید

۲۲۲

۴۹۳

تا راه قلندری نیویی نشود	رخساره بخون دل نشویی نشود
سوداچه پزی که تاچودلسوختگان	یکباره بترك خود نکویی نشود

۲۰۰

تا کی عمرت بخود پرستی گذرد	یا در پی نیستی و هستی گذرد
می خور که چنین عمر که مرگ از پی اوست	آن به که بخواب یا بمستی گذرد

۴۰۷

توبه نکند هر که ثباتش باشد	از باده که چون آب حیاتش باشد
اندر رمضان اگر کسی توبه کند	باری ز نماز تا نجاتش باشد

۳۶

جانم بفدای آنکه او اهل بود	سر در قدمش اگر نهم سهل بود
خواهی که بدانی یقین دوزخ را	دوزخ بجهان صحبت نااهل بود

۵۰

چون جود ازل بود مرا انشی کرد	برمن ز نخست درس عشق املی کرد
وانگاه قراضه ریزه قلب مرا	مفتاح خزاین در معنی کرد

۳۱

چون روزی توخدای قسمت فرمود	هرگز نکند کم و نخواهد افزود
آسوده زهرچه هست می باید شد	و آزاده زهرچه نیست می باید بود

۳۷۸

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد	دل را بکم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رای من و تست	از موم بدست خویش هم نتوان کرد

۴۸

چون کار نه بر مراد ما خواهد بود	اندیشه و جهد ما کجا دارد سود
پیوسته نشسته ایم در حسرت آنک	دیر آمده ایم و رفت می باید زود

۳۳۳

چون نیست در این زمانه سودی ز خرد	جز بی خرد از زمانه برمی نخورد
نیش آور از آنکه او خرد را ببرد	تا بو که زمانه سوی ما به نگرد

حال گل و مل باده پرستان دانند نه تنگدلان و تنگدستان دانند
از بیخبری بی خبری معذوری زوقی است در این شیوه که مستان دانند

خرم دل آنکسی که معروف نشد در فوطه و دراطلس و در صوف نشد
سیمرغ وش از سر دو عالم برخاست در کنج خراب همچنان بوم نشد

خورشید کمند صبح بر بام افکند کیخسرو روز مهره در جام افکند
می خور که منادی سحر که خیزان آوازه اشربوا در ایام افکند

خوش باش که عالم گذران خواهد بود جان در پی تن نعره زنان خواهد بود
این کاسه سرها که تو بینی فردا زیر لکد کوزه گران خواهد شد

خوش باش که غصه بی گران خواهد بود بر چرخ قران اختران خواهد بود
خشتی که ز قالب تو خواهند زدن بنیاد سرای دیگران خواهد بود

خوش باش که ماه عید نو خواهد شد واسباب طرب جمله نکو خواهد شد
مه زرد و خمیده قدولاغر شده است گویی که ازین رنج فرو خواهد شد

دام بامید روز گاری بر باد نابوده ز روز کار خود روزی شاد
زان می ترسم که روز کارم ندهد چندانکه ز روز کار بستانم داد

دانستن راه دین شریعت باشد ور در عمل آوری طریقت باشد
ور علم و عمل جمع شود با اخلاص از بهر رضای حق حقیقت باشد

در چرخ بانواع سخنها گفتند وین گوهر حکمت بظریفی سفتند
معلوم نکشت حالشان آخر کار اوّل زنجی زدند و آخر خفتند

۲۲۴

۵۰۹

در خانقاه و زاویه ها حال بود	در مدرسه قول و قیل یا قال بود
از فتوی مفتی چو بود عشق فزون	با خوف و خطر در مه و در سال بود

۱۷۹

در دست همواره آب انگورم باد	در سر هوس بتان چون حورم باد
گویند بمن خدا ترا توبه دهد	او خود بدهد من نکنم دورم باد

۲۰۷

در دل نتوان درخت اندوه نشاند	همواره کتاب خرمی باید خواند
می باید خورد و کام دل باید راند	پیداست که چند در جهان خواهی ماند

۳۹۱

در دهر چو آواز گل تازه دهند	فرمای بتا که می باندازه دهند
از دوزخ و از بهشت و از حورو قصور	فارغ بنشین کاین همه آوازه دهند

۵۹

در دهر کسی بگلعداری نرسید	تا بردش از زمانه خاری نرسید
در شانه نگر که تابصد دنده نشد	دستش بسر زلف نگاری نرسید

۹۵

در عالم جان بهوش می باید بود	در کار جهان خموش می باید بود
تا چشم و زبان و گوش بر جا باشد	بی چشم و زبان و گوش می باید بود

۵۳۰

در عشق تو هر دلی که مردانه بود	در سوختن خویش چو پروانه بود
تا کی زبانه همچو پروانه بسوز	در عشق بهانه جستن افسانه بود

۴۹۵

در فصل بهار بی خبر خواهم بود	وز صحبت عقل بر حذر خواهم بود
ای می بحمایت تو خواهم پیوست	وی بید بسایه تو در خواهم بود

۴۴۲

در کوی خرابات جگر سوزی چند	بنشسته بدند با دل افروزی چند
بر کف قدح باده و مطرب میگفت	هم بگذرد و نماند این روزی چند

در مدرسه عشق اگر قال بود کی فرق میان قال با حال بود
در عشق نداد هیچ مفتی فتوی در عشق زبان مفسدان لال بود

در مدرسه قال و خانقه حال بود وین عشق برون زقال و احوال بود
گرمفتی شرع است و کروعظ شهر در محکمه عشق زبان لال بود

در ملک تو از طاعت من هیچ فزود وز معصیتی که رفت نقصانی بود
مگذار و مکیر زانکه معلوم شد گیرنده دیری و گذارنده زود

در میکده جز بمی وضو نتوان کرد وان نام که زشت شد نکو نتوان کرد
خوش باش که این پرده مستوری ما بدریده چنان شد که رفو نتوان کرد

در وقت اجل چو کار آماده کنید هم بستر خاکم از می ساده کنید
در خاک لحد چو خشت خواهید نهاد زنهار که آب و گلش از باده کنید

در یاب که از روح جدا خواهی شد در پرده اسرار فنا خواهی شد
می نوش ندانی ز کجا آمده بی خوش باش ندانی که کجا خواهی شد

دست چو منی که جام و ساغر گیرد حیفت که آن سبجه و دفتر گیرد
تو زاهد خشکی و منم عاشق تر آتش نشنیده ام که در تر گیرد

دنیا چه کنی که بی وفا خواهد بود در خون همه خلق خدا خواهد بود
گیرم که بقای نوح یابی در وی آخر نه بعاقبت فنا خواهد بود

دوران حیات ما عجب میگذرد برخیز که دوران طلب میگذرد
در جام اجل زباده ریز آب حیات کز عمر تو روز رفت و شب میگذرد

رفتن بهوای دل شریعت نبود بی شرع کسی رود طریقت نبود
هرچیز که نادان ز ریاضت بیند آن وهم و خیال است حقیقت نبود

روزیست خوش و هوانه گرمست و نه سرد ابر از رخ گلزار همی شوید کرد
بلبل بزبان حال خود با گل زرد فریاد همی زند که می باید خورد

ز آوردن من نبود کردون را سود وز بردن من جاه و جلالش نفزود
از هیچ کسی نیز دو گوشتم نشنود کآوردن و بردن من از بهر چه بود

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند فرمای که تا بادۀ کلگون آرند
تو زرنی ای غافل نادان که ترا در خاک نهند و باز بیرون آرند

زان پیش که نام تو ز عالم برود می خور که چومی بدل رسدغم برود
بگشای سر زلف بتی بند ز بند زان پیش که بند بندت از هم برود

شب نیست که آه من بجوزا نرسد وز گریه من سیل بدریا نرسد
گفتی که بتو باده خورم پس فردا شاید که مرا عمر بفردا نرسد

شب نیست که عقل در تحیر نشود وز گریه کنار من پُر از دُر نشود
پُر می نشود کاسه سر از سودا هرکاسه که سرنگون بود پُر نشود

صوفی شده بی دلت نه صافیست چه سود وین زهد تو از بهر ریائیست چه سود
خود را بمیان خرقه کردی زاهد فردا که خدا از تونه راضیست چه سود

طبعم بنماز و روزه چون مایل شد گفتم که مراد کلیم حاصل شد
افسوس که آن وضو بگوزی بشکست وین روزه به نیم جرعه می باطل شد

طبعم همه با روی چو گل پیوندند دستم همه با ساغر مل پیوندند
از هر جزوی نصیب خود بستانم زان پیش که جزوها بکل پیوندند

عافل چو بکار این جهان درنگرد عشرت کند و طریق شادی سپرد
دانی که درین زمانه از روی خرد از عمر بر او خورد که غم می نخورد

عافل غم و اندیشه لاشیی نخورد جز جام لبالب و پیسای پی خورد
غم دردل و می چو در صراحی باشد خاکش بر سر که غم خورد می نخورد

عالم اگر از بهر تو می آرایند مکرای بدان که عاقلان نگرایند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند بر بای نصیب خویش کت بر بایند

عشقی که مجازی بود آتش نبود چون آتش نیم مرده تابش نبود
عاشق باید که سال و ماه و شب و روز آرام و قرار و خورد و خوابش نبود

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد ساقی می لعل در سبو خواهد کرد
افسار نماز و پوزه بند روزه عید از سر این خران فرو خواهد کرد

غم کشته جام يك منی خواهم کرد خود را بدور طل می غنی خواهم کرد
اول سه طلاق عقل و دین خواهم گفت پس دختر رز را بزنی خواهم کرد

غم کیست کز دود دیده خون باید کرد یا زو علم طرب نکون باید کرد
زان پیش که فتنه یی پدید آید از او از مملکت دلش برون باید کرد

غواصی کن گرت گهر می باید غواصی را چند هنر می باید
سر رشته بدست یار و جان بر کف دست دم نازدن و قدم ز سر می باید

فردا که جزای هر صفت خواهد بود قدر تو بقدر معرفت خواهد بود
در حسن صفت کوش که در رستاخیز حشر تو بصورت صفت خواهد بود

قومی که بخواب مرگ سر باز نهند تا حشر ز قال و قیل خود باز دهند
تا کی گویی که کس خبر باز نداد چون بی خبرند از چه خبر باز دهند

کس مشکل اسرار ازل را نکشاد کس يك قدم از نهاد بیرون نهاد
چون بنگری از مبتدی و از استاد عجز است بدست هر که از مادر زاد

کم کن طمع از جهان و میزی خرسند وز نیک و بد زمانه بگسل پیوند
خوش باش چنانکه هست کاین دور فلک هم بگذرد و نماند این روزی چند

کو آنکه غم گردش گردون نخورد این عشوه ز روزگار وارون نخورد
تا ساعتی از عمر غنیمت شمرد هنگام سحر که پرده بر گل بدرد

گر باده بکوه برزنی رقص کند ناقص بود آنکه باده را نقص کند
از باده مرا توبه چه میفرمایی روحی است که اوتر بیت شخص کند

گر جان تو در پرده دین خواهد بود بادوست بهم پرده نشین خواهد بود
آن دم که نه در حضور او خواهی زد فردا همه داغ آتشین خواهد بود

گردون ز زمین هیچ گلی بر ندارد کش نشکند و باز زمین نسپارد
گر ابر چو آب خاک را بردارد تا حشر همه خون عزیزان بارد

گر یار منید ترك طامات کنید غمهای مرا بمی مکافات کنید
چون در گذرم ز خاک من خشت زنید در رخنه دیوار خرابات کنید

گر يك نفست ز زندگانی گذرد مگذار که جز بشادمانی گذرد
 هشدار که سرمایه سودای جهان عمرست و چنان کش گذرانی گذرد
 [۳۸۳ ح : ص ۹۸]

گویند بحشر گفت و گو خواهد بود آن یار عزیز تند خو خواهد بود
 از خیر محض بد نیاید هرگز خوش باش که عاقبت نکو خواهد شد
 ۳۴۵

گویند بهشت و حور و کوثر باشد جوی می و شیر و شهد و شگر باشد
 يك جام بده ز باده هان ای ساقی نقدی ز هزار نسیه خوشتر باشد
 ۴۷۵

گویند که فردوس برین خواهد بود آنجا می ناب و حورعین خواهد بود
 کرما می و معشوق گزیدیم چه باک چون عاقبت کار همین خواهد بود
 ۴۰۹

گویند که ماه روزه نزدیک رسید من بعد بگرد باده نتوان کردید
 در آخر شعبان بخورم چندان می کاندر رمضان هست بیفتم تا عید
 ۳۸۱

گویند هر آنکسان که با پرهیزند زانسان که بمیرند بدانسان خیزند
 ما با می و معشوق از آنیم مدام تا بو که بحشرمان چنان انگیزند
 ۱۰۹

لب بر لب کوزه هیچ دانی مقصود یعنی لب من نیز چو لبهای تو بود
 آخر که وجود تو نماند جاوید لبهاست چنین شود بفرمان ودود
 ۴۱۵

مارا ز خرابات خراب آوردند در میکده بردند و شراب آوردند
 گفتیم شراب را کبابی باید دلها همه بردند و کباب آوردند
 ۵۴۷

ما را گویند دوزخ افراشته اند وانکه ز گناه تو بر انباشته اند
 که رفت بدوزخ که گناه من دید ورنه چه بهره خود بر این داشته اند

۵۳۸

ماه رمضان چنانکه امسال آمد بر پای خرد بند گران حال آمد
ای بار خدای خلق را غافل ساز تا پندارند ماه شوال آمد

۳۶۸

محبوب جمال خود بآدم بخشید سرّ حرّمش بیار محرم بخشید
هر نقد که در خزانه عالم بود سلطان بکرم بجزو آدم بخشید

۲۲۸

مگذار که غصّه در حصار ت گیرد واندوه مجال روزگارت گیرد
مگذار که کنار آب صاف و لب کشت زان نیش که خاک در کنارت گیرد

۳۹۴

من می خورم و هر که چو من اهل بود می خوردن من بنزد او سهل بود
می خوردن من حق بازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

۴۷۳

من نامه زهد و توبه طی خواهم کرد باموی سفید قصد می خواهم کرد
پیمانه عمر من بهفتاد رسید اکنون نکنم نشاط کی خواهم کرد

۴۰۰

موجود حقیقی بجز انسان نبود کس منکر او بغیر شیطان نبود
اسرار الهی همه در ذات تو است دریاب که این نکته بس آسان نبود

۳۷۹

می خور که تنت بخواک ذر ذره شود وان ذره همی پیاله و جرّه شود
از دوزخ و از بهشت فارغ میباش عاقل بچنین سخن چرا غرّه شود

۳۵۰

می خور که ز تو کثرت و قلت ببرد واندیشه هفتاد و دو ملت ببرد
پرهیز مکن ز کیمیایی که از او يك جرعه خوری هزار علت ببرد

۲۵۸

می خور که سمن بسی سیا خواهد شد خوش زی که سپی بسی سپا خواهد شد
برطرف چمن ز زندگانی بر خور زیرا که چمن بسی چوما خواهد شد

۲۳۱

۲۷۲

می گرچه حرام است ولی تا که خورد وانگاه چه مقدار و دگر با که خورد
هر گاه که این سه شرط بر آید راست پس می نخورد مردم دانا که خورد

۴۵۹

می نوش که می غم ز نهادت ببرد شغل دو جهان جمله زیادت ببرد
رو آتش تر طلب کن و آب حیات زان پیش که همچو گردبادت ببرد

۳۴۴

نه جامه عمر کهنه نو خواهد شد نه کار باندیشه نکو خواهد شد
می خور بسبو کاسه اندوه مخور کاین کاسه چو بشکند سبو خواهد شد

۱۳۵

وقتست که از سبزه جهان آرایند موسی دستان ز شاخ کف بنمایند
عیسی نفسان ز خاک بیرون آیند وز چشم سحاب چشمه ها بگشایند

ص ۱۵۸

وقتست که گل پرده زرخ بر گیرد بلبل ز طرب شور و شغف در گیرد
بر سرو سهی بسان مقری قمری هر صبحدم این تفرقه از سر گیرد

۲۲۱

هر جرعه که ساقیش بخاک افشانند در دیده گرم آتش دل بنشانند
سبحان الله تو باد می پنداری آبی که ز صد درد دلت برهاند

۵۴

هر چند دلم ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد
اکنون که بروی کار درمینگرم معلوم شد که هیچ معلوم نشد

۴۸۹

هر دل که بزیر بار غم پست بود به زان نبود که عاشق و مست بود
گر باده بدست نیست بفرست مرا زان می که پیاله اش کف دست بود

۲۳۲

۴۷۷

هر راز که اندر دل دانا باشد	باید که نهفته تر ز عنقا باشد
کاندر صدف از نهفتگی گردد در	آن قطره که راز دل دریا باشد

۱۲۴

هر صبح که روی لاله شبم گیرد	بالای بنفشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا ز غنچه خوش می آید	کو دامن خویشتن فراهم گیرد

۳۸۴

هر که که طلوع صبح ازرق باشد	باید که بکف می مرقّ باشد
گویند در افواه که حق تلخ بود	شاید بهمین دلیل می حق باشد

۳۸۸

هر گز نه جهان کهنه نو خواهد شد	نه کار کسی بکام او خواهد شد
ای ساقی اگر باده دهی ور ندهی	ناچار سر همه فرو خواهد شد

۴۴۴

هر لذت و راحتی که خلاق نهاد	از بهر مجرّدان در آفاق نهاد
هر کس که ز طاق منقلب گشت بجفت	آسایش خود ببرد و در طاق نهاد

۱۵۴

هم دانه امید بخرمن مساند	هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم و زر خویش از درمی تا بجوی	با دوست بخور ورنه بدشمن ماند

۴۱۴

یاران چو باتفاق میعاد کنید	خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه بر کف گیرد	بیچاره مرا هم بدعا یاد کنید

۴۷۲

یاران موافق همه از دست شدند	در پای اجل یکان یکان پست شدند
بودند تنك شراب در مجلس عمر	يك لحظه ز ما پیشترك مست شدند

۴۶۱

يك جام شراب صد دل و دین ارزد	يك جرعه می مملکت چین ارزد
جز باده لعل چیست در روی زمین	تلخی که هزار جان شیرین ارزد

۲۳۳

۱۵۶

يك قطره آب بود و با دریا شد يك ذره ز خاك با زمین يكجا شد
آمد شدن تو اندر این عالم چیست آمد مگسی پدید و ناپیدا شد

۴۷۶

يك نان بدوروزاگر بود حاصل مرد وز كوزه شكسته‌یی دمی آبی سرد
مأمور كم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

ر

۳۱۹

آن لعل در آبگینه ساده بیار و آن محرم و مونس هر آزاده بیار
چون می‌دانی که مدت عالم خاك بادست که زود بگذرد باده بیار

۱۳۷

از بودنی ای دوست چه داری تیمار وز فکرت بیهوده دل و جان افکار
خرم بزی و جهان بشادی گذران تدبیر نه با تو کرده اند اول کار

۲۴۳

از گردش روزگار بهری برگیر بر تخت طرب نشین بكف ساغر گیر
از طاعت و معصیت خدا مستغنی است باری تو مراد خود ز عالم برگیر

۴۲۹

از هر چه خورد مرد شراب اولیتر با سبز خطان باده ناب اولیتر
عالم همه سر بسر رباطیست خراب در جای خراب هم خراب اولیتر

۳۹

افلاك كه جز غم نفرایند دگر ننهند بجا تا نربایند دگر
ناآمدگان اگر بدانند كه ما از دهر چه می‌کشیم نایند دگر

ای دوست غم جهان بیهوده مخور بیهوده غم جهان فرسوده مخور
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید خوش باش و غم بوده و نابوده مخور

[۱۲۱ ح ص ۴۵]

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر باغ طربت بسبزه آراسته گیر
و انگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم بنشسته و بامداد برخاسته گیر

ای روح نویی بعقل موصوف آخر عارف شو و ره طلب بمعروف آخر
چون باز سپید دست سلطانی تو ویرانه چه میکنی تو چون بوف آخر

این اهل قبور خاک گشتند و غبار هر ذره ز هر ذره گرفتند کنار
آه این چه شرایست که در روز شمار بیخود شده و بیخبرند از همه کار

با خوش پسران باده ناب اولیتر در صومعه نغمه رباب اولیتر
چون عالم دون پیشه نماند جاوید از باده در او هست و خراب اولیتر

با ناز چو آرمیده باشی همه عمر لذات جهان چشیده باشی همه عمر
هم آخر کار رفت باید و انگه خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

تا چند ازین حیلله و زر آقی عمر تا چند مرا درد دهد ساقی عمر
خواهم که من از ستیزه و خدعه او چون جرعه ب خاک ریزم این باقی عمر

چون حاصل آدمی درین دیر دودر جز خون دل و دادن جان نیست دگر
خرم دل آنکسی که نآمد بوجود آسوده کسی که خود نژاد از مادر

چون نیست در این دایره بی پر کار از مایه عمر هیچکس بر خوردار
هم در می لعل و زلف دلبر آویز وین یک دودم خویش غنیمت می دار

۲۳۵

۹۶۱

خشت سر خم ز ملک جم خوشتر بوی قدح از غذای مریم خوشتر
آه سحری ز سینه خماری از ناله بوسعید و ادهم خوشتر

۲۷۵

در دایره سپهر ناپیدا غور جامی است که جمله را چشانند بدور
نوبت چو بدور تو رسد آه مکن می نوش بخوشدلی که دور است بجور

۴۰۴

دی کوزه گری بدیدم اندر بازار بر پاره کلی لکد همی زد بسیار
وان گل بزبان حال با او میگفت من هچمو تو بوده ام مرا نیکو دار

۴۷۴

زان می که حیات جاودانی است بخور سرمایه لذت جوانی است بخور
سوزنده چو آتش است لیکن غم را سازنده چو آب زندگانی است بخور

۴۴۳

سنت مکن و فریضه ها را بگزار وان لقمه که داری ز کسان بازمدار
غیبت مکن و دل کسان را مآزار در عهده آن جهان منم باده بیار

۴۸۸

گرباده خوری تو با خردمندان خور یا با ضنمی لاله رخ خندان خور
بسیار مخور ورد مکن فاش مساز اندک خورو که گاه خورو پنهان خور

۴۹۷

گر بافته زلف یار گیری بهتر ور باده خوشگوار گیری بهتر
زان پیش که روزگار گیرد کم تو کر تو کم روزگار گیری بهتر

۵۲۷

که خسته لن ترانیم موسی وار که کشته نامرادیم یحیی وار
هر لحظه بسوزنی برای دل خویش در رشته کشم غمی دگر عیسی وار

۴۶۴

می بارخ دلبران چالاک بخور افعی غمت گزید تریاک بخور
من می خورم و عیش کنم نوشم باد کر تو نخوری من چه کنم خاک بخور

۲۳۶

۴۴۷

وقت سحر است خیز ای طرفه پسر پر بادۀ لعل کن بلورین ساغر
کاین يك دم عاريت درین گنج فنا بسیار بجویی و نیابی دیگر

۴۵۳

یاران همه رفتند براهی مشهور که سوخته خرمنند و که ساخته گور
ما مانده در این بادیۀ پر زغرور چون لاشه خری بارگران منزل دور

ز

۳۱۱

آب رخ نوعروس رز پاك مریز جز خون دل تائب ناباك مریز
خون دو هزار تائب نامعلوم برخاك بریز و جرعه برخاك مریز

۱۱۹

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده بی کو که خبر گوید باز
ز نهار در این دو راهه آرز و نیاز تا هیچ نمائی که نمی آیی باز

ص ۱۵۶ و ۱۴۲

افسوس از این گرجسك پرتك و تاز کو در رفتن بیاد بودی همراز
از بس که دلش باستخوان مایل بود شد عاقبت او نصیب دندان کراز

۲۳۲

ای بر سر سروران عالم فیروز دانی که چه وقت می بود روح افروز
یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چار پنجشنبه و آدینه و شنبه شب و روز

۱۶۳

ای پیر خردمند یکه تر برخیز وان كودك خاك بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو که نرم نرمك می بیز مغز سر کیقباد و چشم پرویز

۲۳۷

۷۸

چندین چه بری رنج ازین آزون نیاز	ای دل چو حقیقت جهانست مجاز
کاین رفته قلم ز بهر تو ناید باز	تن را بقضا سپار و با باده بساز

۵۱۸

هر چیز که آن خوشترت آید آن باز	ای دل همه خویش در ره جانان باز
مردانه در آی و همچو مردان جان باز	در ششدر عشق چون زنان حیل مجوی

۵

به زانکه بمحراب کنم بی تو نماز	با تو بخرابات اگر گویم راز
خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز	ای اول و آخر تو جز تو همه هیچ

۲۸

تا بو که یرم دمی ز شبی بفرز	بازی بودم پریده از عالم راز
زان در که در آمدم برون رفتم باز	اینجا چو کسی نیافتم محرم راز

۵۵۲

وز نا اهلان هزار فرسنگ گریز	با مردم پاک اصل و عاقل آمیز
ور نوش رسد ز دست نا اهل بریز	گر زهر دهد ترا خردمند بنوش

۲۶۷

در طبع دلم میل شرابست هنوز	بر روی گل از ابر نقابست هنوز
جانا می خور که آفتابست هنوز	در خواب مرو چه جای خوابست هنوز

۹۴

کردند نیازمندت این چار انباز	بودی که نبود بخور و خواب نیاز
تا باز چنان شوی که بودی ز آغاز	هریک بتو آنچه داد بستاند باز

۳۱۰

فرموده و امر کرده کز وی بگریز	حکمی که ازو محال باشد پرهیز
این قصه چنان بود که کج دار و مریز	ما مانده میان امر و نهی عجز

۲۴۵

می میخور و کرد خوب رویان میتاز	رو بر سر املاک جهان خاک انداز
کز جمله رفتگان یکی نامد باز	نه جسای عتاب آمد و نه جای نماز

۲۳۸

۳۰۷

کردیم دگر شیوه رندی آغاز تکبیر همی زنیم بر پنج نماز
هر جا که پیاله‌یی است ما را بینی کردن چو صراحی سوی او کرده دراز

۴

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز ور کرد کس نه ز رخ نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز

۴۹

ما لعبتگانیم و فلك لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود افتیم بصندوق عدم يك يك باز

۲۱۵

معشوق که عمرش چو غم باد دراز امروز بمن تلطفی کرد آغاز
بر چشم من انداخت دمی چشم و برفت یعنی که نکویی کن و در آب انداز

۲۷

می‌پرسیدی که چیست این نقش مجاز کر بر گویم حقیقتش هست دراز
نقشی است پدید آمده از دریایی وانگاه شده بقعر آن دریا باز

۴۴۰

وقت سحر است خیز ای مایه ناز نرمك نرمك باده خور و چنگ نواز
کاینها که بجایند نپایند دراز و آنها که شدند کس نمی آید باز

س

۱۴۷

از حادثه زمان زاینده مترس وز هر چه رسد چو نیست پاینده مترس
این يك دم نقد را بعشرت بگذار از رفته میندیش و ز آینده مترس

۶۲ [ح ص ۲۱]

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کله کیکاوس
 باکله همی گفت کسه افسوس افسوس کو بانگ جرسها و کجا ناله کوس

ش

۱۵۸

از آمده ها زرد مکن چهره خویش وز نامده ها آب مکن زهره خویش
 بر گیر ز عمر بی بدل بهره خویش زان پیش که دهر بر کشد دهره خویش

۵۲۹

ای مرد رونده مرد بیچاره مباش از خویش مرو برون و آواره مباش
 در باطن خویش کن سفر چون مردان اهل نظری تو اهل نظاره مباش

۱۲۸

پندی دهمت اگر بمن داری گوش از بهر خدا جامه تزویر میوش
 عقبی همه ساعتست و دنیا يك دم از بهر دمی ملك ابد را مفروش

۱۳

جامی است که عقل آفرین میزندش صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش
 این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین میزندش

۳۷۰

خیام اگر زباده مستی خوش باش با ما هر خی اگر نشستی خوش باش
 چون عاقبت کار جهان نیستی است انگار که نیستی چو هستی خوش باش

۱۰۸

در کار که کوزه گری رفتم دوش دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
 ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش کو کوزه گرو کوزه خرو کوزه فروش

۴۴۴

زان روح که راح ناب میخوانندش معمار دل خراب میخوانندش
 رطلی دوسه سنگین بمن آرید سبك خیر آب چرا شراب میخوانندش

سر مست بمیخانه گذر کردم دوش پیری دیدم مست و سبویی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر گفتا که کریم است خدا باده بنوش

سیر آمدم ای خدای از هستی خویش از تنگدلی و از تهی دستی خویش
از نیست چو هست می کنی بیرون آر زین نیستیم بحرمت هستی خویش

غم چند خوری بکار نا آمده پیش رنجیست نصیب مردم دور اندیش
خوش باش و جهان تنگ مکن بردل خویش از غم خوردن قضا نکردد کم و بیش

کو دل که بداند نفسی اسرارش کو گوش که بشنود دمی گفتارش
آن ماه جمال می نماید شب و روز کودیده که تا برخورد از دیدارش

می را که خرد خسته دارد پاسش او آب حیاتست و منم الیاش
من قوت دل و قوت روحش گویم چون گفت خدا منافع للناس

يك يك هنرم ببین كنه ده ده بخش هر جرم که رفت حسبه لكه بخش
از باد هوا آتش قهرت مفروز ما را بسر خاك رسول الله بخش

ای باده برم نیست بغیر تو محك تلخی ترانیست که در تنگ نمك
آمد رمضان چون ز تو دل بردارم ماهی بسفر میروم الله معك

۲۴۱

۴۶۵

این کوی ملامتست و میدان هلاک وین راه مقامران بازنده پاک
مردی باید قلندر و دامن چاک تا درگذرد عیار وار و بی باک

۴۹

بس پیرهن عمر که هر شب افلاک فرسود زه و کرد گریبانش چاک
هر روز بسی زمانه شاد و غمناک از آب بر آورد و فرو برد بخاک

۴۳۵

روحی که منزّه است ز آلائش خاک مهمان تو آمده است از عالم پاک
میده تو بباد صبحی مددش زان پیش که گوید انعم الله مساک

گ

۲۲۶

خیام زمانه از کسی دارد ننگ کو در غم ایام نشیند دلتنگ
می نوش در آبگینه با ناله چنگ زان پیش که آبگینه آید بر سنگ

ل

۱۸

از جرم حسیض خاک تا اوج زحل کردم همه مشکلات کیتی را حل
بیرون جستم زبند هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل

۲۸۸

این صورت کون جمله نقش است و خیال عارف نبود هر که نداند این حال
بنشین قدح باده بنوش و خوش باش فارغ شو از این نقش خیالات محال

۲۹۹

با سرو قدی تازه تر از خرمن گل از دست مده جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل پیراهن عمر ما چو پیراهن گل

۵۲۸

تا بر ره خلق می نشینی ای دل در خرمن شرک خوشه چینی ای دل
گر صبر کنی گوشه گزینی ای دل بینی که در آن گوشه چه بینی ای دل

تا کی ز ابد حدیث و تا کی زازل بگذشت ز اندازه من علم و عمل
هنگام طرب شراب را نیست بدل هر مشکل را شراب گرداند حل

چند از غم و غصّه جهان قالا قال برخیز و بشادی گذران حالا حال
از سبزه چو شد روی زمین میلامیل درکش می لعل از قدح مالا مال

چون باد بزلف او رسیدن مشکل وز دست غمش عنان کشیدن مشکل
گفتند بدیده روی او بتوان دید کر دیده ماست روی دیدن مشکل

عشقی دارم پاکتر از آب زلال وین باختن عشق مرا هست حلال
عشق دگران بگردد از حال بحال عشق من و معشوق مرا نیست زوال

کس خلد و جحیم را ندیدست ای دل گویی که از آن جهان رسیدست ایدل
امید و هراس ما ز چیزست کزان جز نام و نشانی نه پدیدست ایدل

مردان بخیل را خداوند جلیل بر آتش سوزنده نکرده است سیل
از لفظ درربار چنین گفت رسول ترسای سخی به که مسلمان بخیل

آن روز که نیست درس آب تا کم زهری بود از دهر دهد تریا کم
زهر است غم جهان و تریا کش می تریاک خورم ز زهر ناید با کم

از باده شود تکبر از سرها کم وز باده شود گشاده بند محکم
ابلیس اگر باده بخوردی یک دم کردی دو هزار سجده پیش آدم

از خالق کردگار و زرب رحیم نومید نیم بجرم و عصیان عظیم
گرمست و خراب مرده باشیم امروز فردا بخشد بر استخوان های رمیم

افسوس که بی فایده فرسوده شدیم وز آس سپهر سرنگون سوده شدیم
دردا و ندامتا که تا چشم زدیم نابوده بکام خویش نابوده شدیم

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم آزادم کن که لایق بند نیم
گرمیل تو با بی خرد و نااهل است من نیز چنان اهل و خردمند نیم

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم وین يك دم نقد را غنیمت شمیریم
فردا که ازین دیر کهن در گذریم با هفت هزار سالکان سربسیریم

ایزد چونخواست آنچه من خواسته‌ام کی گردد راست آنچه من خواسته‌ام
گر هست صواب آنچه او خواسته‌است پس جمله خطاست آنچه من خواسته‌ام

ای صاحب فتوی از تو پرکار تریم با اینهمه مستی از تو هشیار تریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوار تریم

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس ما چون صوریم کاندرو گردانیم

با رحمت تو من از گنه نندیشم با توشه تو ز رنج ره نندیشم
گر لطف توام سفید روی انگیزد يك نقطه ز نامه سیه نندیشم

با نفس همیشه در نبردم چکنم وز کرده خوشتن بدردم چکنم
کیرم که ز من در گذری خود بکرم زین شرم که دیده‌ی چه کردم چکنم

بر بستر خاک خفتگان می بینم در زیر زمین نهفتگان می بینم
چندانکه بصرای عدم می نگرم ناآمدگان و رفتگان می بینم

برخیز مگر داد دل شاد دهیم مستان صبح را طرب یاد دهیم
برنغمه بلبلان چو گل جامه دریم پس همچو شکوفه عمر برباد دهیم

برخیزم و عزم باده ناب کنم این چهره کهربا چو عناب کنم
وین عقل فضول پیشه را مستی می بر روی زخم چنانکه در خواب کنم

برخیز و بیا تا می گلرننگ کشیم بانغمه عود و ناله چنگ کشیم
هش دار که ایام تراویح گذشت عید است بیا تا می گلرننگ کشیم

برخیز و بیا که چنگ برچنگ زنیم می نوش کنیم و نام برنگ زنیم
سجاده بیک پیاله می بفروشیم وین شیشه نام ونگ برسنگ زنیم

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم در دهر چه صدساله چه یکروزه شویم
درده قدح باده از آن پیش که ما در کار که کوزه گران کوزه شویم

تا دست با اتفاق برهم نزنیم پای ز نشاط بر سر غم نزنیم
خیزیم و دمی زنیم پیش از دم صبح کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

تا ظن نبری که من بخود موجودم یا این ره خونخواره بخود پیمودم
چون بود حقیقت من از او موجود من خود که بدم کجا بدم کی بودم

تا کی ز جفای هر کسی ننگ کشیم وز مالش روزگار نیرنگ کشیم
با یار سبکروح دمی بنشینیم رطلی دوسه باده گران سنگ کشیم

ترسم که چو بیش از این بعالم نرسیم با هم نفسان نیز فراهم نرسیم
این دم که دراویم غنیمت شمیریم شاید که بعمر خود در آن دم نرسیم

چون نیست مقام ما درین دیر مقیم پس بی می و معشوق خطایست عظیم
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

خود را شب و روز در شراب اندازم وز جور فلک مست و خراب اندازم
چون کشتی عمر غرقه خواهد بودن آن به که سپر بروی آب اندازم

خورشید بگل بهفت می نتوانم و اسرار زمانه گفت می نتوانم
از بحر تفکرم بر آورد خرد درّی که ز بیم سفت می نتوانم

در پای اجل چو من سرافکنده شوم وز بیخ امید عمر برکنده شوم
ز نهار کلم بجز صراحی مکنید باشد که زباده پر شوم زنده شوم

در دایره وجود دیر آمده ایم وز پایة مرده می بزیر آمده ایم
چون عمر نه بر مراد ما می گذرد باری بسر آمدی که سیر آمده ایم

در عشق تو صد گونه ملامت بکشم ور بشکنم این عهد غرامت بکشم
گر عمر وفا کند جفاهای ترا باری کم از آنکه تا قیامت بکشم

در مسجد اگر چه با نیاز آمده ایم والله که نه از بهر نماز آمده ایم
روزی اینجا سجاده یی دزدیدیم آن کهنه شده است باز آمده ایم

دشمن بغلط گفت که من فلسفیم ایزد داند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام آخر کم از آنکه من بدانم که کیم

دل گفت که ما چو قطره مسکینیم در عمر کجا کنار دریا بینیم
آن قطره که این گفت چو در دربارت فریاد بر آورد که ما خود اینیم

دنیا چو فناست من بجز فن نکنم جز رای نشاط و می روشن نکنم
گویند مرا که ایزدت توبه دهاد او خود ندهد و گر دهد من نکنم

دیگر غم این گردش کردون نخوریم جز باده صاف ناب کلکون نخوریم
می خون جهانست و جهان خونی ما ماخون دل خونی خود چون نخوریم

زان پیش که از زمانه تابی بخوریم با یکدگر امروز شرابی بخوریم
کاین پیک اجل بگشاه رفتن ما را چندان ندهد امان که آبی بخوریم

زهر است غم جهان و می تریا کم تریاک خورم ز زهر نبود با کم
با سبز خطان بسزه بر می غلطم زان پیش که بسزه بردم از خاکم

زین گونه که من کار جهان می بینم عالم همه رایگان بر آن می بینم
سبحان الله بهر چه در می نگریم ناکامی خویش اندر آن می بینم

شد عید که ما باده کلرننگ کشیم با نغمه عود و ناله چنگ کشیم
با یار سبکروح دمی بنشینیم رطلی دوسه باده گران سنگ کشیم

کو محرم راز تابگویم یکدم کز روز نخست خود چه بودست آدم
محنت زده سرشته یی از گل غم یک چند جهان بگشت و برداشت قدم

گر خود ز می مغانه مستم هستم ور کافر و رند و بت پرستم هستم
هر طایفه یی بمن گمانی دارند من زان خودم چنانکه هستم هستم

کرد دگری چگونه پرواز کنم با جز تو چگونه خویش دمساز کنم
يك لحظه سر شك دیده می نگذارد تا چشم بروی دیگری باز کنم

۳

گر من گنه روی زمین کردستم عفو تو امید است که گیرد دستم
گفتی که بروز عجز گیرم دستت عاجز تر از این مخواه کاکنون هستم

گفتم که دگر باده کلگون نخورم می خون رزانت دگر خون نخورم
پیر خردم گفت بجد میکویی گفتم که مزاح می کنم چون نخورم

۵۰۰

گفتی بمن ای غمت قرار جانم برگرد ز من اگر بری فرمانم
اکنون که رخ تو قبله جان منست از قبله چگونه روی برگردانم

گویند مرا که می پرستم هستم گویند مرا عارف و مستم هستم
در ظاهر من نگاه بسیار مکن کاندرا باطن چنانکه هستم هستم

ما افسر خان و تاج کی بفروشیم دستار قصب بیانگ نی بفروشیم
تسبیح که پیک لشکر تزویر است ناکاه بیک جرعه می بفروشیم

ما جامه نمازی بسر خم کردیم وز خاک خرابات تیمم کردیم
باشد که درین میکده ها در یابیم آن عمر که در مدرسه ها کم کردیم

ما کز می بیخودی طربناک شدیم وز پایه دون برسر افلاک شدیم
آخر هم از آرایش تن پاک شدیم از خاک برآمدیم و در خاک شدیم

ما و تو بهم نمونه پرکاریم سرگرچه دو کرده ایم يك تن داریم
بر نقطه روانیم کنون دایره وار تا آخر کار سر بهم باز آریم

ماییم که اصل شادی و کان غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم آینه زنگ خورده و جام جمیم

مقصود ز جمله آفرینش ماییم در چشم خرد جوهر بینش ماییم
این دایره جهان چوانگشتیری است بی هیچ شکی نقش نگینش ماییم

من باده تلخ تلخ دیرینه خورم و اندر مه روزه روز آدینه خورم
انگور حلال خویش در خم کردم گو تلخ مکن خدای تا می نخورم

من باده خورم ولیک مستی نکنم الا بقدرح دراز دستی نکنم
دانی غرضم ز می پرستی چه بود تا همچو تو خویشتن پرستی نکنم

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بنده آن دم که ساقی گوید يك جام دگر بگیر و من نتوانم

من در رمضان روزه اگر میخوردم تاظن نبری که بیخبر میخوردم
از محنت روزه روز من چون شب بود پنداشته بودم که سحر میخوردم

من ظاهر نیستی و هستی دانم من باطن هر فراز و پستی دانم
با این همه از دانش خود بیزارم گر مرتبه‌یی و رای مستی دانم

من می نه ز بهر تنگدستی نخورم یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من می ز برای خوشدلی می خوردم اکنون که تو بردلم نشستی نخورم

هر روز بگسار در خرابات شوم همراه قلندران بطامات شوم
بی حکم تو يك قدم ندانم رفتن توفیقم ده تا بمناجات شوم

۲۴۹

۱۳۱

هرگز بطرب شربت آبی نخورم تا از کف اندوه شرابی نخورم
نانی نزنم در نمک هیچ کسی تا از جگر خویش کبابی نخورم

۴۹۶

هریک چندی یکی برآید که منم با نعمت و با سیم و زر آید که منم
چون کارك او نظام گیرد روزی ناگه اجل از کمین درآید که منم

۱۸۶

هشیار نبوده‌ام دمی تا هستم و رخود شب قدر است هم امشب مستم
لب بر لب جام و سینه بر سینه خم تا روز بگردن صراحی دستم

۲۵۰

هوشم بشراب ناب باشد دایم کوشم به نی و رباب باشد دایم
گر خاک مرا کوزه گران کوزه کنند آن کوزه پر از شراب باشد دایم

۴۱

یا رب تو کلم سرشته‌ی من چکنم پشم و قصبم تو رشته‌ی من چکنم
هر نیک و بدی که آید از من بوجود خود بر سر من نوشته‌ی من چکنم

۴۰۸

یک چند بکود کی با استاد شدیم یک چند باستادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که مارا چه رسید چون ابر در آمدیم و چون باد شدیم

۴۷۵

یک دست بمصحفیم و یک دست بجام که مرد حلالیم و گهی مرد حرام
ماییم درین گنبد فیروزه رخام نه کافر مطلق نه مسلمان تمام

۴۳۶

یک روز زبند عالم آزاد نیم یک دم زدن از وجود خود شاد نیم
شاگردی روزگار کردم بسیار در کار جهان هنوز استاد نیم

آنرا که وقوفست بر اسرار جهان شادی و غم جهان برو شد یکسان
چون نیک و بد جهان همه خواهد شد خواهی همه در دباش و خواهی درمان

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معمّا نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تومانی و نه من

ای دیده اگر کور نیی کور بین وین عالم پر فتنه و پر شور بین
شاهان و سران و سروران زیر کلند روهای چو مه در دهن مور بین

ای گشته شب و روز بدنیا نگران اندیشه چه می کنی تو از روز گران
آخر نفسی بین و باز آی بخود کایام چگونه میکند با دگران

این جسم پیاله بین بجان آبستن همچون سمنی به ازغوان آبستن
نی نی غلطم که باده از غایت لطف آییست بآتش روان آبستن

برخیز و مخور غم جهان گذران بنشین و جهان بشادکامی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت بتو خود نیامدی از دگران

بر موجب عقل زندگانی کردن شاید کردن ولی ندانی کردن
استاد تو روز کار چابک دستست چندان بسرت زند که دانی کردن

بشنو ز من ای زبده یاران کهن اندیشه مکن زین فلک بی سر و بن
بر گوشه عرصه قناعت بنشین بازیچه چرخ را تماشا میکن

۲۵۱

۳۸۶

تا بتوانی خدمت رندان میکنی بنیاد نماز و روزه ویران میکنی
بشنو سخنان عمر خیّامی می میخور و ره میزن و احسان میکنی

۵۱۰

تا چند کنی خدمت دوان و خسان جان بر سر هر طعمه منه چون مگسان
نائی بدو روز خور مکش متّ خلق خون دل خود خوری به از خوان کسان

۴۵۰

تا کی غم آن خورم کزین چرخ کهن احوال مرا نه سر پدید است نه بن
زان پیش که رخت از این سرا پرده برم ساقی بده آن می که هم این است سخن

۱۴

جانها همه آب گشت و دلها همه خون تا چیست حقیقت به پس پرده درون
ای با علمت خرد در دو گردون دون از تو دو جهان پرو تو از هر دو برون

۱۷۴

چون حاصل آدمی درین خارستان جز خوردن غصّه نیست یا کنند جان
خرّم دل آن کزین جهان زود برفت آسوده کسی که خود نیامد به جهان

۳۵۲

دارم ز جفای فلک آینه کون وز گردش روزگار خس پرور دون
از گریه رخی همچو پیاله پر اشک وز دیده دلی همچو صراحی پر خون

۳۳۲

دانی که چراست توبه نا کردن من زیرا که حرام نیست می خوردن من
بر اهل مجاز است بتحقیق حرام می خوردن اهل راز در کردن من

۳۱۶

در جسم پیاله می چو جانست روان در روح مجسم آن روانست روان
در آب فسرده آتشی سیّار است در جام بلور لعل کانست روان

۲۵۲

۴۳۳

در حلقه فقر آی و شاهی میکن وز چهره دل رفع سیاهی میکن
 با معتكف كوی خرابات بگوی خود را بشناس و هر چه خواهی میکن

۴۵۵

در دامن این چرخ نو انگیز کهن با دوست توسر زیك گریبان بر کن
 دستی که زمانه را نه دریافت نه بن کوته مکن از می که درازست سخن

۴۴۰

رفتم که در این منزل بیداد بدن در دست نخواهد بجز از باد بدن
 آنرا باید بمرک من شاد بدن کز دست اجل تواند آزاد بدن

۵۴۴

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین نه کفر و نه اسلام نه دنیا و نه دین
 نه حق نه حقیقت نه شریعت نه یقین اندر دو جهان که را بود زهره این

۱۱۳

روزی که گذشتست از و یاد مکن فردا که نیامده ست فریاد مکن
 برنامه و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

۱۴۵

زین گنبد گردنده بد افعالی بین وز جمله دوستان جهان خالی بین
 تا بتوانی تو يك نفس خود را باش فردا مطلب دی منکر حالی بین

۴۳۳

قانع بيك استخوان چو کرکس بودن به زانکه طفیل خوان ناکس بودن
 بانان جوین خویش حقا که به است کآلوده بیالوده هر خس بودن

۴۱

قومی متفکرند در مذهب و دین جمعی متحیرند در شك و یقین
 ناگاه منادیی بر آید ز کمین کای بی خبران راه نه آنست و نه این

۴۳۱

گاویست در آسمان و نامش پروین يك گاو دگر نهفته در زیر زمین
 چشم خردت باز کن از روی یقین زیر و زبر دو گاو مشتی خر بین

۲۵۳

۴۷

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلک را زمیان
وز خود فلکی دگر ز نو ساختمی کآزاد بکام دل رسیدی آسان

۲۰۸

گویند مرازمی که کمتر خورازین آخر بچه عذر برنداری سر ازین
عذرم رخ یار و بادۀ صبحدم است انصاف بده چه عذر روشنتر ازین

۲۲

مسکین دل دردمند دیوانۀ من هشیار نشد ز عشق جانانۀ من
روزی که شراب عاشقی میدادند در خون جگر زدند پیمانۀ من

۳۳۳

مشنو سخن زمانه ساز آمدگان می گیر مروق از طراز آمدگان
رفتند یکان یکان فراز آمدگان کس می ندهد نشان باز آمدگان

۳۳۸

می خوردن و کرد نیکوان گردیدن به زانکه بزرق زاهدی ورزیدن
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

۲۲۲

نتوان دل شاد را بغم فرسودن وقت خوش خود بسنگ محنت سودن
کس غیب چه داند که چه خواهد بودن می باید و معشوق و بکام آسودن

۲۲۴

ننگ است بنام نیک مشهور شدن عاراست ز جور چرخ رنجور شدن
خمّار بیوی آب انگور شدن بد زانکه بزهد خویش مغرور شدن

۳۶۹

هر لحظه بتا تکبّر و ناز مکن خود بینی و خود پرستی آغاز مکن
آسوده بر آ کره ز ابرو بکشا وین عربده با عاشق جانبا ز مکن

۹

یارب بدل اسیر من رحمت کن بر سینۀ غم پذیر من رحمت کن
بر پای خرابات رو من بخشای بر دست پیاله گیر من رحمت کن

یارب ز قبول یا ردم باز رهان مشغول بخود کن ز خودم باز رهان
تا هشیارم نیک و بدی می دانم مستم کن واز نیک و بدم باز رهان

و

۶۶

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی بر در که او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته یی بنشسته همی گفت که کو کو کو کو

۱۰

آنم که پدید گشتم از قدرت تو صد ساله شود بناروز نعمت تو
صد سال بامتحان کنه خواهم کرد یا جرم منست بیش یارحمت تو

۳۳

از آمدن و رفتن ما سودی کو وز تار وجود بود ما پودی کو
در مجمر چرخ جان چندین پاکان می سوزد و خاک میشود دودی کو

۹۸

از تن چو برفت جان پاک من و تو خشتی دو نهند در مغساک من و تو
وانگه ز برای خشت کور دگران در کالبدی کشند خاک من و تو

۱۹۳

این چرخ فلک بهر هلاک من و تو قصدی دارد بجان پاک من و تو
بر سبزه نشین و می خور و شادی کن کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو

۳۷۶

چون باده خوری ز عقل بیگانه مشو مدهوش مباش و جهل را خانه مشو
خواهی که می لعل حلال باشد آزار کسی مجوی و دیوانه مشو

۴۸۹

روزی که بود وقت هلاک من و تو از تن برود روان پاک من و تو
ای بس که نباشیم و درین چرخ کبود مه در تابد بر سر خاک من و تو

گر صحبت لیلی طلبی مجنون شو وز خویشتن و جمله جهان بیرون شو
در خلوت عاشقان گرت راه دهند بی دیده در آو بی زبان بیرون شو

ماییم خریدار می کهنه و نو وانگاه فروشنده جنت بدو جو
کویی که پس از مرگ کجا خواهم رفت می پیش آرو هر کجا خواهی شو

نا کرده گناه در جهان کیست بگو آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو ← زرد ۳۷۱
من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو

یا قوت لباً لعل بدخشانی کو وان راحت روح و راح ریحانی کو
می گرچه حرام در مسلمانی شد می میخور و غم مخور مسلمانی کو

آن باده خوشگوار بر دستم نه وان ساغر چون نگار بر دستم نه
آن می که چو زنجیر به پیچد بر پای دیوانه شدم بیار بر دستم نه

از درس علوم جمله بگریزی به واندر سر زلف دلبر آویزی به
زان پیش که روز کارخونت ریزد تو خون پیاله در قدح ریزی به

از هر چه بجز می است کوتاهی به می هم ز کف بتان خرگاهی به
مستی و قلندری و گمراهی به يك جرعه می ز ماه تا ماهی به

افسوس که عمر رفت بر بیهوده هم لقمه حرام و هم نفس آلوده
ناکردن فرموده سیه رویم کرد فریاد ز کرده های نافرموده

اندیشهٔ عمر بیش برشت منہ ہرجا کہہ قدم نہی بجز پست منہ
زان پیش کہ کاسۂ سرت کوزه کنند تو کوزه ز دوش و کاسہ از دست منہ

ص ۱۴۳

ای رفته و باز آمده وُچم کشته نامت ز میان نامہا کُم کشته
ناخن همه جمع کشته وُسم کشته ریش از پس پشت آمده وُدم کشته

۳۲۵

ای من در میخانہ بسببت رفته ترک بد و نیک جملہ عالم گفته
گر ہر دو جہان چو کوی افتد میگوی بر من بجوی چو مست باشم خفته

۱۶۶

این تابۂ چرخ بین نکون افتادہ در وی دل زیر کان زبون افتادہ
در دوستی صراحی و جام نگر لب بر لب و در میانہ خون افتادہ

۳۱۴

پیری دیدم بخواب مستی خفته وز کرد شعور خانۂ تن رفته
می خورده و مست خفته و آشفته واللہ لطیف بعبادہ گفته

۱۹۲

ناکی غم آن خورم کہ دارم یا نہ وین عمر بخوشدلی گذارم یا نہ
پر کن قدح بادہ کد معلوم نیست کاین دم کہ فرو برم بر آرم یا نہ

۳۵۹

تن در غم روزگار بیداد مدہ جان را ز غم گذشتگان یاد مدہ
دل جز بسمنبری پریزاد مدہ بی بادہ مباحث و عمر بر باد مدہ

ص ۱۵۰

چند از پی حرص و آرز تن فرسودہ ای دوست روی کرد جہان بیہودہ
رفتند و رویم و دیگر آیند و روند یک دم بمراد خویشتن نابودہ

۲۵۷

۳۵۸

دانی ز چه روی شهره گشتست و چه راه آزادی سرو و سوسن اندر افواه
کاین دارد ده زبان ولیکن خاموش وان دارد صد دست ولیکن کوتاه

۲۰۶

روزی بینی مرا تو مست افتاده بر پای تو سر نهاده پست افتاده
دستار ز سر قدح زد دست افتاده در حلقه زلف بت پرست افتاده

۳۵۳

غرّه چه شوی بمسکن و کاشانه وین عمر که نیست جز غم و افسانه
برخانه صرصری چه افروزی شمع در رهگذر سیل چه سازی خانه

ص ۱۵۵

ماییم بلطف حق تو لا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد نا کرده چو کرده چون نا کرده

۵۴۱

مشنو سخن دهر هم آواز شده می خواه و سماع و یار دمساز شده
کان کز کس مادر بدر افتاد امروز فردا بینی بکون زن باز شده

۲۷۸

من ترك همه گیرم و ترك می نه از جمله گریز باشدم از وی نه
آیا بود این که من مسلمان کردم پس ترك می مغانه گیرم هی نه

۱۹۹

هر توبه که کردیم شکستیم همه برخود در ننگ و نام بستیم همه
عیب مکنید گر کنم بیخودی عیب کز باده عشق مست بستیم همه

۲۵۸

۴۱۸

هر روز بر آنم که کنم شب توبه از جام و پیاله لبالب توبه
 اکنون که رسید وقت گل تر کم نیست در موسم گل ز توبه یارب توبه

۴۳۷

يك جرعه می کهنه ز ملك نو به وز هر چه طریق می نه بیرون شو به
 جامیش به از ملك فریدون صد بار خشت سر خم ز تاج کیخسرو به

ی

۱۵۲

آن مایه زد دنیا که خوری یا پوشی معذوری اگر در طلبش می کوشی
 باقی همه رایگان نیرزد هشدار تا عمر گرانمایه بدان نفروشی

ص ۱۵۷

آنم که ز هیچم بوجود آوردی دانی که بمن بسی عنایت کردی
 چون عاجز تقدیر توام معذورم مادام که باقی است ز خاکم کردی

۴۶۳

آنها که ز پیش رفته اند ای ساقی در خاک غرور خفته اند ای ساقی
 رو باده خور و حقیقت از من بشنو باد است هر آنچه گفته اند ای ساقی

۵۴۳

ابریق می مرا شکستی ربّی بر من در عیش را بیستی ربّی
 بر خاک بریختی می لعل مرا خاکم بدهن مگر تو مستی ربّی

۴۴۸

از آمدن بهار وز رفتن دی اوراق وجود ما همی گردد طی
 می خورم خور اندوه که گفته است حکیم غمهای جهان چو زهر و تر یا کش می

ص ۱۴۷ و ۱۵۹

از خانه برون آمده ناپاک تنی وز دود جهنّم به تنش پیرهنی
 بشکست و بریخت آن نه مردی نه زنی يك شیشه می لعل که مردی و منی

از دفتر عمر برگشودم فالی ناگاه زسوز سینه صاحب حالی
می گفت خوشا کسی که اندر بر او یاریست چو ماهی و شبی چون سالی

از مطبخ دنیا تو همه دود خوری تا چند غمان بود و نابود خوری
سر مایه نخواهی که جوی کم گردد مایه که خورد چون تو همه سود خوری

افتاد مرا بامی و مستی کاری خلقم زچه میکند ملامت باری
ای کاش که هر جرام مستی دادی تا من بجهان ندیدم می هشیاری

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی وز هفت و چهار داریم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

ای از حرم ذات تو عقل آگاه نی وز معصیت و طاعت ما مستغنی
مستم ز گناه و از رجا هشیارم امید برحمت تو دارم یعنی

ای باده تو شربت من لالایی چندان بخورم ترا من شیدایی
کز دور مرا هر که ببیند گوید ای خواجه شراب از کجا می آیی

ای باده خوشگوار در جام بهی بر پای خرد تمام بند و گرهی
هر کس که ز تو خورد امانش ندهی تا گوهر او بر کف دستش نهدی

ای باقی محض با فنایی که نبی هر جای نبی کدام جایی که نبی
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی آخر تو کجایی و کجایی که نبی

ای بی خبر از کار جهان هیچ نبی بنیاد تو باد است و زان هیچ نبی
شد حدّ وجود تو میان دو عدم اطراف تو هیچ و در میان هیچ نبی

ای چرخ دلم همیشه غمناک کنی پیراهن خرمی من چاک کنی
بادی که بمن وزد تو آتش کنیش آبی که خورم در دهنم خاک کنی

ای چرخ همی خسیس را چیز دهی گرمابه و آسیا و دهلیز دهی
آزاده بنان شب گروگان بنهد شاید که براین چنین فلک تیز دهی

ای دل تو باسرار معما نرسی در نکته زیرکان دانا نرسی
اینجا بمی و نقل بهشتی می ساز کانجا که بهشتت رسی یا نرسی

ای دل ز غبار جسم اگر پاک شوی تو روح مجرّدی بر افلاک شوی
عرشت نشیمن تو شرمّت بادا کآبی و مقیم خطّه خاک شوی

ای روح در این عالم غربت چونی بی آن همه جایگاه و رتبت چونی
سلطان جهان قدس بودی و امروز از محنت نفس شوم صحبت چونی

ای سوخته سوخته سوختنی وی آتش دوزخ از تو افروختنی
تاکی گویی که بر عمر رحمت کن حقرا تو که بی برحمت آموختنی

ایکاش که جای آرمیدن بودی یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک چون سبزه امید بردمیدن بودی

۲۶۱

۱۱۰

ای کوزه گر آهسته اگر هشیاری تا چند کنی بر گل آدم خواری
انگشت فریدون و سر کیخسرو بر چرخ نهاده بی چه می پنداری

۲۹۵

ای گل تو بروی دلربایی مانی وی مل تو بلعل جانفزایی مانی
ای بخت ستیزه کار هر دم بامن بیگانه تری با شنایی مانی

۵۰۴

با فاقه و فقر همقرینم کردی با درد فراق همنشینم کردی
این مرتبه مقربان ره تست یارب بچه خدمت این چنینم کردی

۴۸۵

بامن توهر آنچه گویی از کین گویی پیوسته مرا ملحد و بی دین گویی
من خود مقررم بدانچه هستم لیکن انصاف بده ترا رسد کاین گویی

۲۶۶

بردار پیاله و سبو ای دلجوی خوش خوش بخرام گردباغ و لبجوی
کاین چرخ بسی سروقدان گلروی صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی

۴۸۷

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی سرمست بدم که کردم این اوباشی
با من بزبان حال میگفت سبو من چون توبدم تونیز چون من باشی

۴۱۶

بر شاخ امید اگر بری یافتمی هم رشته خویش را سری یافتمی
تا چند ز تنکنای زندان وجود ایکاش سوی عدم دری یافتمی

۱۰۵

بر کوزه گری پریر کردم گذری از خاک همی نمود هر دم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی خبری خاک پدرم بر کف هر کوزه گری

۱۸۸

بر گیر ز خود حساب اگر با خبری کاؤل توچه آوردی و آخر چه بری
گویی نخورم باده که می باید مرد می باید مرد اگر خوری یا نخوری

۲۶۲

۳۹۸

پیری دیدم بخانه خُماری	گفتم نکنی ز رفتگان اخباری
گفتا می خور که همچو ما بسیاری	رفتند و خبر باز نیامد باری

۴۰۱

تا چند حدیث هفت و چار ای ساقی	مشکل چه یکی چه صد هزار ای ساقی
خاکیم همه چنگک بساز ای مطرب	بادیم همه باده بیار ای ساقی

۴۵۲

تا چند ز یاسین و برات ای ساقی	بنویس بمیخانه برات ای ساقی
روزی که برات ما بمیخانه بود	آن روز به از شب برات ای ساقی

۱۲۵

تا در تن تست استخوان و رک و پی	از خانه تقدیر منه بیرون پی
کردن منه ار خصم بود رستم زال	مَت مبرار دوست بود حاتم طی

۴۱۱

تا در هوس لعل لب و جام میی	تا در پی آواز دف و بانگ نیی
اینها همه رنجست و تکلف زنهار	تا مست و خراب نیستی هیچ نیی

۲۸۲

تَنگی می لعل خواهم و دیوانی	سد رمقی باید و نصف نائی
وانکه من و تو نشسته در ویرانی	خوشر بود از مملکت سلطانی

۲۴۷

تن زن چو بزیر فلک بی باکی	می نوش چو در جهان آفتناکی
چون اول و آخرت بجز خاکی نیست	انکار که بر خاک نیی در خاکی

۳۵۶

جانا ز کدام دست برخاسته یی	کز طلعت خویش ماه را کاسته یی
خوبان جهان بعید روی آریند	تو عید بروی خویش آراسته یی

۵۴۵

چندین غم بیهوده مخور شاد بزی	واندر ره بیداد تو با داد بزی
چون آخر کار این جهان نیستی است	انکار که نیستی و آزاد بزی

۲۶۳

۱۸۰

چون جنس مرا خاصه نداند ساقی	صد فصل زهر نوع براند ساقی
چون وامانم برسم خود باده دهد	وز حدّ خودم درگذراند ساقی

۲۵۷

چون می ندهد اجل امان ای ساقی	در ده قدح شراب هان ای ساقی
غم خوردن بیهوده نه کار دل ماست	با این دوسه روزه درجهان ای ساقی

۱۱۶

چون واقفی ای پسر بهر اسراری	چندین چه بری بیهده هر تیماری
چون می نرود باختیارت کاری	خوش باش درین نفس که هستی باری

۲۰۴

چون هست زمانه درشتاب ای ساقی	بر نه بکفم جام شراب ای ساقی
هنگام صبح قفل بر در زده ایم	تعجیل که آمد آفتاب ای ساقی

۴۷۰

حال من خسته گدا می دانی	وین درد دل مرا دوا می دانی
با تو چکنم قصه درد دل خویش	نا گفته چو جمله حال ما می دانی

۲۳۶

خواهی که اساس عمر محکم یابی	يك چند بعالم دل بی غم یابی
غافل منشین ز خوردن باده و می	تا لذّت عمر خود دمامد یابی

۳۵۴

خواهی که پسندیده ایام شوی	مقبول به پیش خاصه و عام شوی
اندر پی مؤمن و جهود و ترسا	بد گوی مباحث تا نکو نام شوی

۹۰

خوش باش که پخته اند سودای تودی	ایمن شده از همه تمنای تو دی
تو شاد بزی که بی تقاضای تودی	دادند قرار کار فردای تو دی

۴۱۲

درباغ چو بود غوره ترش اوّل دی	شیرین زچه بود و تلخ چون آمد می
از چوب بتیشه گر کسی کرد رباب	در بیشه چه گویی که که می سازدنی

۲۶۴

۲۵۶

در ده می لعل لاله کون صافی بکشای ز حلق شیشه خون صافی
 کامروز برون زجام می نیست مرا يك دوست که دارد اندرون صافی

۲۵۹

در ده می لعل مشکبو ای ساقی تا باز رهم ز گفتگو ای ساقی
 يك كوزه می بده از آن پیش که دهر خاك من و تو کنند سبو ای ساقی

۲۶۱

درسنگ اگر شوی چو نار ای ساقی هم آب اجل کند گذار ای ساقی
 خاك است جهان غزل بگوای مطرب باد است نفس باده بیار ای ساقی

۱۰۶

در کار که كوزه گری کردم رای در پایۀ چرخ دیدم استاد بیای
 میکرد سبو و كوزه را دسته و سر از كَلَّة پادشاه و از پای کدای

۱۳۳

در گوش دلم گفت فلک پنهانی فرمان قضا چرا زمن می دانی
 در گردش خویش اگر مرا دست بدی خود را برهاند می ز سرگردانی

۵۱۳

دوش آمد و گفت اگر تو ما می طلبی پس هر چه نه آن منم چرا می طلبی
 در خود نگرار ز خود برون آمده بی پس من تو و تو من تو ترا می طلبی

۵۱۲

دوش از سر اشتیاق و شور و مستی بر رفت دلم بعرض کانهجا هستی
 عرشی دیدم بناله می گفت آخر حق با تو و تهمتی بما در بستی

۳۹۷

رو بیخبری گزین اگر با خبری تا از کف مستان ازل باده خوری
 تو بی خبری ، بیخبری کار تو نیست هر بی خبری را نرسد بیخبری

۱۹۸

زای كوزه می که نیست دروی ضرری پر کن قدحی بخور بمن ده دگری
 زان پیشتر ای صنم که در رهگذری خاك من و تو كوزه کند كوزه گری

۲۶۵

۱۳۸

زنهار کنون که میتوانی باری بزدار ز خاطر عزیزان با
کاین دولت ده روزه نماند جاوید از دست توهم برون رود یکباری

۳۷۱

سازنده کار مرده و زنده تویی دارنده این خلق پراکنده تویی
من گرچه بدم خواجه این بنده تویی کس را چه گنه نه آفریننده تویی

۱۴۴

سرگشته بچوگان فضا همچون کوی چپ می خور و راست میرو و هیچ مگوی
کانکس که ترافکند اندر تک و پوی او داند و او داند و او داند و او

۳۹۵

شاد آمدی ای راحت جانم که تویی تو آمده و من نه بر آنم که تویی
از بهر خدا نه از برای دل ما چندان بنشین که من بدانم که تویی

۲۰۳

صبحی خوش و خرم است خیزای ساقی در شیشه کن آن شراب از شب باقی
جامی بمن آرو خوش غنیمت می دان این یکدم نقد را که فردا باقی

۷۹

کسر آمدنم ز من بدی نامد می ور نیز شدن ز من بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دیر خراب نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

۱۳۶

گر دست دهد ز مغز گندم ثانی وز می دومنی ز گوسفندی رانی
با ماهرخی نشسته در بستانی عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

۲۶۰

گر زانکه بدست آید از می دومنی مینوش بهر جمع و بهر انجمنی
کانکس که جهان کرد فراغت دارد از سبالت چون تویی و ریش چومنی

۲۶۶

۱۳۰

گر شهره شوی بشهر شرّ الناسی ور گوشه نشین شوی همه وسواسی
به زان نبود گر خضر و الیاسی کس نشناسد ترا تو کس نشناسی

۴۴۹

گر کار فلک بعدل سنجیده بدی احوال فلک جمله پسندیده بدی
ور علم بدی بکارها در گردون کی خاطر اهل علم رنجیده بدی

۴۵۷

گر من بمراد و اختیار خودمی فارغ ز همه جهان ز نیک و بدمی
به زان نبدی که اندر این عالم دون نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

۲۴۰

گر هست ترا در این جهان دسترسی هان تا نرنی بی می و ساقی نفسی
پیش از من و تو بیاز مودند بسی دنیا نکند کرای آزار کسی

۳۹۶

گویند مخور می که بلاکش باشی در روز مکافات در آتش باشی
این هست ولی ز هر دو عالم بهتر یک لحظه که از شراب سرخوش باشی

۴۵۵

ما و می و معشوق و صبح ای ساقی از ما نبود توبه نصوح ای ساقی
تا کی خوانی قصه نوح از ساقی پیش آر سبک راحت روح ای ساقی

۱۹

نقشی است که در وجود ما ریخته‌بی صد بوالعجبی ز ما برانگیخته‌بی
من زان به از این نمی توانم بودن کز بوته چنین مرا فرو ریخته‌بی

۱۴۷

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه‌گری
یعنی که نمودند در آینه صبح کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

هنگام صبح ای صنم فرخ یی بر ساز ترانه‌یی و پیش آور می
کافکند بخاک صد هزاران جم و کی این آمدن تیرمه و رفتن دی

۶

یارب بکشای بر من از رزق دری بی منت مخلوق رسان ماحضری
از باده چنان مست نگه دار مرا کز بیخبری نباشدم درد سری

پایان

فهرست اول

اسامی اشخاص و قبایل

ب	الف
بابا افضل کاشانی (رك : افضل الدين كاشانی) ۱۴	آربری ۱۸۰، ۱۰۸، ۳۸
۱۷، ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۴۵، ۵۰	ابوالحسن علی بن زید بیهقی (= بیهقی) ۱۴۸
۱۰۱، ۹۵، ۹۳، ۹۱، ۸۵، ۷۲، ۵۴، ۵۱	۱۶۱، ۱۵۱
۱۳۶، ۱۳۵	ابوالعباس لوکری ۱۴۸
بارانی (صاحب کتاب فروشی) ۱۷۵	ابوالعلاء معری ۱۶۴
بخاری (رك : محمد بن اسمعیل) ۱۴۷	ابوسعید ابوالخیر (شیخ) ۱۳۹، ۴۱، ۳۸، ۱۷
بوالحماد محمد منصور (رك : محمد بن منصور)	۱۵۵، ۱۴۱
۱۵۰	ابوعلی سینا [= شیخ رئیس ؛ ابوعلی سینا] ۱۲
بوسعد جره (امیر) ۱۵۱	۱۴۸، ۲۰
بهار [= ملک الشعراء بهار] ۵۶	ابوعبدالله احمد بن حرب نیشابوری ۱۴۵
بهرام [= بهرام گور] ۲۰	ابوالمظفر اسفزاری (خواجه امام) ۱۴۸
بیژن (پسر کیو پهلوان داستانی ایران) ۱۳۳	ابن الاثیر ۱۴۸
۲۰۴	ابن القفطی (جمال الدین علی بن یوسف) ۱۶۸
بیهقی (رك : ابوالحسن علی بن زید) ۱۴۸	احمد بن نصرالله ثنوی سندی ۱۴۳
۱۶۱، ۱۵۱	افضل الدین کاشانی [= بابا افضل] ۳۸
پ	الله (تعالی و تقدس) ۸۱، ۷۴
پرتو بیضائی ۱۷۶	امام فخرالدین رازی [= فخرالدین رازی] ۱۲
پیر پاسکال ۲۲، ۲۱، ۱۷، ۱۶، ۱۳، ۱۱، ۹، ۸	۱۷۸، ۱۴۱، ۵۰، ۲۰
۹۲، ۸۹، ۷۶، ۶۵، ۶۳، ۴۹، ۴۳، ۳۸	امامزاده حسین (رك : حسین بن محمد الباقر)
۱۸۰، ۱۷۶، ۱۷۵	۱۵۶
ت	انوری ۵۱، ۱۹
نقی زاده (آفاسید حسن) ۱۴۶	اوحد الدین کرمانی [= اوحدی] ۱۳۴، ۷۰
	۱۳۶

ج

- جامی ۱۱۰۷
جلال‌الدین همایی ۲۰۰، ۱۸۱، ۱۶۴
جلال‌الدین بلخی [= مولانا صاحب مثنوی]
۱۶۷، ۷۰، ۶۷
جمالای دیلاسی (کاتب نسخه طربخانه) ۱۶۲،
۱۶۳
جمال‌الدین اصفهانی [= استاد جمال‌الدین محمد
بن عبدالرزاق] ۵۶
جمشید (پادشاه قدیم ایران) ۱۸۷، ۲۰
جم (= جمشید) ۲۶۷، ۲۱۱، ۵۷

ح

- حانم‌طی (از اسغیاء معروف) ۲۶۲، ۳۶
حافظ (شاعر مشهور) ۱۷۸
حسین آقا (حاج ملک) ۱۷۶
حسین بن محمد الباقر (امامزاده) ۱۵۶
حسین دانش ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۰۱
حکیم نیشابور (= خیام) ۱۹۷

خ

- خاقان (پادشاه ترک) ۱۲۸
خاقانی (شاعر شهیر) ۴۴
خسرو ابرقوهی (مولانا) ۱۵۲
خواجه افضل کاشانی (رک : بابا افضل کاشانی) ۱۰۱،
۱۶۰
خواجه اسام مظفر اسفزاری (رک : ابوالمظفر
اسفزاری) ۱۵۱
خواجه عبدالله انصاری (رک : عبدالله انصاری) ۸،
۲۹
خواجه نصیرالدین طوسی ۱۷۸، ۱۰۱
خیام [= حکیم عمر خیام نیشابوری] اکثر صفحات

د

- دانش پثروه (نقی) ۵۰
داود (نبی) ۵۸
دایه رازی (سید مرتضی مؤلف مرصادالعباد) ۱۷۶

ر

- رستم دستان ۲۰۴، ۱۳۳
رستم زال [= رستم دستان] ۲۶۲، ۳۶
رشیدی تبریزی (= یار احمد بن حسین مؤلف
طربخانه) ۴۷
رضا توفیق ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۰۱

ز

- زکریا بن محمد بن محمود قزوینی ۱۴۴

س

- سادات ناصری (حسین) ۱۷۶
سمدی ۱۳۵
سعید نفیسی ۹۵، ۷۶، ۳۸
سلطان احمد (۴) ۱۶۲
سلطان ولد (فرزند مولانا جلال‌الدین بلخی صاحب
مثنوی) ۱۶۷
سلفر (شاه) ۱۴۰
سلمان ساوجی ۱۷۷، ۶۱
سنجان خوافی (شیخ) ۱۷۸، ۱۳۷
سنائی حکیم ۱۷۹، ۱۶۱، ۱۵۰، ۱۱
سها (میرزا محمد) ۱۴۳
سهراب (پسر رستم) ۲۰۴، ۱۳۳
سهیلی (احمد) ۱۷۶
سیاوش (شاهزاده معروف ایرانی) ۲۰۴، ۱۳۳
سیف‌الدین باخرزی (شیخ) ۷

غ

- غزالی [= امام محمد غزالی] ۱۴۵۰، ۱۴۴۴، ۷۳
 ۱۵۷، ۱۵۴
 غزالی [= امام نورالدین احمد] ۱۵۷، ۱۵۴
 ۱۶۲، ۱۶۱

ف

- فروغی (محمد علی خان ذکاء الملك) ۱۹۲، ۱۹۱، ۸
 ۷۳، ۶۹، ۶۸، ۵۸، ۵۴، ۵۲، ۴۶، ۳۴، ۱۷
 ۱۷۶، ۱۲۴، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۶، ۱۰۱، ۹۵
 فرهاد میرزا (معتقد الدوله) ۱۷۶
 فرید ریخ رزن آلمانی (دکتر) ۱۱۱
 فریدون (پادشاه ایرانی) ۲۶۱، ۲۵۸، ۳۲
 فخرالدین رازی (رک : امام فخرالدین رازی) ۵۰
 فخرالدین عراقی (رک : عراقی) ۶۲، ۳۸، ۹
 ۶۷

ق

- قباد [= کبباد] ۲۱۵
 قزوینی [= میرزا محمد خان] ۱۶۸، ۱۴۳
 قطب‌الدین حیدر ۱۳۷
 قیصر (ملك) ۱۸۷، ۱۲۸

ک

- کاتبی [نجم‌الدین ابوالحسن علی بن محمد دبیران
 قزوینی] ۱۴۵
 کاوس [= کیکاوس] ۲۱۵
 کسری [= خسرو] ۱۸۷
 کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ۷۸، ۵۶، ۵۱
 کی (پادشاه) ۲۶۷، ۵۷
 کیخسرو (پادشاه ایران) ۲۶۱، ۲۵۸، ۳۲
 کیقباد (پادشاه عجم) ۲۱۱
 کیکاوس (پادشاه) ۲۱

ش

- شاهفور نیشابوری (شاعر؛ ازاعقاب حکیم خیام)
 شهرزوری (شمس‌الدین محمد بن محمود (مؤلف
 تاریخ الحكماء) ۱۶۸
 شیخ ابوسعید ابوالخیر ۱۵۵، ۱۳۹، ۴۱، ۷
 شیخ رئیس (رک : ابوعلی سینا) ۲۰
 شیخ عطاز ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۰۳
 ۱۷۷، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۳۱
 شهید بلخی ۲۱

ص

- صاحب جمع الصحيح [= بخاری] ۱۴۷

ض

- ضیاء‌الدین دری اصفهانی (شیخ) ۱۶۸

ط

- طوس (پهلوان داستانی ایران) ۲۱۵

ظ

- ظهير قاريابی ۶۸، ۱۹

ع

- عباس میرزا (نایب‌السلطنه پسر فتح‌علی شاه قاجار)
 ۱۷۶
 عبدالله انصاری (خواجه) ۷
 عبد الباقي کول پینارلی ۱۴۵، ۷۰، ۱۴، ۹
 ۱۶۸

- عبید زاکانی ۱۳۶، ۶۳
 عثمان بن علی غزنوی ۳۸
 عراقی [= فخرالدین عراقی] ۱۳۶، ۷۶، ۹
 عرب ۸۰
 عزالدین محمود کاشانی ۱۷۸
 عماد فقیه کرمانی ۷۰، ۶۱
 عمر [= خیام] ۱۵۲، ۴
 عیسی (پیغامبر) ۱۸۷، ۱۳۲، ۳۹
 عین القضاة همدانی ۱۵۵، ۱۵۴

مولانا (رك : جلال الدين بلخی صاحب مثنوی)

۱۴۴،۱۳۶،۱۲۸

میمون بن نجیب واسطی ۱۴۸

ن

ناصر خسرو ۱۵۷،۱۴۶،۱۹

نایب السلطنه [= عباس میرزا] ۱۷۶

نایب الصدر (مؤلف طریق الحقایق) ۷۳

نجم الدین ابوالحسن علی بن محمد دبیران

(= کاتبی قزوینی مؤلف حکمة العین)

۱۴۵

نوح (پیغامبر) ۲۶۶،۲۱۳

نورالدین احمد غزالی (رك : غزالی) ۱۶۲

نظامی عروضی سمرقندی (مؤلف چهار مقاله)

۱۶۱،۱۶۰،۱۵۴،۱۵۱،۱۵۰

و

وصاف [= وصاف الحضرة ؛ مؤلف تاریخ وصاف]

۵۰

ه

هدایت (مؤلف ریاض العارفین) ۷۳

همای شیرازی (شاعر عارف معروف) ۱۴۳

ی

یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (مؤلف

طربخانه) ۵

یحیی (نبی) ۱۳۲

م

مجتبی مینوی [= مینوی] ۱۶۷،۵۰

مجد همکر ۱۴۰،۵۵

محمد (پیغامبر علیه السلام) ۳

محمد بغدادی ۱۵۲

محمد بن اسمعیل بخاری (صاحب صحیح بخاری)

۱۴۷

محمد بن بدر جاجرمی ۹۹،۷۶،۵۰،۳۴

۱۷۷،۱۲۳،۱۱۰

محمد بن علی ظهیری ۹۷،۸۷،۷۰،۵۰

محمد بن محمد الغزالی (رك : غزالی) ۱۴۴

محمد بن منصور [شیخ ابوالمحمّد] ۱۵۰،۱۴۹

۱۶۱

محمد صالح بدخشی ۳۸

محمد عباسی ۱۷۵

محمد علی خان ذکاء الملك [= فروغی] ۱۷۶

محمود (سلطان) ۵۸

مدرس رضوی (آقا سید محمد تقی) ۱۵۰

مسعود سعد سلمان ۱۷۹

معتمد الدوله [= فرهاد میرزا] ۱۷۶

ملك الشعراء بهار (رك : بهار) ۵۶

ملكشاه سلجوقی ۱۴۷

موسی (پیغامبر) ۱۸۷،۱۵۰،۱۳۲،۳۹،۵

فهرست دوم

اسامی کتب و مجلات

ج

چهارمقاله نظامی عروضی ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۴

ح

حبیب السیر (تاریخ) ۱۳۷
 حدیقه سنائی (= حدیقه الحقیقه) ۱۶۱، ۱۵۰
 حکمة العین (کاتبی قزوینی) ۱۴۵

خ

خطبه تمجیدیه ابن سینا ۱۴۸

د

دیوان سلمان ساوجی ۱۷۷
 دیوان عراقی ۷۶، ۳۸

ر

رباب نامه (سلطان ولد پسر مولانا) ۱۶۷
 رباعیات فروغی [= رباعیات خیام گردآورده
 محمد علی خان فروغی] ۸۶، ۵۳
 رساله احوال اکابر بلخ (محمد صالح بدخشی)
 ۳۸
 روشنایی نامه (ناصر خسرو) ۱۳۶
 رباعیات العارفین (هدایت) ۱۳۹، ۷۳

ز

زنبیل (تألیف معتمدالدوله فرهاد میرزا) ۱۷۶
 زینة المجالس ۱۰۷، ۱۰۶، ۹۶، ۹۵، ۹۳

س

سند بادنامه ۹۷، ۸۷، ۷۰، ۵۰، ۴۲

ش

شفاء [= کتاب الشفاء ابوعلی سینا] ۱۵۲

الف

آتشکده (تذکره) ۱۷۷
 آثار البلاد و اخبار المباد (زکریا قزوینی) ۱۴۴
 آندراج (فرهنگ) ۹۷
 اخلاق ناصری (خواجہ نصیرالدین طوسی) ۵۶
 اسرار التوحید (فی مقامات الشیخ ابی سعید) ۷،
 ۱۳۹، ۵۶
 التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور
 القرآن العظیم (امام فخرالدین رازی) ۵۰

ب

برهان قاطع (فرهنگ) ۹۷، ۵۶
 بهار عجم (فرهنگ) ۹۷

ت

تاریخ الحكماء ابن القفطی ۱۶۸
 تاریخ الحكماء شهرزوری [= تزهة الارواح و
 روضة الارواح] ۱۷۰، ۱۶۸
 تاریخ الفی (احمد بن نصرالله تنوی سندی) ۱۴۳
 تاریخ جهانگشای جوینی ۵۰
 تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ۴۶
 تاریخ و صاف ۵۰
 تئمة صوان الحكمه (ابوالحسن بیهقی) ۱۴۸،
 ۱۵۱
 تذکرة آتشکده [= آتشکده] ۱۷۷
 تذکرة مجمع الفصحاء (= مجمع الفصحاء) ۱۷۷،
 ۱۷۸
 تذکرة دولتشاه ۱۵۰
 تقویم تربیت ۱۷۵، ۳۶، ۱۱

کتاب الحکمه (ابوعبدالله احمد بن حرب نیشابوری)

۱۴۵

کتاب الشفاء (ابوعلى سینا) ۱۵۲

کتاب معانی بیان (تألیف جلال الدین همایی)

۱۳۵

م

مجله دانشکده ادبیات طهران ۱۶۷،۵۰

مجله یادگار ۱۴۹

مخزن الاسرار نظامی ۱۷۵

مجمع الفصحاء (رضا قلمی خان هدایت لله باشی)

۱۷۸،۱۷۷

مرزبان نامه ۴۱،۲۹

مرصاد العباد (دایه رازی) ۱۴۹،۱۴۱،۱۸

مصباح الهدایه (عزالدین محمود کاشانی) ۱۴۹

مونس الاحرار (فی دقایق الاشعار؛ محمد بن بدر

جاسجرمی) ۵۰،۴۵،۴۴،۴۳،۳۴،۱۸

۱۲۳،۱۱۰،۱۰۰،۹۹،۹۶،۷۶،۶۱،۵۳

۱۸۰،۱۷۷

مناجات خواجه عبدالله انصاری ۲۹

ن

نزهة المجالس ۱۲۲،۱۲۰،۱۱۶،۱۱۱،۸۷

نزهة الارواح وروضة الافراح [= تاریخ حکماء

شهر روزی] ۱۶۸

نفحات الانس (جامی) ۱۷۸،۱۱،۷

ص

صباح سته (کتب معتبر حدیث اهل سنت) ۱۴۷

صحيح بخارى ۱۴۷

ط

طرايق الحقایق (نایب الصدر) ۷۳

طربخانه ۱۸،۱۷،۱۴،۱۳،۱۲،۱۱،۹،۸،۶

۳۳،۳۲،۳۱،۴۰،۲۹،۲۳،۲۲،۲۱،۲۰

۴۹،۴۷،۴۳،۴۱،۴۰،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵

۶۶،۶۵،۵۶،۵۵،۵۴،۵۳،۵۲،۵۱،۵۰

۱۲۷،۱۲۵،۱۱۹،۱۱۰،۱۰۱،۸۴،۶۹

۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۲

۱۷۵، ۱۷۴، ۱۶۸، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۴

۱۹۹، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۷

۲۰۱، ۲۰۰

غ

غیاث اللغات (فرهنگك) ۶۷

ف

فردوس التواریخ (مولانا خسرو ابرقوهی) ۱۵۲

فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة ۵۰

ق

قرآن مجید ۳

قواعد املاء فارسی (تألیف جلال الدین همایی)

۴۲

ک

کتاب آلهی (جزوی از کتاب الشفاء ابوعلى سینا)

۱۵۲

فهرست سوم اسامی امکنه

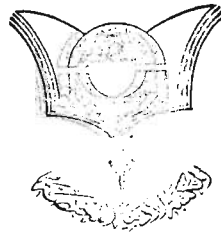
ر	الف
روم ۸۰	استانبول (= اسلامبول) ۱۴،۱۳،۱۰،۹،۸
سبزوار ۱۵۰	۶۹،۶۶،۵۲،۵۰،۴۹،۴۳،۴۱،۲۳،۱۵ ۱۶۸،۱۶۱،۱۴۵،۱۳۱،۷۰
شاهرخیه (از لواحق ماوراء النهر) ۱۶۰	استرآباد ۱۵۱،۱۴۷،۱۴۲
شیراز ۱۴۸	اسلامبول (= استانبول) ۱۲۸
طبر (کوه) ۱۵۰	اصفهان ۱۴۸،۱۴۷
طوس ۲۱	اکسفر (انگلستان) ۱۷۵،۷۱،۳۶،۱۲،۱۱
طهران ۷۶	ب
فیروز غند (بلوک استرآباد) ۱۴۷	بخارا ۱۴۷
کتابخانه دانشگاه استانبول ۵۱	برده فروشان (کوی) ۱۵۱
کتابخانه دانشگاه طهران ۵۰	بغداد ۲۵
کعبه مکرمه ۱۵۵،۱۵۴،۱۵۰،۹	بلخ ۱۵۴،۱۵۱،۱۵۰،۱۴۶،۳۸،۲۵
کلیسا ۹	ت
ماوراء النهر ۱۶۰	تبریز ۱۷۵
موزه قویه ۱۶۷	توران ۱۳۳
مشهد معظمه رضویه ۱۵،۱۴۵	د
	دانشگاه استانبول ۱۴،۹
	دشت خاوران ۲۰۴،۱۳۹
	دهستان استرآباد ۱۶۱،۱۵۶
	دهک (از توابع دهستان استرآباد) ۱۴۷، ۱۶۱

هـ

مرات ۱۵۸
هندوستان ۱۷۷

ن

نول کشور ۱۱۰۷
نیشابور ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶
۱۶۲، ۱۵۶



فہرست نامہ

صفحہ	سطر آخر	خطا	صواب
۱۸		علاوہ شود کہ در نسخ قدیم	«فرسود زہ و کرد گریبان چاک» و بنظر ما همین صحیح است
۲۰	۳	کرہ بستہ	کرہ بستہ
۲۲	۵	وز طاس	وز آس
۲۵	۳	کہ غصہ	کہ غصہ
۲۶	۱۸	۲۷۳	۲۷۲
۳۳	۱	ابن کاسہ	ابن کاسہ
۳۳	۷	نسیم نوروز	شبیم نوروز
۳۷	۴	بگزار	بگذار
۵۴	۷	برخیزم	برخیزم
۶۱	۳-۲	۳۲۴	۲۲۴
۶۲	۱	محال روز کارت	محال روز کارت
۸۲	۳	جان روانست	می چو جانست
۸۲	۴	روح بلور	جام بلور
۸۶	۱۰	می بخوی	می بخوری
۱۰۲	۸	بس طرفی	پس طرفی
۱۰۵	۵	غمخوار	غمخوارہ
۱۰۵	۶	درون ما	روزن ما
۱۰۷	۵	دفتر و منبر	سبحہ و دفتر
۱۳۰	۱۱	همگی خویش در	همہ خویش در رہ
۱۳۲	۸	گر صر	گر صبر
۱۶۳	۴	نسخہ ر	نسخہ را
۱۶۳	۱۹	کداند	گرداند
۱۶۸	۱۴	دانس	دانش
۱۹۱	۳	هانکو	نانکو
۱۹۴	۸	آتم ہمہ	آنی ہمہ
۲۰۶	۸	درون ما	روزن ما

یاد آوری

بطوری کہ در صفحہ (۲۰۰) اشارہ شد اشتباہاً در متن «طربخانہ» ہشت رباعی ہر کدام در یک موضع و یک رباعی در دو موضع تکرار شدہ است و بنا بر این عدہ صحیح رباعیہای شمارہ دار «طربخانہ» ۵۴۴ رباعی است ؛ و رباعیہای تکرار شدہ باین قرار است :

[۳۲۹ = ۶۴] ، [۳۵۵ = ۱۴۳] ، [۳۳۳ = ۱۵۰] ، [۳۷۸ = ۱۵۹] ، [۱۶۸ = ۱۶۸] ، [۴۶۰ = ۴۳۷] ، [۴۴۴ = ۱۸۸] ، [۴۴۱ = ۲۴۲] ، [۲۹۶ = ۲۷۳] ، [۳۴۱ = ۴۴۸]